

از موج تا طوفان

موج زلالی که از جنگلهای سرسبز و بلند شمال سرازیر شد، بصورت
طوفانی از لای و لجن در شوره زار پست کویری قم فرورفت

انقلاب ایران طی هشت سال تدارک خود
از ۱۹ بهمن ۱۳۴۹ تا ۲۲ بهمن ۱۳۵۷

باقر مؤمنی



۱۲۵۱

از موج تا طوفان

موج زلالی که از جنگلهای سرسبز و بلند شمال سرازیر شد، بصورت
طوفانی از لای و لجن در شوره زار پست کویری قم فرو رفت

انقلاب ایران طی هشت سال تدارک خود
از ۱۹ بهمن ۱۳۴۹ تا ۲۲ بهمن ۱۳۵۷

باقر مومنی



Nima GmbH

Verlag & Buchhandlung

Lindenallee 75

45127 Essen

Germany

Tel.: 0049-201-20 868

Fax: 0049-201-20 869

از موج تا طوفان

نویسنده * باقر مؤمنی

چاپ اول * آلمان ۱۹۹۸

ناشر * نشر نیما

از گورستان آغاز شد

با شولای خفاش و سیمای مفیستوفل
دراکولا این بار بر زادگاه من سایه گسترد.
گفته بودند در دانشگاه فرود می‌آید
بر تختگاه گورستان نشست.
و چون نفس تازه کرد با فریاد مرگ
جنگ را «برکت» و صلح را «جام زهر» خواند.
در چشم برهم زدنی اجساد کشتگان بر خاک ریخت
و خون زیر پای او فواره زد.
زنده ماندگان تا به خود آمدند
دانشگاه مصلأ بود
و ایران گورستان
و انقلاب ضد انقلاب.

۱۳۷۲/۷/۱۸

فهرست کتاب

- ۱- از موج تا طوفان صفحه ۷
- ۲- سرنوشت انقلاب ایران و مسئله حاکمیت صفحه ۱۶۳
- ۳- انقلاب بهمن، زمینه ها و هدف ها صفحه ۲۷۱
- ۴- نقش توده ها در تحولات ایران صفحه ۲۸۴
- ۵- انقلاب لومین ها و تحقیر شده ها و انتقام تاریخ صفحه ۲۹۳
- ۶- انقلاب ایران قربانی يك توطئه همگانی صفحه ۳۰۳
- ۷- «جمهوری اسلامی ایران» ، معجزه یا شعبده قرن بیستم صفحه ۳۰۹
- ۸- درس های انقلاب صفحه ۳۱۴
- ۹- جمهوری اسلامی ایران و اپوزیسیون سیاسی آن صفحه ۳۵۹



از موج تا طوفان

انقلاب ایران طی هشت سال تدارك خود - از ۱۹ بهمن ۱۳۴۹ تا ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ - مراحل گوناگونی را از سرگذرانده و کیفیات متفاوتی به خود گرفته است و از لحاظ ترکیب نیروها و رهبری نیز دستخوش تحولات و جابجائی های فراوان و اساسی شده است.

آغاز این انقلاب را در حقیقت می توان حادثه سیاهکل به حساب آورد^۱. این حادثه پس از يك دوره فترت و رکود نسبی جنبش دموکراتیک یا غریب سلاح چریکهای فدائی خلق در شمال ایران آغاز دوران تازه ای را در نبرد ملت و نیروهای پیشتاز جامعه علیه استبداد حاکم اعلام کرد. این حادثه، که بنظر بعضی ها چیزی جز يك عمل تروریستی منفرد و منزوی و بیحاصل نبود و در عین حال با شگفت زدگی ناشی از ناپاوری عده ای از مردم عادی روبرو شد، در حقیقت انعکاس تلاشهای پنج شش سال گذشته نیروها و جریان های گوناگون رزمنده برای تدارك يك مبارزه مسلحانه عمومی و سرتاسری بود^۲. برخورد سیاهکل در مقابله وسیع و قاطع نیروهای انتظامی دستگاه استبداد با شدت و خشونت سرکوب شد اما وقتی با فاصله زمانی بسیار کوتاهی سلاح های دیگری در نقاط دیگر کشور، و بخصوص در تهران، و در قلب حکومت، به صدا درآمدند و جوانان رزمجوی دیگری - بی نام و گمنام و یا با نام های مجاهد و فدائی و آرمان خلق و نام هائی دیگر^۳ - در مقابله با نیروهای استبداد از پا افتادند، و بجای هر از پا افتاده ای چند تن قد برافراشتند^۴، بر همه معلوم شد که وجه تاریخی معینی از مبارزه به ضد استبداد آغاز شده که بعلت بسته شدن تمام راههای مسالمت آمیز ناگزیر شکل مسلحانه به خود گرفته است^۵.

از این پس تا بر آمد جنبش عمومی در نیمه دوم سال ۱۳۵۵ خیابان ها و کوچه های شهرهای ایران در هر ماه و گاه هر هفته شاهد چند درگیری مسلحانه میان نیروهای

رژیم و چریک‌های مسلح بودند به نحوی که در فاصله این سالها و در این درگیری‌ها بیش از ششصد رزمنده چریک و چهارصد مأمور مسلح دولت کشته شدند که در میان آنها چند افسر ارتش و پلیس و عده‌ای از مقامات عالی مستشاری امریکا در ایران نیز بچشم میخورد.^۶ و سرانجام در همین زمان بود که پژواک تک تیر چریک در جنبش عمومی خلق به هیاهای رگبار بدل شد و پایان دوران بحران و فترت جنبش اجتماعی به آغاز مبارزات انقلابی توده‌ها در سالهای بحران عمومی نظام استبدادی پیوند خورد.

اما بحران عمومی نظام استبدادی سلطنتی و سرمایه‌داری وابسته بدنبال بحران اقتصادی - سیاسی اواخر سال ۱۳۵۴ و سال ۱۳۵۵، علی‌رغم ظاهر بسیار محکم و باثبات آن، به صورتی انکارناپذیر جلوه‌گر شد و زلزله‌ای همه‌جانبه «جزیره ثبات» خاورمیانه را به لرزه درآورد. ریشه این بحران در سیاست نفتی و جنون نظامیگری و بلند پروازی‌های حساب نشده و افسارگسیخته دستگاہ استبدادی قرار داشت. در نتیجه هنگامی که در آمد کشور بعلت کاهش میزان صدور نفت در سال ۱۳۵۴ و سپس تثبیت قیمت آن کاهش یافت عوارض و آثار سیاست‌های ویرانگر ده ساله اخیر حکومت آشکار شد.^۷ در اوایل سال بعد جدال شرکتهای بزرگ نفتی برای کاهش بهای نفت و فشار بر شرکتهای اسلحه‌سازی بقصد کاهش میزان فروش سلاح به ایران «برنامه ریزی» های دستگاہ را در تمام زمینه‌ها گرفتار وقفه‌های تازه کرد. دوران رونق اقتصادی به چنان رکود و حتی سقوطی کشانده شد که رژیم حتی از تأمین برق پایتخت نیز عاجز ماند.^۸

کمبود های اجتماعی، که با افزایش وحشتناک فاصله طبقاتی و تشدید تضادهای اجتماعی در دهه اخیر همراه بود سبب شد تا اعتراضات بصورت جمعی در داخل کشور عرضه شود. در خارج نیز «کنفدراسیون دانشجویان ایرانی»، که از مدتها پیش در مبارزه علیه نظام استبداد شاهنشاهی فعال بود، بویژه در این زمان سازمان‌ها و محافل دموکراتیک و رسانه‌های گروهی جهانی را بیش از پیش به اعتراض علیه

سیاست خفقان در ایران بر انگیخت^۹. در نظام استبداد سلطنتی وابسته این احساس بوجود آمد که فشار و اختناق برای سرکوب کافی نیست. شاه که هفت ماه پیش (در ۲ تیر ماه ۱۳۵۴) بدنبال افشاگری مطبوعات خارجی در مورد دزدی‌ها و رشوه خواری‌های کلان مقامات عالی نظامی در خریدهای اسلحه، برای حفظ ظاهر و بی نتیجه، به تشکیل يك «کمیسیون ویژه رسیدگی» فرمان داده بود^{۱۰}، ضمن اینکه هرج و مرج و نارسائی‌های موجود را به حساب «توطئه بیگانگان» می‌نهاد، ناگزیر بار دیگر برای تسکین روحیه عمومی دستور داد (۱۱ بهمن ۱۳۵۴) کمیسیونی خاص در دربار برای رسیدگی به ضایعات تشکیل شود تا برای مقابله و مبارزه با فساد گسترده و ناهنجاری‌ها و کمبودهای چشمگیر به جرائم و تخلفات وزیران و معاونین آنها، استاندارها، شهرداران و سایر رؤسای سازمان‌های دولتی رسیدگی کند بی آنکه مجاز باشد به قلمرو درباریان، که منشأ اصلی فساد بودند، نزدیک شود^{۱۱}. و ببهانه همین دستور بود که برای نخستین بار نامه افشاگرانه‌ای، سرگشاده و خطاب به رئیس دفتر او، با امضای یکی از روشنفکران اپوزیسیون (علی اصغر حاج سید جوادی) انتشار یافت (۲۷ بهمن) که در آن یادآوری شده بود که مبارزه با فساد در غیاب مردم و بدون تغییر روابط اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و بویژه بدست دولت موجد فساد امکان پذیر نیست^{۱۲}.

تحول سیاسی، بخصوص در جریان مبارزات انتخاباتی امریکا، که مقدمات آن در اواسط سال ۱۳۵۵ آغاز شد و پیروزی دموکرات‌ها را در انتخابات امریکا نوید میداد، رنگ تازه‌ای به خود گرفت. این جریان، بویژه همراه با تشدید اعتراضات محافلی مانند کمیسیون عفوبین المللی و مطبوعات و سایر رسانه‌های جمعی جهان علیه اختناق در ایران^{۱۳}، میدان برای مبارزات لیبرالی و دموکراتیک و ورود فعالیت عناصر و نیروهای لیبرال ملی و دموکرات محافظه کار به صحنه باز گشوده شد و اینگونه افراد و محافل آشکارا وارد عمل شدند و از همان اواخر سال ۱۳۵۵ و آغاز سال ۱۳۵۶ سازمان‌های سیاسی و حقوقی و صنفی گوناگون بقصد اعتراض علیه خفقان

۱۰.

استبدادی سربلند کردند و به نوشتن و انتشارنامه‌ها و اعلامیه‌های انتقادی و اعتراضی دست زدند^{۱۴}؛ و بالاخره هنگامی که کارتر در دیماه ۱۳۵۵ وارد کاخ سفید واشنگتن شد و برنامه حقوق بشر خود را اعلام کرد، این فعالیت رو به گسترش رفت و ابعاد تازه‌ای به خود گرفت^{۱۵}. انتشار نامه سه نفری دکتر سنجابی و دکتر بختیار و فروهر به شاه (در ۲۲ خرداد ۱۳۵۶)^{۱۶} و همچنین نامه جمعی چهل تن از اهل قلم از آنجمله بود که به تجدید حیات و فعالیت «کانون نویسندگان» و اعلام مبارزه علیه سانسور انجمید^{۱۷}. اندکی پس از آن «جمعیت ایرانی دفاع از حقوق بشر» آشکارا قدم در عرصه فعالیت نهاد^{۱۸} و عده‌ای از میلیون باقیمانده ازدوران مصدق زیرعنوان جبهه ملی سوم اعلام موجودیت کردند. از این پس سازمان‌های علنی و نیمه علنی سیاسی، که برخی نیز بعلت حضور مسلمانان مبارز و بخصوص بعضی از روحانیان کم و بیش رنگ مذهبی هم به خود گرفتند و بمناسبت‌های مختلف در مساجد اجتماعاتی ترتیب می‌دادند و یا دست به انتشار اعلامیه‌هایی می‌زدند و خواسته‌هایی را در قالب قانون اساسی مشروطه مطرح می‌کردند که با گسترش و حدت یافتن جنبش این شعارها نیز حادث‌تر و تندتر می‌شدند^{۱۹}.

حکومت استبدادی شاه، علاوه بر بحران اقتصادی در گرداب يك بحران سیاسی نیز فرو افتاد. شاه برای نجات از بن بست عقب نشینی‌هایی را آغاز کرد و بنا به تصمیم او «فضای باز سیاسی» اعلام شد. او برای خنثی کردن اعتراضات دنیای خارج صلابت آزادی و حقوق بشر سر داد^{۲۰}: سازمان‌های جهانی از قبیل صلیب سرخ جهانی و سازمان عفو بین‌المللی اجازه یافتند از زندانها بازدید کنند و اعدام و شکنجه زندانیان سیاسی قطع و آزادی تدریجی آنها آغاز شد^{۲۱}، حتی دهمین سالگرد کنفرانس حقوق بشر در تهران و با پیام افتتاحی شاه، تشکیل شد. او حتی وانمود کرد که قصد دارد بنفع پسرش از سلطنت کناره گیرد. شاه همچنین برای جلوگیری از طغیان داخلی، زیر عنوان مبارزه با فساد به قربانی کردن بعضی مهره‌های دست‌نشانده

خود آغاز کرد^{۲۲}، و بالاخره هم دولت هویدا را پس از ۱۲ سال و ۶ ماه و ۱۲ روز خدمت (در ۱۵ مرداد ۱۳۵۶) جواب گفت.

نیروهای میانه روملی، که اینک بعضی از آنها با گرایش های مذهبی رنگ آمیزی شده بودند، از اعتراضات فردی به مرحله تظاهرات جمعی گام نهادند. بزرگترین اجتماعات سیاسی بمناسبت ماه رمضان و در یکی از مساجد شکل گرفت که با برگزاری نماز عید فطر (۲۳ شهریور ۵۶) پایان یافت^{۲۳}. پس از شب های رمضان بود که حضور اندیشه و نیروی سیاسی - اسلامی در اجتماعات توده ای - بازاری جلوه بیشتری یافت و امکان پخش اعلامیه های اعتراضی خمینی بیشتر شد^{۲۴}. نیروهای محافظه کار ملی - اسلامی اغلب بیبانه های برگزاری مراسم ختم، مانند مراسم ختم مصطفی خمینی (۸ آبان ۱۳۵۶)، اجتماع و خودفنائی میکردند. از خصوصیات این تظاهرات ملی - اسلامی این بود که حداکثر تلاش بعمل میآمد که جایی برای مشارکت نیروهای دموکرات چپ و کمونیست وجود نداشته باشد. اما توده های جوان و بخصوص دانشجویان پیش از همه، و پس از اینها توده های زحمتکش هر چند گاه به صحنه مبارزه میآمدند و فارغ از حسابگری های حقوق بشری و بازی ها و مانورهای سیاسی حکومتی به مبارزات خود شدت می بخشیدند.

نخستین تظاهر چشمگیر توده ای نیروهای انقلابی، در حضور آنها در «ده شب شعر» (روزهای ۱۸ تا ۲۷ مهر ۱۳۵۶) - که از طرف «کانون نویسندگان ایران» برگزار شد - جلوه گری کرد. توده های انقلابی این شبها را، که بعنوان اعتراض علیه سانسور، یا بقول بعضی از سخنگویان این شبها «ممیزی»، تشکیل شده بود، تا حدود زیادی از آن خود کردند. آنها با حضور و اظهار وجود خود رنگی دیگر به این شبها دادند؛ بجای «ممیزی» و سانسور کلمات آزادی و انقلاب را در دهان سخنگویان گذاشتند و هر گاه کلماتی از این قبیل از دهان سخنران یا سراینده ای بیرون میآمد زمین و فضا را از هر آبی خود به لرزه در میآوردند^{۲۵} و باین ترتیب ده شب شعر را بصورت اعلام نقطه

عطفی در مبارزات اجتماعی در آوردند. صدای « شبهای شعر » ازمرزهای تهران و ایران گذشت و ایرانیان خارج از کشور نیز با استفاده از نوارهای عده ای از سخنرانان و سخن سرایان، صحنه هائی از این شب ها را در خارج از وطن زنده و تکرار کردند.

دانشجویان دانشگاه های تهران و شهرستانها، که سالهای پیش ببهانه های مختلف نارضایتی های خود را در تظاهرات و درگیری های گاه خونین ابراز میکردند دست به يك رشته تظاهرات مستمر زدند. دانشگاهها که از این پیش نیز عمده نیروهای چريك مسلح را به صحنه مبارزه فرستاده بودند با حضور خود رنگ سیاسی تندی به تظاهرات و اعتراضات دادند. مبارزات دانشجویی از آبان ماه ۱۳۵۶ وارد مرحله تازه ای شد. در تمام دانشگاه ها و مراکز دانشجویی تظاهرات و اعتصابات، که با زد و خورد با مأموران مسلح و زخمی و دستگیر شدن دانشجویان همراه بود، آغاز شد و روز بروز اوج تازه ای گرفت و در بعضی جاها کار به تعطیل دراز مدت مراکز دانشجویی و سرانجام تمامی دانشگاه تهران منجر شد. از جمله خبرگزاری فرانسه در تاریخ ۱۶ آذر اعلام کرد که از سه هفته پیش بیست و يك دانشگاه ایران با یکصد و هفتاد هزار دانشجو در حال اعتصاب و تعطیل اند.^{۲۶}

همزمان، توده های زحمتکش حومه های فقیر نشین تهران مانند مجیدیه، جوادیه، سلیمانیه و با مأمورین شهرداری، که برای تخریب خانه های بدون مجوز « خارج از محدوده » میآمدند، به رودروئی پرداختند. این رودروئی که به صورتی متظلمانه آغاز شد در جریان کار به زد و خورد های خونین و توأم با کشتار انجامید. از صفات مشخصه این درگیری ها همدردی و همزیمی نیروهای چریکی با ساکنان آلونک نشین ها بود که رنگ انقلابی تازه ای به این حرکات میداد.^{۲۷}

در پائیز ۱۳۵۶ اجتماعات و تظاهرات درهمه جا و ازجانب تمام نیروها رنگ کاملاً سیاسی به خود گرفت و درگیری و زد و خورد نیروهای مسلح با اجتماعات انقلابی به جریانی هر روزه بدل شد تا آنجا که مقامات رسمی بعدها همیشه ماههای آبان و

آذر این سال را زمان آغاز جدی ناآرامی های کشور خوانده اند. نمونه هایی از اینگونه درگیری ها تظاهرات دانشجویان دانشگاه صنعتی بود که به خیابانها کشانده شد و با کشتار دانشجویان این دانشگاه (در ۲۴ آبان) پس از خروج از تحصن شبانه پایان گرفت^{۲۸}، و حمله اوباش سازمان یافته ساواک به اجتماع نیروهای ملی - اسلامی در قلعه حسن خان کاروانسراسنگی نمونه دیگری از این زدوخوردها بود^{۲۹}.

حکومت شاه تهاجم همه جانبه تازه ای را علیه «اتحاد نامقدس سیاه و سرخ» سازمان داد: تشکیل گروه های سازمان یافته غیر نظامی برای مقابله علنی با نیروهای مردمی و تهدیدات و اقدامات پنهانی علیه افراد سرشناس جنبش با عناوینی مانند «کمیته انتقام»، «کمیته اقدام ملی»، «نیروی پایداری»، «سازمان سپاهیان انقلاب»^{۳۰} و...؛ کشتار بوسیله نظامیان و دستگیری و سب از یکسو، به میدان آمدن و چاره جوئی های رجال مصلح سالخورده ای مانند امینی و دست زدن به اقداماتی برای تفرقه اندازی میان نیروهای محافظه کار و رادیکال، تبلیغات وسیع در زمینه گسترش آزادیها و مبارزه با فساد، تحول در حزب رستاخیز و جلب حمایت جدی کارتر از شاه^{۳۱} از سوی دیگر. اما در حال و هوای انقلابی آن روزها هر حرکت مثبت یا منفی بر جسارت بیشتر نیروهای انقلابی و رسوائی بیشتر دستگاه قدرت میافزود.

در پاسخ به اینگونه اقدامات مذبوحانه بود که برای مثال دانشجویان در تظاهراتی بر سر راه جیمی کارتر نسبت به او ابراز تنفر و انزجار کردند و یا در مشهد، در ۱۰ و ۱۱ دی در تظاهرات صدها هزار نفری خشم آلودی با هجوم به يك کلانتری زندانیان را آزاد کردند، کامیون ها و تانکهای ارتشی را به آتش کشیدند، يك سرهنگ را کشتند و يك عضو ساواک را به دار آویختند. دیگر زمانی فرا رسیده بود که هرگلوله ای که از سلاح قدرت خارج میشد بسوی خود او باز میگشت و هر جرقه ای که می افروخت به شعله ای بدل میشد که خانمان خود او را می سوخت.

از جمله این اعمال انتشار احمقانه و تحریک آمیز مقاله ای با امضای احمد

رشیدی مطلق (در ۱۷ دی ۵۶) بود که در آن به آیت الله خمینی توهین شده بود^{۳۲} و موج تازه ای از شورشها را برانگیخت و سبب شد که روحانیت و مرکز آن قم، بشکلی وسیع به معرکه ناگزیر و ناخواسته کشانده شود^{۳۳} که از آن پس حضور فعال و سنگینی آنان را بر جنبش تحمیل کرد. قم بدنبال يك تظاهر اعتراضی مسالمت آمیز (در ۱۹ دی) به خون کشیده شد^{۳۴}، و بمناسبت برگزاری چهلم این کشتار بود که در اکثر شهرهای ایران و بویژه در تبریز، جنبش رنگ تازه ای به خود گرفت.

در تظاهرات توده ای تبریز، که در ۲۹ بهمن و بعنوان چهلم کشتار قم برگزار شد، دانشجویان انقلابی و مردم عادی در هم میآمیزند. مرکز حزب رستاخیز، ساختمانهای دولتی، مجسمه های شاه، بانکها و سینماها مورد هجوم قرار میگیرند و در مقابله نظامیان با توده شورشی عده ای از آنان از شلیک به جانب مردم خودداری میکنند و از صحنه عقب می نشینند و شهر طی چندین ساعت به اشغال مردم در می آید. در مقابله بعدی با گروه دیگری از نظامیان با مردم، رزمندگان مسلح به صفوف توده ها می پیوندند و به مبارزات خیابانی رنگ و بوی تازه ای می بخشند. باین ترتیب جنبش توده ای انقلابی به مرحله تازه تری قدم می نهد^{۳۵}. شاه ضمن تظاهر به آزادیخواهی به ناسزا گوئی دست میزند^{۳۶} و دولت و حزب رستاخیز برای پاسخگوئی به جنبش تبریز تدارک می بینند. با اینهمه فرار سرمایه داران و رجال دولتی، که با نقد کردن اموال غیر منقول خود و خروج آنها از کشور همراه بود، صورتی آشکار به خود گرفت^{۳۷}.

سال ۱۳۵۷ با چنگ و دندان نشان دادن حکومت و عملیات ایدائی علیه جنبش از یکسو و تزلزل و اضطراب و هزیمت در اردوی استبداد از سوی دیگر آغاز شد. در اردوی جنبش انقلابی نیز نیروهای لیبرال به مواضع سخت ترو قاطع تری قدم نهادند و جنبش انقلابی موضع دفاعی را پشت سر نهاد و وارد مرحله حمله و تهاجم شد. از دهه اول فروردین بیهانه برگزاری چهلم کشتار تبریز، که در اساس بدعوت

سه آیت الله العظمای قم؛ شریعتمداری، گلپایگانی و نجفی مرعشی انجام شد، جنبش انقلابی سرتاسر ایران را فرا گرفت. زندانیان سیاسی دست به اعتصاب غذا زدند، بازاریان در تعطیل کردن کار به دانشگاهیان پیوستند و همگی همراه مردم عادی به خیابان‌ها ریختند. در همه جا از شرق تا غرب و از جنوب تا شمال و در تمام شهرهای بزرگ و کوچک باشگاههای حزب رستاخیز، ساختمان‌های دولتی، خانه‌های جوانان، سینماها و کلوب‌ها و رستوران‌های لوکس یا با بمب منفجر و یا با مواد آتشزا و گاه بمب‌های دستی به آتش کشیده شدند و زدو خورد‌های خیابانی میان مردم و نیروهای مسلح در بعضی از شهرها کشته‌ها و مجروحان فراوان بجا گذاشت.^{۳۸}

در اردیبهشت ماه ۱۳۵۷ جنبش باز هم اوج بیشتری یافت: برخورد دانشگاهیان چهره‌ باز هم خشن‌تری به خود گرفت، از جمله در قم به يك کلانتری حمله شد و در شیراز بعضی تظاهرکنندگان پرچم سرخ برافراشتند، و رجال میانه رو ملی و مذهبی بدنبال این اوجگیری به سنگ‌های جلوتری رانده شدند: برای مثال مهندس بازرگان گفت تا شاه در ایران هست، آزادی‌های سیاسی و اجتماعی تحقق پذیر نخواهد بود و طی نامه‌ای به دفتر مخصوص، شاه را به «مباهله ملی» (مناظره) فرا خواند. آیت الله شریعتمداری با توسل به قانون اساسی خواستار محدودیت اختیارات شاه و واگذاری نقش قانونگذاری به روحانیان شد، و خمینی از اینها پیشتر رفت و گفت: «نخستین اشتغال خاطر سرنگون کردن رژیم شاه است» و در عین حال افزود که «کمال مطلوب ایحاد يك دولت و حکومت اسلامی است». و شاه متقابلاً ضمن حمله و توهین به دانشجویان گفت: «ایران ایرانستان نخواهد شد» و در اشاره به بعضی رهبران جبهه ملی و حزب ایران یادآور شد که «کسانی که به فکر تجزیه ایران هستند ورشکستگان قدیمی هستند که بسلامتی پیشه وری شراب خوردند».^{۳۹}

در پاسخ به تعرضات لفظی شاه تعطیل و تظاهرات همراه با تخریب و آتش‌سوزی و هجوم به بانکها و ساختمانهای دولتی با وسعت و شدت بیشتری ادامه یافت و تزلزل و عقب‌نشینی در دستگاه حاکمه باز هم فزونی گرفت: برای نمونه رئیس

سازمان امنیت از کار بر کنار میشود^{۴۰}؛ عده ای از اعضای مجلس شورا قیافهٔ مخالف دولت به خود میگیرند و تا حد استیضاح از آن پیش میروند. اعتراض به کارهای دولت و نارسائی های «حزب فراگیر رستاخیز» بالا میگیرد و با کناره گیری عده ای از اعضای پارلمان و مسئولان دیگر بیش از پیش متزلزل میشود. احزاب منحلۀ قدیمی همراه با سازمان های سیاسی تازه ای اعلام موجودیت می کنند^{۴۱}. بعضی از رجال سالخورده و «موجه» مانند امینی و انتظام با لحن انتقادی و پیشنهادات اصلاح طلبانه به میدان می آیند. امینی خود ضمن حمله به سیاستمداران فاسد پانزده سال اخیر خویش را نامزد نخست وزیری می کند تا بیاری عناصر مذهبی و ملی آرامش و صلاح را به کشور باز گرداند^{۴۲}.

شهبانو بکمک شاه میآید و هر دو از آزادی سخن میگویند که البته حفظ مصالح عمومی و احساس مسئولیت و حدود قانونی در اعمال این آزادی باید مراعات شود، و شاه خود رضایت میدهد که مردم، «بدون اسلحه» اجتماع کنند. او در عین حال وجود احزاب دیگر را در برابر «حزب فراگیر» رستاخیز مجاز و قانونی میشناسد^{۴۳}.

این اقدامات سبب میشود که در ماههای خرداد و تیر حرکات اعتراضی اندکی فروکش کند^{۴۴} اما از آنجا که شاه نه میتواند و نه میخواهد جنبش را بنحو شایسته ای بپذیرد، اعتراضات انقلابی پس از وقفه ای کوتاه دو باره اوج میگیرد. ماه رمضان (۱۵ مرداد) فرصت تازه ایست برای گسترش باز هم بیشتر اجتماعات و تظاهرات.

شاه و مسئولان دولتی او بی نتیجه به مانورهای تازه ای دست میزنند: او خود بنسبت ۱۴ مرداد - سالروز مشروطیت - ضمن حمله به «کرم های پژمرده کهنه ارتجاع» و «جوجه های پر در نیاورده سرخ» و حمایت از «حزب فراگیر رستاخیز ملت ایران» وعده می دهد که به ملت آزادی همه جانبه «در حدود قانون» و «منهای آزادی خیانت و تسلیم مملکت به اجنبی» اعطا خواهد شد. او در عین حال به وجود «اشتباهات و سوء استفاده هائی» اعتراف کرد که در «توسعه بحران فعلی سهم مؤثری داشته اند»، و وزیر دادگستری به تدوین لایحه ای دست زد که بموجب آن «کلیه کسانی که در بیست و

پنج سال گذشته به آزادیهای فردی، اجتماعی و حقوق مردم لطمه زده اند» در يك دادگاه ملی با حضور بازاریان، «حقوقدانان و طرفداران حقوق بشر» تحت تعقیب قرار خواهند گرفت. اما علیرغم این اظهارات و اقدامات دموکرات مآبانه کشور یکسره دستخوش اعتصابات و صحنه تظاهرات بود.

دولت رستاخیز آموزگار، که حالا دیگر علاوه بر جناح های قبلی «سازنده» و «پیشرو» صاحب جناح بی نامی هم شده، با اینکه در اعلامیه خود (در ۲۵ مرداد ۵۷) از اصول تعالیم عالیّه اسلامی و ملی سخن بمیان میآورد، همچنان رجز میخواند و مردم را به سرکوب تهدید میکند و از جمله در اصفهان بصورت آزمایشی حکومت نظامی بر قرار میکند. اما همین امر به خشن ترین برخوردهای مردم با نیروهای نظامی منجر میشود که خود تظاهری از اعتلای تازه انقلابی قهر آمیز تلقی میشود^{۴۵} (۲۰ مرداد). بدنبال این حادثه شورشهای توأم با ویرانی و کشتار بسیاری از شهرهای بزرگ کشور، از جمله تبریز، اهواز و آبادان را فرا گرفت، و آیات عظام سه گانه قم محافظه کاری را کنار نهاده و در اعلامیه های خود با لحن تندتری سخن گفتند. آتش گرفتن سینما رکس آبادان (۲۸ مرداد) و مرگ بیش از سیصد و هشتاد تماشاچی خشم عمومی را بصورتی انفجاری برمیانگیزد^{۴۶} و شاه را، ضمن رجزخوانی های جنون آمیز به عقب نشینی و تعویض دولت ناگزیر میسازد.

اما بجای سازش جدی و دادن امتیازهای جدی در زمینه های اصولی و بر خلاف نظر مصلحت جویانه رجال کار کشته ای چون امینی - که توصیه میکرد دولت را به کسانی بسپارد که تا حدودی چهره موجه دارند و در پانزده سال اخیر مصدر کار نبوده اند - شریف امامی، رئیس مجلس سنا و رئیس بنیاد پهلوی را با «اختیارات کامل» به نخست وزیری گمارد (۵ شهریور) باین امید که او با جلب نظر رهبران روحانی محافظه کار بتواند اوضاع را آرام کند^{۴۷}. شریف امامی مسلسل در یکدست و پرچم «آشتی ملی» در دست دیگر به میدان آمد. بر پرچم آشتی او شعارهای احترام به شعائر اسلامی، مبارزه با فساد، بهبود وضع اقتصادی قشرهای کم در آمد نقش بسته

بود : دولت « آشتی ملی » در زمینه اسلام پناهی تاریخ شاهنشاهی ۲۵۰۰ ساله را لغو و بجای آن تاریخ هجری را دو باره رسمی اعلام میکنند و سه عید مذهبی را به تعطیلات رسمی میافزاید و کاباره ها و کازینو ها را می بندد^{۴۸} و با آیات عظام تماس میگیرد و برای بازگرداندن خمینی به کشور وارد مذاکره میشود^{۴۹} و بعنوان مبارزه با فساد عده ای از وزیران سابق را بازداشت میکند و^{۵۰} ... ؟

اما جنبش عمومی و خواستهای آن به بالاترین مراحل گام نهاده بنحوی که بجای فساد نابودی مرکز فساد، بجای آزادی های سیاسی نابودی نظام دیکتاتوری سلطنتی و بجای رفاه اقتصادی تغییر مناسبات اقتصادی و اجتماعی را هدف قرار داده است . توده انقلابی حالا دیگر به کمتر از سقوط کل دستگاه استبدادی و تغییر نظام اجتماعی رضایت نمیدهد و تا آنجا پیش رفته است که حتی میانه روترین و محافظه کارترین رجال شناخته شده نیز جرأت نمیکند روی خوشی به شعارها و کارهای آشتی طلبانه مستولان قدرت نشان بدهند، و در این میان آیت الله خمینی، که از مدتی پیش مواضع قاطعی در برابر حکومت شاه اتخاذ کرده بود، به مظهر و سخنگوی این خواست بدل میشود^{۵۱} .

با اینهمه چند روز در آرامش میگذرد و تظاهرات خیابانی بدون درگیری و خونریزی و ویرانی به پایان میرسد، يك راه پیمائی عظیم چند صد هزار نفری در تهران، بمناسبت عید فطر (۱۳ شهریور) و با شرکت بعضی رهبران روحانی محافظه کار و رهبران جبهه ملی و نهضت آزادی، که از تجریش آغاز و در میدان راه آهن ختم میشود، صورت میگیرد. راه پیمایان با شعارهایی مانند «ما شیشه شکن نیستیم» آرامش طلبی و مسالمت جوئی خود را نشان میدهند، سربازان و ارتشیان را به برادری میخوانند و گل بجای گلوله میان مردم و سربازان رد و بدل میشود، و این حرکت در ایجاد تزلزل های بعدی در صفوف نظامیان اثری جدی بجا میگذارد. مشخصه دیگر این راه پیمائی، سنگینی حال و هوا و فضای اسلامی است که در برگزاری نماز جمعی عید فطر در خیابان های شهر انعکاس می یابد^{۵۲} .

سه روز پس از این راه پیمائی مذهبی - سیاسی راه پیمائی عظیم تری در تهران (در ۱۶ شهریور) بر پا میشود. این تظاهرات، که با تظاهرات عید فطر تمایزی چشمگیر داشت، علیرغم منع اجتماعات از طرف دولت و توصیه برخی از رهبران روحانی محافظه کار و رهبران جبهه ملی برای لغو آن، صورت گرفت. رهبران محافظه کار ناگزیر در تظاهرات شرکت کردند و در قطعنامه ای که بر چیده شدن نظام سلطنتی را اعلام میکرد تن در دادند.^{۵۳}

تمام امید های حکومت برای سازش و کنار آمدن با رهبران محافظه کار و آرام کردن توده ها، در برابر پایداری و سازش ناپذیری نیروهای انقلابی بر باد رفت و دولت «آشتی ملی». که در سیاست تفرقه اندازی میان رهبران محافظه کار و توده های انقلابی ناکام شده بود، ماهیت خود را با اعلام حکومت نظامی در یازده شهر نشان داد و به آخرین مرحله جنگ عمومی با ملت قدم نهاد و روز بعد، که مردم به دعوت سازماندهان تظاهرات روز پیش در میدان ژاله اجتماع کردند، با تمام نیرو سلاح بر آنان گشود.

و «جمعه سیاه»، جمعه ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ به روزی سرنوشت ساز در تاریخ معاصر ایران بدل شد؛ روزی که نقطه اوج مقاومت مردم و آغاز سقوط قطعی نظام استبداد سلطنتی بود و مردم نشان دادند که دیگر نه به اظهارهای حکومت نظامی اعتنائی دارند و نه از گلوله باران نظامیان بیمی به خود راه میدهند. قتل عام این روز، که صدها کشته برجا گذاشت، ثابت کرد که دیگر هیچ راهی جز نابودی قطعی نظام وجود ندارد.^{۵۴}

توطئه و اقدام همزمان و موازی دیگر دستگیری و نابودی فوری عده ای از رهبران سیاسی بود، اما این اقدام نیز، جز از چند مورد بازداشت نتوانست فراتر برود.^{۵۵}

دولت «آشتی ملی» ضمن مقابله با جنبش در حالی به برکناری و دستگیری بعضی از مسئولان فاسد دستگاه اقدام کرد که دیگر اکثریت قابل ملاحظه ای از آنها با خود از کار کناره گرفته و همراه با سرمایه ها و اندوخته های میلیونی از کشور خارج

شده بودند و یا در حال خارج شدن بودند^{۵۶}، و هنگامی به دلجوئی از روحانیت و آیات عظام پرداخت که جز دنباله روی از توده انقلابی راهی برای آنان باقی نمانده بود، و بالاخره وقتی به فکرترمیم و افزایش حقوق مزدبگیران و رفاه اقتصادی آنان افتاد که تمام رشته های کار در حال اعتصاب بسر میبردند و چرخ اقتصاد کشور بکلی فلج شده بود. بعلاوه حادثه «جمعه سیاه» بر اختلاف میان جناح های مختلف قدرت افزود و عده ای از رجال سیاسی که تا این زمان جزئی از قدرت حساب میشدند به مقابله سیاسی علنی با دولت پرداختند^{۵۷}.

از ۱۷ شهریور تا ۱۴ آبان، که عمر هفتاد روزه دولت شریف امامی بسر آمد، کشور در اعتصاب، تظاهرات و درگیری غرق بود. چند روز پیش از جمعه خونین بعضی مراکز بزرگ کارگری مانند ماشین سازی اراک و فولاد اصفهان در اثر اعتصاب کارگران به حال تعطیل افتادند. دو روز پس از آن کارگران و کارکنان پالایشگاه نفت تهران چرخ تولید آنرا از حرکت باز داشته و دو هفته بعد (در ۲ مهر) کارگران پالایشگاه آبا دان به کارگران اعتصابی تهران و بقیه نقاط خوزستان پیوستند: باین ترتیب شاهرگ اقتصادی کشوری دست کارگران قطع شد و نه تنها چرخ اقتصاد از کار افتاد بلکه تانک ها و خودروهای ارتشی نیز بعلت نداشتن سوخت از رفتاریاز ماندند و حکومت بکلی فلج شد^{۵۸}. چند روز بعد اعتصاب عمومی کارگران بخش دولتی و خصوصی و کارمندان و دانشجویان و دانش آموزان در سراسر کشور آغاز شد: کارکنان راه آهن ایران و سازمان آب تهران (در ۸ مهر)، دانش آموزان (۹ مهر)، دانشجویان دانشگاه ها، کارگران ذوب آهن اصفهان، مس سرچشمه، پتروشیمی آبادان و کارکنان بانک شهریار (۱۵ مهر)، و کارگران چند کارخانه بخش خصوصی (۱۸ و ۲۰ مهر)، کارمندان وزارت دارائی (۲۸ مهر) و وزارت کشور (۲۹ مهر). حرکت اعتصابی به درون زندانها نیز راه یافت و زندانیان سیاسی (در ۲۰ مهر) دست به اعتصاب غذا زدند^{۵۹}.

وعده و وعیدها و اقدامات در مورد بهبود زندگی مزد بگیران و دستگیری «زندانهای کرده ای از رجال، از جمله رئیس سابق ساواک (ارتشبد نعمت الله

نصیری)، کمترین تأثیری در مهار کردن یا تخفیف مبارزات عمومی بجا نگذاشت. دولت بعنوان آخرین مانور مذبحخانه دولت عراق را برای اخراج خمینی از این کشور زیر فشار قرار داد که منجر به اقامت او در پاریس (در ۱۴ مهر) شد. باین ترتیب خمینی از انزوای بغداد بیرون آمد، و او که تا این زمان اعلامیه های خود را بوسیله طرفدارانش در تعداد محدود، از طریق نیمه مخفی و با بردی محدود پخش میکرد، در مرکز اخبار جهان قرار گرفت و از طریق سخنان او علیه سلطنت استبدادی پهلوی، که بصورت اعلامیه ها و مصاحبه های مکرر روزانه بوسیله رسانه های نیرومند جهانی پخش میشد، در جنبش انقلابی ایران بشدت اثر گذاشت.^{۶۰}

از این پس دیگر کارمندان ادارات دولتی نیز عکسهای شاه را از دیوارها پائین میکشیدند و دانشجویان در تظاهرات دانشگاهی تغییر رژیم را فریاد میزدند؛ روزنامه ها که بیست و پنج سال در اسارت صفحه سیاه میکردند قدم بقدم زنجیر گسستند و بند سانسور را تا حدود زیادی از قلم برداشتند و چون افسران فرمانداری نظامی برای نظارت بر دو روزنامه بزرگ عصر مراجعه کردند، کارمندان و نویسندگان این دو روزنامه آنها را بیرون راندند و به اعتصاب دست زدند (۱۹ مهر) و پنج روز بعد، تنها پس از عقب نشینی دولت و امضای منشور آزادی مطبوعات از طرف شریف امامی (در ۲۴ مهر) به اعتصاب خود پایان دادند^{۶۱}، اما چند روز بعد نوبت به اعتصاب دو باره کارکنان رادیو و تلویزیون رسید (اول آبان).

محافل امپریالیستی غرب در این زمان دیگر تمامی امید خود را به بقای نظام استبدادی شاه از دست داده بودند^{۶۲}. ولی چون از رادیکالیزه شدن جنبش بشدت دچار وحشت شده بودند، برای جلوگیری از جان گرفتن «شبح کمونیزم» در ایران، که خواب آنان را آشفته کرده بود، تمام امکانات خود را در خدمت رهبری مذهبی - ملی محافظه کار مسلمان ضد کمونیست نهادند تا آنها در رأس کاروان جنبش انقلابی بنشانند^{۶۳}. هنوز ده روز از اقامت خمینی در پاریس نگذشته بود که دو روزنامه مهم فرانسوی لوموند و فیگارو با او مصاحبه کردند (۲۵ مهر) و او، که هنوز در فضای غرب و

نظرات دولتهای استعماری نسبت به جنبش و حاکمیت شاه درست جا نیفتاده بود، در این مصاحبه ها تنها به ضرورت محاکمه و مجازات دزدان و خائنان به مصالح ملت و مردم اشاره کرد و از امکان تحول و انتقال مبارزه مسالمت آمیز به مبارزه مسلحانه هشدار داد. تنها قریب بیست روز پس از اقامت در فرانسه بود که در يك مصاحبه تلویزیونی این واقعیت را بر زبان آورد که «ملت حاضر نیست شاه باشد هر قدر هم عقب نشینی کند»، و رسانه های جمعی جهان غرب، از مطبوعات و رادیوها و تلویزیون ها، و از آنجمله و بویژه بی. بی. سی به ابزار تبلیغاتی او و توپخانه دوزن او بدل شد^{۶۴}.

پاریس و خمینی به مرکز توجه تمام نیروها و محافل بدل شد که به جنبش انقلابی ایران بستگی یا توجه داشتند و سیل پیام ها و زائران بسوی نوفل لوشاتو سرازیر گردید. پیش از همه «نهضت آزادی» برای خمینی پیام فرستاد (۱۵ مهر) و «کمیته ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر» از دولت فرانسه خواست تا امنیت و آزادی او را تأمین کند. نیروهای پراکنده محافظه کار ملی، بازاری، مذهبی و غیره جذب رهبری روحانی شدند. مهندس بازرگان و میناچی برای دیدار خمینی به پاریس شتافتند (۲۹ مهر) و پس از آن دکتر سنجابی، رهبر جبهه ملی از شرکت دو بین الملل سوسیالیستها در کانادا صرف نظر کرد و بجای آن به نوفل لوشاتو روی آورد و به حلقه بیعت کنندگان آیت الله پیوست (۹ آبان)^{۶۵}.

در داخل کشور دولت «آشتی ملی» در برابر قهرملت دست و پای خود را گم کرده و گاه ناگزیر میشد چنگ و دندان نشان دهد و بوسیله گروه های چماقدار امنیتی و یا نظامیان به تظاهر کنندگان یورش آورد و آنان را به خاک و خون بکشد تا اینکه سرانجام کشتار در پشت درهای بسته دانشگاه تهران و پخش فیلم آن در روز بعد از تلویزیون خشم همگانی را بر میانگیزد^{۶۶}.

و ناگهان ۱۴ آبان و شهر در آتش: تمام نیروهای انتظامی، اعم از نظامی و پلیس و چماقدار به پایگاههای خود عقب نشینی کرده اند. حتی يك اونیفورم پوش در سراسر

شهر تهران دیده نمیشود، و شهر بنحوی مشکوک بوسیله عده ای معدود و ناشناخته به آتش کشیده میشود^{۶۷}، و از میان آتش و دود «دولت نظامی» سر بر میآورد^{۶۸}.

اما کاخ شاهی به لرزه در آمده، طاق ترك برداشته و قرچ قرچ در ستونهای آن افتاده. آریامهر به توبه و انابه فریاد بر میآورد که «پیام انقلاب ملت» را شنیده است^{۶۹}: «بار دیگر در برابر ملت ایران سوگند خود را تکرار میکنم و متعهد میشوم که خطاهای گذشته و بی قانونی و ظلم و فساد دیگر تکرار نشود.... تضمین میکنم که حکومت ایران در آینده بر اساس قانون اساسی، عدالت اجتماعی و اراده ملی و بدور از استبداد و ظلم و فساد خواهد بود.» (۱۵ آبان) دولت نظامی را دولت موقت میخواند که چون تمام کوشش او برای تشکیل يك دولت ائتلافی ناکام مانده بناچار و بطور موقت به آن تن داده است. بعد ها کمیسیونی از رجال فاسد قدیمی را برای رسیدگی به اموال خواهران و برادرانش مأمور میکند^{۷۰}. عده ای از رجال نیز، مانند هویدا و نصیری بازداشت میشوند^{۷۱}. اما خمینی از پاریس ندا میدهد که هرکس بخواهد توبه شاه را بپذیرد، خائن است: «شعار ما در مرحله کنونی عبارتست از سرنگون کردن سلطنت پهلوی و برچیده شدن نظام شاهنشاهی.» (۱۹ آبان) و نظامیان را به سرکشی و فرار از سربازخانه ها فرا میخواند^{۷۲}.

ژنرال چهار ستاره، رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران فرمانده، با همه یال و کوپال نقش گریه عابد را بازی میکند و تریبون مجلس را بجای محراب دعا میگیرد: زانوبر زمین و دست به آسمان به تضرع میپردازد. اما مراسم عزاداری را در ماه محرم ممنوع میکند و در پاسخ این ممنوعیت، شبانگاه صدای تکبیر دستجمعی از پشت بام ها بلند میشود: «الله اکبر! الله اکبر!»^{۷۳} حکومت نظامی نیز چشم غره میرود: چهار روزنامه نگار را بازداشت میکند (۱۵ آبان)، ولی در پاسخ به این تعرض پانصد روزنامه نگار دست به يك اعتصاب میزنند که ۶۲ روز بطول میانجامد و تنها پس از سقوط دولت از هاری و روی کار آمدن دولت بختیار به آن پایان میدهند^{۷۴}.

تهران بدنبال اعتصابات کارگران برق در خاموشی فرو میرود (۲۲ آبان) و

فعالیت اقتصادی در سراسر کشور بحال تعطیل در آمده است.^{۷۵} بعضی ار واحد های نظامی از تیراندازی بسوی مردم خودداری میکنند و فرار از سربازخانه ها دامنه پیدا میکند؛ در پادگان لویزان تهران چند سرباز و درجه دار افسران را در سالن غذاخوری به رگبار گلوله می بندند و عده زیادی از آنان را به قتل میرسانند. (۲۰ آذر) ^{۷۶}.

مستشاران نظامی و غیر نظامی خارجی ایران را تخلیه میکنند، و بقایای سرمایه داران بزرگ وابسته و مقامات عالی دولتی به فرار از کشور ادامه میدهند. در تمام شهرها تظاهرات و شورش جریان دارد. نظامیان همچنان مردم را زیر آتش میگیرند و گروههای چریکی فدائی و مجاهد اینجا و آنجا به مقابله مسلحانه با آنان دست میزنند و با حضور آشکار خود آتش انقلاب را افروخته تر میکنند. مردم عادی نیز اینجا و آنجا به مقابله مسلحانه با نیروهای انتظامی فرا خوانده میشوند و از این پس توده انقلابی است که حالت دفاعی را بکلی ترك گفته و به تعرض میپردازد.^{۷۷}

روزهای تا سوعا و عا شورا (۱۹ و ۲۰ آذر) روزهای تظاهرات آرام میلیونی مردم تهران بود که با صدور يك قطعنامه^{۱۷} ماده ای پایان یافت : ماده اول قطعنامه «برانداختن حکومت جابر خاندان پهلوی» و ماده دوم آن «برقراری حکومت اسلامی» را طلب میکرد^{۷۸}.

شاه برای تشکیل کابینه دولت دست به دامن چهره های ملی، مانند دکتر سنجابی^{۷۹} (۲۳ آذر) و دکتر صدیقی^{۸۰} (۲۷ آذر) میشود که هر دو بدلیل رد پیشنها داتشان از طرف شاه، عدم توانائی در مهار انقلاب و بالاخره اعتراض شدید یاران سیاسی دعوت او را رد میکنند. در هیاهای انقلاب قلب ژنرال چهار ستاره به دست انداز میافتد و پس از ۶۰ روز صدارت روانه بیمارستان میشود^{۸۱}. در عمل فرمان از کف فرمانروا خارج وزمام کشوریه درخت سیب نوفل لوشاتو در جوارپاریس بسته شده است. برای نمونه کارگران نفت جنوب، عبدالله انتظام مدیر عامل جدید را، که سیاستمداری خوشنام و خوش سابقه است، نمیپذیرند^{۸۲}، و بفرمان خمینی هیئتی برای نظارت بر اداره امور نفت، به سرپرستی مهندس مهدی بازرگان به جنوب

آوار کاخ سلطنت شروع به ریختن میکند و سرانجام آریامهر دولتی را، که از آن دیگر جز نام چیزی نمانده، به شاپوربختیار می سپارد (۱۶ دی) و خود را برای پرواز بسوی سرنوشت آماده میکند^{۸۴} (۲۶ دی). مرد ایلیاتی، که جاه طلبی و آرزوهای کهنش برای نخست وزیری او را از جسارت و تهور سرشار کرده است، خود را «مرغ طوقان» مینامد و افسار گشسته مرکبی را، که دیگر مدتهاست از پا در آمده، بدست میگیرد^{۸۴}. اما یاران و همراهان دیروزی، که همگی فرصت طلبانه به آستان خمینی سر سپرده اند، به او پشت میکنند. سران کشورهای امپریالیستی در کنفرانس گوادلرپ^{۸۵} نا امید از ادامه سلطنت محمد رضا شاه و وحشت از گسترش «کمونیسم» در ایران به استقرار تماس و ارتباط فشرده و تنگ تری با شخص خمینی در پاریس و اطرافیان او در تهران و مخالفان میانه رو ملی و مذهبی مانند بازرگان و سنجابی اقدام میکنند^{۸۶}؛ در عین حال میکوشند تا شاه را به تشکیل شورای سلطنتی و خروج از کشور مجبور کنند؛ و تمام تلاش خود را بکار میبرند تا بقایای نیروهای مسلح را برای واگذاری آن به رژیم پس از شاه، دست نخورده بر سر پا نگاه دارند^{۸۷} و دولت آمریکا بهمین منظور يك ژنرال خود را به ایران میفرستد^{۸۸}.

اما ارتش مثل برف آب میشود^{۸۹} و بهمن انقلاب با سرعتی شتابنده میغلطد و همه چیز را زیر خود میگیرد، و بختیار در خلأ و لنگ لنگان پا پیا میکند:

سوگند یاد میکند که عاملان فساد و متجاوزان به حقوق عمومی را بدست مجازات بسپارد، زندانیان سیاسی را، اگر سیاسی باشند، آزاد کند، مروج دین اسلام در کشور باشد، به آزادی های مصرّحه در قانون اساسی و اعلامیه حقوق بشر جامه عمل بپوشاند، حکومت نظامی را بتدریج لغو کند، کلیه احزابی را که غیر قانونی نیستند و با وابستگی به خارج ندارند آزاد بگذارد، به مطبوعات در چهار چوب قانون اساسی آزادی بدهد^{۹۰}. و این وعده ها هنگامی داده میشود که اکثریت قریب باتفاق متجاوزان اصلی به حقوق عمومی از کشور گریخته اند و از آنها نیز که مانده اند عده ای در

زندان وعده دیگر آماده فرارند، توده های انقلابی از مدتها پیش به زندانها حمله میکنند و آنها را بدون هیچ اما و اگر می‌گشایند و زندانیان را آزاد میکنند، اسلام با تمام مظاهرش کوچه ها و خیابانها را، و بالاتر از همه روان ها را تسخیر کرده و حتی به تهاجم علنی علیه نیروهای «غیراسلامی» جبهه انقلاب پرداخته است^{۹۱}. قانون اساسی در امواج انقلاب بر آب رفته و قانون انقلاب با فرمانروایی خود آزادی های انقلابی را جایگزین آزادی های «مصرحه در قانون اساسی» و اعلامیه حقوق بشر کرده است؛ حاکمیت انقلابی توده ها پشت هر نوع حکومت و از جمله حکومت نظامی را به خاک مالیده است؛ احزاب و گروه های سیاسی بدون انتظار هیچ اجازه رسمی، با اجازه خودشان و همگی بدنبال توده انقلابی براه افتاده اند و مطبوعات پا بر سر قانون اساسی نهاده و خواسته های انقلابی توده ها را با خط درشت فریاد میزنند.

دیگر مدتها ست که سیاست سرکوب مطلقا بی اثر شده و جا برای هیچگونه سازشی باقی نمانده. ملت يك روز دست از تبرد میکشد و بجای سرود رزم ترانه شادی سر میدهد و به بزم و پایکوبی میپردازد: ۲۶ دی، روز رفتن شاه از ایران، تهران غرق نور و گل و شیرینی میشود^{۹۲}؛ واز فردا باز هم راه پیمائی، فرود آوردن مجسمه های استبداد و هجوم به تمام مظاهر و نماد های دیکتاتوری. و باز هم درگیری و کشتار. جنگ و سنگربندی سراسر پایتخت را فرا گرفته؛ چریکهای فدائی و مجاهد همچون ماهی در آب به چپ و راست میروند و توده ها را دعوت میکنند، تا دست به سلاح برند، و دانشگاه به مرکز آموزش جنگ مسلحانه بدل میشود. شبح دولت در شعله های انقلاب دود میشود: در ادارات دولتی وزیران را راه نمیدهند و مسئولان رسمی را بیرون میاندازند؛ و در راه پیمائی میلیونی اربعین (۲۹ دی) پایان حیات سلطنت پهلوی رسماً اعلام میشود^{۹۳}. و سیاستمداران چشم به نوفل لوشاتو دوخته و گوش به ندای خمینی سپرده اند. حتی «نخست وزیر قانونی» آمادگی خود را برای پرواز به پاریس و گرفتن مشروعیت از او اعلام میکند^{۹۴}.

«ابتدا چهره آیت الله بر ماه سایه میاندازد و سپس خود او با عنوان «امام» در

بهشت زهرا فرود می‌آید (۱۲ دی) و چهار روز بعد دولت موقت خود را به کار می‌گمارد^{۹۵}. سکوت انتظار بر جامعه سنگینی میکند که ناگهان جرقه درمیگیرد: لشکر گارد با گروهی از همافران درگیر میشود. مردم بکمک میرسند، لشکر گارد را عقب میرانند و بدنبال آن به مراکز پلیس و نظامی و انبارهای مهمات هجوم می‌برند^{۹۶}. اسلحه خانه‌ها گشوده و مردم مسلح میشوند. گردبادی عظیم کشور را در می‌نوردد، «مرغ طوفان» در میان گردباد ناپدید میشود، و بازرگان، که فرمان صدارت خود را از «امام» گرفته، در کاخ نخست وزیری جا میگیرد (۲۲ بهمن ۱۳۵۷).

و اما بعد: هنوز مردم برای تصرف پایگاه‌های باقیمانده استبداد، مانند پادگانهای نظامی و ساختمان‌های ساواک و یا سلطنتی، همراه با چریکهای خلقی می‌جنگیدند که دفتر امام از همگان خواست تا سلاح‌های خود را تحویل دهند، و بعنوان اولین قدم محل سازمان چریکهای «فدائیان خلق» مورد حمله نیروهای اسلامی قرار گرفت (۲۳ بهمن) و بنی صدر، فرزند خوانده سوگلی امام فدائیان را در صورت عدم تحویل سلاح به شدت عمل تهدید کرد (۲۹ بهمن) و امام خود، ضمن دعوت از امیران ارتش به همکاری (۲۳ بهمن)، پایان انقلاب را اعلام داشت و ادامه اعتصاب را خیانت به انقلاب خواند (۲۸ بهمن). او سپس «طی اعلامیه‌ای اخطار کرد که هر نوع فعالیت سیاسی فقط در تحت پرچم اسلام مجاز است و در غیر اینصورت قیام علیه حکومت اسلام است و جزای آنها در اسلام معلوم شده است» (۳۰ بهمن). او در عین حال از پذیرفتن چریکهای فدائی خلق، که قصد داشتند برای زیارت «امام» بسوی محل اقامت او راه پیمائی کنند، سر باز زد و دفتر او با صدور اعلامیه‌ای مردم را از تأیید کمونیستها و شرکت در راه پیمائی‌های آنان بر حذر داشت (اول اسفند). بازرگان نیز در مصاحبه‌ای با یک روزنامه امریکائی، با استناد به تصویرنامه دولت اقبال در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ در مورد حزب توده ایران، این حزب را غیر قانونی خواند. باین ترتیب رهبران نورسیده بعنوان اولین قدم نه تنها به کمونیستها بلکه به هرجریان «غیر اسلامی» اعلان

جهاد دادند و چماقداران همه جا با فریاد «حزب فقط حزب الله، رهبر فقط روح الله»
به دیگران هجوم بردند و همه چیز را در هم ریختند.

معجزه ای وارونه رخ داد : جبرئیل این بار در نیمه راه آسمان و زمین از حرکت
باز ماند، ابلیس گوسفند را در ربود و ابراهیم سحرزده کارد بر گلوی فرزند مالید، و
چون به خود آمد اسماعیل را در خون غرقه دید، و پت بزرگ، تبر بر دوش و لبخند
بودا بر لب، بر سکوی بتکده ولایت نشسته بود.

«امام» پس از صدور يك فرمان سیزده گانه^{۹۷}، از تهران به قم عزیمت کرد
(۱۰ اسفند) و پس از استقرار مرکز فرمانروائی خویش در شهر مقدس با شمشیری دو
دم، بنام «جمهوری اسلامی» انقلاب را برای همیشه از پای در آورد (۱۰ فروردین
۵۸). و باین ترتیب موج زلالی که از جنگلهای سرسبز و بلند شمال سرازیر شد،
بصورت طوفانی از لای و لجن در شوره زار پست کویری قم فرورفت.

۱- در تاریخ ۱۵ شهریور ۱۳۴۹ دسته شش نفری پیشگامان کوهستان، از دره «مکار» در نزدیکی چالوس حرکت خود را به سمت غرب آغاز کرد... قرار بود بلافاصله پس از تکمیل شنا سائی ابتدائی .. عملیات نظامی آغاز شود. این عملیات میبایست بصورت حمله به يك پاسگاه و خلع سلاح آن شروع میشد... معین کرده بودیم که گروه... کلاً هدف عملیات را تبلیغ مسلحانه و تغییر آتمسفر سیاسی در سطح کشور قرار دهد... در روز ۱۹ بهمن که برای حمله به پاسگاه ژاندارمری انتخاب شده بود رفیق هادی بنده خدا از کوه پائین آمد... رفیق هادی بنده خدا در دهکده شاغوزلات پس از يك درگیری مسلحانه بدست دشمن اسیر میشود. رفقائی که در ارتفاعات بودند با صدای تیراندازی از واقعه مطلع میشوند و قرار میشود طبق طرح قبلی حمله را شروع کنند... در شامگاه ۱۹ بهمن آنها از موضع خود خارج شدند و پس از تصاحب يك اتوبوس کوچک در جاده سیاهکل - لونک به سیاهکل حمله کردند... در این حمله تمام موجودی سلاح های پاسگاه، که عبارت از ۹ قبضه تفنگ M1 و برنو و مسلسل بود، تصاحب گردید. در این عمل معاون پاسگاه سیاهکل و فرد دیگری کشته شدند و رفقا بدون دادن تلفات به ارتفاعات جنوبی عقب نشینی کردند. از ۱۹ بهمن تا ۸ اسفند ۴۹ فاصله ای بود که دسته کوهستان مورد حمله متمرکز نیروهای دشمن قرار گرفت. آنها دلیرانه نبرد کردند و بیش از ۶۰ نفر افسر و درجه دار و سرباز دشمن را از پای در آوردند... افراد هنگ ژاندارمری گیلان تمام خطوط مواصلاتی منطقه را شدیداً کنترل میکردند و منطقه را به محاصره در آورده بودند و يك گردان ارتشی از پادگان منجیل بسمت منطقه بحرکت در آمده بودند.

... فدائیان کوهستان مدت ۴۸ ساعت با قوای متمرکز دشمن پیکار کردند و آنگاه که مهماتشان به پایان رسید دو نفرشان با دست زدن به عمل فدائی با انفجار نارنجک خودشان را با چند تن از عوامل دشمن نابود ساختند و دو نفر دیگر که رمقی در تن نداشتند به اسارت دشمن در آمدند. یکی از افراد توانست از محاصره خارج شود که چند روز بعد در ۸ اسفند بطور نیمه جان یافته شد. بدین ترتیب از دسته ۹ نفری

۳.

کوهستان ۷ نفر به اسارت دشمن در آمدند و ۲ تن در جنگل به شهادت رسیدند. در مجموع گروه ۲۲ نفری جنگل در کوه و شهر جمعاً ۱۷ نفر دستگیر شدند که از این ۱۷ نفر ۱۳ نفر در تاریخ ۲۷ اسفند ۴۹ توسط عوامل امپریالیسم در ایران تیر باران شدند و فقط ۵ تن از گروه جنگل زنده و آزاد ماندند. این عده در تاریخ ۱۸ فروردین ۱۳۵۰ بانتقام اعدام رفقای خود رئیس دادرسی ارتش رژیم [سرتیب فرسیو] را در يك محکمه انقلابی محاکمه و او را به مرگ محکوم کردند و حکم اعدام را در سحرگاه همانروز در مورد او به اجرا در آوردند.

(رجوع شود به صفحه ۶ تا ۲۷ تحلیل يك سال مبارزه چریکی - چریکهای فدائی خلق . تکثیر از رستاخیز سیاهکل)

۲- از سال ۱۳۴۲^۷ ببعده گروه هائی بوجود آمد که هدف خود را تدارك مبارزه مسلحانه قرار داده بودند. این جریاناتها هیچگونه تجربه ای از قبل برای عمل مسلحانه نداشتند... ضرورت این مبارزه نیروها را بسوی عمل میراند. در سالهای ۴۲ تا ۴۹ عملیات مسلحانه ای در جامعه ظهور کرد: بهمن قشقائی و دو نفر همکارانش کوشیدند در منطقه عشایری جنوب جنبش مسلحانه بر پا کنند. در کردستان معینی، شریف زاده و رفقایشان در همین راه شهید شدند. در چنین جوئی بود که منصور ترور شد و شمس آبادی شاه را به گلوله بست. چندین گروه در این فاصله با مشی قهرآمیز در زیر ضربت پلیس قرار گرفتند. این دوره بمنزله رشد جنبی مبارزه مسلحانه است. در این سالهاست که مفهوم روشن تری از مبارزه مسلحانه و شناخت اصولی از فرم و محتوای آن بدست میآید و سرانجام در سال ۴۹ بایک رشته عملیات متولد میشود... (ص ۵۷، نشریه ۱۹ بهمن تئوریک، شماره ۳، فروردین ۱۳۲۴، و ص ۷۲ بیژن جزنی، نبرد دیکتاتوری).

در يك ساله قبل از سیاهکل عملیاتی روی داد که رابطه مستقیم با جنبش مسلحانه داشت. این عملیات مصادره چند بانک، ربودن هواپیما، اقدام به ربودن سفیر آمریکا و غیره میشود. این عملیات در مواردی پر سرو صدا بود مثل ربودن هواپیما به

بغداد و مطالبه آزادی زندانیان سیاسی. (ص ۴۵ چگونه مبارزه مسلحانه توده ای میشود، نشریه ۱۹ بهمن، شماره ۲، دی ۱۳۵۳، بیژن: جزئی؟)

۳- در اواخر فروردین ۱۳۵۰ جریان چریکی موجودیت خود را اعلام کرد. چ. ف. خ. (چریکهای فدائی خلق)... گروه های دیگری که در حال مبارزه مسلحانه بودند در مقابل مبارزه ای که آشکار شده بود احساس مسئولیت کردند... هسته ها و محفلهای کوچکی که فاقد تدارک و تجربه بودند در صد شرکت در جنبش بر آمدند... مجاهدین خلق که از سال ۴۴ تشکیل شده و رشد یافته بود، در این موقع یکصد تن عضو و امکانات نظامی چشمگیری داشت... ستاره سرخ که جریانی در حال شکل گرفتن بود مقارن همین ایام مورد حمله قرار گرفت... تعداد گروه های کوچک و هسته های در حال تکوین، که بدام پلیس افتادند، زیاد بود... رفقای آرمان خلق تیر باران شدند... (صفحات ۴۸ و ۴۹ نشریه ۱۹ بهمن، شماره ۲)

۴- در تهاجم پلیس به چ. ف. خ.، آسیب جدی رسید. ده ها تن، از جمله مؤثرترین اعضاء بازداشت شدند... عملیات مسلحانه ادامه یافت و رژیم دست به اعدام های پی در پی زد. در اسفند نوزده تن از چ. ف. خ. و در فروردین و خرداد ۱۳۵۱ نه تن از رفقای مجاهد به شهادت رسیدند. علاوه بر تیر باران شدگان عده ای از چریکها در بر خورد نظامی کشته شدند. مبارزه مسلحانه، کشته شدن، اعدام شدن و بازداشت های بیسابقه بتدریج امری عادی شد. در مدتی حدود يك سال نزدیک به نود تن بانحاء مختلف شهید شدند [اما] جنبش مسلحانه در شرایط طبیعی خود، یعنی زیر فشار بیسابقه به حیات خود ادامه داد و همچون ارگانیکسی که با محیط زیست خود انطباق می یابد بتدریج اشکال مؤثرتری برای ادامه زندگی خود می یابد (ص ۴۹ نشریه ۱۹ بهمن، شماره ۲)

- در ابتدای جنبش مسلحانه پس از ضرباتی که به سازمان خورد و پس از شهادت

رفقای اولیه شدیداً ناراحت شده و نسبت به آینده جنبش دچار نگرانی و اضطراباتی میشدیم. اما بعداً وقتی مشاهده کردم که صدها رفیق دیگر با عزمی راسخ تر از پیش به شکافتن راه خلق و روشن کردن آن پرداخته اند، وقتی به دست آورد های شورانگیز و غیر قابل تصویری که در این مدت جنبش مسلحانه و خصوصاً سازمان، به آن دست یافته نظر میانداختم اطمینان پیدا می‌کردم که در حقیقت آن تلفات و آن ضربه ها در مقابل این نتایج گرانبها اصلاً قابل مقیاس نبوده اند. (ص ۱۶ نامه رفیق مجتبی طالقانی به پدرش مبارز راستین آیت الله سید محمود طالقانی، ۲۹ اسفند سال ۶۰)

- وقتی عملیات نظامی در سال ۱۹۷۱ بوسیله عده ای از انقلابیون شروع شد مردم خیلی زود آنرا قبول کردند و پیکاری درست و شرافتمندانه دانستند... در آغاز هیچکس باور نمی‌کرد که نبرد مسلحانه در مقابل نیروی عظیم دستگاه نظامی شاه اینقدر طولانی شود ولی با گسترش عملیات چریکی، مردم با کمک های معنوی و مادی خویش بیش از پیش از چریکهای فدائی پشتیبانی کردند. (صفحه ۱۸۱ ایران بر ضد شاه، احمد فاروقی و ژان لوروریه، ترجمه مهدی نراقی، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۵۸)

- در ۱۶ دیماه ۱۳۵۳ محاکمه ۱۲ روشنفکر و هنرمند باتهام سوء قصد به شاه و فرح و ولیعهد در دادگاه نظامی محاکمه و پنج نفر از آنان در ۳ بهمن در دادگاه تجدید نظر نظامی به اعدام محکوم شدند. این حکم در مورد دو نفر از آنها، خسرو گلسرخی و کرامت الله دانشیان اجراء شد. پخش قسمتی از دفاعیات گلسرخی و دانشیان از تلویزیون، که در آن خود را مارکسیست و کمونیست خواندند، بصورت حادثه ای تاریخی در اذهان مردم و بخصوص نوجوانان و جوانان انعکاس یافت و آنان را بضد نظام استبدادی شاهنشاهی بیش از پیش برانگیخت.

« وقتی جلاد نهال زندگی خسرو گلسرخی و کرامت دانشیان را از پای در آورد، مردم به گل سرخ روی آوردند تا از راه تشابه نام هم یاد این شهیدان آزاده و دلیر را زنده نگاه دارند و هم به آن ستمگری که می‌خواهد گلزار ایران را به کویر لوت بدل کند، خشم و نفرت خود را نشان دهند... کار به جایی کشید که ساواک به هر کس به هر شکلی گل

سرخ‌ی با خود داشت با سوء ظن مینگریست... مردم هر وقت امکان و فرصتی یافته‌اند احساس خود را در باره قهرمانان خلق با برجسته کردن يك شعر، يك ترانه، يك نام و هر آنچه که بتواند بیانگر این احساس انسانی با شد بروز داده‌اند. و همین است که قهرمانان جدیدی را می‌پرورند. (صفحه ۳۰ مجله دنیا، شماره ۸، بهمن ۱۳۵۳)

- در نیمه اول سال ۱۳۵۰ مأمورین ساواک و پلیس طی چند فقره برخورد مسلحانه با چریکها، بیشتر رهبران و کادرهای درجه اول سازمان را دستگیر کردند و یا به قتل رساندند. با این حال از خطر جستگان به مبارزه ادامه دادند و با جذب افراد جدید سلول‌های تازه‌ای در تهران، تبریز، رشت، گرگان و انزلی ایجاد و دو نشریه با نام‌های ۱۹ بهمن و نبرد خلق مخفیانه منتشر کردند. در سالگرد واقعه سیاهکل اعتصابات و تظاهراتی هر چند کوچک، در دانشگاه ترتیب دادند. عملیات مسلحانه از قبیل دستبرد به پنج بانک، قتل دو مأمور ساواک، بمب‌گذاری در سفارتخانه‌های انگلیس، امریکا، عمان، دفتر مرکزی تلفن و تلگراف بین‌المللی، دفتر هواپیمائی... انجمن ایران و امریکا، قرارگاه پلیس در تهران، تبریز، گرگان، مشهد و آبادان از جمله اقدامات چریکهای فدائی خلق بشمار میرود. (ص ۳۹۱ تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران، جلد اول، غلامرضا نجاتی، مؤسسه رسا، تهران، ۱۳۷۱)

۵- مهندس بازرگان شرح میدهد: گروههای چریکی مختلف بود، هم از چپی‌ها بودند، هم از ملی‌ها، هم از مذهبی‌ها. بیشتر جوانها بودند و فشار آن زمان، فشار دستگاه از طریق ساواک مخصوصاً و از طرف پلیس طوری بود که خیلی از افراد ایران، اعم از طبقه متوسط و افراد مسن و جا افتاده و جوانها به این نتیجه رسیده بودند که مبارزه قانونی و مبارزه علنی و بصورت معقول نتیجه‌ای ندارد.

- به گفته علی اصغر حاج سید جواد... بعد از وقایع خرداد ۴۲ با سرخوردگی باصطلاح مخالفان و نسلهای جوان، که مخصوصاً در دانشگاه‌ها نسبت به شیوه و سیر جریان دموکراسی بعد از سقوط دولت مصدق پیدا میشود يك گرایش شدید به طرف

مذهب و يك گرایش شدید به طرف جنگهای چریکی و جنگهای مسلحانه در فضای ایران ایجاد میشود. (ص ۱۳۳ انقلاب ایران بزوایت بی . بی . سی .)

حاج سید جوادی همچنین در نامه ای بتاریخ ۱۳۵۴/۱۱/۲۷ خطاب به معینیان رئیس دفتر مخصوص ضمن اشاره به اعمال خشونت بجای تحمل عقاید مخالف از جانب حکومت می نویسد: «خودداری از گشودن این راه های طبیعی و سازنده و تعدیل کننده راه را بر افکار افراطی و وسایل افراطی و توسل به شیوه هایی که همه حکایت از يك ناامیدی مطلق و توسل به غریزه حمله در برابر حمله مینماید میگشاید و وسایل مبادله و برخورد های ملایم و همراه با تفا هم و تحمل عقاید و آزادی مخالف را... نابود میکنند.» (ص ۴۰ افضل الجهاد، علی اصغر حاج سید جوادی، انتشارات مدرس، خارج از کشور، فروردین ۱۳۵۶)

- گروه های انقلابی نما... [که] امکان هرگونه فعالیت سیاسی را در جهت آزادی های دموکراتیک بیهائنه وجود رژیم ترور و اختناق نفی میکنند، ناگزیر نمیتوانند راه دیگری جز توطئه گری سیاسی و تشبث به انواع اقدامات ماجراجویانه برای نیل به هدف های خویش بیابند. اندیشه های بی سرانجام و باطلی نظیر «تئوری بقاء» امیر پرویز پویان و گروه باصطلاح چریکهای شهری نیز، که در واقع جز تکرار شیوه های بلانکیستی و آنارشویستی و جانشین ساختن نظریه غیر مارکسیستی «عمل قهرمانان و زیدگان» بجای تئوری مارکسیستی - لنینیستی انقلاب اجتماعی چیز دیگری نیست، از انواع همین افکار توطئه گرانه و ماجراجویانه است... انحرافات سکتاریستی و چپ روانه که... عده ای از جوانان پر شور و تشنه آزادی کشور ما را به گمراهی کشانده است، در شرایط کنونی منفی ترین پدیده جنبش انقلابی ایران بشمار میآید. در واقع اتخاذ روشهای ماجراجویانه و توطئه گرانه مزبور زیانهای کمابیش سنگینی به جنبش انقلابی مردم ایران وارد ساخته و میسازد که آنها را میتوان بشرح زیرین خلاصه نمود:

۱- عده ای از افراد پر شور و فداکار جامعه ما را در بدترین شرایط و با

گمنفی ترین نتایج بدست دشمن طبقاتی نابود ساخته است.

۲- با اقدامات نادرست و غیرمدبرانه خود بهانه های گوناگون بدست حکومت مطلقه داده است تا ترور پلیسی و اعمال فشار به توده ها را به مقیاس بزرگتر و وسیعتری تشدید نماید.

۳- با کمک غیر مستقیم به تشدید ترور پلیسی و ایجاد محیط وحشت و ارباب عملاً فعالیت منظم و ثمر بخش انقلابی را در میان توده ها بمراتب دشوارتر از پیش ساخته است.

۴- در نتیجه اقداماتی که نه اصولاً قابل توجیه است و نه اجتماعاً و اخلاقاً با روحیات بسیاری از مردم ایران سازگار است (ترور انفرادی، بمب پرانی، عملیات تخریبی، بانک زنی و امثال آن) و همچنین در اثر برانگیختن عوامل مشدد ترور پلیسی، عده ای از عناصری را که بالقوه در عداد متحدین جنبش استقلال طلبانه و آزادخواهانه بشمار میآیند از نزدیکی و کمک به جنبش مرعوب و دور میسازد.

۵- پایان بی سرانجام اقدامات مزبور و سرکوب وحشیانه پلیسی عده ای از مبارزین صادق راه نهضت را، که صرفاً بر پایه احساسات و شور انقلابی به سراب این قبیل اقدامات بی تعقل، بمشابه بگانه راه وصول به مقصود دل باخته اند، یا از فعالیت انقلابی دل سرد و ناامید و نسبت به آن بی علاقه میسازد و یا برخی از آنها را به تسلیم و سازش با رژیم میکشاند.

در واقع پریشان گوئی های انقلابی نما و اعمال چپ روانه ای که بر اساس آن انجام میگردد، صرفنظر از جنبه آگاهانه یا ناآگاهانه عاملین و مباشرین آن، عملاً و بطور غیر مستقیم در جهت تقویت تبلیغات و اقدامات ضد کمونیستی محافل امپریالیستی و ارتجاعی در سراسر جهان و از جمله در ایران سیر میکند. (صفحات ۱۴-۱۶ مجله دنیا، سال دوازدهم، شماره ۴، زمستان ۱۳۵۰، ایرج اسکندری).

- اگر بپرسیم که شرایط حداقل برای دست زدن به مبارزه مسلحانه در ایران چه بوده است باید بگوئیم که :

اولاً وجود نارضائی مردم از شرایط اقتصادی و سیاسی جامعه که حاصل سیستم

طبقاتی سرمایه داری وابسته و رژیم دیکتاتوری فردی بود، خواسته های مردم رو به افزایش بود و رژیم برای جلوگیری از هر گونه حرکت توده ای به دیکتاتوری آشکار و اعمال خشونت بی سابقه ای دست زد که دومین شرط حداقل برای این مبارزه را بوجود آورد. بنابراین ...

ثانیاً وجود دیکتاتوری، آنهم به خشن ترین و عقب مانده ترین شکل آن، یعنی دیکتاتوری شاه، که هر گونه امکان گسترش و تکامل مبارزه را از طریق مسالمت آمیز غیرممکن ساخته بود و از هر گونه حرکت اعتراضی مردم، ولو برای رسیدن به خواسته های صرفاً اقتصادی شان جلوگیری میکرد.

ثالثاً وجود نیروهائی که از نظر سیاسی این تجربه را داشتند که علیرغم کوچکی و جدا بودن خود به مقابله با این دیکتاتوری برخیزند و شکل فعالتری از اعتراض را بر ضد رژیم و کل سیستم بعمل آورند.

هنگامی که این سه شرط حداقل، یعنی نارضائی مردم، دیکتاتوری خفقان انگیز شاه و پیشاهنگ مبارزه جو باشد، دیگر جز زمان لازم برای رسیدن به شکل ممکن و مؤثر این مبارزه، که حاصل تجربه پراتیک این نیروها میتواندست باشد، چیزی برای آغاز مبارزه مسلحانه کم نداشتیم. (ص ۵۷ و ۵۸ نشریه ۱۹ بهمن، شماره ۲، چاپ دوم، تیر ماه ۱۳۵۵)

- پیدایش گروه های چریکی و مبارزه مسلحانه آنها با رژیم کودتا علل و انگیزه های گوناگونی داشت: کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، متلاشی شدن نیروهای اپوزیسیون، شکست جبهه ملی دوم پس از همه پرسی بهمن ۱۳۴۱ و از بین رفتن امکانات قانونی و سرخوردگی از فعالیتهای علنی و عمومی و سرکوب خشونت بار قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ نشان داد که ادامه مبارزه با رژیم شاه با شیوه های پیشین و از راه قانونی ناممکن است. مهدی بازرگان، رهبر نهضت آزادی ایران، ضمن آخرین دفاع در دادگاه نظامی به این نکته اشاره کرد و گفت: «ما آخرین کسانی هستیم که از راه قانون اساسی به مبارزه سیاسی برخاسته ایم. ما از رئیس دادگاه انتظار داریم این «نکته» را به بالاتریها

بگویند.» (ص ۳۷۳ تاریخ سیاسی بیست و پنجساله ایران - جلد اول، نجاتی) در کتاب «شرح تأسیس و تاریخچه سازمان مجاهدین خلق ایران» آمده است: «برای توده ای کردن مبارزه و شکستن سد یأس و ترس باید با شکستن جو پلیسی ثبات سیاسی رژیم را از بین برد. چنین کاری تنها در پرتو عملیات مسلحانه امکان پذیر است. (ص ۳۹۸ همانجا)

از این مخالفین... در آغاز کار مشی مسلحانه پیشتاز را بنام «رمانتیزم انقلابی» و سازمانهای مسلح را بنام «عصیان ناگهانی روشنفکران احساساتی» و یا «مقاومت خود بخود و خشمگینانه خرده بورژوازی»... مورد انتقاد قرار میدادند. (ص ۳۷ بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران - جلد اول، چاپ دوم، آبان ۱۳۵۴)

- دسته های پیشرو بخاطر پایان دادن به اختناق مطلق و شکستن بن بست که در مقابل جنبش رهائی بخش ایجاد شده بود، در جهت تدارک جنبش توده ای، مبارزه مسلحانه را بمثابه اساس و محور تا کتیک های خود انتخاب کردند... و وظیفه انقلابی عمده این نیروها، در نبودن مبارزه وسیع توده ای، عبارت است از آگاه ساختن و برانگیختن توده ها، بسیج و سازماندهی آنها. در این مبارزه وارد ساختن هر ضربه نظامی به رژیم نه بخاطر نابود ساختن گوشه ای از نیروی بزرگ دشمن، بلکه بخاطر نشان دادن ضربه پذیری و شکستن سدی است که بر اثر قدرت نهائی طولانی دستگاه حاکمه و شکست های پیایی جنبش در مقابل هر حرکت توده ای ایجاد شده و توده را به نومیدی از پیروزی بر دشمن و تحمل در برابر آن کشانده است.

مبارزه مسلحانه مبارزه ایست پیگیر و طولانی که هدفش بسیج و سازماندهی نیروهای توده است... جنبش مسلحانه نمیخواهد از طریق نابود ساختن عناصر متنفذ رژیم بطور منفرد، قدرت را منفعل سازد. این مبارزه ای فردی نیست که يك «قهرمان» بخواهد با جانبازی خود مسیر تاریخ را تغییر داده خلق را از این راه آزاد سازد. جنبش مسلحانه سرآغاز يك جنبش توده ایست... ارزش نهائی جنبش مسلحانه در اینست که

بتواند توده ها را برای مبارزه بر ضد دستگاه حاکمه هدایت کند... تاکتیک های نظامی عمدتاً متوجه هدف های کلی سیاسی بوده است. این تاکتیک ها هدفهای ضد امپریالیستی و ضد رژیم را دنبال کرده و نتیجه عمده این عملیات نشان دادن کارائی مبارزه مسلحانه، ضرورت بکار بستن آن، نشان دادن ضعف رژیم دیکتاتوری و شکستن سکوت و اختناق و برانگیختن توده ها به مبارزه بوده است. (صفحات ۳۳-۳۴ و ۷۷ نشریه ۱۹ بهمن، شماره ۲، چاپ دوم، تیر ماه ۱۳۵۵)

۶- این نتایج که جنبش مسلحانه سالهای اخیر تأثیرات شگرفی در آزاد کردن نیروهای انقلابی جامعه، در شکوفا کردن استعداد های انقلابی نهفته در میان طبقات مختلف خلق و جهت دادن آنها به مبارزه سیاسی و حتی نظامی علیه دشمن داشته است و با اینکه زمان بسیار کوتاهی از حیات آن میگذرد تأثیرات بسیار بزرگی در ارتقاء بینش سیاسی و اجتماعی بخشهای بزرگی از طبقات مردم ما باقی گذارده... و بالاخره اینکه جنبش مسلحانه پیشتاز حمایت بخشهایی از طبقات خلقی، مخصوصاً روشنفکران و بخشهای مختلفی از خرده بورژوازی شهری را به خود جلب کرده است، دیگر اکنون حتی از طرف متعصب ترین مخالفان اولیه خط مشی مبارزه مسلحانه نمیتواند انکار شود. (ص ۲۶ بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران - جلد اول، چاپ دوم، آبان ۱۳۵۴)

- بین سالهای ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۶ در ایران حدود یکصد فقره بمب گذاری شد.. در فاصله بین واقعه سیاهکل و مهر ماه ۱۳۵۷ تعداد ۳۴۱ چریک و افراد وابسته به گروه های مسلح سیاسی طی مبارزه با رژیم شاه جان خود را از دست دادند. از این عده ۱۷۷ تن در بر خورد های مسلحانه کشته شدند. ۹۱ تن با رأی دادگاه نظامی و برخی بدون محاکمه اعدام شدند. ۴۲ تن در اثر شکنجه جان باختند. سرنوشت ۱۵ تن از دستگیر شدگان معلوم نشد. ۷ تن پیش از دستگیری و اسارت خودکشی کردند. ۹ تن که دوران محکومیت زندان را طی میکردند، در تپه های اوین تیر باران شدند.

گذشته از مقتولین مزبور حدود ۲۰۰ تن بآتهام چریک بودن به زندان های از يك سال تا دائم محكوم گشتند. از مجموع ۳۴۱ تن مقتولین مشخصات ۳۰۶ تن بشرح زیر شناسائی شده است : ۲۰۸ تن (۶۱ درصد) روشنفکر، ۲۶ تن (۹ درصد) کارگر از ۲۲ کارخانه، ۳ تن کاسب و يك تن روحانی.

بیشتر آنها جوان بوده اند و فقط ۱۰ درصد از ۳۰۶ تن خانه دار، ۱۳ تن دانشجو، ۹ تن معلم، ۲ تن با درجه دکترا و يك تن کارمند اداری، از مجموع ۳۴۱ تن تلفات تعداد ۱۷۲ تن (۵۰ درصد) از فدائیان، ۷۳ تن (۲۱ درصد) مجاهدین اسلامی، ۳۸ تن (۱۱ درصد) گروه های مارکسیست، ۳۰ تن (۹ درصد) مجاهدین مارکسیست و ۲۸ تن (۱۸ درصد) از گروه های کوچک اسلامی بوده اند. (صفحات ۵۰۲ و ۳۷۶ - ۳۷۷ تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران - جلد اول، نجاتی)

- از سال ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۷ [۱۳۴۹ تا ۱۳۵۶] ۳۸۰ چریک، که نام آنها منتشر شده، طی درگیری و زد و خورد با مأمورین انتظامی ارتش یا ساواک [و ژاندارمری و پلیس] کشته شدند. در فاصله سالهای ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۴ [۱۳۴۹ تا ۱۳۵۱] صدوده چریک و در فاصله ماه مه ۱۹۷۵ [اردیبهشت ۱۳۵۴] تا ژانویه ۱۹۷۷ [دی ۱۳۵۵] ۲۷۰ نفر از آنها به قتل رسیدند. تلفات نیروی شاه را دولت در سال ۱۹۷۶ [۱۳۵۵] رسماً اعلام داشت که از سال ۱۹۷۱ [۱۳۴۹] تاکنون ۱۴۰ افسر و سرباز و پلیس [و ژاندارم] در جنگ با چریکها کشته شده اند. ولی این آمار... بمراتب کمتر از تعداد واقعی است که شاهدان عینی دیده اند. طبق منابع مارکسیستهای مخالف از سال ۱۹۷۱ [۱۳۴۹] به اینطرف بیش از ۶۰۰ چریک... کشته شده اند و از قوای انتظامی هم ۴۰۰ نفر، که نصفشان افراد پلیس و ژاندارمری و ساواک بوده اند... بعلاوه ۱۷ نفر از مستشاران امریکائی در این جنگها جان باخته اند. در آمار چریکهای که کشته شده اند آمار آنهاست که بازداشت شده و بلافاصله اعدام گردیده اند و یا در زیر زجر و شکنجه جان داده اند منظور نگردیده است. (صفحات ۱۸۰ - ۱۸۱ ایران برضد شاه. احمد فاروقی و ژان لوروریه، ترجمه مهدی نراقی،

۷- در آمد نفت در سال ۱۳۵۴ نسبت به سال ۱۳۵۳، $\frac{4}{5}$ در صد به قیمت جاری کاهش پیدا کرد... بهمین مناسبت برنامه ریزان دولتی با سراسیمگی شروع به جابجا کردن ارقام اعتبارات عمرانی و تغییر هدف های برنامه ای که برای متنا سب کردن آنها با هدف های «تمدن بزرگ» زحمات زیادی متحمل شده بودند، کردند... طبق گزارشات رسمی اقتصادی در سال ۱۳۵۴ پس از صرف هزینه های سرسام آور، ورود ماشین آلات و کالاهای گرانبه قیمت سرمایه ای، کمبود نیروی انسانی ماهر، عدم کفایت تشکیلات موجود با نیازهای یک اقتصاد متحول، نارسائی وسائل و تأسیسات زیر بنائی مانند راهها، بنادر، فرودگاهها و وسائط حمل و نقل و همچنین عدم دسترسی کافی به مواد اولیه واسطه ای، تورم شدید، کاهش نسبی محصولات کشاورزی، بویژه ناتوانی در درک مسائل تازه و حل درست آنها خوشبینی هائی را که در سالهای اول برنامه پنجم [۵۷ - ۱۳۵۲] در باره جهش بزرگ اقتصادی بوجود آورده بود، بر هم زد و در ماندگی نظام شاهنشاهی را حتی در مسائل جاری اقتصادی آشکارتر ساخت (ص ۱۹۲ محمد رضا سرداگر، رشد روابط سرمایه داری در ایران (مرحله گسترش) ۵۷ - ۱۳۴۲، شعله اندیشه، تهران ۱۳۶۹)

- در نامه سه نفره سنجابی، بختیار و فروهر بتاريخ ۲۲ خرداد ۱۳۵۶ چنین آمده است: «مملکت از هر طرف در لبه های پرتگاه قرار گرفته، همه جریانها به بن بست کشیده، نیازمندیهای عمومی، بخصوص خوار و بار ومسکن با قیمتهای تصاعدی بی نظیر دچار نایابی گشته، کشاورزی و دامداری رو به نیستی گذارده، صنایع نوپای ملی و نیروهای انسانی در بحران و تزلزل افتاده، تراز بازرگانی کشور و نا برابری صادرات و واردات وحشت آور گردیده، نفت، این میراث گرانبه های خدادادی بشدت تبذیر شده، برنامه های عنوان شده اصلاح و انقلاب ناکام مانده... (ص ۱۴۰ هفت و هفت روز پس از سی و هفت سال، دکتر شاپور بختیار، انتشارات رادیو ایران،

پاریس، خرداد (۱۳۶۱)

۸- از مدتی پیش تهران ساعت ها در خاموشی فرو میرفت، در خرداد ۱۳۵۵ « اختلال در توزیع نیروی برق سراسر ایران را فرا گرفت و روزانه چند ساعت به خاموشی ها افزوده شد. » (پاقر عاقلی، روز شمار تاریخ).
 خاموشی برق کاهش تولید رشته های مختلف صنعت را سبب شد. برای مثال کارخانه ماشین سازی اراک - کارخانه اصلی صنایع سنگین مهندسی در کشور - در سال ۷۷-۱۹۷۶ (۵۶ - ۱۳۵۵) فقط ۱۳۷۵۱ تن تولید داشت حال آنکه ظرفیت تولیدی آن ۲۳۰۰۰ تن بود. پائین بودن تولید معلول خاموشی های برق، که به تأسیسات کارخانه آسیب رسانده و تعمیرش مدت مدیدی وقت گرفت، دانسته شد... یا تنها کارخانه آلومینیوم سازی مملکت فقط در حد ۴۳ درصد ظرفیت کار میکرد، و این بیشتر بخاطر خاموشی برق بود. در دوازده ماه طول سال ۱۹۷۷ (۱۳۵۶) هفتصد و شصت بار برق این کارخانه قطع شده بود و در عرض دو سال بر اثر کمبود نیرو دوازده میلیون دلار زیان کرده بود. (ص ۱۵۰ ایران : سراب قدرت، رابرت گراهام، ترجمه فیروز فیروزنیا)

۹- همزمان با مخالفت و انتقادهائی که در زمینه فروش جنگ افزار به ایران در مطبوعات و کنگره آمریکا بعمل آمد روابط ایران و آمریکا نیز سیاست اختناق و سرکوبگرانه رژیم شاه در محافل سیاسی و مطبوعات مورد بحث و انتقاد قرار گرفت. سازمان عفو بین الملل در گزارش سال ۷۵-۱۹۷۴ (۵۴-۱۳۵۳) با تشریح شیوه عمل دولت ایران نسبت به مخالفان و احکام دادگاهها، اعمال شکنجه برسیله پلیس و ساواک و تشریح بیدادگری های رژیم شاه، تعداد زندانیان سیاسی را بین ۲۵ تا ۱۰۰ هزار تن بر آورد. (صفحات ۵۰۰ و ۵۵۰ تاریخ سیاسی بیست و پنجساله ایران، نجاتی)

- جریده «نیویورک تایمز، ماگازین» در شماره ۲ ژوئن ۱۹۷۴ [۱۲ خرداد ۱۳۵۳] خود... نوشت: «بازجویی، اعدام، گم شدن اسرارآمیز در ایران ادامه دارد. دست کم ۷۵ نفر بعنوان باصطلاح فعالیت مخرب در ۱۸ ماه گذشته اعدام شده اند.» هفته نامه فرانسوی «نول ابسرواتور» در شماره ۳۰ - ۲۵ ژوئیه ۱۹۷۴ [۸ - ۳ تیر ۱۳۵۳]... چنین نوشت: «گواهان قابل اطمینانی مانند سازمان حقوقدانان بین المللی، یا سازمان عفو بین المللی موارد شکنجه را تأیید میکنند.» روزنامه انگلیسی گاردین... اظهارات «مستر مارتین آنالس»، دبیر کل سازمان بین المللی عفو را، که ضد کمونیست و یک عنصر بورژوازی است، چنین نقل میکند: «هیچ کشوری در جهان از جهت حقوق بشر منظره ای بدتر از ایران ندارد. ایران بالاترین حد اعدامها را دارد.» (صفحات ۳۹ - ۳۸ مجله دنیا، شماره ۵، آبان ۱۳۵۳)

- «ریچارد ایدن» وکیل امریکائی که از جانب سازمان عفو بین المللی برای شرکت در دادگاه گروه افراخته، تماس با متهمان و مصاحبه با هویدا اخیراً به ایران رفته بود، ضمن مصاحبه ای در رم، که روزنامه «اونیتا» ارگان حزب کمونیست ایتالیا در شماره ۳۰ ژانویه ۱۹۷۶ [۱۰ بهمن ۱۳۵۴] خود تحت عنوان «اختناق بیرحمانه در ایران» آنرا انتشار داده است... میگوید: «یک خارجی که روایتی با اعلیحضرت دارد به من گفت شکنجه بطور وسیعی در ایران رواج دارد... مطبوعات ایران میگویند که تمام مردم ایران شاهپرست هستند. طی ده روزی که من در ایران گذراندم ۹۰ نفر ایرانی اعدام شدند و ۹ نفر دیگر (۵ تن سیاسی و ۴ باصطلاح قاچاقچی) ضمن تیر اندازی با پلیس به قتل رسیدند. این برای کشوری که تمام مردم آن اعلیحضرت را دوست دارند رقم بزرگی است. (صفحات ۲۷ - ۲۸ مجله دنیا، شماره ۱، فروردین ۱۳۵۵)

- ویلیام باتلر عضو کمیسیون حقوق بین المللی که در سال ۱۹۷۶ از ایران بازدید کرد شواهد زیادی از اعمال شکنجه فیزیکی و روانی را در ایران تأیید نمود ولی نتوانست فهرست اسامی قربانیان سیاسی را تهیه کند. عفو بین الملل تعداد اعدام شدگان را از سال ۱۹۷۲ (۱۳۵۱) ببعد حدود ۳۰۰ تن میدانست و ادعا میکرد

تعداد چند تن دیگر را که اسامی آنها اعلام نشده باید به این فهرست اضافه کرد. در مطبوعات و رسانه های خبری امریکا و غرب «ساواک» ابزار اصلی اختناق و سرکوب مخالفان رژیم شاه معرفی شده بود و این تعبیری درست بود. از اوایل سال ۱۹۷۶ روابط ایران و ایالات متحده دستخوش تغییراتی شد و بتدریج به سردی گرائید... روزنامه واشنگتن پست در سر مقاله ۴ اوت ۱۹۷۶ [۱۳ مرداد ۱۳۵۵] ایران را نمونه ای از میراث سیاست خارجی نیکسون دانست و ضمن تنقید از آن نوشت: «ایالات متحده امریکا نه میتواند تعهدی را که نسبت به ایران بعهد گرفته است انجام دهد و نه بآسانی آن کشور را رها کند.» (ص ۱۵۵ تاریخ سیاسی بیست و پنجساله ایران، نجاتی)

۱۰- بدنبال جنجال مطبوعات خارجی در مورد رشوه دادن شرکتهای خارجی به بعضی مقامات ایران « کمیسیون ویژه رسیدگی » به این موضوع به ریاست صفی اصفیا تشکیل شد (۲ تیر ۱۳۵۴، روزشمار تاریخ، باقر عاملی)

- تقریباً همزمان با تحقیقات سنای امریکا در مورد رشوه دهی و رشوه ستانی انحصارات اسلحه به رجال کشور های خریدار... شاه بار دیگر فرمان « مبارزه با فساد » صادر کرد... « کمیته عالی مبارزه با فساد بوجود آمد... ابتدا سوء استفاده بزرگ کنسرسیوم مخابراتی ایران، که در رأس آن شرکت زیمنس قرار داشت، فاش شد... سپس کاشف بعمل آمد که شرکت امریکائی «نورتروپ» مبلغ ۶ میلیون دلار بعنوان حق کمیسیون میان اعضاء خانواده سلطنتی و از جمله شهرام پهلوی نیا پسر اشرف تقسیم کرده است. پس از آن ماجرای رسوای خرید هواپیماهای «تام کت» (اف. ۱۴) از شرکت ورشکسته «گرومن» افشا شد و معلوم گردید که گرومن در سال ۱۹۷۳ (۱۳۵۲) برای راضی کردن مقامات ایرانی به خرید هواپیماهای خود مبلغ ۲۸ میلیون دلار حق دلالتی پرداخت کرده است. به چه کسی؟ به برادران لای که دلال رسمی معاملات اسلحه و مأموران انتقال پول به حساب بانکی خانواده پهلوی در سوئیس

بوده اند. طوفانیان جانشین وزیر جنگ و مدیر عامل سازمان صنایع نظامی، که از سال ۱۳۴۲ بفرمان شاه مسئول خرید اسلحه بوده ... گفت: «خود شاهنشاه به امریکا تشریف فرما شده و این هواپیماها را بازدید کرده اند. ثانیاً از ابتدا فرامینی شرف صدور یافته بود و موظف شده بودیم با عرف تجارت آزاد در مملکت (یعنی گرفتن حق کمیسیون - م) مبارزه ای نکنیم.» ... مطبوعات خارجی فاش کردند که برادران لای از چهار سال پیش باتفاق شهرام پهلوی نیا شرکتی در سوئیس برای دلالتی معاملات اسلحه دولت ایران تشکیل داده اند و مبلغ ۲۸ میلیون دلار حق دلالتی به حساب این شرکت ریخته شده است^۱. و مهمتر از این بهای جنگنده های «اف. ۱۴»، که فروندی ۱۶/۴ میلیون دلار بوده، از طرف دولت ایران به بهای ۲۵ میلیون دلار، یعنی يك برابر ونیم بهای واقعی خریداری شده و از این راه نیز چند صد میلیون دلار از خزانه دولت به حساب شخصی دربار انتقال یافته است... پس از این رسوائی «جان فین» مفسر امریکائی رسوائی دیگری را افشا کرد. او نوشت دولت ایران ده فروند هواپیمای نظامی بوئینگ ۷۰۷ مدرن، که به کشورهای ناتو از قرار هر فروند ۶۰ میلیون دلار فروخته شده، ببلغ هر فروند ۱۷۸ میلیون دلار، یعنی سه برابر بهای اصلی خریداری کرده است... تازه ترین مورد رشوه ستانی خاندان پهلوی از انحصارات اسلحه ماجرای شرکت هواپیما سازی «لاکهد» است که بدنبال تحقیقات سنای امریکا معلوم شد این شرکت به مقامات بالائی بسیاری از کشورها و از جمله ایران مبالغی رشوه پرداخته است...

کشف شبکه سوء استفاده و اخاذی در کارخانه قند اصفهان، که يك میلیاردی یعنی همدانیان، يك فرماندار، دو مدیرکل و چند افسر ژاندارمری در آن دخالت داشتند، اختلاس در گمرک و کشف ۱۲۴ فقره دزدی بالغ بر ۶۰ میلیون ریال که مجموعاً ۱۴ نفر و از جمله يك ناخدا یکم و يك ناخدا دوم در آن شرکت داشتند، ۳۰۰ میلیون

۱- در روز شمار ۶ دی ۱۳۵۴، باقر عاقلی آمده است که «این مبلغ بعنوان حق العمل برای چند نفر از امراء ارتش و درباریان از جمله محمد علی قطبی، سپهبد ایادی، گادر جهانیانی و چند نفر دیگر منظور شده است».

تومان سوء استفاده در معاملات شکر با شرکت انگلیسی «تیت اند لایل» که دو معاون وزارت بازرگانی مستقیماً در آن دست داشتند و وزیر بازرگانی بی سرو صدا مرخص شد. سوء استفاده در معاملات ۲۵۰۰ میلیون تومانی وزارت راه و ترابری، تقلب و سوء استفاده بزرگ در اوقاف غرب، که بیش از دوست قطعه زمین به بهای بیش از ده ها میلیون ریال در قبال اخذ رشوه به افراد معینی واگذار شده، جعل اسناد در اداره ثبت احوال، سوء استفاده های کلان در چند طرح عمرانی، صدور گواهی خلاف واقع در مورد اراضی شمیران، که ۶ مأمور عالیرتبه وزارت دارائی در آن دست داشته اند، سوء استفاده در شهرداری تبریز، تغییر نقشه شهر و تبدیل اراضی فضای سبز به فضای مسکونی، سوء استفاده در شهرداری مراغه، سوء استفاده های کلان در خرید اراضی عباس آباد تهران، ونیز سوء استفاده پانصد میلیون تومانی در بانک بیمه بازرگانان و غیره و غیره... (ص ۲۴ و ۲۵ مجله دنیا شماره ۲، اردیبهشت ۱۳۵۵)

۱۱- برای رسیدگی به جرائم و تخلفات وزیران و معاونین آنها، استاندارها، شهرداران و رؤسای سازمان های دولتی يك کمیسیون خاص تعیین گردید. این کمیسیون وظیفه دارد موارد اتهامی را رسیدگی کند، چنانچه قابل تعقیب تشخیص داد به مراجع قانونی پرونده امر را احاله کند. اعضای کمیسیون عبارتند از: جمشید آموزگار وزیر کشور، هوشنگ انصاری وزیر امور اقتصادی و دارائی، صادق احمدی وزیر دادگستری، ناصر یگانه رئیس دیوان عالی کشور و ارتشید حسین فردوست رئیس بازرسی شاهنشاهی. (روزشمار ۱۱ بهمن ۱۳۵، باقر عاقلی)

[بدنبال تشکیل این کمیسیون اخباری از این قبیل در مطبوعات ماههای بهمن و اسفند ۱۳۵۴ انعکاس یافت]:

بهمن

۲۰- دو تن از معاونان وزارت بازرگانی ... باتهام ۳۰۰ میلیون تومان

سوء استفاده در خرید شکر از انگلستان از کار بر کنار شدند.

۲۶- سرلشگر دولو قاجار رئیس اداره نظام وظیفه عمومی در گزارشی تأکید کرد

که ۳۹ شبکه جعل اوراق نظام وظیفه با ۴۳۱ عضو کشف شده است. از این عده ۳۲

نفر افسر و درجه دار بوده اند.

۲۷- پرونده متهمین نیروی دریائی به دادگاه رفت. مجموعاً ۱۴ نفر در این پرونده

متهم به سوء استفاده هستند.

۱ سفند

۲- محاکمه عباس رمزی عطائی فرمانده نیروی دریائی و دیگر متهمان و همکاران

وی در دادگاه نظامی بچرم ارتشاء و سوء استفاده و تدلیس آغاز شد.

۴- دادگاه نظامی مأمور رسیدگی به پرونده فرمانده سابق نیروی دریائی خاتمه یافت

و رأی لازم صادر شد. بموجب این رأی ۱۴ متهم پرونده جمعاً ۶۴۴/۵ میلیون ریال

جریمه و خسارت باید بپردازند و يك سال تا پنج سال هم محکومیت زندان یافتند.

۹- شعبه سوم دیوان کیفر کارکنان دولت به پرونده سوء استفاده در کارخانه قند

اصفهان رسیدگی بعمل آورد و در نتیجه ها شمی مدیر عامل محکوم به چهار سال زندان

شد. حسین همدانیان صاحب کارخانه به مدتی که در زندان گذرانیده بود محکوم و آزاد

شد. (روزشمار تاریخ، باقر عاقلی)

۱۲- [علی اصغر حاج سید جوادی «تشکیل کمیسیون شاهنشاهی در دفتر

مخصوص برای نظارت بر جلوگیری از هر گونه ضایعات و اتلاف نیروی انسانی و

تولیدات کشاورزی و صنعتی و تأخیرها و نارسائی هائی که موجب ضایعات میگردد»

را «فرصت مناسبی برای تکرار حقایق موجود، یعنی ریشه ها و علل همه ضایعات و

اتلافهای اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی که اینک جامعه ما و فعالیت های روزانه دولت

دشمن خوش آنست» دانست و نامه بسیار مفصلی در تاریخ ۱۳۵۵ بعنوان «جناب آقای

معینیان» منتشر کرد که در آن از جمله چنین آمده بود: «جناب آقای معینیان رئیس دفتر مخصوص، بر اثر بیانات اعلیحضرت در روز ششم بهمن ماه ۱۳۵۴ مبنی بر وجود فساد و ضرورت مبارزه با آن دولت بلا فاصله دست به اقداماتی از قبیل تشکیل کمیته پنج نفری برای رسیدگی به تخلفات وزراء، استانداران و شهرداران و کارمندان عالیرتبه و همچنین تشکیل ستاد مبارزه با فساد در استانداریهها زده است... اگر مبارزه با فساد يك ضرورت اساسی و يك وظیفه ملی است بنا بر این برای پیروزی در این مبارزه... باید نخست قبل از هر کار ریشه ها و علل اجتماعی و اقتصادی فساد... شناخته شود و با صداقت کامل در معرض آگاهی و داوری مردم قرار گیرد...»

۱- ... هر قدر نظارت مردم بر اعمال دولت بیشتر و استقاده آنها از حقوق قانونی نظیر آزادی بیان و قلم زیادتر باشد خود بخود میزان فساد در دستگاه های دولتی در همه سطوح آن کمتر خواهد بود... مسئله اینست که ... هیچ سند و مدرکی نمیتواند ثابت کند که دولتی که در کنار فساد زندگی میکند... خود بخود و با رضا و رغبت تن به قبول مخالفت با فساد از طرف افراد جامعه بدهد... دولت پس از سیزده سال که از انقلاب سفید میگذرد... در کنار فساد زندگی کرده است و با عوامل فساد در حال سازش دائمی و همزیستی مسالمت آمیز بوده است...

۳- ... اگر يك انقلاب اجتماعی نتواند پس از سیزده سال فساد مالی و اداری و رشوه و ارتشاء و بی تفاوتی را در دستگاه های دولتی از میان بردارد در این صورت باید انقلاب از اساس یعنی در زمینه هدفها و در زمینه وسائل خود مورد تأمل و مطالعه قرار گیرد. درست در همین مرحله است که این سؤال اساسی مطرح میشود که آیا بدون ایجاد يك دستگاه سالم و با ایمان اجرایی و تقنینی و قضائی و بدون اعمال يك تلاش عمیق و صادقانه در جهت تبدیل ضوابط و مقررات کهنه و ارتجاعی سازمانها و روابط وابسته به آن میتوان به پیروزی يك انقلاب اجتماعی و اقتصادی امیدوار بود...

۵- این دولت دوازده سال است امور کشور را اداره میکند. بنا بر این بدیهی ترین سؤال در جایی که وجود فساد و ضرورت مبارزه با آن در سازمانهای دولتی و بخش

خصوصی مطرح میشود اینست که اگر دولتی نتواند در مدت دوازده سال فساد را ریشه کن کند و یا در راه مبارزه با عوامل فساد و علل و ریشه های اجتماعی و اقتصادی فساد قدم های مؤثر و نمایان بردارد چگونه میتواند اکنون کار مبارزه با فساد را بر عهده بگیرد؟...

۶- مبارزه با فساد اگر شامل کوشش برای تغییر روابط و ضوابط اجتماعی و اقتصادی و سیاسی کهنه و ناهماهنگ با شرایط زمانی نشود مبارزه ای عمقی و اساسی نخواهد بود...

۷- یکی از اصول توجه به ریشه و بنیاد آفاتی نظیر فساد اجتماعی و اقتصادی اینست که این تنها آدمها نیستند که بخاطر منافع و مصالح خود روابط و ضوابط حاکم بر امور اداری و مدیریت سیاسی جامعه را... در جهت منافع و مصالح خصوصی خود و افراد هم طبقه خود تغییر میدهند... بلکه ضوابط و روابط فاسد و کهنه نیز بنوبه خود... افراد را مخصوصاً در سطوح پائین اداری فاسد میکنند...

۸- در حالیکه اعلیحضرت خطاب به مردم گفتند از فساد نگذرید و فساد را معرفی کنید... وقتی دولت اصولاً در زمینه فساد سازمان های اداری حقایق را از مردم مکتوم میدارد، و مجلسین شورا و سنا بکلی در زمینه فساد... مطلقاً خاموش و ساکت هستند و مطبوعات بهیچوجه اجازه ندارند از سطح ظاهری نقائص و شکایات عبور نموده و عمق ریشه بنیادی فساد را مورد بحث و گفتگو قرار دهند بنابراین مردم چگونه میتوانند با فساد مبارزه کنند و به اصالت این مبارزه و اعمالی که دولت در این زمینه انجام میدهد ایمان بیاورند؟...

۹- اکنون در داخل کمیته پنج نفری برای رسیدگی به تخلفات در سطح عالی و یا در سایر کمیته های مبارزه با فساد، افرادی در کار مبارزه با فساد نظارت میکنند که خود سالها بعنوان عضو همین دولت و دستگاه و در رأس مفاصات وزارتی و سایر مناصب عالی دولتی... ناظر و حاضر بوده اند، بنا بر این چنین افرادی چگونه میتوانند کار رهبری این مبارزه را عهده دار شوند؟...

۱۴- مسئله مبارزه با فساد به صورتی که اکنون دولت خود را با آن درگیر نشان میدهد... اقدامی سطحی و بسیار نارسا است. مبارزه با فساد اگر در سطح دگرگونی انقلابی در روابط و ضوابط سازمانها و شیوه های اجرائی و تقنینی و قضائی قدرت های قانونی دولت انجام نگیرد و در شکل کنارگذاشتن افراد ویا تعقیب قضائی آنها بعنوان عوامل فاسد محدود شود طبعاً با پر جای ماندن عوامل بنیادی فساد وکنار رفتن عده ای از عوامل فاسد دیری نمیگذرد که سازمان دولتی که عوامل بنیادی فساد را همچنان در درون خود دارد تغییر نیافته به راه گذشته خود میرود زیرا مشکل اصلی مبارزه با ابزار و آلات فساد نیست بلکه مبارزه باید با ضوابط و بنیادهائی صورت گیرد که مولد فساد هستند. درگیری با فساد و آثار ناشی از فساد جز نابود کردن کانون های مولد فساد امکان پذیر نیست. در سیستم دولت به مفهوم جدید اروپائی آن (یعنی دولت - ملت) و نه به مفهوم فئودالی قرون وسطائی آن (یعنی دولت - شخص) مسئله نظارت در کار دولت و سازمانهای عمومی و خصوصی بصورت تازه ای در قالب دموکراسی بورژوازی و تأسیسات اجتماعی و سیاسی آن در آمد، یعنی سازمانهای اجتماعی و سیستم نمایندگی در سطوح مجالس تقنینی و شهری و صنفی و حزبی کار نظارت بر اعمال دولت و سنجش تصمیم های دولت و قانونگزاری مجالس را با منافع عمومی بر عهده گرفتند... بکمک این بنیادها ست که با تکیه به قانون و در زیر حمایت قانون، فساد و آفات اجتماعی و اقتصادی هرگز در سازمانهای دولتی از صورت استثنا بشکل قاعده یعنی اخلاق رایج و مباح در نیاید... بنظر من کسانی که به آینده وطن خود علاقه دارند باید با تمام خطرهای ممکن که جان آنها را از طرف خشونت های قانونی دولت تهدید میکنند... بدون ترس از زندان و شکنجه ویا مرگ های نامرئی... برای غلبه بر مشکلات اساسی نظیر فساد مالی و تبعیض های فاحش اجتماعی و اقتصادی به يك مصالحه و تفاهم ملی دعوت کنند و از دولت بخواهند که برای ایجاد يك زیر بنای واقعی اجتماعی و اقتصادی جهت مبارزه با فساد از سوئی و برای ایجاد يك بنیه واقعی دفاعی در برابر نفوذ بیگانگان از هر سو و از هر جنبه، مسئولیت ها و تعهد های

قانونی خود را از راه شناسائی حقوق و آزادیهای قانونی مردم قبول کند و به مرزهایی که قانون برای اختیارات و وظایف اومعین کرده است عقب نشینی نماید و بگذارد که مردم به حدود طبیعی و سنتی حقوق و آزادیهایی که برای رشد و بلوغ سیاسی و عدالت اجتماعی نیاز دارند باز گردند.» (صفحات ۴ تا ۶ نامه ای از دکتر علی اصغر حاج سید جوادی، از انتشارات حزب توده ایران، خراج از کشور، ۱۳۵۵)

- در ۲۶ دی ۱۳۵۵: نقشه سری مبارزه جهانی علیه ایران فاش شد و روشن گردید که نقشه مبارزه تبلیغاتی با ایران را سازمان بخشودگی و عفو بین المللی تنظیم کرده است و در ۱۵ پایتخت اروپائی توزیع نموده. تبلیغات در باره زندانیان سیاسی ایران محور مبارزه ضد ایرانی است. گفته شد این دستورالعمل در نخستین روزهای رئیس جمهوری کارتر از طرف وی صادر گردیده است.

۵ بهمن: بنا بدعوت سازمانهای عفو بین الملل هزاران نفر از مردم جهان در هلند اجتماع کردند. در این اجتماع بشدت مسائل عمده ای از ایران مطرح و مورد مذاکره قرار گرفت و در باره آن چاره اندیشی شد. مسائل مطروحه عبارت بودند از عملیات ساواک در ایران، نقض حقوق در ایران و رفتار با زندانیان سیاسی. (روزشمار تاریخ ایران، باقر عاقلی)

روزنامه اینترنشنل هرالد تریبون در شماره ۲۹ نوامبر ۱۹۷۶ [۸ آذر ۱۳۵۵] خود از قول خبرگزاری آسوشیتدپرس مینویسد که در گزارشی که روز ۲۸ نوامبر از طرف سازمان عفو بین المللی در شهر وین نشر یافته گفته شده است که از ۲۵ هزار تا صد هزار نفر به علل سیاسی در زندانهای ایران محبوسند و پلیس مخفی ایران، ساواک، در جریان بازجویی معمولاً شکنجه بکار میبرد. سازمان عفو بین المللی که مقر آن در شهر لندن است متذکر شده است که زندانیان سیاسی ایران عبارتند از روحانیون، هنرمندان، استادان دانشگاه، عده ای از مبارزان مسلمان و کرد... گزارش سازمان عفو بین المللی همچنین یاد آور میشود که از سال ۱۹۷۳ [۱۳۵۱] دادگاههای در بسته نظامی ایران ۳۰۰ زندانی سیاسی را به مرگ محکوم کرده اند. (ص ۱۶ مجله دنیا،

شماره ۹ سال سوم، دوره سوم، آذر ۱۳۵۵)

۱۳- روزنامه معتبر لوموند در سر مقاله شماره ۹۸۵۳ در باره گزارش سالیانه سازمان عفو جهانی در زمینه تجاوز به حقوق انسانی مینویسد: « در خاورمیانه، ایران با هزاران تن زندانی فشاری، اختناق سیاسی را به درجه ای از تکامل فنی رسانده است که بهیچوجه با جاه طلبی های اقتصادی و نظامی هماهنگی ندارد. وسعت روز افزون تجاوز به حقوق انسانی در این کشور باندازه ایست که این سازمان جهانی را بشدت نگران کرده است. » (صفحات ۲۰ - ۲۱ مکرر افضل الجهاد، دو نامه از علی اصغر حاج سید جوادی، انتشارات مدرس، خارج از کشور، فروردین ۱۳۵۶)

- مجله «تایم» مقاله مفصلی در باره شکنجه در زندانهای رژیم های استبدادی [انتشار داد] که بخش مهمی از آن به ایران اختصاص داده شده [بود]... روی جلد شماره مورخ ۱۶ اوت سال ۱۹۷۶ [۲۵ مرداد ۱۳۵۵] تایم به این مطلب اختصاص یافته و در اصل مقاله، که همراه با تصاویر متعددی در باره انواع شکنجه چاپ شده است، میخوانیم: « بموجب گزارش کمیسیون بین المللی حقوقدانان، که مقر آن در ژنو است، از سال ۱۹۵۳ به اینطرف که محمد رضا شاه پهلوی بدنبال يك كودتا تاج و تخت خود را بازیافت تجاوز به حقوق بشر در ایران، که شکنجه نیز از آن جمله میباشد، ابعاد گسترده ای یافت. تعداد زندانیان سیاسی در ایران از ۲۵ هزار تا صد هزار تخمین زده شده و اکثر آنها در زندانهای ساواک شکنجه شده اند... انواع شکنجه هایی که در زندان های ساواک اعمال میشود از شوک الکتریکی و کتک زدن گرفته تا فرو کردن بطری در مقعد و آویزان کردن وزنه از بیضتین و تجاوز جنسی را نیز شامل میشود. از انواع دیگر شکنجه ها اینست که هنگام شکنجه دادن فرد، کلاه خودی بر سر او میگذارند تا صدای جیغ و فریاد او را زیر شکنجه چند برابر کنند... هفته گذشته خبرنگار تایم، کریستو فراوگدن... در مصاحبه ای با شاه موضوع شکنجه در زندانهای ایران را با او در میان گذاشت. شاه گفت: ما دیگر نیازی به شکنجه نداریم... ما متدهای روانی را

بکار میگیریم» ... شاه گفت تعداد زندانیان در حدود ۳۴۰۰ تا ۳۵۰۰ نفر است و اضافه کرد که آنها سیاسی نیستند؛ آنها یا مارکسیست یا تروریست و یا قاتل هستند و اصلاً تبعه ایران نیستند...» در واقع گروهی که ساواک بیشتر از همه بدنبال آنهاست نویسندگان و هنرمندان و روشنفکران هستند... در تصمیم شاه برای اعلام «فضای باز سیاسی»... از جمله باید به تبلیغات وسیعی که در مطبوعات و رسانه های اروپائی، بخصوص مطبوعات انگلیس علیه شاه آغاز شده بود، اشاره نمود. مطبوعات انگلیس... لحن گزنده ای نسبت به رژیم شاه داشتند و یک سازمان مدافع حقوق بشر بنام «عفو بین المللی» که مقر آن در لندن است مرتباً گزارشاتی در باره موارد نقض حقوق بشر در ایران منتشر میکرد که علاوه بر مطبوعات انگلیس در شبکه بین المللی رادیوی دولتی انگلیس (بی.بی.سی. سی.سی.) هم پخش میشد. (صفحات ۲۴۹ - ۲۵۰ و ۲۵۴) داستان انقلاب، تألیف و ترجمه محمود طلعی، نشر علم، چاپ دوم، زمستان ۱۳۷۰) - ۲۷ آوریل ۱۹۷۷ [۷- اردیبهشت ۱۳۵۶]: عصر امروز به مجلس عوام رفتم تا در جلسه ملاقات اعضای گروه پارلمانی انگلیس و ایران شرکت کنم. در این جلسه دو تن از نمایندگان مجلس که جزء جناح چپ و از مخالفین شاه هستند راجع به مسئله حقوق بشر و شکنجه زندانیان سیاسی در ایران صحبت کردند و از من پرسیدند که چرا دولت ایران گزارش کمیسیون صلیب سرخ راجع به بازدید از زندانهای ایران را منتشر نمیکند.

۲ مه [۱۲ اردیبهشت]: در برنامه «پانوراما» تلویزیون بی بی سی مطالبی راجع به نقض حقوق بشر در ایران پخش کردند.

۹ مه [۱۹ اردیبهشت]: امروز مقاله ای در روزنامه تایمز به قلم لرد «چالفونت» منتشر شده که در آن راجع به دیدگاههای متفاوت صلیب سرخ و سازمان عفو بین المللی نسبت به مسئله حقوق بشر در ایران مطالبی آمده است. (صفحات ۶۵ - ۶۸ پرویز راجی، خدمتگزار تخت طاووس)

۱۴ - ۱۰ مه ۱۹۷۷ [۲۰ اردیبهشت ۱۳۵۶]: روزنامه فاینانشل تایمز... به

انتشار نامه ای در روزنامه کیهان انگلیسی بقلم ابراهیم خواجه نوری اشاره دارد و نوشته که مضمون این نامه دعوت نویسنده از مردم برای مناظره در باره ضعف سیستم تک حزبی در ایران است... روزنامه فاینانشل تایمز نیز در مقاله خود خبر میداد که شخص دیگری بنام حاج سید جوادی - که مدتی نیز سر دبیر روزنامه کیهان بوده - اخیراً نامه ای در ۲۰۰ صفحه خطاب به شخص شاه نوشته که لحنی تقریباً مشابه نامه خواجه نوری داشته است. (ص ۶۸ پرویز راجی)

۲۷ ژوئیه : ... ناگهان تمام مطبوعات ایران پر شده از مطالب انتقادی علیه دولت. روزنامه کیهان انگلیسی هم در صفحه اول خود عکسی از هوشنگ انصاری چاپ کرده و از قول او نوشته که « در دموکراسی موجود در ایران قلمها باید بنویسند و زبانها باید بگویند. » (ص ۸۳ پرویز راجی)

۱۴ نوامبر ۱۹۷۷ [۲۳ آبان ۱۳۵۶] : خبرهای واصله از تهران حاکی از انتشار «نامه» های دیگری است که در میان آزادیخواهان ایرانی و روزنامه نگاران خارجی پخش شده و در کلیه آنها خاتمه استبداد و دیکتاتوری، اجرای مفاد قانون اساسی و انحلال ساواک خواسته شده است. (ص ۱۱۹ راجی)

۷ اکتبر ۷۷ [۱۵ مهر ۱۳۵۶] : [خبرنگار گاردین در تهران در مقاله ای در این روزنامه] خبر میدهد عده ای از قضات ایرانی طی نامه ای خطاب به دولت نسبت به جابجائی بی ضابطه گروهی از قضات که اخیراً صورت گرفته اعتراض کرده اند. آنها همچنین اعلام داشته اند که دولت بر خلاف مفاد قانون اساسی در کار قوه قضائیه دخالت کرده. (ص ۱۰۸ راجی)

«مشگین پوش» [مرد شماره ۲ سفارت ایران در لندن] راجع به این نامه پراکنی ها عقیده جالبی داشت، و بخصوص راجع به چاپ نامه خواجه نوری در روزنامه کیهان معتقد بود که تمام اینها باید نغمه هائی باشد که رهبر ارکسترش در واشنگتن نشسته است. (ص ۶۹ پرویز راجی) [فریدون] هویدا [نیز] معتقد بود سر منشأ اخیر «نامه پراکنی» و «به زیان آمدن» ناراضیان را باید در خارج از ایران جستجو کرد.

(ص ۸۵ پرویز راجی)

- اگر نامه های سرگشاده و اعلامیه های انفرادی را کنار بگذاریم (انتشار این نوع اعلامیه ها و نامه های سرگشاده از اواسط سال ۱۳۵۵ آغاز شده بود) موضعگیری های گروهی و دسته جمعی از بهار ۵۶ شروع شده بود (بیانیه سه تن از رهبران جبهه ملی ایران در خرداد ماه، اعلامیه چهل تن از نویسندگان در ۲۳ خرداد ماه، نامه ۵۳ تن از وکلای دادگستری و قضات به معینیان در ۲۵ خرداد ماه)، و در ماههای بعد، هم بر تعداد امضا کنندگان و هم به محتوای سیاسی این نوشته های اعتراضی افزوده شد. (تا تبریز، ناصر پاکدامن، مجله چشم انداز، شماره ۱، تابستان ۱۳۶۵)

- در ایران نسیمی از دورها وزیدن گرفته است. فضا، گرچه همچنان سخت تیره است و هر دم غرش رعد هوا را میلرزاند، تیغ خونبار برق سینه آسمان را تا اندازه ای دیر و سست می شکافد... پچیچه آزادی و رهائی از یوغ دیکتاتوری، واژه های حقوق بشر و قانون اساسی، آهسته و آزان به آن بر زبانها میگردد. سخن از دگرگونی سیاست جهانی امریکا میرود. دموکراتها میآیند داعیه داران دست و پا در پوست گردو مانده، فرصت جریان خرده های سیاست، مخالفان در پستوها خزیده از هر دست و هر رنگ، اینجا و آنجا یکدیگر را می یابند. آهسته و به احتیاط، این میگردد و آن با کمی پس و پیش کردن کلمات همان را تکرار میکند. قلمها به پشتگرمی مسند نشین تازه کاخ سفید، خطر زبان درازی های کم خطر را می آزمایند، نامه های سرگشاده، دراز نفس و مؤدب، با عباراتی نیمرنگ و کمرنگ، سنجیده به ترازوی ترس و فریب و امید، نابسامانی اجتماعی و آشفتگی اقتصادی کشور را معروض میدارند، بی کمترین اشاره به ننگ و زیان هنگفت وابستگی به امپریالیسم غارتگر و فتنه انگیز امریکا، لزوم دگرگونی شیوه ها و اقرار های حکومت را پیشنهاد خاطر ملوکانه میکنند، و اینک اعلامیه ها و بیانیه ها با امضاهای شناخته و ناشناخته، پنهان و آشکار دست به دست میگردد، و شگفتا که گرگان درنده ساواک واکنشی نشان نمیدهند. در این هنگام که جمعیت ها و انجمن ها و گروه بندی های نخ نما یا نریافته از هر گوشه ای

سربر می‌آورند، تنی چند از پخته خواران خوان قلم، در همسویی با نیات سیاست بازان خانه نشین، به یاد «کانون نویسندگان ایران» می‌افتند و می‌خواهند از آن اهرمی دیگر برای فشار به دستگاه حاکم بسازند، البته بهانه آزادی اندیشه و بیان و قلم است. (صفحات ۳۲ و ۳۳ از هر دری - جلد ۲، م.ا. به آذین، انتشارات جامی، تهران، ۱۳۷۲)

۱۵- اول خرداد ۱۳۵۶: پرزیدنت کارتر طی نطقی گفت: «امریکا باید ترس از کمونیسم را کنار بگذارد و منبهد در صدد گسترش وحشت آفرینی از کمونیسم در جهان بر نیاید چون چنین سیاستی پیوسته سبب میشود امریکا هر حاکم دیکتاتوری را نیز که در مقابل کمونیسم ایستاده با آغوش باز بپذیرد.» (ص ۷۱ پرویز راجی، خدمتگزار تخت طاووس)

- هنگامیکه حکومت کارتر زمام امور را بدست گرفت، شاه خود در جستجوی راهی برای تجدید نظر در سیاست های خود بود. حمایت ما از سیاست آزادی سازی یا ایجاد فضای باز سیاسی، علیرغم بعضی مخالفت های داخلی، او را در اجرای این سیاست تشویق کرد. (ص ۵۴، سایروس ونس، توطئه در ایران)

- ۶ ژوئیه ۱۹۷۷ [۱۵ تیر ۱۳۵۶]؛ امروز با مصطفی فاتح در رستورانی ناهار خوردم و از او شنیدم که قبل از سفر سایروس ونس و سالیوان به ایران سفارت امریکا در تهران ترجمه ای از نامه حاج سید جوادی را به واشنگتن فرستاده بود و بعداً که ونس به تهران آمد ضمن ملاقاتی با شاه تقریباً همان نکاتی را به زبان آورد که در نامه حاج سید جوادی آمده بود. وقتی که از فاتح پرسیدم تا چه حد به صحت گفته های خود معتقد است؟ جواب داد صد در صد این امر حقیقت دارد. (ص ۷۹ پرویز راجی)

- ۵ ژانویه ۷۷ [۱۵ دی ۱۳۵۵] سر مقاله روزنامه «تایمز» [لندن].. لحنی ویرانگر داشت... در قسمتی از این سر مقاله آمده بود: «حتی ناظران غربی طرفداران ایران نیز معتقدند که شرایط حاکم بر آن کشور بهیچوجه نمیتواند توجیه کننده اختناق

موجود در ایران با شد. بر اساس آنچه که از گزارش های اخیر سازمان عفو بین المللی راجع به شکنجه و اعدام های پی در پی در ایران نیز بدست میآید کاملاً معلوم است که هرگز نمیتوان به بهانه تهدید هائی که علیه حکومت وجود دارد حقوق بشر را به این شکل نادیده گرفت... این حقیقت هم باید مد نظر قرار گیرد که پیشرفت اقتصادی فقط در جوامعی تداوم خواهد داشت که حکومت آن کشور اصول انسانی را مراعات کند و قابلیت تحمل افکار و عقاید مردم را نیز داشته باشد. در غیر اینصورت بسبب بروز کشمکش و برخورد با هیئت حاکمه آشوبهائی پدید میآید که دامنه آن به مرور تبدیل به شورشهای همگانی شده و در نهایت رژیم حاکم بر کشور را به سقوط میکشاند. ص ۴۳ پرویز راجی، خدمتگزار تخت طاووس)

۱۶- ۱۴ ژوئیه ۱۹۷۷ [۲۳ تیر ۱۳۵۶] : در شماره امروز فاینال نشل تایمز... از قول رابرت گراهام خبرنگار خود در خاورمیانه خبر میداد: « سه تن از یاران سابق دکتر مصدق به نام های کریم سنجابی، شاهپور بختیار و داریوش فروهر اخیراً نامه سرگشاده ای به شاه نوشته اند و در آن اعلام کرده اند که تنها راه بوجود آمدن حس اعتماد نسبت به حکومت در مردم و ایجاد روحیه معاضدت ملی برای غلبه بر مشکلاتی که ایران را تهدید میکند جز از راه خاتمه دادن به استبداد، کوشش برای اجرای اصول قانون اساسی و اعلامیه جهانی حقوق بشر، از بین بردن سیستم تک حزبی، آزاد گذاردن مطبوعات و مجامع، آزاد کردن زندانیان سیاسی، اجازه بازگشت به تبعیدی ها و ایجاد حکومتی بر اساس خواست اکثریت میسر نخواهد بود. » گراهام در تفسیر خود پیرامون این مطلب نوشته بود: « بدیهی است که این نامه هرگز نمیتوانست بدون برخورداری از برنامه حقوق بشر کارتر نوشته شود. » بنظر من یکی از عوامل چنین دگرگونی هائی را میتوان مسئله کمبود انرژی برق و خاموشی های گسترده در سراسر کشور دانست که در چند ماهه گذشته سبب ساز ناراضیتهای فراوانی در بین مردم بوده است. امیر خسرو افشار که بتازگی از ایران آمده... [میگوید] ساواک

کاملاً در جریان نامه پراکنی های اخیر ایران قرار دارد و حتی بخوبی میدانند که این نامه ها در کجا تکثیر میشود و چگونه بدست این و آن میرسد ولی بهیچوجه در صد د جلوگیری از این کار بر نمیآید. (صفحات ۸۰ - ۸۱ پرویز راجی)

- [در نامه سه نفره از جمله چنین آمده است] : امضا کنندگان زیر بنا بر وظیفه ملی و دینی در برابر خدا و خلق خدا و با توجه به اینکه ... تمام امور مملکت... در کف اقتدار شخص اغلی حضرت قرارداد دارد که همه اختیارات و افتخارها، و بنا بر این مسئولیتها را منحصر و متوجه خود فرموده اند، این مشروحه را علیرغم خطرات سنگین تقدیم حضور مینمائیم. در زمانی مبادرت به چنین اقدامی میشود که... نادیده گرفتن حقوق انسانی و آزادی های فردی و اجتماعی و نقض اصول قانون اساسی همراه با خشونت های پلیسی به حداکثر رسیده و رواج فساد و فحشاء و تملق، فضیلت بشری و اخلاق ملی را به تباهی کشانده است. حاصل تمام این اوضاع توأم با وعده ها و ادعاهای پایان ناپذیر و گزافه گوئیها و تبلیغات و تحمیل جشن ها و تظاهرات، موجب نارضائی و نومیدی عمومی و ترک وطن و خروج سرمایه ها و عصیان نسل جوان شده که عاشقانه داوطلب زندان و شکنجه و مرگ میگردند و دست به کارهایی میزنند که دستگاه حاکمه آنرا خرابکاری و خیانت و خود آنها فداکاری و شرافت مینامند.

این همه ناهنجاری در وضع زندگی ملی را ناگزیر باید مربوط به طرز مدیریت مملکت دانست، مدیریتی که برخلاف نص صریح قانون اساسی و اعلامیه جهانی حقوق بشر جنبه فردی و استبدادی در آرایش نظام شاهنشاهی پیدا کرده است در حالی که... در قانون اساسی و متمم آن حدود «حقوق سلطنت» بدون کوچکترین ابهامی تعیین و «قوای مملکت ناشی از ملت» و «شخص پادشاه از مسئولیت مبری» شناخته شده است.

در روزگار کنونی و موقعیت جغرافیائی حساس کشور ما اداره امور چنان پیچیده گردیده که توفیق در آن تنها با استمداد از همکاری صمیمانه تمام نیروهای مردم در محیطی آزاد و قانونی و با احترام به شخصیت انسانها امکان پذیر میشود... بنا بر این

تنها راه... خلاصی از تنگناها و دشواریهایی که آینده ایران را تهدید میکند، ترك حكومت استبدادی، تمكین مطلق به اصول مشروطیت، احیاء حقوق ملت، احترام واقعی به قانون اساسی و اعلامیه جهانی حقوق بشر، انصراف از حزب واحد، آزادی مطبوعات و اجتماعات، آزادی زندانیان و تبعید شدگان سیاسی و استقرار حكومتی است که متکی بر اکثریت نمایندگان منتخب از طرف ملت باشد و خود را بر طبق قانون اساسی مسئول اداره امور مملکت بداند.» (صفحات ۱۴۰ - ۱۴۲ سی و هفت روز پس از سی و هفت سال، دکتر شاپور بختیار، انتشارات رادیو ایران، پاریس، خرداد ۱۳۶۰)

- در آنزمان سعی ما بر این بود که هر چه ممکن است اظهارات و اعتراضات، هم علنی و آشکار و با جرأت ابراز شود و هم از حالت انفرادی و گروهی بیرون آمده در بر گیرنده همه طبقات و افکار (منهای کمونیستها) و ضمناً نمایش دهنده وحدت و قوت باشد. روی این نظر اعلامیه ای در بیان جامع نابسامانیها و خیانتها و ایجاد موضع صریح علیه شاه تنظیم گردیده قرار بود با امضای افراد معروف گروههای ملی و مذهبی و شخصیت های موجه غیر سیاسی و دانشگاهی و روحانی و اداری و بازاری امضا و منتشر شود... و چون سه نفر از رهبران جبهه ملی، که هنوز پذیرش حرکت مشترک جبهه ای عام را نداشتند، حالت شخصی به آن داده نخواستند سایرین نیز امضاء کنند. آقایان دکتر سبحانی، نزیه و اینجانب از امضای آن خودداری کردیم. معذالك این متن در خارج از ایران بصورت اعتراض آشکار ایرانیان و با اهمیت تلقی گردید و روزنامه لوموند آنرا بعنوان يك واقعه بنیادی در تاریخ قیام ایران معرفی مینمود.

(ص ۲۷ انقلاب ایران در دو حرکت، مهدی بازرگان)

۱۷- [از نامه سرگشاده چهل تن از اهل قلم به هویدا نخست وزیر در تاریخ ۲۴ خرداد ۱۳۵۶] : گهگاه بمناسبت های مختلف جلسات پرسدائی حتی با شرکت شخص جنابعالی تشکیل میشود، بعنوان رایزنی در راه ترویج کتاب... در کمیسیون ها و گمینارهایی از این دست تنها دست اندر کاران سانسور و تجارت کتاب و امور فنی

چاپ و نشر دخالت دارند و... نویسندگان، شاعران، مترجمان، محققان و مصنفان و سایر کسانی که بالفعل یا بالقوه در عرصه خلاقیت فکری و هنری صالحند و بحق باید در مرکز این دایره قرار داشته باشند، به آن جلسات راه ندارند. تفکر و چاره جوئی در باره اینکه چرا چنین مشارکت فعالانه و دربرگیرنده ای وجود ندارد، ما را بر انگیخت تا چنین نامه ای به حضور آن جناب بنویسیم.

آقای نخست وزیر، فرهنگ و خلاقیت فکری و هنری در جامعه ما دچار توقف و رکود شده است و حتی بجرأت میتوان گفت که نشانه های بسیار نگران کننده ای از انحطاط فرهنگی نیز پیداست که ابعاد آن هر روز گسترده تر میشود. بعقیده ما این وضع... در درجه اول بسته به محدود بودن شدید شرایط و تفکر خلاق و آزادانه برای نویسندگان، شاعران، اندیشمندان و کلیه کسانی است که در عرصه فکر و هنر صلاحیتی بالفعل یا بالقوه دارند، سپس مربوط به ضوابط شدید سانسور است که دستگاه های مختلف دولتی اعمال میکنند و سومین مسئله در زمینه مشکل کتاب ناشی از محدودیتی است که در جهت مطالعه کتاب برای مردم اهل مطالعه، بخصوص جوانان و دانشجویان بوجود آمده است... با توجهی به قانون اساسی که معرف نظام دموکراسی و مشروطه کشور است، و نگاهی به وضع موجود بجرأت میتوان ادعا کرد که از مدتها پیش کلیه موادی از قانون اساسی که ضامن صیانت و تقویت ریشه های اصلی انگیزه ها و محرکهای فرهنگی و خلاقیت فکری و رشد و بلوغ سیاسی و اجتماعی جامعه است مطلقاً بوسیله دولت و سازمانهای تابع آن بحال تعلیق در آمده است... چه بسا کسانی را میتوان نام برد که بجرم تالیف یا ترجمه و یا حتی خواندن کتاب سالها در زندان بسر برده اند و میبرند... در چارچوب قانون اساسی کشور و حدود و ثغور اعلامیه حقوق بشر، ما امضاکنندگان این نامه تقاضا داریم:

۱- قانون نویسندگان ایران... بعنوان مرجعی برای تعاطی افکار روشنفکران

ایران امکان فعالیت رسمی بیابد؛

۲- هر گونه مانعی در راه تأسیس محل یا باشگاهی برای اجتماع اعضای این

کانون در تهران و شهر ستانها رفع شود؛

۳- برای انتشار نشریه ای جهت کانون و توزیع بلامانع آن در سراسر کشور تسهیلات قانونی فراهم گردد...

۱۸- فروردین ۱۳۵۶ - پایه گذاری و فکر تأسیس « جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر » در استفاده از رقابت ابر قدرتها، بنا به پیشنهاد آقای فتح الله بنی صدر در دعوتی که آقای فولادی از سرشناسان مبارزات ملی و اسلامی کرده بود، صورت گرفت. (ص ۱۳ شورای انقلاب و دولت موقت، مهندس بازرگان، نهضت آزادی ایران، چاب سوم، بهار ۱۳۶۲)

- گام جسورانه و مبتکرانه ای که در آغاز سال ۵۶ از ناحیه جمعی از ملیون و مسلمانان مبارز و بعضی از روحانیون، با پذیرفتن افرادی از روشنفکران آزاد و سوسیالیستها، برداشته شد و پایگاه مؤثری برای اقدامات در داخل و خارج کشور در پشتیبانی از مبارزین و زندانیان و پیشبرد مبارزات مشترک گردیده و خود مرکزی برای تجمع و توحید شد، تأسیس « جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر » بود. این مؤسسه با حسن استفاده از سیاست جدید « حقوق بشر » دولت امریکا، که روی مصالح خودشان و رقابت با شوروی در دنیا عمل کرده و زیر همان عنوان به شاه فشار میآوردند که اختناق و خسرونتها را تخفیف داده رعایت آزادی و حقوق ملت را بنماید، برای خود يك نوع مصونیت نسبی و امکانات محدود عملی، که قبلاً سابقه نداشت، کسب نموده توانست دفتری و تشکیلاتی در تهران درست کرده مصاحبه های عمومی با خبرنگاران داخلی و خارجی انجام دهد و با مجامع بین المللی رابطه برقرار نماید. اقدامات جمعیت در حمایت از زندانیان سیاسی و تبعید شدگان روحانیون که جرأت مراجعه و مکاتبه پیدا کرده بودند و همچنین جهانی کردن فریادهای اعتراض مردم ایران علیه ساواک و شاه بسیار مؤثر واقع گردید. کیسینجر در یادداشت های بعدی خود اعمال سیاست حقوق بشر در ایران را از خیانت های کارتر به امریکا و عامل از دست رفتن

شاه و پیروزی انقلاب ایران قلمداد کرده بود. (ص ۲۵ انقلاب ایران در دو حرکت، مهندس مهدی بازرگان، تهران ۱۳۶۳)

۱۹- ۱۵ خرداد ۱۳۵۶ : بمناسبت سالگرد قیام خونین ۱۵ خرداد ۴۲ در کوی دانشگاه تظاهراتی بر پا شد.

۱۶ خرداد : دانشگاه اقتصاد دانشگاه تهران بمناسبت قیام ۱۵ خرداد تظاهرات بزرگی انجام گرفت. (ص ۳۲۰ باقر عاقلی)

۲۵ شهریور : روحانیون مبارز ایران ضمن اعلامیه ای متذکر شدند : « بمنظور در هم شکستن پایه های رژیم دیکتاتوری و برقراری عدالت اجتماعی و آزادی تا سر حد رسیدن به جامعه توحیدی، همراه و همگام ملت مسلمان ایران به مبارزه پیگیری و خستگی ناپذیر خود ادامه خواهند داد. »

۲۶ شهریور : روحانیون مبارز ایران ضمن اعلامیه ای از آزادی زندانیان سیاسی جانبداری کردند. (ص ۳۲۷ باقر عاقلی، روشمار تاریخ ایران)

۲۰- شاه در ۱۴ مرداد ۱۳۵۶ بمناسبت سالگرد مشروطیت گفت : « فصل کنونی تاریخ ایران فصل دموکراسی مسئول است که در آن حداکثر آزادی در حدود قانون داده خواهد شد. در آزادی های سیاسی باندازه ممالک دموکراتیک اروپائی آزادی خواهیم داشت... آزادی گفتار، آزادی قلم نیز مطابق قانون مطبوعات خواهد بود که آنها هم ممکن است از هر جا اقتباس بشود... بیان و قلم آزاد خواهد بود... میهن پرستان و کسانیکه مملکت را میخواهند در اوج ترقی ببینند اظهار نظر خواهند کرد... به دیگران هم اجازه اظهار نظر خواهیم داد... البته در حکومت دموکراسی، حکومت رأی مردم است و ما رأی مردم را می پذیریم... این فصلی که ما شروع کردیم حداکثر آزادی در حدود قانون است... امیدواریم که... مملکت ایران، هم بسوی ترقی و تعالی و تمدن بزرگ پیش برود و هم بسوی آزادی و دموکراسی حقیقی و مسئول. » (ص ۱۴ و ۱۵ آخرین تلاشها

در آخرین روزها، دکتر ابراهیم یزدی، بنقل از کیهان هوائی ۱۸ مرداد ۱۳۵۶) اما سه روز پس از آن در باره منظور خود از «اعطای آزادی ها» توضیح داد که: «برای ما دموکراسی يك كالای وارداتی نمیتواند باشد» و پس از ذکر چیزی بنام دموکراسی همه جانبه بشیوه ایرانی گفت: «فرد ایرانی در هر مقام و از هر طبقه از حداکثر امتیازاتی بهره میگیرد که میتواند يك فرد در متمدنی ترین جامعه جهان امروز وجود داشته باشد... نظیر این دموکراسی همه جانبه حزب فراگیر رستاخیز ملت ایران است... در این سازمان متشکل و گسترده هر فرد ایرانی از راه آموزش حزبی و گفتگوی ثمر بخش میتواند عمیقاً با تمام مسائل مادی و معنوی کشور خود آشنا شود.» «چنین جامعه ای میتواند از حداکثر آزادی ها، منهای آزادی خیانت و تسلیم مملکت به اجنبی برخوردار باشد.» (ص ۱۵ دکتر یزدی، آخرین تلاشها...، بنقل از کیهان ۱۹ مرداد ۱۳۵۶)

- ۱۱ اوت ۱۹۷۷ = ۲۰ مرداد ۱۳۵۶: قرار بود امروز به حضور شاه شرفیاب شوم... شاه با چهره ای عبوس شروع به قدم زدن کرد و سپس سخنش را ادامه داد... «من اصلاً نمیتوانم درک کنم این خصومت آشکار مطبوعات انگلیس نسبت به ما چه معنایی دارد... مطبوعات انگلیس باید بدانند که نوع دموکراسی مورد نظر آنها هرگز نه در ایران، بلکه حتی در فرانسه هم قابل اجرا نخواهد بود.» و بعد به بعضی اقدامات مترقبانه، که خود در ایران به اجرا گذارده بود اشاره کرد و ضمن آنکه اینگونه اقدامات را بسیار پیشرفته تر از مورد مشابهش در انگلیس و حتی سوئد دانست، انحرافات ناشی از دموکراسی غربی را مطرح کرد و گفت: «امروزه معلوم شده که دموکراسی غربی دیگر کارآئی ندارد و حکومتهایی که بر چنین اساسی حرکت میکنند لاجرم رو به سوی اضمحلال خواهند رفت.» (ص ۹۲ خدمتگذار تخت طاووس، پرویز راجی، ترجمه ح. ا. مهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۴۶)

۲۴- چهارشنبه ۲ فوریه ۱۹۷۷ = ۱۳ بهمن ۱۳۵۵: طبق خبر روزنامه تایمز حدود

۶۵ نفر زندانی سیاسی از زندان قصر آزاد شده اند که در میان آنها يك تن متهم به توطئه در قتل شاه نیز دیده میشود. درانتهای خبر نیز آمده است : « قبلاً سازمان عفو بین المللی، ایران رامتهم به اعمال شکنجه نسبت به زندانیان کرده بود ولی امروز در سرمقاله روزنامه کیهان چاپ تهران مطلبی به این مضمون وجود داشت که بدستور شاه هیچکس حق ندارد دست به شکنجه بزند،» (ص ۵۲ خدمتگذار تخت طاووس)

۲۲- سه شنبه ۱۹ اوت ۱۹۷۷ [۱۸ مرداد ۱۳۵۶] تهران : ضمن صحبتی که با مجیدی داشتم فهمیدم که از اوضاع این چند روزه و بخصوص از اینجهت که همه جا از شخص او بعنوان ناجور ترین مهره دولت هریدا یاد میکنند بشدت تلخکام است. مجیدی میگفت که بخاطر سرپرستی سازمان برنامه و بودجه سپر بلا قرار گرفته و هدف اتهاماتی واقع شده که هرگز در مورد آنها مسئولیتی نداشته است... موقعی که به مجیدی گفتم از قرار میخوانند او را بعنوان سفیر ایران در فرانسه انتخاب کنند فوراً جواب داد : « دیگر هیچ شغل دولتی قبول نخواهم کرد.» و بعد که اینگونه لجبازیها را شایسته يك مرد سیاسی ندانستم لبخندی تحویلیم داد.

پنجشنبه ۲۲ سپتامبر ۱۹۷۷ [۳۱ شهریور ۱۳۵۶] : نامه ای از عبدالمجید مجیدی داشتم که در آن ضمن ابراز دوستی و صمیمیت فراوان، توجه مرا به این نکته جلب کرده بود که بهتر است بیشتر مواظب خودم باشم و از سرنوشت او پند بگیرم که چطور بعد از سالها وفاداری و خدمت صادقانه به شاه اینک هدف انتقادهای کوبنده ای از جانب شخص شاه قرار گرفته است. (صفحات ۹۱ و ۱۰۲ خدمتگذار تخت طاووس)

۲۳- اجتماعات عمومی و تظاهرات اسلامی و مبارزاتی دیگری که سیاست حقوق بشر امکان آنرا داد... سخنرانی های اسلامی - سیاسی مسجد قبا در ماه رمضان سال ۵۶ [۲۵ مرداد - ۲۳ شهریور] بود که بعد از بستن حسینیه ارشاد و خاموش کردن صدای شریعتی، با استقبال بی سابقه و ازدحام باور نکردنی مردم تهران و شهرستانها

روبرو گردیده فتح با بی برای سایر مساجد و مناظر و همچنین پخش وسیع و آزاد اعلامیه های آقای خمینی شد (سخنرانان این ماه عبارت بودند از آقایان دکتر سامی، دکتر توانائیان فرد، مهندس بازرگان، دکتر توسلی، دکتر پیمان، حجتی کرمانی، دکتر سحابی، شیخ علی تهرانی و دکتر مفتاح)... رمضان سال ۵۶ بلحاظ تحریک مبارزه ای اسلامی - ملی ماه مبارکی بود و به برگزاری يك نماز عید فطر سنگین در زمین قیطره شمیران به امامت آیت الله سید ابوالفضل موسوی زنجانی خاتمه یافت. (صفحات ۲۶ - ۲۷ انقلاب در دو حرکت)

۲۴- آقای خمینی در ذیحجه ۱۳۹۷ [۲۳ آبان - ۲۱ آذر ۱۳۵۶] خطاب به آقایان علما راجع به استفاده از فضای سیاسی و فرصت مناسبی که در اثر حقوق بشر کارتر بسود ما فراهم شده بود چنین بیان داشتند: « امروز در ایران فرجه ای پیدا شده و این فرصت را غنیمت بشمارید. اگر این فرجه و فرصت حاصل نشده بود این اوضاع پیش نمی آمد... الان نویسنده های احزاب اشکال میکنند، اعتراض میکنند (به شاه و به هیئت حاکمه) نامه مینویسند و امضا میکنند. شما هم بنویسید. چند نفر از آقایان علما امضا کنند، مطالب را گوشزد کنند، اشکالات را بنویسید و به خودشان بدهید مثل چندین نفر که ما دیدیم اشکال کردند و بسیاری حرفها را زدند و امضا کردند و کسی هم کارشان نکرد.» (ص ۲۶ انقلاب در دو حرکت)

۲۵- پیش از این هیچ کار دسته جمعی اعتراض به این عظمت و در این ابعاد صورت نگرفته بود. (ص ۶۵ چشم انداز، شماره ۱)

- مهندس مراغه ای دبیر کانون نویسندگان دريك مصاحبه گفت: « شبهای شعر که تشکیل شد اول خودمان تصور نمی کردیم که مردم استقبال وسیع بکنند. من یادم است وقتی نطق افتتاحیه را ایراد کردم مردم بارها در مقابل موضوع قانون اساسی، حقوق مردم، آزادیها احساسات شدید ابراز کردند. این احساسات شدید و استقبال

وسیع باعث شد که از شب سوم به ما بگویند تند نرویم و مکان هم با قوای نظامی محاصره شد. این يك نقطه ای بود و الآن [در خرداد ۱۳۵۸] می بینم صحبتش اصلاً در میان نیست، و من تعجب میکنم که چرا نویسندگانی که آن روز بودند گذاشتند این مطلب در لابلای اتفاقات پنهان شود و هیچ پادی از این شبها نمیکنند که واقعه مهمی بود که در تهران اتفاق افتاد. و بعد از این شبها همدردی های زیادی با کانون نویسندگان از داخل و خارج شروع شد که ما مدیون آنها هستیم، مدیون انجمن ها و گروههایی که کانون نویسندگان را از خارج حمایت کردند مثل «انجمن قلم امریکا»، «انجمن نویسندگان فرانسه و بسیاری گروههای دیگر که با ما همدردی کردند.» (روزنامه صدای معاصر، شماره ۱۲، ۲۲ خرداد ۱۳۵۸)

- [محمود اعتمادزاده، آخرین سخنران این شبها خطاب به جمعیت گفت]: « ده شب، بصورت جمعیتی که غالباً سر به ده هزار و بیشتر میزد، آمدند و اینجا روی چمن و خاک فمناک، روی آجر و سمنت لبه حوض، نشسته و ایستاده، در هوای خنک پائیز و گاه ساعتها زیر باران تند، صبر کردید و گوش به گویندگان دادید... در این ده شب دوستان شاعر و نویسنده ام گفتند و شما شنیدید، و این گفت و شنودی ساده نبود. با آن چیزی در زندگی زاده میشد، چیزی بزرگ به قد و بالای امید، ایمان... زیرکی و تیز بینی و هوش موشکاف، همراه بازوان کار و اراده مردان مرد، در شماست... جمعیت جوان پر شور و ناشکیبائی که در این شبها... بی سخن به امثال من آموخت که چیستیم و چه باید باشیم: زبان گویای جمع...» (صفحات ۶۲۵ - ۶۲۸ ده شب - شبهای شاعران و نویسندگان در انجمن فرهنگی ایران - آلمان، بکوشش ناصر مؤذن، مؤسسه انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۷۵)

[هوشنگ گلشیری در «پیام» آخرین کانون گوشه ای از عکس العمل های حاضران را چنین خلاصه کرد]: « به ما... گفتید این خمار و آن ویران، این شکسته و آن بسته، این آدم های چسب و بست خورده کیانند که آمده اند تا ما را هدایت کنند... به ما گفتید... از آنچه میدانیم سخن نگوئید، واقعیت عریان سخت و

صلب را جلو ما بگذارید: و با پایداریتان در زیر بارانی سیل آسا، با آمدن از شهرهای دور و نزدیک، از جنوب و شرق و غرب شهر به اینجا، اینهمه را با تأکید بیان کردید... ما بیش از آنکه بیاموزانیم آموختیم و تا سالهای سال صدای باران این شبها، صدای گامهای شما، سکوتها تان، صبرتان، همه تان، که به همه جنگلی بزرگ می مانست. در ما و با ما خواهد ماند... (صفحات ۶۹۲ و ۶۹۳ ده شب...)

- جمعه شب [۲۲ مهر] سخنرانی باقر مؤمنی باز سراسر در باره سانسور و تأثیر ویرانگرش بر زندگی فرهنگی جامعه است... حاضران بی آرام و بی همه گوش میدهند. تنها آنجا که میگوید لغو همه انواع سانسور «هنوز اولین و کمترین خواست کانون نویسندگان ایران است»، محیط پر هیجانی بوجود میآید... پس از او سعید سلطانپور، با شعرهایی که بلند و پر شور - و شوراننده - میخواند و در آن از زندان و خون و رگبار و اعدامی و انقلاب سخن میبرد همه گردانندگان این شبها را - آلمانی و ایرانی - به هراس میافکنند... شعر طولانی دیگری خواندن گرفت. سخت برایش کف زدند. کسانی که روی چمن حیاط نشسته بودند پها خاستند و کف زنان و فریاد کنان باز از او شعر خواستند... پس از او علی موسوی گرمارودی از رهروان جنبش اسلامی چند شعر میخواند. نخست در باره فلسطین و ستایش چریکهای رزمنده یا سرعرفات. جمعیت گوش میکند و در سکوتش همدردی است و تأیید. اما در شعر دیگری که به یاد بود شهادت امام علی بن ابیطالب سروده شده است... آنجا که شاعر فریاد بر میدارد: «الله اکبر، فتبارک الله، فتبارک الله الاحسن الخالقین» جمعیت گویی منفجر میشود: هو میکند، سوت میکشد، به پا میخیزد و به سوی سکوی سخنرانی در تلاطم میافتد، میخواهد گریخته را از سکو پائین بکشد...» (ص ۷۷ از هر دری - جلد ۲، به آذین)

۲۶- تحقیقی که از سوی احمد اشرف و علی بنوعزیزی در مورد انقلاب ایران صورت گرفته است حاکی از آنست که در تمامی پویش انقلاب جوانان محصل

فعالترین نیروی شرکت کننده در انقلاب بوده اند و بطور نسبی بیشترین تعداد دستگیر شدگان، زخمی و یا کشته شدگان به آنها تعلق داشته است. همین تحقیق نشان میدهد که از مجموع ۲۴۸۳ تظاهراتی که در جریان انقلاب صورت گرفته ۲۳ درصد آنها توسط دانش آموزان و دانشجویان و معلمان سازماندهی شده بود، و البته این جدا از شرکت وسیع جوانان شهری در تمامی راهپیمائی ها، تظاهرات و اشکال متنوع مبارزات خیابانی بود. در دهه ۱۳۵۰ دانشجویان در کنار مبارزات صنفی - سیاسی خود، در عین حال مهمترین منبع تغذیه و عضوگیری سازمان های چریکی محسوب میشدند. بررسی های آبراهامیان... حاکی از آنست که از مجموع ۳۰۶ چریک کشته شده ای که اطلاعات در مورد سابقه آنها موجود بوده است، ۱۴۷ نفر آنها (بیش از ۴۸ درصد) دانشجوی و (حدود بسیار کمتری) دانش آموز بوده اند... از میان ۷۳ کشته مجاهدین پیش از انقلاب که اطلاعات در مورد پیشینه اجتماعی و حرفه ای آنها موجود است، ۴۵ نفر (شصت و یک درصد) آنها دانشجوی بوده اند. در مورد بخش مارکسیستی مجاهدین، از میان ۴۳ نفر کشته شده ای که اطلاعات در موردشان در دست است، ۲۵ نفر (۵۸ درصد) دانشجوی بوده اند... بنیانگذاران سازمان مجاهدین پنج نفر از فارغ التحصیلان دانشگاه تهران بودند که سن مسن ترین آنها (حنیف نژاد) ۲۷ سال بود. در سازمان فدائی نیز از ۱۶۰ کشته ای که اطلاعات در موردشان موجود است ۷۳ نفر دانشجو (۴۶ درصد) و مجموعاً ۷۹ نفر دانشجو و دانش آموز و سرباز و وظیفه بوده اند (۴۹ درصد)... با شکل گیری جنبش چریکی شهری در دهه ۱۳۵۰ عنصر دانشجویی به جزء لاینفک و ماهوی این جنبش بدل گردید. (صفحات ۱۰۲ - ۱۰۴ نشریه کنکاش، دفتر پنجم، مقاله نقش جوانان در انقلاب ایران، مهرداد آرمان)

- بیش از پیش گفته میشد باید برای دانشگاه صنعتی «آریامهر» راه حلی جست. این «راه حل» یا انتقال این دانشگاه به اصفهان بود و یا ادغام آن در «دانشگاه جدید التأسیس علوم و فنون ارتش»... در بهار ۵۶، زمانی که رئیس دانشگاه وقت ولیان [سرهنگ] ستاندار خوزستان و نایب التولیه آستان قدس

رضوی و وزیر اسبق اصلاحات ارضی را... به عضویت هیئت آموزشی دانشگاه تهران در آورد... مدیر گروه حقوق خصوصی... نامه تندی بااعتراض به مدیریت دانشگاه نوشت و با انتصاب سرهنگ ولیان مخالفت کرد. نامه را اینجا و آنجا در میان استادان خواندند و این اعتراض همه را به دل نشست. همزمان کار دیگری صورت گرفت که اعتراض دستجمعی بود و آن همدلی هیئت دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران با دانشجویان بود و اعتراض ایشان به بستن کتابخانه های دانشجویی و برچیدن دیگر فعالیت های فوق برنامه دانشجویان... این کتابخانه ها را دانشجویان خود اداره میکردند. در برخی از دانشکده ها مذهبیان کتابخانه خود و غیر مذهبیان هم کتابخانه خود را داشتند... کتابخانه ها کانون تحرکی در حیات دانشکده ها بود. دانشجویان کتابهایی را که می‌پسندیدند در این کتابخانه ها میخواندند و با همفکران و همراهان خود آشنا میشدند. اینجا و آنجا توزیع اعلامیه ها و نوشته ها و نشریات مخالفان در حول و حوش این کتابخانه ها صورت میگرفت. راستی را که بستن این کتابخانه ها بستن یکی از مجراهای تنفس بر روی جنبش دانشجویی بود. از مهر ماه ۱۳۵۶ جنگ و گریز بر سر این کتابخانه ها آغاز شد. «گارد دانشگاه» و مأمورانش دست اندر دست مأموران ساواک شبانه به دانشکده ها میریختند و قفل در کتابخانه های دانشجویی را میشکستند و کتابها را به غارت میبردند و صبح دانشجویان میآمدند و به اعتراض بر میخواستند. مدیریت دانشگاه هم با تظاهر به همدلی با دانشجویان میکوشید تا قضیه را مشمول مرور زمان کند... ابتکار شورای علمی دانشکده اقتصاد در اعتراض به بستن کتابخانه ها و در مطالبه باز شدن مجدد آنها گامی در این راه بود... همدلی میان استادان و دانشجویان در دانشگاه صنعتی با انسجام بیشتری فرصت بروز یافت.

(صفحات ۶۹ - ۷۰ نشریه چشم انداز - مقاله «تا تبریز» ، ناصر پاکدامن)

۲۷- شهرداری تهران به آنان که در «خارج از محدوده» خانه ساخته اند اعلان جنگ میدهد (۱۵ آذر ۱۳۵۶). اما این بار نخست نیست.. این حرکت در واقع از بهار

و تابستان ۱۳۵۶ آغاز شد: اعتراض و مقاومت در برابر نخستین تخریب خانه ها در اواخر تابستان مقامات را به عقب نشینی کشانده بود... در شهریورماه چند هزار نفری از مردم در برابر شهرداری فرح آباد به تظلم و اعتراض گرد آمده اند. سکوت و بیعملی مقامات، اینان را به خشم میآورد. شهرداری را تصرف میکنند و در و پنجره ها را میشکنند و آنچه می بینند ویران میکنند. مردم بیش از پیش مقاومت میکنند و از ساختن بازمی ایستند و با مأموران شهرداری زد و خورد میکنند. اینان میآیند و میکوشند تا خراب کنند و آنان شبانه می ایستند و دو باره میسازند و از سحرگاه باز به دفاع بر میخیزند. این مقاومت تهاجمی «خارج از محدوده نشینان» موجی از همدلی و همبستگی را در میان فعالان و هواداران برخی سازمانهای سیاسی (خاصه سازمان چریکهای فدائی خلق) بر میانگیزد. رفتن به میان این حاشیه نشینان و سازمان دادن مقاومت ایشان در دستور روز فعالیت این سازمانها قرار میگیرد... در آبان ماه دو باره تخریب خانه ها از سر گرفته میشود... طرفهای نیروی هوایی (سلیمانیه) مردم مقاومت میکنند. حمله به مأموران، زد و خورد و بعدها هم به آتش کشیدن ماشینهای شهرداری... در مجیدیه هم مردم به مقاومت رو میآورند... در شمیران نور... مأمورین که برای خراب کردن آمده بودند همه مردم ریختند سرشان... «در جوادیه و تهران پارس» مردم واقعاً قیام کردند... «در اینجا [خارج از محدوده] رویارویی دولتیان و شهروندان به فوریت به خشونت میگرید و حکومت ظلم در برابر مقاومت تهاجمی «خارج از محدوده نشینان» به عقب می نشیند و این عقب نشینی که در منطق نظام آریامهری بی سابقه است از آغاز پایان حکایت میکند. (صفحات ۷۵ تا ۷۹، چشم انداز شماره ۱)

- تحمیلات ستمگرانه رژیم بر زحمتکشان آواره و حاشیه نشین تهران موجب بروز مقاومت هائی در میان ساکنان محروم شمیران نور، افسریه، سلیمانیه، شهر ری، جوادیه، تهران پارس، باغ فیض، قاسم آباد شاهی، نعمت آباد، دولت آباد و... گشت و دریافتند که در برابر سفاکی و بیرحمی و سودجویی پاداران رژیم چاره ای جز

۷.

مقاومت ندارند و باید از خانه و کاشانه خود با چنگ و دندان و با چوب و آجر دفاع کنند. مقاومت‌های پراکنده زحمتکش‌شان در مناطق مختلف گاه به یک شورش واقعی تبدیل میشد. اینهمه رژیم را به وحشت انداخت و از گسترش خشم و مقاومت توده به هراس افتاد. آتش خشم توده‌های زحمتکش و از جان گذشته منجر به آتش زدن جیب مأمورین در محل و شکستن درو پنجره شهرداری ناحیه ۲ و ۶ و آتش زدن چند اتومبیل در شهرداری گردید و همین مقاومت به عقب نشینی و تسلیم شاه و اعلام عجز مزورانه او بوسیله عامل پلید جدید او آموزگار گردید. (اعلامیه جنبش مسلمانان ایران، آبان ۱۳۵۶، صفحه ۵۵ صفحاتی از تاریخ معاصر، اسناد نهضت آزادی)

۲۸- پس از پایان شبهای شعر کانون نویسندگان ایران، دانشجویان این دانشگاه [صنعتی] با اعضای کانون نویسندگان تماس گرفتند و خواستار آن شدند که مباحث طرح شده در شبهای کانون را طی سخنرانی‌های هفتگی در دانشگاه صنعتی دنبال کنند... جلسه چهارم نوبت سخنرانی سعید سلطانپور است در باره «تئاتر و آزادی». سخنرانی قرار است ساعت ۶ بعد از ظهر سه شنبه ۲۴ آبان انجام شود. هنوز بیش از یک ساعت به آغاز سخنرانی مانده است که کارت‌ها تمام میشود و جمعیتی هر لحظه بیشتر در برابر در ورودی دانشگاه صنعتی گرد می‌آید... پلیس تصمیم میگیرد جمعیت را متفرق کند: حمله میکنند... برخی زخمی میشوند و برخی دستگیر... اخبار این درگیری‌ها به درون تالار سخنرانی میرسد... حاضران تصمیم میگیرند تا آزاد شدن دستگیر شدگان تالار سخنرانی را ترك نگویند. نخستین تحصن انقلاب آغاز میشود. جمعیتی در حدود چهار پنج هزار نفر دانشجوی، دانش آموز، معلم، کارمند، کارگر رو در روی مقامات ایستاده‌اند... سراسر شب را سرودهای وطنی و انقلابی میخوانند: «سرود سیاهکل»، «مرغ سحر»، و «دایه دایه وقت جنگه»... بالاخره به حاضران اطمینان میدهند که گرفتار شدگان را تا ۲۹ آبان آزاد میکنند... حدود ۳ بعد از ظهر جمعیت تالار ورزشی دانشگاه صنعتی را ترك می‌گیرند... جمعیت به چهار راه

اسکندری - آیزنهاور نرسیده است که پلیس چماق به دست از کمینگاه بیرون می‌آید و حمله می‌کند... مجروحان و زخمیان آن روز بسیار بودند و باستناد منابعی که پیش از این یاد کردیم شماره کشته شدگان بعد از ظهر چهارشنبه ۲۵ آذر ۱۶ تن است. این تحصن، و تظاهرات روز بعد آن نخستین فرصتی است که رگه های گوناگون مخالفان و معترضان برای همکاری با یکدیگر می یابند. در طول مدت تحصن و در سراسر روز چهارشنبه مخالفان چشم به دانشگاه صنعتی دوخته اند و هریک به طریقی میکوشند تا دانشجویان را در کار خود تنها نگذارند. اعضای کانون نویسندگان هم در درون تالار و هم در بیرون جنب و جوشی فعالانه دارند. بازاربان تهران در اندیشه آنند که اگر تحصن بطول انجامد مغازه ها را تعطیل کنند. (صفحات ۷۰ - ۷۲، چشم انداز، شماره ۱)

۲۹- شاه مستبد و خائن... با روش تازه ای در صدد انتقامجویی از مردم بپاخاسته ایران و آزادی خواهان از جان گذشته است... کماندوهای پلیس و رنجبرهای ارتش و نیروی هوایی و مأمورین گردن کلفت ساواک را در لباس شخصی مسلح به اسلحه های سرد و گرم تحت عنوان دانشجو و کارگر علیه دانشجویان و دیگر آزادی خواهان بسیج میکند و وحشیانه به جان مردم میاندازد، همچون روز عید قربان که بیش از هشتصد کماندو و رنجبر را با چوبهای متحدالشکل به جان مردم بی پناهی انداخت که در باغ گلزار در نزدیکی کاروانسراسنگی با آرامش اجتماع کرده بودند تا بمناسبت عید قربان به سخنرانی گوش کنند، و پس از زدن و مجروح کردن صدها نفر به اتوبوسهای خود سوار شده در زیر حمایت ژاندارمها فرار میکنند... (ص ۵۸ صفحاتی از تاریخ معاصر... اعلامیه جنبش مسلمانان ایران - آذر ۱۳۵۶)

در مطبوعات زیر سانسور دولت در نهایت بی شرمی نوشته شد: «حمله کنندگان کارگرانی بودند که از کار بر میگشتند و چون در سر راه با جمعیتی مواجه شدند که باده گساری میکردند و شعارهای ضد میهنی میدادند به آنان حمله بردند.» (ص ۶۵)

صفحاتی از تاریخ معاصر ایران، جلد ۹ دفتر دوم)

۳۰- در فروردین سال ۱۳۵۷ سه بپب در خانه های مهندس بازرگان، دکتر سحابی و بنده منفجر شد و اعلامیه هائی با عنوان کمیته انتقام پخش شده بود که به ما هشدار داده بود که مواظب اعمالمان باشیم. (روزنامه صدای معاصر، شماره ۱۲، ۲۲ خرداد ۱۳۵۸، مصاحبه با مهندس رحمت الله مقدم مراغه ای)

- در ساعت ۱۱ شب روز شنبه ۱۹ فروردین ۵۷ در داخل آپارتمان مهندس بازرگان... بپب کار گذاشته اند بطوریکه در اثر انفجار... آپارتمان بطوری متلاشی شده که قابل شناخت نیست... در ساعت ۹ شب همانروز دکتر پیمان را که یکی از افراد فعال و قابل احترام نهضت اسلامی است و چندی پیش از زندان آزاد شده بود از جلوی درب مطبخ ربوده به جاده قدیم کرج میبرند و او را بقصد کشت مضروب و مجروح مینمایند و همانجا رها میکنند... در همان شب در جلوی درب ورودی منزل آقای دکتر کریم سنجابی، عضو کمیته اجرائی جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر نیز بپب کار گذاشته بودند که خسارات چندانی وارد نشده است. (صفحات ۲۹۷ و ۲۹۸ صفحاتی از تاریخ معاصر ایران، جلد ۹، دفتر دوم)

- ۲۱ فروردین : دو بپب در خانه های هدایت الله متین دفتری و دفتر منوچهر مسعودی وکلای دادگستری شبانه منفجر شد. «کمیته انتقام» خود را مسئول کارگذاشتن بپب ها اعلام کرد. پزشکیپور در ۴ اردیبهشت در مجلس شورا در این باره از دولت سؤال کرد.

- ۲۰ آوریل ۱۹۷۸ = ۳۱ فروردین ۱۳۵۷ : [یکی از رهبران جبهه ملی - از قرار معلوم محمود مانیان - در مصاحبه ای با روزنامه [تایمز] گفته بود : ساواک شبانه منزلش را در تهران با بپب منفجر کرده است... بادعای این شخص مسئولیت همه این اقدامات را يك سازمان زیر زمینی بعهدہ گرفته که هیچکس سوابقی از آن ندارد وهدف چنین عملیاتی نیز انتقام از رهبران مخالفی عنوان شده که از خارجیها حقوق

میگیرند. (ص ۱۷۴، پرویز راجی، خدمتگذار تخت طاووس)

- خبرنگار کیهان همچنین گزارش میدهد که حاج محمود مانیان، بازرگان معروف نیز بخاطر اینکه در نیمه شب نوزدهم فروردین ماه انفجار بمب در خانه اش... خرابی هائی به بار آورده و تولید وحشت و هراس کرده است، شکایتی از سازمان زیرزمینی انتقام تسلیم دادسرای تهران کرده است، (رجوع شود به صفحات ۳۱۲ - ۳۱۴ صفحاتی از تاریخ معاصر ایران...)

- نامه جمعی از شخصیت های اسلامی و سیاسی به نخست وزیر در مورد انفجار و دستگیری و آدم ربائی. ۲۸ فروردین ۱۳۵۷: جناب آقای نخست وزیر، مسلماً از واقعه بی سابقه گذاشتن بمب در خانه آقایان مهندس بازرگان و دکتر کریم سنجابی و مهندس رحمت الله مقدم مراغه ای و حاج محمود مانیان و انفجار آنها که موجب خرابی ها و خسارات فراوان گردیده و نیز از ماجرای ربودن آقای دکتر حبیب الله پیمان در مقابل مطب (توأم با ایراد ضرب و شتم در بیابانهای اطراف تهران) بخوبی مطلع بوده و از نتایج آن وقوف حاصل کرده اید... و این اقدام پس از مصاحبه نماینده باصطلاح جناح پیشرو حزب رستاخیز راجع به تشکیل کمیته اقدام ملی صورت گرفته است: ماهیت و نحوه اقدام در انفجار و دستگیری و آدم ربائی در مورد کسانی اعمال شده است که عضو جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر هستند و عملی جز در طریق احیاء حق حاکمیت ملی، همگامی با مراجع مذهبی در مخالفت با اقدامات ضد دینی و ضد مردمی حکومت و حمایت از زندانیان بی گناه سیاسی انجام نداده اند تا کسی در مقام گرفتن انتقام از آنان باشد... در پایان ناگزیر از بیان این واقعیت هستیم که... ادامه اینگونه اعمال حکومت جز تغییر روش مسالمت آمیز و تبدیل آن به قهر و خشونت و آشوب نخواهد بود. (با ۵۳ امضاء) (صفحات ۲۲۲ - ۲۲۴ صفحاتی از تاریخ معاصر ایران، اسناد نهضت آزادی ایران، جلد ۹ - دفتر اول)

۳۱- کارتر در ۱۰ دی ۵۶ خطاب به شاه سخنانی ایراد کرد که در آن اوضاع و

احوال میتوانست يك طنز تلقی شود : «ایران يك جزیره آرامش در یکی از مناطق پر آشوب جهانست، اعلیحضرت، این به دلیل تکریم زیاد به شما، رهبری شما و احترام و ستایش و عشقی است که ملت به شما دارد. در مورد آنچه که به تحقق امنیت متقابل ما مربوط میشود هیچ کشور دیگری اینقدر به ما نزدیک نیست... هیچ رهبر دیگری وجود ندارد که من باندازه شاه احترامی تا این حد عمیق و دوستی تا این حد بزرگ برای او قائل باشم...»

۳۲- در این مقاله آمده بود : «این روزها بمناسبت ماه محرم و عاشورای حسینی بار دیگر اذهان متوجه استعمار سیاه و سرخ و یا به تعبیر دیگری اتحاد استعمار کهن و نو شده است. مردی که سابقه اش مجهول بوده و به قشری ترین و مرتجع ترین عوامل استعمار وابسته بود... ارتجاع سرخ و سیاه اورامناسب ترین فرد برای مقابله با انقلاب ایران یافته اند. او کسی بود که عامل واقعه ننگین روز پانزدهم خرداد (۱۳۴۲) شناخته شد. در تاریخ انقلاب ایران روز پانزدهم خرداد بعنوان خاطره ای دردناک از دشمنان ملت ایران باقی خواهد ماند و میلیونها مسلمان ایرانی بخاطر خواهند آورد که چگونه دشمنان ایران هر وقت منافعشان اقتضا کند با یکدیگر همدست میشوند، حتی در لباس روحانی.»

احسان نراقی : «دستگاه ساواک [بدستور شاه] يك مقاله ای تهیه میکند و هفته بعد مقاله را نصیری برای شاه میبرد. شاه میگوید نه، يك کمی تندترش بکنید.» داریوش همایون میگوید : «این مطلب که شاه روایت اولیه مقاله را نپسندید و گفت باید تندتر بشود درست است.. روایت دوم را خیلی تندتر تهیه کردند... مقاله ارتباطی به ساواک نداشت. دردربار تهیه شده، خود شاه شخصاً در آن سهم داشت، او متنش را تعیین کرد... مقاله به من داده شد و من به خبرنگار اطلاعات دادم... آنها هم ایراد کردند، اعتراض کردند که ممکن است این مقاله اسباب زحمت خودشان بشود... حق هم داشتند... چاره ای نبود. گفته بودند باید چاپ شود و باید چاپ میشد. (صفحات

۲۰۴ - ۲۰۶ انقلاب ایران بروایت بی. بی. سی. (بنظر بسیاری ، از جمله مهندس بازرگان خطای تاریخی شاه بود « آنهم يك گافی بوده كه آنها کردند و اگر این گاف را نیکردند شاید این اندازه وحدت و پشتیبانی نمیشد. » (ص ۲۱۰ انقلاب بروایت بی. بی. سی.)

۳۳- مقاله موهن گزائی... وحدت آور حرکت آفرین بود. برای اولین بار از زمان رضا شاه چشم مردم بامضاهاى مراجع تقلید قم (آیات الله شریعتمدارى، گلپایگانی، نجفی، مرعشى) در زیر اعلامیه مشتركى افتاد و متعاقب آن خانه هاى آقایان نیز مشترکاً مورد اهانت و حمله ساواک با گاز اشك آور و کماندو هاى مسلح قرار گرفت . (ص ۲۸ انقلاب در دو حرکت)

۳۴- ۱۹ آبان : ازبامداد امروز بدنبال تعطیل حوزه هاى علمیه ، شهر قم بطور یکپارچه به اعتراض و خروش آمد. کلیه دکاکین تعطیل کردند و با نظم و ترتیب به راه پیمائى پرداختند و از اینکه به پیشواى شیعیان اهانت شده است دست به تظاهرات زدند. در این راه پیمائى مأموران انتظامى و ساواک وارد کار شده بین آنها در گیرى شد. مردم و طلاب قم با چوب و چماق به مأموران حمله کردند و مأموران نیز به اسلحه گرم توسل جسته به مردم تیراندازى کردند و در نتیجه عده اى مقتول و جمع کثیرى مجروح شدند. (روزشمار تاریخ ایران، باقر عاقلی)

- در شهرستان قم... مجالس درس و بحث علمى و مذهبی روزهاى ۱۸ و ۱۹ دینماه بعنوان اعتراض تعطیل شد و مردم متآلم و معترض... به خانه هاى مراجع معظم و علمای قم روی آوردند و... پلیس... بیرحمانه به روی مردم بیگناه و بی پناه آتش میگشاید که در همان لحظه هاى اول هشت نفر در مقابل مدرسه حجت کشته میشوند و سپس طى مدت تیراندازى... سطح خیابانها از عده زیادى کشته و مجروح پوشیده میشود. تیراندازى تا پا سی از شب ادامه مى یابد. (ص ۸۶ صفحاتى از تاریخ معاصر

ایران...، جلد ۹ - دفتر دوم)

- تعدادی کشته شدند که شمارشان توسط دولت کمتر از ده نفر و توسط مخالفان بیش از صد نفر اعلام شد. (ص ۱۱۰ غرور و سقوط)

۳۵- [۲۹ بهمن ۵۶] بدعوت آیت الله شریعتمداری، که آذربایجانی است و معتقدان فراوانی در آذربایجان دارد، صبح شنبه حدود ساعت نه و نیم مردم بسوی بازارمیروند تا در مسجد قزل لی در مراسم چهلیم کشتگان قم شرکت کنند. شهربانی مسجد را بسته و پاسبان گذاشته بود. مردم از همه سو میرسند و پیوسته انبوه تر میشوند... جمعیت از بازار به خیابانها سرریز میکند. در راه دکان ها و مغازه های بهائیان را، که به تشانه وفاداری به دولت نبسته بودند، به آتش میکشند و ویران میکنند و همچنین مغازه هائی را که میدانند صاحبانشان با ساواک همکاری دارند. به سینماها و بانکها نیز حمله میشود، از جمله شعبه های بانک صادرات، که گویا هژیر یزدانی بهائی و کارگزار دربار سهامدار عمده آنست... در بانکها ابتدا کارمندان را بیرون میفرستند، سپس پول و دفترها و پرونده ها را به خیابان میریزند و آتش میزنند و میز و صندلی و دیگر ااث را در هم میشکنند. پاسبانها که از عهده آرام کردن مردم بر نمی آیند میدان را خالی میکنند. نیروی ارتش میآید. یک تانک سرمیرسد و تهدید به شلیک میکند ولی جمعیت پس نمی نشیند، افسر فرمانده تانک یک دو دقیقه مردد میماند، سپس تانک چرخیده بر میگردد و میرود. بدینسان ارتش مستقیماً دخالت نمیکند، تنها مأموران ساواک در چند اتومبیل می آیند و تیر اندازی میکنند. جمعیت آنها را میتاراند و اتومبیل هایشان را به آتش میکشد. سرانجام اندکی پس از ظهر آشوب فروکش میکنند... [بعد از ظهر] مردم باز به خیابانها میریزند و این بار از ساعت چهار تا نه خبری از نیروهای دولتی نیست و شهر در دست مردم است. در این ساعت ازعجب شیر...، ازمرند و مراغه و دوسه جای دیگر نیروی تازه نفس ارتش میرسند و جمعیت را به زور سرنیزه واداره عقب نشینی میکند. بقراری که مسافر تبریز

میگوید کشته ها در حدود یکصد و پنجاه تن اند و جز سه نفر که میانسال بوده اند، باقی همه جوانهایی بیست تا سی ساله اند. گفتنی آنکه مردم دسته دسته با يك پرچم سیاه و يك پرچم سرخ حرکت میکرده اند. (صفحات ۱۴۳ - ۴۴ از هر دری - جلد ۲)

- روزنامه اطلاعات دو شنبه ۷ فروردین ۲۵۳۷ [۱۳۵۷] شاهنشاهی تعداد بازداشت شدگان را ۶۹۲ نفر ذکر میکند که در این تاریخ ۲۳۰ نفر آنها هنوز در زندان بسر میبرند: « مقامهای قضائی تبریز گفتند... در روزهای اول بلوای تبریز در مرحله های مختلف و بصورت گروههای ده تا پنجاه نفری در محله های مختلف شهر تبریز یا روستاهای اطراف و یا حاشیه نشینان، اعم از بیگناه یا مجرم، بوسیله مأموران انتظامی دستگیر و زندانی شده اند... خبرنگار ما در تبریز می نویسد: «دیروز اطلاع حاصل شد که ظرف چند روز گذشته، همزمان با آزادی دویست نفر از متهمان بازداشت شده، بیست نفر دیگر از افراد مشکوک باتهام شرکت در بلوای اخیر تبریز، وسیله مأموران انتظامی این شهر دستگیر شدند.» روزنامه اطلاعات سه شنبه ۸ فروردین: «همزمان با آزاد شدن ۵۹ متهم، ۱۷ نفر دیگر باتهام شرکت در حوادث اخیر تبریز از سوی مأموران انتظامی این شهر دستگیر شدند.»

- در جریان جنبش تبریز نمونه هایی از قبیل پرتاب مواد آتش زا و با خاک یکسان شدن شعبه رستاخیز و انفجار دکل و دستگاه رله تلویزیون ویا اعدام برخی مأمورین شهربانی برخورد میکنیم که مبین حضور دخالت جنبش مسلحانه میباشد. (ص ۲۳ تحلیل جنبش خلق قهرمان تبریز، سازمان مجاهدین خلق ایران)

- زد و خورد تروریست های مسلح و مأموران در قزوین. از تروریست ها مقادیری سلاح کمری، نارنجک و فشنگ بدست آمد. گزارش خبرنگارخبرگزاری پارس از قزوین حاکی است که از این دو مرد مسلح يك دستگاه اتومبیل پیکان، يك قبضه سلاح کمری، ۲۳ فشنگ و دو عدد نارنجک جنگی، مقدار قابل توجهی مواد منفجره، تعداد زیادی اعلامیه های ضد میهنی بجا مانده است. اعلامیه های کشف شده از تروریستها وابستگی این دو تن را به یکی از گروههای تروریست کمونیست نشان میدهد و مفاد و

مضمون آنها در باره مسائل تروریستی و تحریک و تشویق مردم به بلوا و آشوب است. (روزنامه اطلاعات، ۱۰ فروردین ۲۵۳۷ شاهنشاهی)

- در چهلّم کشتار قم در تبریز (۵۶/۱۱/۲۹) که با تظاهرات جسورانه و انبوه مردم غیور آذربایجان صورت گرفت اولین نمونه های پیوستن ارتشیان به ملت مشاهده گردید و این جریان شاه را به وحشت و فکر انداخته، استنادار نظامی مورد اعتماد و نسبتاً موجهی را منصوب آنجا کرد و درمجلس شورای ملی نطقهائی علیه رفتار مأمورین و ضرورت رسیدگی به شکایات مردم بعمل آمد. (ص ۲۸ انقلاب در دو حرکت)

۳۶- در ۲۵ اسفند ۱۳۵۶ شاه گفت: «ما امروز تصمیم گرفته ایم هر چه بیشتر در مملکت ایران آزادی های فردی منهای آزادی در خیانت را به مردم روز بروز بیشتر بدهیم. از این موضوع طبقاتی سعی میکنند که احياناً سوء استفاده کنند: یکی کرمهای پژمرده کهنه ارتجاع که از این گرمی آفتاب و نور آزادی به حرکت درآمده اند، یکی هم جوجه های پر درنیاورده سرخ... آزادیهای بیشتر و فزون تری که ما داده ایم بیش از پیش بازان اتحاد نامقدس سیاه و سرخ را چه در داخل و چه در خارج ایران روشن کرد.»

- [در فروردین ماه پس از حوادث قم و تبریز شاه به آنتونی پارسونز سفیر کبیر انگلیس در ایران میگوید] : وضعیت جدی است... بسیاری اشخاص، بویژه ساواک به اومیگویند که در برابر مخالفان بایستد اما بنظر وی راه بازگشتی وجود ندارد. او تصمیم گرفته است که بتدریج آزادیهای بیشتری به مردم بدهد و دیگر از این مسیر منحرف نخواهد شد. اومخصوصاً از کمونیستها و دیگر عناصری که از میان دانشجویان برخاسته اند واهمه ای ندارد. جبهه ملی و دیگر احزاب سیاسی قدیمی برایش خطری محسوب نمیشوند. قوی ترین و سازش ناپذیرترین دشمنانش ملاها هستند که بر اذهان توده ها تسلط دارند، و هیچ نوع سازشی با آنها امکان ندارد. (ص ۱۱۳ غرور و

سقوط). شاه ابتکار عمل را از دست داده بود و سیاست آزادی‌های او که در حد تاکتیکی بود بدون يك استراتژی همه جانبه صرفاً اشتباهی مردم را برای آزادیهای بیشتر تیزتر میکرد. [اما] او به سیاست آزادی‌های خود ادامه میداد و اطمینان داشت در هر زمان که لازم باشد بدون هیچ مشکلی آنرا متوقف خواهد کرد. هرگاه زمان آن برسد که باید جلوی آزادیها گرفته شود نیروهای مسلح وظایف خود را انجام خواهند داد... بعلاوه هنوز گروههای مخالف جبهه واحدی تشکیل نداده بودند. (صفحات ۱۱۸- ۱۱۹ غرور و سقوط، آنتونی پارسونز)

۳۷- در بیانیه ۱۳ فروردین ۱۳۵۴ عبدالمجید مجیدی رهبر جناح پیشرو حزب رستاخیز اشاره شده است که «ما از آن گروه افراد نیستیم که بحض کساد شدن بازار سودجویی و دلال بازی بساط خود و خانواده خود را جمع کرده به آپارتمان‌ها و ویلاهای خارج از کشور کوچ کرده و به اداره ثروت و مال منتقله پردازیم.»

برای نمونه بانک مرکزی هر سهم ده هزار ریالی بانک صادرات را، که به هژیر یزدانی تعلق داشت، به بیست و پنج هزار ریال بر آورد کرد و مبلغ ده میلیارد ریال بابت چهارصد هزار سهم او به حسابش ریخت که بلافاصله یکجا به بانکهای خارج انتقال یافت.

شاه هم که همیشه خیلی از حوادث عقب بود، دو ماه بعد، در ۱۰ خرداد دريك مصاحبه گفت: «شنیده ام که بعضی ایرانیها ترسشان برداشته خودشان با هرچه دارند از این مملکت میروند»؛ و بعد ساده لوحانه اضافه کرد: «معلوم نیست برای چه میترسند؟»

۳۸- روزهای ۸ و ۹ فروردین: دیروز ساعت ده و ربع عده ای پس از تظاهرات و خروج از مسجد حظیره به شعب بانکهای مختلف و حزب رستاخیز با پرتاب سنگ و آجر حمله کردند. در اصفهان عده ای پس از خروج از مسجد حکیم به اتومبیل‌های

پلیس و شعب بانکها حمله و «اعلامیه ضد میهنی» پخش کردند. در مشهد پس از نماز جماعت در یکی از مساجد شعب بانکها را آتش زدند. در دزفول عده ای دانشجوی دانشسرای اهواز شعب بانکها را به آتش کشیدند و ۵ نفرشان دستگیر شدند. در کاشان ۴ نفر نقاب پوش شیشه های یکی از شعب بانک صادرات را شکستند. در الیگودرز «اخلالگران بازچه دست بیگانگان» به مراکز اسناد و مراکز فرهنگی حمله کردند. در قزوین شبانه عده ای شیشه های بانک صادرات را شکستند. در آبادان پرده ستون یادبود میدان ولیعهد را آتش زدند. در آبادان ساختمان حزب رستاخیز مورد حمله قرار گرفت. در قزوین دو چریک مسلح با پلیس برخورد کردند: یکی کشته شد و یکی گریخت و یک اتومبیل و مقداری اسلحه و اعلامیه بدست پلیس افتاد. (روزنامه اطلاعات ۱۰ فروردین ۱۳۵۷)

- عناوین روزنامه اطلاعات در روزهای ۱۰ تا ۱۵ فروردین ۱۳۵۷ در اشاره به حوادث روزهای ۷ تا ۱۰ این ماه چنین است: در بسیاری از شهرستانها شعب بانکها، هتل ها، حزب رستاخیز و تأسیسات شهری هدف حمله قرار گرفت. تظاهرات، آشوب و خرابکاری و پخش اعلامیه در تهران و شهرستانها. تعداد زیادی از مهاجمان در نقاط مختلف کشور دستگیر شدند. در بلوای تهران و شهرستانها ۱۳ نفر کشته و مجروح شدند. در اصفهان شیشه های چند بانک را شکستند. در کاشان چهار مرد نقابدار با میله های آهنی به بانک صادرات حمله کردند. چند بانک در تهران مورد حمله قرار گرفت. در تهران دو مغازه غذایی فروشی و اتومبیل و سازمان آب آتش زده شد. گروهی با پنجه بکس و چاقو در یزد به مأمورین حمله کردند. در مشهد در خانه یک جواهر فروش معروف بنزین ریختند تا آتش بزنند. در قم سرنشینان یک اتومبیل بسوی مأموران حمله کردند و در تیراندازی متقابل یک نفر از اخلالگران مجروح شد. در اغتشاشات ۲۴ شهر ۴۳ نفر دستگیر شدند. پریشب و پریروز در رضائیه، زرنده، ورامین، اصفهان و اراک مهاجمان به بانکها حمله کردند. در مشهد ۴۰ نفر با مراد آتش زا و میله های آهنی شیشه بانکها را شکستند که شش نفر از آنها دستگیر شدند.

در مرودشت اخلاک‌گران نمایشگاه اسناد و مدارك ۵۰ سال سلطنت خاندان پهلوی را آتش زدند. در رشت مهاجمان با چوب و قمه و چاقو به مؤسسات مختلف حمله کردند. در گنبد کاووس يك رستوران را آتش زدند. در ۱۳ شهر خرابکاریهایی صورت گرفت. در اغتشاشات اهواز يك نفر کشته شد. اقدامات اخلاک‌گرا نه و خصمانه مستی بی منطق و ضد ملی هنوز در برخی نقاط کشور ادامه دارد و در جریان اکثر حوادثی که این آشوبگران آفریده اند به مؤسسات اقتصادی عمومی و رفاهی خساراتی وارد کرده اند.

۳۹ - تاریخ ۲۳ اردیبهشت ۱۳۵۷ : شاه در يك مصاحبه مطبوعاتی در مجارستان با نمایندگان مطبوعات و رسانه های گروهی سخن گفت و افزود : سیاست ما راجع به آزادی ها ادامه خواهد داشت. عدم رضایت طبیعی است، همه جا هست. دانشجویی که تحصیلاتش مجانی است و از دولت پول توجیبی میگیرد این دانشجو نه فقط درس نمیخواند بلکه مانع درس خواندن يك عده دیگر هم میشود. ایران ایرانستان نخواهد شد. کسانی که بفکر تجزیه ایران هستند ورشکستگان قدیمی هستند که به سلامتی پیشه وری شراب خوردند. (صفحات ۳۴۶ - ۳۴۷ باقر عاقلی، روز شمار تاریخ ایران)

۴۰ - در ۱۷ خرداد ۱۳۵۷ پس از برکناری نصیری از ریاست ساواک، سپهبد ناصر مقدم بجای او گمارده شد.

- سخنرانی مقدم در جمع عناصر ساواک... بخوبی نشان میدهد که رژیم در صدد بازیابی آبروی خود است... مقدم... در عین حال بر گذشته سیاه این سازمان جهنمی تصریح نموده است :

تاریخ ۵۷/۴/۱۳... يك نسخه از فرمایشات تیمسار ریاست ساواک در سمینار روز ۲۵۳۷/۴/۱۰ مدیران کل و رؤسای سازمان اطلاعات و امنیت استانها جهت ابلاغ به فرد فرد کارمندان به پیوست ایفاد میگردد...:

فرصت مغتنمی است تا... خط مشی آینده ساواک را که ملهم از روند عمومی

جامعه و خواست رهبر بزرگ انقلاب اعلیحضرت همایون شاهنشاهی آریامهر میباشد روشن نمایم. همانگونه که اطلاع دارید موضوع گسترش آزادیها و تعمیم دموکراسی مستقیماً در نوع روابط مردم با یکدیگر و با دستگاهها اثر گذارده و مردم متوقع هستند در این تحول بنیادی با رفتار و برخوردی متفاوت با گذشته روبرو گردند. ما نیز میبایست خود را در این مسیر همگانی قرار دهیم و با تحولات جامعه پهلوی زمیم. شناخت مردم از این دستگاه در گذشته تا حدودی مبتنی بر غرض و شك و تردید و عدم اطمینان بوده که مسلماً نمیتواند در شرایط فعلی چنین برداشتی ادامه یابد. رفتار مردمی و انساندوستی بر مبنای تقوای خدمت و فضیلت وجدان میبایست در انجام امور و برخورد با مردم نصب عین قرار گیرد، در اتخاذ تصمیم و پیگیری روشها به جنبه های عاطفی و مردمی توجه داشت و از هر گونه شدت عملی که نشان دهنده تعصب در حفظ اصول کهنه میبا شد خودداری ورزید. بدیهی است رفتار قاطع و بر طبق موازین قانونی با مقدمین علیه امنیت کشور همچنان بقوت خود باقی بوده و اجرای بخشنامه هائی که در این زمینه صادر گردیده مورد انتظار است. امیدوارم در بازگشت به محل مأموریت با دید تازه، رفتار مردمی و منطبق با شرایط فعلی جامعه، ایجاد همدلی و یگانگی در بین کارمندان و تشریح لزوم به تجدید نظر و روابط خود با مردم و آغاز چهره ای مقبول و منزه در جامعه منشأ اثرات نیکوئی بوده در جلب همکاری مردم با توفیق عمل نمائید. تحول بنیادی جامعه ایران و رفورمی که بر مبنای اصول انقلاب شاه و ملت در متن رستاخیز حادث گردیده ضرورت مشارکت مختلف را در تعیین سرنوشت خود و برقراری گفت و شنود و مآلاً تعمیم دموکراسی و گسترش آزادیها مطرح نموده است. در جریان این دگرگونیها که مبین برقراری روابطی جدید در جامعه بوده و از پشتیبانی و حمایت بیدریغ رهبر انقلاب ایران نشئت میگیرد ساواک نمیتواند مسیری جداگانه پیموده و بنحوی در تکوین و استقرار این روابط مداخلت نداشته باشد بویژه آنکه زیر بنای روابط بر اصول مردمی و انساندوستی و وطن خواهی استوار شده باشد. لذا کارمندان ساواک میبایست در این مرحله از تاریخ اجتماعی ایران به نقش مؤثر و سمت دهنده خود در

افکار عمومی توجه داشته با تقویت مبانی انسانی و عاطفی و بر خورداری از تقوی و غنای روحی وجود خویش را از هر گونه آرایش منزه ساخته در انجام وظائف مردمی خود فضیلت و درستی و معنویت را آویزه گوش و صفای دل و صیقل ذهن قرار دهند. برای نیل به چنین درجه و مرتبت انسانی و رسیدن به جایگاه بایسته خدمتگزاری ضرورت ایجاد تعدیل در روشها و برخوردها و تغییر زاویه دید و قضاوت نسبت به رویدادها احساس گردیده بنحوی که در مسیر متحول جامعه . و نه در مقابل آن . امکان حرکت فراهم شود. سپهبد ناصر مقدم (صفحات ۷۱-۷۳ فرازهایی از تاریخ انقلاب به روایت اسناد ساواک و آمریکا)

۴۱- در ۱۲ اسفند ۱۳۵۴ شاه بر خلاف تأکیدات مکرر پیشین خود [در صفحات ۳۳۶-۳۳۷ مأموریت برای وطنم] در ستایش از نظام چند حزبی انحلال همه سازمانها و احزاب سیاسی موجود [از جمله دو حزب دولتی «مردم» و «ایران»] و تشکیل حزب واحد سراسری را ، که همه ایرانیان بنوعی ملزم به عضویت در آن بودند اعلام کرده بود : «ما امروز يك تشکیلات جدید اساسی را پایه گذاری میکنیم... فکر من اینست که هر ایرانی که صف خودش را مشخص کرده و به این دسته اول و گروه اول تعلق دارد، یعنی قانون اساسی، نظام شاهنشاهی و به انقلاب ششم بهمن حتماً وارد این تشکیلات سیاسی شود. کسی که وارد این تشکیلات سیاسی نشود و معتقد و مؤمن به این سه اصل که من گفتم نباشد دو راه برایش وجود دارد: یا يك فردی است متعلق به يك تشکیلات غیر قانونی... او جایش در زندان است، یا اگر بخواهد گذرنامه در دستش میگذاریم و به هر کجائی که دلش میخواهد برود... توقع ما اینست که همه، هر شخصی که به سن قانونی رأی دادن رسیده باشد از همین فردا در اولین فرصت تکلیف ملی خود را روشن کند. (ص ۲۰۰ رشد روابط سرمایه داری در ایران، محمد رضا سوداگر، بنقل از کیهان ۱۲ اسفند ۱۳۵۳) [در کتاب «بسوی تمدن بزرگ» نیز شاه در باره حزب رستاخیز نوشت]: آنچه اختصاصاً در حوزه وظیفه

حزبی است توسعه آموزش سیاسی است که آموزش ایدئولوژی نظام شاهنشاهی ایران مهمترین رکن آنست. (ص ۱۸۰ - ۱۸۱ همان کتاب)

- ۳ اوت ۱۹۷۷ = ۱۲ مرداد ۱۳۵۶ : هویدا راجع به حزب رستاخیز نیز بکلی اعتقاد خود را از دست داده بود و ضمن اعتراف به شکست این حزب میگفت : «جمشید آموزگار هم بهیچوجه علاقه ای به ادامه کار در سمت دبیر کلی حزب رستاخیز ندارد.» (ص ۸۵ پرویز راجی)

- ۱۵ مه ۱۹۷۸ = ۲۵ اردیبهشت ۱۳۵۷ : شاه در يك مصاحبه مطبوعاتی... راجع به حزب رستاخیز گفته که : «دموکراسی چند حزبی برای غرب چه چیزی به ارمغان آورده که ما هم از آن تبعیت کنیم؟» دو روزنامه دیلی تلگراف و فانیانشل تایمز گزارش داده اند که عمده ناراحتی طبقه متوسط در ایران، از ادامه سیاست تک حزبی در کشور است. (ص ۱۸۸ خدمتگزار تخت طاووس، پرویز راجی)

- ۲۳ خرداد ۱۳۵۷ : عده ای از روشنفکران در مقابل پیشنهاد ایجاد يك گروه اندیشمند در داخل حزب رستاخیز پیشنهاد ایجاد يك نهضت روشنفکری را داده اند که از نفوذ سیاسی نیرومندی برخوردار باشد.

- ۲۴ ژوئن ۱۹۷۸ = ۳ تیر ۱۹۵۷ : داریوش همایون (وزیر اطلاعات و جهانگردی) هم اجباری بودن عضویت در حزب رستاخیز را تکذیب کرد. (ص ۲۰۷ پرویز راجی)

- ۲ مرداد : در حزب رستاخیز که به دو جناح («پیشرو» و «سازنده») تقسیم شده هوشنگ انصاری رهبر یکی از دو جناح از آزادی مطبوعات و قلم و اندیشه سخن گفت و از حق انتقاد ستایش کرد.

- ۱۷ تیر ۱۳۵۷ : يك جناح سوم در حزب رستاخیز به رهبری دکتر نهاوندی تشکیل شد. (روزشمار تاریخ ایران)

- در خرداد ۵۷ : تلاش در حزب رستاخیز برای توجیه وجود آن در گرفته است. گز کنار جناح هوشنگ نهاوندی ایجاد جناح سوم و جناح های دیگر و ارائه پیشنهاد های

تازه برای جلب دیگران و انتقادات اجتماعی از جانب هوشنگ نهاوندی به نمایندگی از طرف جناح سازنده مطرح است و از طرف دیگر از جانب کسانی مانند داریوش همایون و جعفریان ابراز خشونت و سختگیری. بهر حال همه در کادر رهبری شاهنشاه و انقلاب ۱۹ ماده ای او ویسوی تمدن بزرگ، و در عین حال گریز از پذیرش مسئولیت در حزب قرار گرفته اند. خروج از حزب رستاخیز نیز آغاز شده است و کسانی مانند پزشکیپور، پرویز ظفری، منوچهر یزدی و غیره در این راه پیشقدم شده اند. انتقادات بیرون از رستاخیز از جانب کسانی مثل پزشکیپور رهبر حزب پان ایرانیست، و احمد بنی احمد و بعضی وکلای دیگر در مجلس بالا گرفته است.

- ۲۴ ژوئن ۱۹۷۸ = ۳ تیر ۱۳۵۷ : امروز در روزنامه های چاپ ایران خواندم که پزشکیپور، یکی از وکلای پرحرف مجلس اعلام کرد که ضمن اعتقاد به مبانی حزب رستاخیز واقعاً نمیداند به چه دلیل بایستی به حزبی وفادار بماند که بر اساس گفته شاه «این حزب در نیل به اهدافش ناموفق است». پزشکیپور به همین جهت در باز سازی حزب خویش موسوم به «پان ایرانیست» برآمده و متعاقباً وعده دیگری نیز به تکاپو افتاده اند تا اخزایی را که در گذشته داشته اند دوباره فعال کنند. (ص ۲۰۷ پرویز راجی)

- رویتر از ایجاد دو حزب دیگر، یکی برهبری احمد بنی احمد بشیوه احزاب سوسیال دموکرات اروپائی و یک حزب دیگر بوسیله عده ای از روشنفکران خبر میدهد.

- در روز شمار تاریخ ایران، در تاریخ ۷ شهریور ۱۳۵۷ چنین آمده است : در فضای باز سیاسی... چهارده حزب سیاسی در ایران اعلام موجودیت کردند. احزاب و گروه های سیاسی که تا کنون ظاهر شده اند باین شرح هستند: «حزب ایران»، حزب ملت ایران» و «جامعه سوسیالیست های نهضت ملی» که با اتحادی قدیمی جبهه ملی ایران را تشکیل میدهند: اعضاء هیئت اجرائی آن عبارتند از کریم سنجابی، داریوش فروهر، مهندس حسینی و شاپور بختیار. «حزب زحمتکشان ملت ایران» برهبری مظفر بقائی کرمانی، «حزب پان ایرانیست» برهبری محسن پزشکیپور، محسن مظفری و دکتر

حسین طبیب. «حزب سوسیال دموکرات» برهبری دکتر مهدی پیراسته، «کمیته ایرانی دفاع از حقوق بشر و پیشبرد آن در ایران»: کارگردانان عبارتند از بازرگان، سنجابی، لاهیجی، یونسی، حسن نزیه، یدالله سحابی، «کانون ناسیونالیست ها» برهبری فضل الله صدر و دکتر زرین پور، «حزب آزادیخواهان اسلامی»، «حزب دموکرات ایران»، «حزب سوسیالیست آریا»، «نهضت رادیکال» و ...

۴۲- ۵ تیر ۱۳۵۷ دکتر امینی با صدور اعلامیه ای فعالیت سیاسی خود را آغاز کرد. وی فقدان برنامه ها و وجود تورم را مشکل اقتصادی دانست که بصورت يك مشکل سیاسی ظاهر شده است و حل هیچیک بدون دیگری ممکن نیست. « روشن است وقتی مشکل اقتصادی آنچنان وحشتناک است که از تحمل افراد خارج شود راه به سیاست میبرد و مشکل سیاسی خلق میشود... امروز درست ما... از نظر سیاسی... دچار وضع پیچیده ای شده ایم که جدائی مردم از دولت ها، بی اعتمادی عمومی به سیاستگران، پر شدن فضای سیاسی جامعه از دروغ و گزافه ها و لاف ها، مهمترین دلیل بوجود آمدنش [بوجود آمدن وضع پیچیده سیاسی کنونی] بوده است... در این مرحله وقتی دولت کم و بیش موقعیت خطرناک خود را حس کرد تازه ب فکر باز کردن دریچه اطمینان افتاد و فضای باز سیاسی عنوان شد. نکته قابل توجه آنکه آن دسته از کسانی که در پانزده سال گذشته خود عامل بوجود آوردن این وضع نامطلوب بودند و در همه اشتباهکاری ها دست داشتند در لباس ملت خواهی و دلسوزی در آمدند و سخن از پاک کردن محیط فساد گفتند. خود شما شاهد حرفهای عوامل دولت در این چند ماهه اخیر بوده اید. همه شان قصد اصلاحات داشته اند و همه جز در سنگر ملت در نقطه ای درنگ نکرده اند. شما فکر میکنید مردم این حرفها را باور میکنند؟ این گروه جز مشتکی دروغ تحویل مردم نداده اند. این گروه همه جنایت کرده اند، هر روز ملت را بسوی بدبینی و یأس بیشتر نسبت به هیئت حاکمه برده اند... باید دست اینها را کوتاه کرد...»^{۱۰} باید گروهی از رجال مورد حمایت مردم که به قانون اساسی و اصول بنیادی کشورمان

ایران مؤمن اند، حفظ و تمامیت کشور، استقلال وطن و حراست از مذهب و دین والای ما را پیشه خود کرده اند، بر سر کار آیند... در اینصورت من مطمئنم مردم دموکراسی را باور میکنند و برای رفع مشکلات اقتصادی جامعه به دولت اعتماد خواهند داشت.» (صفحات ۴۹ - ۵۰ مجاهدین خلق ایران، بررسی مهمترین تحولات سیاسی از نیمه خرداد تا نخست وزیری بختیار)

- امینی طی مصاحبه ای با روزنامه اطلاعات در شماره ۱۶ شهریور ۵۷ میگوید: «امروز ما شاهد دو حرکتیم: یکی حرکت هوشیار و بینا، با چشمان باز و دارای منطق، که مبارزه میکند و هدفش بدست آوردن دموکراسی، بر قرار کردن اصول مترقی قانون اساسی، و حمایت از دین و مذهب کشور است. این حرکت هوشیار است، سنگ به شیشه نمیزند، آتش بر پا نمیکند و همانطور که در بیانیه گروهی از این مبارزین ملی مشهود است، آنها مبارزه و تظاهرات را در حد قانونی و منطقی آن توجیه میکنند... اما گروهی هستند که در عین آنکه خواستار همان آزادی ها هستند، بسبب عکس العمل غلط دستگاه، مستی پر از سنگ دارند.» (ص ۴۳ بررسی مهمترین تحولات...)

- [امینی] در مصاحبه ای با خبرنگار رادیو لندن اعلام کرد: «برای حل بحران کشور که روز بروز شدید تر میشود باید يك شخصیت مستقلی در صدد بر آید تا بین خواستهای رهبران مذهبی و مخالفین سیاسی وجه اشتراکی پیدا کند، و او حاضراست که این مسئولیت را بعهده بگیرد.» (ص ۲۳ نگاهی بر زمینه های اقتصادی و سیاسی پیام... بنقل از کیهان ۲۵ شهریور ۵۷). امینی برای جذب عناصر محافظه کار و لیبرال سیاسی و مذهبی... چنین هشدار داد: «اگر کمونیستها رژیم ایران را واژگون کنند رهبران جبهه ملی و همچنین خود او را به دار خواهند آویخت.» (همان رساله، بنقل از کیهان ۱۸ شهریور ۵۷)

- علی امینی تلاش خود را برای حل بحران رژیم شاه از طریق تشکیل يك کابینه ائتلافی آشتی ملی با شرکت عناصری از جبهه ملی همزمان با روی کار آمدن شریف

امامی آشکار ساخت و گفت: «همه روی این اصل توافق دارند: قانون اساسی و آزادی. به عقیده من یک برنامه کوتاه مدت و فوری میخواهد که یک مقدار از این بند و بست هائی را که به دست مردم هست از بین ببرد که یک آرامشی در اذهان و افکار بوجود بیاید. به عقیده من یک نسل تازه در مملکت بوجود آمده است که با ما تماسی ندارد. الان یک عده ای که هستند، همین سنجابی ها، اینها خوبند... خواسته های اینها با خواسته های ۱۵ سال پیش متفاوت است.» (ص ۶۰ دکتر یزدی، آخرین تلاشها در آخرین روزها، بنقل از روزنامه کیهان هوائی، ۶ شهریور ۱۳۵۷)

- امینی در مصاحبه با خبرنگار B.B.C ... میافزاید که حاضر است مقام نخست وزیری را، بشرط آنکه کنترل نیروهای امنیتی و ارتش و شهربانی را هم شاه به او بسپارد، قبول کند. (ص ۵۴ مجاهدین خلق، بررسی مهمترین تحولات...)

۴۳- ۱۶ تیر ۱۳۵۷: فرح در مشهد به خبرنگاران گفت: «در فضای سیاسی جدیدی که در ایران بوجود آمده هر ایرانی باید آزادانه عقایدش را ابراز کند. ضمناً بیاد داشته باشند که لازم است مصالح عمومی را بر منافع شخصی مقدم بدانند.» در ۱۴ مرداد شاه بمناسبت سالروز مشروطیت طی پیامی گفت: فصل کنونی تاریخ ایران فصل دموکراسی مسئول است که در آن حداکثر آزادی در حدود قانون داده خواهد شد. از آزادی های سیاسی باندازه ممالک دموکراتیک اروپائی آزادی خواهیم داشت و مثل ممالک دموکراتیک حدود آزادی هم تعیین خواهد شد، یعنی آزادی اجتماعات مسالمت آمیز و بدون حمل اسلحه وجود خواهد داشت. آزادی قلم مطابق قانون مطبوعات و آزادی صد در صد انتخابات وجود خواهد داشت.»

۴۴- در ماههای ژوئن و ژوئیه [خرداد و تیر] آرامش نسبی در ایران برقرار شد و سولیوان با استفاده از مرخصی به واشنگتن بازگشت. (ص ۲۳ توطئه در ایران)

- با فرا رسیدن ۱۵ خرداد ر وحانیون تند ر و وقشریون مذهبی هوادار روح الله

خمینی و همچنین طرفداران جمعیت باصطلاح نهضت آزادی و جبهه باصطلاح ملی به تدارك يك سلسله اقدامات برای برگزاری اعتصاب عمومی... دست زدند و اعلامیه‌هایی باین مناسبت در نقاط مختلف کشور توزیع و از مردم خواستند بعنوان اعتراض به دولت در روز ۱۵ خرداد از منازل خود خارج نشوند. در روز ۱۵ خرداد مغازه‌های تعدادی از بازارهای شهرها تعطیل بود ولیکن بطور کلی این درخواست با اجابت گروهها و طبقات مختلف مردم مواجه نشد و خبر گزاریهای خارجی ضمن تأکید بر این موضوع اعلام کردند که این درخواست با شکست نسبی مواجه شده است (صفحات ۲۵۷ - ۲۵۸ ساواک و روحانیت، دفتر اول روحانیت، تهران، ۱۳۷۱)... روحانیون و قشربون مذهبی کوشش نمودند در سالروز اغتشاشات ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ و چهلمین روز کشته شدگان حوادث اردیبهشت ماه ۱۳۵۷ قم، بار دیگر به تجدید این حوادث اقدام نمایند لیکن بعلت دستگیری تعدادی از روحانیون افراطی و قشربون مذهبی اخلاکگر در این مورد توفیق چندانی بدست نیاوردند. بهمین علت برای اولین بار در فعالیت‌های اخلاکگرانۀ روحانیون و قشربون مذهبی در خرداد و تیر ماه سال ۱۳۵۷ ظاهراً وقفۀ کوتاهی ایجاد گردید. (ص ۲۴۶ همان کتاب)

- رژیم بعد از قیام تبریز (۲۶ بهمن) برای مقابله با جنبش اوج گیرنده توده‌های مردم بطور همزمان سیاست امتیاز دادن و سرکوب را در پیش گرفت، یعنی از طرفی تعویض نصیری (رئیس سازمان امنیت) و نزدیک شدن به جناح راست برای دادن امتیاز و نهایتاً به سازش کشیدن آن، و از طرف دیگر تشکیل کمیته انتقام (که هدف آن ایجاد رعب و وحشت در میان نیروهای مترقی بود...) تلفن‌های تهدید آمیز، و بمب گذاری و در پیش گرفتن سیاست سرکوب برای سد کردن جلو پیشرفت جناح چپ و خروش روزافزون توده‌ای. لذاست که مشاهده میکنیم علیرغم تدارکات وسیعی که برای ۱۵ خرداد دیده شده بود، ولی نه تنها ۱۵ خرداد به آرامی گذشت و حادثه‌ای اتفاق نیفتاد بلکه حتی یکی دو ماه بعد از خرداد نیز سکوت نسبی برقرار بود. (ص ۱۱ بررسی مهمترین تحولات از نیمه خرداد ۵۷ تا نخست وزیرى بختيار، سازمان مجاهدین

۴۵- تاریخ ۹ مرداد: پس از يك آرامش نسبی بار دیگر تظاهرات همه جانبه شد. غالب شهرهای ایران بحال نیمه تعطیل در آمد و دستجات مختلف به راه پیمائی و دادن شعار علیه رژیم پرداخته و در غالب شهرها برخوردها خونین گردید

۲۰ مرداد: تظاهرات قهر آمیز مردم اصفهان، که از مدتها قبل ادامه داشت در این روز به حادثه ترین و قهر آمیز ترین و انقلابی ترین چهره خود رسید. در این روز مردم اصفهان با تظاهرات بزرگ و وسیع خود تمام سینماها، مشروب فروشی ها، بانکها، ادارات دولتی و ساختمان حزب رستاخیز را به آتش کشیدند. در درگیری شدید همه جانبه بین مردم و پلیس جماعتی کشته و مجروح شدند. مردم با قطع درختان در خیابانها جهت جلوگیری از حرکت خودروهای مأموران انتظامی سد معبر نمودند.

دولت در باره وقایع اصفهان اعلامیه زیر را صادر کرد: «عده ای خرابکار که هیچ هدفی جز نابودی و ویرانی ندارند در شهر اصفهان دست به تظاهرات زدند و شروع به آتش زدن اموال مردم کردند... بیم آن میرفت تمام شهر را به آشوب بکشند. بدنبال این حوادث، دولت از نظر وظیفه ای که بر عهده دارد حکومت نظامی اعلام کرد... دولت وظیفه خود میدانند با کمال قدرت جلوی این آشوبگران را بگیرد. (صفحات ۳۵۲ - ۳۵۳ روزشمار تاریخ ایران، باقر عاقلی)

- ۷ اوت ۱۹۸۷ = ۲۶ مرداد ۱۳۵۷ از سفارت امریکا در تهران به وزارت امور خارجه، واشنگتن دی. سی... سخنان شاه در روز مشروطیت و بر قرار کردن حکومت نظامی در اصفهان نشان میدهد که او عزمش بر جریان دادن آزادیها قرار گرفته است ولی دولت ایران در مورد آنها که خشونت را بر میانگیزند شدت عمل بخرج خواهد داد... اعمال حکومت نظامی در اینجا علامتی است به خشونت خواهان که این نوع فعالیت تحمل نخواهد شد... خطر فوری اینست که خود شاه (یا واحدهای ارتش که حوصله شان سر برود) با کوری عکس العمل نشان بدهند و کوشش نمایند که مسئله را

بجای ورقه رأی با گلوله حل کنند... شاه در حال حاضر روی عصای شکسته تکیه دارد... شاه ممکن است در موقعیتی مجبور شود برای فرونشاندن و حفظ نظم بجای نرمخونی با قساوت يك طغیان را فرو نشانند. ما شکی نداریم که اگر چنین وضعی لازم باشد او چنین خواهد کرد. او با سیاست گروههای دموکراتیک، مثل آنچه که ما در غرب راجع به آن میدانیم و یازی میکنیم برخورد نمیکند. (رجوع شود به صفحات ۸۵ - ۹۲ فرازهائی از تاریخ انقلاب...)

۴۶- روز ۲۸ مرداد : ساعت ده بعد از ظهر هنگامی که ۷۰۰ نفر از مردم آبادان مشغول تماشای فیلم «گوزنها» بودند یکمترتبه سینما طعمه حریق شد و مردم برای فرار از مهلکه به درهای خروجی حمله بردند. متأسفانه درها از بیرون قفل شده بود و در این ماجرای ضد انسانی و بشری ۳۷۷ زن و مرد و کودک جان خود را به وضع فجیعی از دست دادند.

- ۳۰ مرداد : آیت الله صدوقی ضمن محکوم کردن واقعه آبادان، آنرا به دولت انتساب داد و گفت این کار برای ادامه یورش وحشیانه دولت است. (ص ۳۵۴ باقر عاملی، روزشمار تاریخ ایران)

- بعد ها گفته شد که این حادثه کار مخالفان مذهبی شاه بوده و پس از بقدرت رسیدن تمام شواهد و مدارك آنرا از بین برده اند.

۴۷- تاریخ ۵ شهریور ۱۳۵۷ : دولت جمشید آموزگار [نخست وزیر و] دبیر کل حزب واحد رستاخیز سقوط کرد و شاه استعفای او و وزیرانش را قبول کرد. شاه فرمان نخست وزیری مهندس جعفر شریف امامی رئیس مجلس سنا، مدیرعامل بنیاد پهلوی و رئیس هیئت مدیره بانک توسعه صنعتی و معدنی ایران و نایب رئیس شیر و خورشید سرخ و عضو هیئت امانا و دانشگاه و صاحب دامداری مفصل کرج و شریک کهد سرمایه دار معروف را صادر و توشیح کرد. شریف امامی از شاه اختیارات کامل

گرفت و قرار شد شاه در امور کشور مداخله نکند. شریف امامی... که از هفته قبل آماده قبول نخست وزیری شده بود اعضای کابینه خود را به شاه معرفی کرد. (ص ۳۵۵ همان کتاب)

۴۸- تعویض مهره ها، همه قلبی. این يك میخواید نشان دهد که سر دلجوئی دارد و دولتش «دولت آشتی ملی» خواهد بود. تأکید میکند که پدرانیش عمامه بسر و از علمای پرهیز کار دین بوده اند و شرح ها و تفسیر ها بر کتابهای فقهی نوشته اند. مسلمان مسلمان زاده، بیدرنگ گاهشماری شاهنشاهی را به تقویم هجری شمسی باز میگرداند و به شهربانی دستور میدهد که در سراسر کشور قمارخانه ها و کازینوها را برچینند. (ص ۱۶۳ م.ا. به آذین، از هر دری جلد ۲)

- مایه مسخره بود که شریف امامی همان کازینوهائی را که خود بعنوان سرپرست بنیاد پهلوی بتازگی افتتاح کرده بود، اکنون آنها را در مقام نخست وزیری تعطیل میکرد. (ص ۱۲۱، آنتونی پارسونز، غرور و سقوط، ترجمه پاشا شریفی، انتشارات راه نور، تهران، ۱۳۶۳)

- [آنتونی پارسونز سفیر انگلیس در ایران در مورد ملاقات خود با شاه در اواخر شهریور مینویسد که به او گفته است] : دولت باید تلاش کند تا از عملکرد خود در زمینه های اقتصادی و اجتماعی نتایج محسوسی را به سرعت ارائه دهد. آنها باید با رهبران مذهبی میانه رو به توافق برسند و در تأمین آزادی ها همچنان پافشاری کنند... شاه این گفته ها را تصدیق کرد. او گفت که دیگر اطمینان به بقای رژیم خود ندارد اما دوره آزادی باید فرا رسد. برای اینکه فرزندش جای او را بگیرد باید پایه های محکم و وسیع سیاسی برقرار شود زیرا وفاداری نیروهای مسلح برای این منظور کافی نیست. بنابراین او در این رابطه چهار رهنمود عمده به شریف امامی داده است:

اولاً باید فساد را ریشه کن سازند؛ ثانیاً با آیت الله های میانه رو باب گفتگو را باز کنند؛ ثالثاً باید اولویت های بودجه را از طرحهای زیر بنائی پرهزینه بردارند و در

جهت برنامه‌هایی که بسرعت و بگونه محسوسی بسود طبقه فقیر است، بویژه در امور خانه‌سازی، احداث مدرسه و بیمارستانها بکار اندازند؛ رابعاً از نظر سیاسی باید طوری سازماندهی کنند که نتایج انتخابات بگونه‌ای باشد که تعداد زیادی از وکلای موافق دولت به مجلس راه یابند. (ص ۱۳۰ غرور و سقوط)

- شریف امامی، روحانی زاده مردم‌مدار، اعلام آزادی برای مطبوعات نموده، حقوق کارمندان دولت را بدون توجه به کسر بودجه هنگفت و ورشکستگی بیشتر مملکت بالا برد و برای کم کردن فشار مسکن روی طبقات ضعیف و متوسط محدوده پنجساله شهر تهران را تا محدوده ۲۵ ساله توسعه داد و مهمتر از همه آنکه سال شاهنشاهی را، که از مظاهر تسلط فرهنگ باستانی استبدادی علیه روح اسلامی بود، الغا نموده تقویم‌ها را به سال هجری شمسی باز گردانید. (ص ۲۱ انقلاب در دو حرکت، مهندس بازرگان)

- شریف امامی پس از معرفی هیئت وزیران اعلامیه‌ای انتشار داد... نکات قابل تعمق اعلامیه بشرح زیر است:

* تا وقتی که تمام نیروهای ملی بخاطر نجات وطن بسیج نشود، نمیتوان به آینده‌ای روشن که جامعه ما را بسوی خیر و صلاح، آرامش و آسایش رهنمون گردد امید بست.

* برای رسیدن به هدف باید مبارزه‌ای پیگیر، مستمر و همه‌جانبه با فساد و فاسد صورت گیرد.

* مأموران و مسئولان اجرائی که در حوادث اخیر به وظائف قانونی خود عمل نکرده‌اند مورد تعقیب قرار میگیرند.

* هر گونه تجمل پرستی از دستگاههای اداری رخت بر خواهد بست و امکان مداخله غیر قانونی و توصیه و سفارش در امور مملکتی به احدی داده نخواهد شد.

* اینک خطراتی مهلك میهن ما را تهدید میکند. بپاخیزید تا همه با هم در فروغ جهانگیر قرآن و تعالیم عالییه اسلام و در قلمرو قانون اساسی به نجات مملکت همت ببندیم تا در این گذرگاه تاریخی در پیشگاه تاریخ وطن و نسلهای آینده سرافکننده نباشیم...

۶- شهریور: شریف امامی در يك مصاحبه مطبوعاتی رئوس برنامه کار خود را

تشریح کرد و افزود برای آرام کردن اوضاع همه کار خواهیم کرد. آنقدر امتیاز میدهیم که مخالفان تمام خواسته‌های خود را بر آورده شده ببینند و دیگر چیزی برای خواستن نداشته باشند.

آیت الله خمینی بد نبال نخست وزیری شریف امامی پیامی صادر کردند که در آن آمده بود: در محیطی حکومت آشتی ملی را اعلام نموده اند که توپ‌ها و تانک‌ها و مسلسل‌ها توسط ارتش و سایر مأموران در شهرستانها مشغول سر کوبی ملتی است که حقوق اولیه بشر و اجرای احکام اسلام را خواستار است... در محیطی قمارخانه‌ها را بخاطر اسلام می‌بندند که تمام مراکز فحشاء بقوت خود باقی است. (ص ۳۵۶ باقر عاملی، روزشمار تاریخ ایران)

۴۹- روزنامه اطلاعات برای اولین بار بعد از ۱۵ سال در ۷ شهریور ۵۷ عکس امام را در صفحه اول چاپ و با تیتیر درشتی نوشت: «هیئتی از طرف دولت عازم نجف شد. هیئت اعزامی میکوشد نظر موافق حضرت آیت الله خمینی را به بازگشت جلب کند.» «در صورت موفقیت مذاکرات، تهران از بازگشت آیت الله العظمی به گرمی استقبال میکند و باین ترتیب سوء تفاهم و تشنجی که بین دولت و مراجع تقلید وجود دارد آغاز به رفع میکند.» (صفحات ۲ و ۲۴۲ دکتر ابراهیم یزدی، آخرین تلاشها در آخرین روزها)

۵۰- تاریخ ۲۰ شهریور ۵۷: طبق ماده پنج حکومت نظامی دکتر شجاع شیخ الاسلام زاده وزیر سابق بهداری و بهزیستی و دو تن از معاونین او بازداشت شدند. غیر از سه نفر نامبرده عده ای از بلند پایگان بخش دولتی و خصوصی نیز توقیف گردیدند. از جمله میتوان رئیس اطاق اصناف را نام برد... جمع کثیری از مقامات بلند پایه رژیم ممنوع الخروج اعلام شدند. پرونده قریب ششصد نفر از مقامات سابق تحویل دادرسی دیوان کیفر و دادرسی تهران شد. (ص ۳۶۱ باقر عاملی)

- ۲۳ شهریور: طبق ماده پنج حکومت نظامی دو تن از وزیران سابق بجرم سوء استفاده و اتلاف بیت المال دستگیر و زندانی شدند که عبارتند از منصور روحانی وزیر سابق آب و برق و کشاورزی و فریدون مهدوی وزیر پیشین بازرگانی و مشاور.

- ۱۸ نفر از بازرگانان و مدیران سازمانهای مختلف نیز بازداشت شده بودند. پانزده گروه جداگانه بازرسی تشکیل شد، و شاه فرمانی صادر کرد که بموجب آن حق شرکت در هرگونه فعالیت تجاری از همه اعضای خانواده سلطنتی سلب گردید. تحقیق در باره تمامی اموال و دارائی های خاندان پهلوی آغاز شد. رئیس کل بانک ملی وقت و ژنرال نصیری رئیس پیشین ساواک... تحت تعقیب قرار گرفته... همه این اقدامات اساساً مفید بود اما در زمانی آغاز شد که بافت دولت را بیشتر به خطر میانداخت. (ص ۱۴۱ غرور و سقوط)

- ۳ مهر: رحیم علی خرم سرمایه داری که به پاکستان فرار کرده بود بازگردانیده شد و به زندان رفت.

۵۱- دیگر این امر روشن شده بود که تظاهرات ضد رژیم ایران از سوی جناح بنیادگرایان مذهبی رهبری میشود. چهره مسلط این جناح رهبر پر جذبه روحانی آیت الله خمینی بود که در مدتی کوتاه همه گروههای مخالف را تحت الشعاع خود قرار داد تا جائیکه سیاستمداران ملی گرا هم، که عمیقاً با فکر استقرار جمهوری اسلامی واپسگرا مخالف بودند خواه نا خواه در مدار نفوذ قدرت او قرار گرفتند. بسیاری از مخالفان، منجمله روحانیون میانه رو که با روش های افراطی آیت الله خمینی موافق نبودند و استقرار يك سلطنت مشروطه مبتنی بر قانون اساسی و دموکراسی پارلمانی آنها را راضی میکرد سرانجام مجبور شدند از خواستهای آیت الله خمینی برای الغاء سلطنت خاندان پهلوی و استقرار جمهوری پشتیبانی کنند زیرا در غیر اینصورت اعتبار و موقعیت خود آنها بعنوان آزادیخواهی و مخالفت با استبداد به خطر میافتاد. (ص ۲۳ سایروس ونس، توطئه در ایران)

۵۲- تاریخ ۱۳ شهریور ۵۷ : بزرگترین راه پیمانی مردم ایران با شرکت جمعیتی فراتر از سه میلیون نفر روز عید فطر در سرا سر کشور برگزار شد. در این راه پیمانی تهران شاهد بزرگترین تظاهرات سالهای اخیر بود. صدها هزار نفر بعد از برگزاری نماز عید فطر به راه پیمانی طولانی پرداختند. بزرگترین راه پیمانی از تجریش آغاز شد و در میدان راه آهن پایان یافت. نکته قابل توجه در تظاهرات تهران شرکت فعال و گسترده بانوان بود. صدها زن با چادر سیاه یا بیای مردان در این راه پیمانی گام بر میداشتند. شرکت کنندگان در این راه پیمانی آزادی زندانیان سیاسی، بخصوص آیت الله طالقانی و آیت الله منتظری را خواستار بودند. راه پیمایان وقتی که به بانکها میرسیدند شعار میدادند: «ما شیشه شکن نیسیم.» بحض اینکه با کامیون ارتشی مواجه میشدند شعار میدادند: «برادر ارتشی، چرا برادر کشی!»

- تظاهرکنندگان که شعار هائی علیه قانون اساسی کشور و مقامات عالیله مملکتی میدادند برای جلب نظر سربازان و افسران نیروهای مسلح شاهنشاهی و مأمورین انتظامی و اینکه باصطلاح مخالفتی با آنها ندارند شاخه های گل به سربازان اهداء کردند و سرانجام در میدان باغشاه گروهی از آنان متفرق و گروهی دیگر تا حدود ساعت سه روز ۵۷/۶/۱۴ به تظاهرات خیابانی در نقاطی از تهران ادامه دادند... در این شرایط بود که کمونیستها بطور جدی وارد در عمل شدند و شعرهای تازه ای را به تظاهرکنندگان القاء کردند. در این تظاهرات مقاصد وهدف های خاصی برای فعالیت های اخلاکگرانه و ضد امنیتی آینده از طرف گروه های مورد بحث تعقیب میشد و با يك برنامه قبلی به مورد اجرا در آمده بود. (ص ۲۴۷ ساواک و روحانیت)

- ۲۵۰ هزار نفر از مردم شرق تهران در خیابان ژاله با اقتدا به آیت الله علامه نوری نماز عید فطر بجا آوردند. پس از نماز علامه نوری به منبر نشست و سخنانی ایراد کرد و از جمله گفت: سازمان اوقاف باید بکلی از وابستگی به دولت جدا و تحت نظارت روحانیت و مردم قرار گیرد. همچنین سازمان رادیو و تلویزیون و رسانه هائی که حالا در انحصار دولت است باید تحت نظارت ملت و جامعه روحانیت باشد. (ص ۳۵۸ باقر

۵۳- تاریخ ۱۶ شهریور: مردم تهران راه پیمائی بزرگی بر پا کردند و با نظم و ترتیب به سمت میدان شهید حرکت نمودند. جمعیت شرکت کننده در این تظاهرات متجاوز از يك میلیون نفر بود. در صف مقدم این عده روحانیون، استادان دانشگاه، رهبران جبهه ملی قرار داشتند. در میدان شهید قطعنامه ای که تهیه شده بود قرائت و مورد تأیید و تصویب مردم قرار گرفت. در این قطعنامه آزادی و استقلال، حکومت اسلامی با رهبری خمینی، آزادی زندانیان سیاسی، انحلال ساواک، برچیده شدن رژیم شاه آمده بود. در همین اجتماع نام میدان شهید به میدان آزادی تبدیل شد. (ص ۳۵۹ روز شمار تاریخ ایران)

- گروههای [کمونیستی] مورد بحث راه پیمائی دیگری در روز ۱۶/۶/۵۷ بر پا کردند و با وجود آنکه از طرف دولت اعلامیه ای صادر و اعلام شده بود که بموجب قانون اساسی، بر پائی تظاهرات خیابانی و اجتماعات باید با کسب مجوز صورت گیرد، و آیات قم نیز موضوع تعطیل عمومی در روز مذکور را تکذیب نموده بودند، مع هذا آنها بدون توجه به این اعلامیه به راه پیمائی پرداختند... و در این تظاهرات مقاصد باطنی خود را بیشتر نمایان کردند و شعارها و مطالبی را مطرح نمودند که مغایر با اساس و بنیادهای سیاسی و اجتماعی و نظام موجود در کشور بود. گروههای مذکور با وقاحت هر چه تمامتر تمام مقدسات ملی و میهنی را در تظاهرات مذکور مورد حمله قرار دادند و جریان کلی این تظاهرات نشان میداد که مذهب و مسائل مذهبی وسیله ای برای پیشبرد هدف های ضد ملی و ماجراجویانه قرار گرفتند و این موضوع کاملاً در شعارهای عنوان شده مطرح بود. (صفحات ۲۴۸ - ۲۴۹ ساواک و روحانیت)

- روزنامه آلمانی دی ولت چاپ بن در شماره امروز خود مینویسد: « در ایران روحانیون و مذهبیین معتدل دیگر تسلطی بر تحولات و تظاهرات ندارند. از سه روز قبل کنترل تظاهرات مذهبیین افراطی و چپ گرایان تند رو از دست آنان خارج شده

بود.

- بدنبال تظاهرات روز شانزدهم شهریور ۵۷ دولت شریف امامی در یازده شهر حکومت نظامی اعلام میکند و ارتشبد غلامعلی اویسی فرمانده نیروی زمینی را به فرمانداری نظامی تهران برمیگزیند.

- نهضت آزادی... در ۶ شهریور ماه ۵۷ اعلامیه «شاه برود» تحت عنوان «راه نجات ایران از بن بست حاضر» را منتشر ساخت... در این اعلامیه صریحاً گفته بودیم «رهبر مؤثر و عامل مقصر کسی جز شخص اعلیحضرت و دودمان پهلوی نیست... در شرایط آشتی ناپذیر حاکم برای خروج از بن بست وحشتناک حاضر... جا دارد که اعلیحضرت که... مسئول تمام جریانات بوده کشور را به بن بست امروزی نشانده اند... تن به حقیقت تلخ بدهند... باماندن شاه هیچ کاری چاره نخواهد شد... اما با استعفا و رفتن ایشان مملکت از بن بست بیرون آمده...» (ص ۳۲ انقلاب در دو حرکت)

- [خمینی در ۲۳ رمضان ۹۸ = ۱۶ شهریور در اعلامیه ای هواداران خود را چنین هدایت کرد] : خواست ملت را باید از تظاهراتی که در این چند ماهه میشود بدست آورد. عموم ملت در تظاهرات خود میگیرند ما شاه و سلسله پهلوی را نمیخواهیم. خواست ملت اینست نه وعده پوچ احترام به علما و بستن موقت قمارخانه ها... بکاربردن تاریخ اسلامی بطور فریبکارانه وموقت... لازم است نهضت شریف اسلامی خود را تا بر چیده شدن رژیم ظالمانه و قلدری ادامه دهید. (ص ۳۱ - ۳۲ انقلاب در دو حرکت)

۵۴- تاریخ ۱۷ شهریور : از بامداد شهر تهران بصورت يك قلعه نظامی در آمد و تانکها و مسلسل‌های سنگین در نقاط حساس و مهم استقرار یافتند. از اولین ساعات بامداد، با وجود انتشار اعلامیه های حکومت نظامی در شرق تهران مردم به خیابانها ریختند و به سمت میدان ژاله به حرکت در آمدند... با چند اخطار مأمورین حکومت نظامی، چون مردم متفرق نشدند فرمان حمله صادر شد و قریب دو ساعت میدان ژاله

و خیابانهای اطراف آن تبدیل به میدان جنگ شد... عده زیادی جان خود را از دست دادند. مقارن ظهر آرامش در تهران برقرار شد... مقامات دولتی تعداد کشته شدگان را ۹۵ نفر و مجروحین را ۲۵۰ نفر بر آورد کردند در حالی که رقم دولتی بسیار کمتر از واقعیت بود. بعدها این روز «جمعه سیاه» نام گرفت. (ص ۳۶۰ روزشمار تاریخ ایران)

- یکی از کسانی که در این روز در میدان ژاله بود حاجی محمد شانه چی است :
«من به میدان ژاله، ساعت هفت و خرده ای بود، رسیدم... مردم صبح زود همه جمع شده بودند و بعد دستور تیراندازی داده شد... در تیراندازی اول ظاهراً ده بیست سی نفر افتاده بودند... مردم مرتب میآمدند، هجوم میکردند، شعار میدادند، میآمدند جلو و آنها تیراندازی میکردند. چهار پنج نفر میافتادند، باز فرار میکردند در کوچه ها، و باز دو مرتبه يك قدری تیراندازی کم میشد، باز مردم میآمدند. تا حدود چهار بعد از ظهر همینطور تیر اندازی و زدو خورد بود که چهار بعد از ظهر دیگر سربازها تقریباً رفتند. (ص ۲۳۲ انقلاب ایران به روایت بی . بی . سی .)

- در حالی که نخستین اشعه خورشید کوهساران البرز را در افق تهران روشن میکند، زرهپوش ها و کامیون های مسلسل دار میدانی را که در شرق شهر تهران قرار دارد اشغال میکنند، میدان ژاله که بعد ها نام «میدان شهدا» به خود میگیرد. تظاهر کنندگان، هزار جوان خشن و مصمم، در کوچه های باریک و خیابان شهباز دور میزنند. دسته در یکصد و پنجاه متری نظامی ها متوقف میشود. نظامی ها صف بسته، مسلسلها تهدید گر... در برابر تظاهرکنندگان... مأموران پلیس نخستین نارنجک گاز اشک آور را پرتاب میکنند، توده به کوچه ها پناه میبرد... جوان ها لاستیک و روزنامه آتش میزنند... رگباری شلیک میشود، تیراندازی هوائی است. وحشت بار دیگر جمعیت را عقب میزند... اما مردم باز میگردند، پیش میآیند... صفوف نظامی ها بنوبه خود فشرده میشود. در سی متری یکدیگرند: سربازها مجهز، تظاهرکننده ها دست خالی، مقابله ای غم انگیز است. ساعت نه و پانزده دقیقه است که شلیکی دیگر،

بطور مستقیم صورت میگیرد. هراس... جمعه سیاه تهران آغاز شده است؛ سی تا چهل جسد پاره پاره میدان را میپوشاند، زخمی ها خرخرکنان خود را میکشند... درد در فریادی دراز منفجر میشود: «الله، الله...» تهران در جنوب شهر، مرکز یا شرق، در اطراف بازار، تا شامگاه چیزی بجز میدان نبرد و شلیک مسلسل نیست. هرجا کشتارهای تازه صورت میگیرد. شهری تحت حکومت زره پوشها، شهری تسلیم ارتش شاهنشاهی... در «جمعه سیاه» چند نفر کشته میشوند؟ دولت تعداد پنجاه و شش نفر را تأیید میکند و بعد شمارش هایش را بالا میبرد تا تقریباً یکصد و هشتاد نفر میرسد... مخالفان غیر مذهبی و مذهبی تعداد قربانیان را بنحو قابل ملاحظه ای زیاد میکنند: سه هزار و هشتصد نفر... مردم عادی از وسائل اطلاعاتی و اطلاعات درست در اطراف تعداد شهدا افسانه های خاص خود را می آفرینند. یک روز بعد از جمعه سیاه تهران یک صدا است: «حداقل چهارده هزار مرده.» (صفحات ۶۰ تا ۶۵ کلرپریر، پیر بلا نشه، ایران: انقلاب بنام خدا)

- دولت تعداد کشته شدگان را قریب یکصد تن ذکر کرد. مخالفان صحبت را به هزاران تن کشانده اند. کریم لاهیجی برای پیدا کردن رقم واقعی مدتها وقت صرف کرده است: «... من فکر نمیکنم تعداد کشته شدگان از چند صد نفر، که ما خودمان در جمعیت حقوق بشر به یک رقم مثلاً سیصد چهارصد تائی رسیده بودیم، بالاتر برود. (ص ۲۳۳ انقلاب ایران بروایت بی. بی. سی. ۰)

- ۱۷ شهریور در کتاب اشرف پهلوی («چهره ها در آئینه») «روز مصیبت بار» خوانده شده.

۱۸ شهریور: دیگر برای سلطنت پهلوی راهی در جهت بازگشت باقی نمانده است.

۱۹ شهریور: هواپیمائی که حامل والاحضرت شمس، شوهرش مهرداد پهلبد و گروهی دیگر [بود] در فرودگاه لندن به زمین نشست... با شنیدن این خبر به فکر فرو رفتم که نکند خروج خانواده سلطنت از ایران شروع شده باشد؛

۲۰ شهریور: محسن تائبی... که اخیراً از تهران آمده... [میگوید] اوضاع

دربار سلطنتی خیلی آشفته است و «... هم اکنون در مقر والا حضرت [اشرف که «قصد دارد همین روزها تهران را به عزم پاریس ترك کند»] عکسهای مختلف را از روی دیوار برداشته اند و فرشها را لوله کرده اند. (رجوع شود به صفحات ۲۵۵، ۲۵۷ و ۲۶۰ خدمتگزار تخت طاووس)

- امینی پس از این کشتار در مصاحبه با خبرنگار بی بی سی گفت: «شاه همه رشته های میان خود و مردم را پاره کرده است.» (پانویس صفحه ۵۱ بررسی مهمترین تحولات... سازمان مجاهدین خلق ایران)

- [آنتونی پارسونز سفیر کبیر انگلیس در ایران مینویسد] : روز ۱۶ سپتامبر [۲۵ شهریور] دو روز پس از بازگشت به تهران، بطور خصوصی با شاه ملاقات کردم و از تغییرانی که در وضع ظاهری و رفتار او بوجود آمده بود متوحش شدم. او تکیده شده بود. چهره اش زرد و با حالی کسل حرکت میکرد. خود باخته و زیر فشار روحی بنظر میرسید. (ص ۹۵ تاریخ بیست و پنج ساله ایران، ج ۲، سرهنگ غلامرضا نجاتی)

- واقعه جمعه سیاه در ۱۷ شهریور آغاز مرحله تازه ای از انقلاب بود. حوادث آن روز شاه، ارتش و دولت را سخت متزلزل کرد، راه مسالمت بین شاه و مخالفان را بست و به جریان انقلاب شتاب تازه ای داد. (ص ۲۳۸ انقلاب ایران روایت بی بی سی)
- در وزارت امور خارجه بعضی از همکاران من بر این عقیده بودند که با وقایع ماههای سپتامبر و اکتبر [شهریور و مهر] دوران حکومت مطلقه شاه بسر آمده است (ص ۲۷ توطئه در ایران، سایروس ونس)

۵۵- ارتشبد قره باغی وزیر کشور : تقریباً در ساعت ده تا ده و نیم شب هیئت دولت تشکیل شد... هیئت دولت تصویب کردند که... یکجا در شهرهای بزرگ اعلام حکومت نظامی بشود... تیمسار سپهبد مقدم عقیده اش این بود [که نباید برای آگاه شدن مردم از وجود حکومت نظامی مهلتی تعیین کرد زیرا] ما میخواهیم که هر چه

زودتر مسببین و محرکین را شبانه بازداشت بکنیم تا این آشوب فردا اتفاق نیفتد.
(رجوع به صفحات ۲۲۸ و ۲۲۹ انقلاب ایران به روایت بی. بی. سی. ۰)

به گفته کریم سنجابی آن روز قرار بود گروهی از رهبران سیاسی هم دستگیر شوند: در واقعه باصطلاح جمعه سیاه آمدند خبر به من دادند که تصمیم گرفته اند همه شما را بگیرند. ما مخفی شدیم. همان روز به خانه من حمله آوردند و خانم و بچه ها را توقیف کردند و تا چهار پنج ساعت آنها را نگاه داشتند، بعد آزاد کردند. (صفحات ۲۳۴ و ۲۳۵ همان کتاب)

- «در روز جمعه ۱۷ شهریور... جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر... مواجه با بازداشت رئیس و یکی دیگر از اعضای هیئت اجراییه و تهدید و حمله مأمورین مسلح فرمانداری نظامی به منازل عده زیادی از مسئولین اجرایی و مؤسسين برای بازداشت آنها شد... (ص ۱۶۱ صفحاتی از تاریخ معاصر ایران، جلد ۹، دفتر دوم)

۵۶- تاریخ ۱۰ آوریل ۱۹۷۸ (۲۱ فروردین ۱۳۵۷) امیر خسرو افشار [وزیر خارجه بعدی کابینه های شریف امامی و ازهارى] گفت که چون دیگر اشتیاقی به ادامه کارند ارد لذا ترجیح میدهد خود را بازنشسته کند و به زندگی آرام و بی سرو صدائی در جنوب فرانسه بپردازد. (ص ۱۶۸ خدمتگزار تخت طاووس)

- ۱۳ اوت ۱۹۷۸ (۲۲ مرداد ۱۳۵۷): [فریدون] هویدا گفت: «سرنوشت همه ما اینست که ما در نهایت کپسول زهری که در دهان داریم ببلعیم و یا اگر خوش شانس باشیم در موقع مقتضی فرار را برقرار ترجیح دهیم. (۲۳۷ همان کتاب)

- ۲۳ اوت ۷۸ (اول شهریور ۵۷): [فاتح بعنوان نصیحت میگوید]: بصلاح شماست هر چه زودتر بسا طتان را در تهران جمع کنید و پس از فروش مایملک آماده زندگی در خارج از ایران شوید. (ص ۲۴۶ همانجا)

- چند ماهی قبل و بعد از بروز نخستین علائم قابل لمس انقلاب، گروهی از کارکنان تحریری روزنامه و نشریات وابسته به اطلاعات یکباره بارو بندیل خود را

بستند، دارائی هایشان را به دلار تبدیل کردند و راهی امریکا شدند. سردبیر مجلهٔ اطلاعات بانوان، سردبیر مجلهٔ اطلاعات هفتگی، سردبیر اطلاعات کودکان، خانم بیوه ای که خبرنگار ویژهٔ دربار بود، ... آقائی که در رأس سرویس ترجمهٔ اطلاعات قرار داشت ... نه فقط ثروتهایشان را به دلار تبدیل کردند بلکه حتی از بانکهای متعدد با اعمال نفوذ وام گرفتند و تبدیل به دلار کردند و با تراول چکهای میلیونی ایران را ترک کردند. (محمد حیدری، بررسی ساختار بیرونی و درونی اعتصاب مطبوعات، مجله گزارش، شماره ۴۳، شهریور ۱۳۷۳)

- ۲۶ مرداد ۵۷ : شاه در يك مصاحبه با وسائل ارتباط جمعی ایران ، ضمن سخنان دیگر گفت : يك عده ترسو كه يك خرده سرو صدا شنیده اند دارند خانه هایشان را تند تند میفروشند و از این مملکت فرار میکنند. (خدمتگزار تخت طاووس)

- در روز ۲۶ شهریور عده ای از کارکنان بانک مرکزی سندی منتشر کردند که نشان میداد ۱۷۷ نفر از صاحب منصبان کشور جمعاً بالغ بر دو میلیارد دلار ارز از کشور خارج کرده اند. انتشار این سند ضربهٔ سختی به اعتبار دولت زد. داریوش همایون که خود نامش در این گزارش آمده بود میگوید که این جریان واقعیت نداشت و صرفاً حیلۀ تبلیغاتی دیگری بود که انقلابیون برای بد نام کردن حکومت شاه به کار بسته بودند... اما ابوالحسن بنی صدر، که بعد از انقلاب مدتی وزیر دارائی بود نظری جز این دارد : « بعضی ها بودند که اسمشان بیخود آمده بود در آن لیست، اما در مجموع چرا. برای اینکه قبل از اینکه حتی انقلاب پیروز بشود، داد ستان تهران رسیدگی کرد به آن صورت و... يك چند نفری بودند که از صورت خارج کرد، بقیه را گفت بله، اینها پول را خارج کرده اند... بعدش وقتی من وزیر دارائی شدم... به دادگاه پاناما... برای ۳۱ میلیارد دلار سند فرستادیم.» (ص ۲۴۲ و ۲۴۳ انقلاب ایران به روایت بی . بی . سی .)

۵۷- دو روز بعد از واقعهٔ ۱۷ شهریور، که مجلس جلسه داشت این خبر رادیو

لندن بود : نه تن از نمایندگان مجلس شورای ملی ایران جلسه ای را که جهت دادن رأی به دولت جدید تشکیل شده بود، بعنوان اعتراض ترك گفتند. در حالی که شریف امامی نخست وزیر ایران آغاز به تقدیم برنامه دولت خود کرد، محسن پزشکیپور رهبر حزب سیاسی پان ایرانیست... فریاد بر آورد که نخست وزیر از هم اکنون دستش به خون هموطنان آلوده شده است، و سپس گروه نمایندگان هوادار او از مجلس خارج شدند. (ص ۲۳۸ انقلاب ایران به روای بی . بی . سی .)

۵۸- زمزمه کم کاری و اعتصاب از روز شنبه ۲۲ مهر ۵۷ در پالایشگاه آبادان آغاز شد. «روز بعد کارکنان اداره کالا و آزمایشگاه پالایشگاه دست به اعتصاب زدند.» مأموران فرمانداری نظامی بیش از ۷۰ نفر از کارکنان اداره کالا را دستگیر و از پالایشگاه خارج و در شهر رها میکنند. «فردای آنروز کارکنان پالایشگاه بعنوان اعتراض به این عمل فرمانداری نظامی دست به اعتصاب زدند... روز چهارشنبه ۲۶ مهر کارمندان با صدور قطعنامه ای خواستار برکناری... رئیس گارد صنعت نفت و تعقیب مسببین حادثه و ورود مأموران انتظامی و امنیتی به پالایشگاه و اهانت به کارکنان شدند. در این بین کارکنان صنعت نفت در جزیره خارک، لاوان و منطقه بهرگان، اهواز گچساران، آغاچاری، مسجد سلیمان، مارون و بی بی حکیمه نیز دست به اعتصاب زدند. کارکنان شرکت سهامی خدمات نفت ایران در اهواز و آبادان و سایر مناطق نیز به اعتصاب پیوستند. کارکنان پتروشیمی شاهپور و گاز مایع پتروشیمی آبادان در کنار اعتصابیون بودند.» (روزنامه اطلاعات ۲۷/۱۰/۱۳۵۷)

- حسن نزیه... ماجرای اعتصابها را شرح میدهد : «اعتصابها از مهر ماه شروع شد و بدو در کارگاه تعمیر ماشین آلات پالایشگاه آبادان عده ای در حدود ۳۵۰ نفر دست از کار کشیدند که خواستار اضافه حقوق و کمک هزینه بودند. روز بعد کارکنان اداره کالا و آزمایشگاه پالایشگاه در صدد اعتصاب برآمدند و... [تنها قسمتی از دستگاه تصفیه نفت کار میکرد] باین مناسبت تولید پالایشگاه آبادان از ششصد هزار

بشکه در روز به دوست هزار بشکه در روز پائین آمد. شعارهای اعتصاب رفته رفته شامل خواسته های سیاسی نیز میشد. مثلاً از شعارهای سیاسی که مطرح شد بلافاصله بعد از خواستهای استخدامی و رفاهی، انحلال ساواک، آزادی زندانیان سیاسی و مشارکت نمایندگان کارکنان صنعت نفت در تصمیم گیری های مدیران شرکت نفت بوده است. (ص ۲۴۰ انقلاب به روایت بی . بی . سی .)

- در يك گزارش محرمانه باصطلاح شرفعرضی مورخ ۱۲/۶/۵۷... که بعد از انقلاب در میان اسناد محرمانه از بایگانی ساواک بدست آمده از جمله چنین آمده است... «میزان بهره برداری [نفت] از ۵,۵ میلیون بشکه به ۱,۵ میلیون کاهش یافته که فقط کفاف مصرف داخلی را میکنند... و برای فردا پیش بینی نیم میلیون بشکه میشود و این بزرگترین صدمه علیه مملکت از نظر سوخت رسانی داخلی میباشد چون تمام نقاط حیاتی ما فلج میشوند و حتی نیروهای مسلح متوقف خواهند شد. (ص ۶۰ انقلاب در دو حرکت)

۵۹- تاریخ ۸ آوریل ۱۹۷۸ = ۱۹ فروردین ۱۳۵۷ : گزارشهایی که از تهران رسیده نشان میدهد که درروزهای اخیر زندانیان سیاسی در زندان قصر دست به اعتصاب غذا زده اند تا به این وسیله اعتراض خود را نسبت به سوء رفتار مقامات نشان دهند. سازمان عفو بین المللی نیز با توجه به خواسته های این زندانیان طی یادداشتی تقاضا کرد که به این سازمان اجازه تحقیق راجع به وضعیت زندانیان سیاسی داده شود.

۱۳ آوریل ۷۸ = ۲۴ فروردین ۵۷ : اعتصاب غذای زندانیان... به پایان رسیده است. (صفحات ۱۶۶ و ۱۶۹ خدمتگزار تخت طاووس)

۶۰- ۱۸ اکتبر ۱۹۷۸ = ۲۶ مهر ۱۳۵۷ : حسین اشراقی [از وزارت خارجه] گفت : « چندی پیش ما محرمانه با مقامات عراقی تماس گرفتیم و به آنها یاد آور شدیم

که حضور شخصی بنام خمینی در داخل کشور عراق... با روح دوستی و روابط صمیمانه همسایگی ایران و عراق مغایرت دارد، که البته عراقیها هم چون خودشان از ثمرات سخنان خمینی و طرفدارانش علیه نظام سوسیالیستی و غیر مذهبی حاکم بر عراق در هراس بودند بفوریت در صد د جلب رضایت ما بر آمدند و با ایجاد محدودیت هائی برای خمینی و طرفدارانش سبب شدند که خمینی عکس العمل نشان دهد و آماده ترک عراق شود.» (ص ۲۷۶ خدمتگزار تخت طاووس) علاوه بر تماس های محرمانه مقامات رژیم شاه با حکومت عراق، ملاقاتهای امیر خسرو افشار با وزیر خارجه عراق در نیویورک... وی در پایان سومین دور مذاکراتش با وزیر خارجه عراق در نیویورک به همراهانش گفت: «با فراهم کردن مقدمات اخراج خمینی از عراق بزرگترین خدمت را به شاهنشاه آریامهر کردم.» (بنقل از کتاب «دوسال آخر» چاپ امیر کبیر، ۱۳۶۳)

- ویلیام سولیوان مینوسد: «شریف امامی استدلال میکرد که در صورت اخراج خمینی از عراق، او قادر به ادامه تماس با مخالفان رژیم نخواهد بود. شریف امامی به من و سفیر انگلیس گفت: خمینی بمحض ورود به پاریس از خاطره ها محو و فراموش خواهد شد.» (پانویس صفحه ۲۷۷ خدمتگزار تخت طاووس)

- شریف امامی در ماه اکتبر (مهر ماه) دو بار من و همتای آمریکائی ام را به دفتر کار خود فرا خواند. او ابتدا گفت که آیت الله خمینی در حال ترک کردن عراق است و... احتمالاً بسوی کویت حرکت میکنند... او از ما... پرسید که آیا ممکن است دولتهای متبوع ما کویت را وادار کنند تا مرزهای کشور خود را به روی آیت الله خمینی ببندد؟ من در پاسخ او گفتم که مایل نیستم به دولت متبوع خود چنین توصیه ای بکنم. (صفحات ۱۳۶ و ۱۳۷ غرور و سقوط - آنتونی پارسونز)

- در هفتم اکتبر خبر رسید که آیت الله خمینی به پاریس پرواز کرد... من مدت زیادی با همایون بهادری معاون وزارت دربار، که از دوستان نزدیک بود به گفتگو شستم. هر دوی ما هم، مانند شاه و شریف امامی چنین فکر میکردیم که آیت الله

خمینی با رفتن از جهان اسلام و اقامت در يك کشور مسیحی مرتکب اشتباه شده است بنا بر این نفوذ مذهبی و قدرت سیاسی او ممکن است تضعیف شود. (ص ۱۳۸ غرور و سقوط)

- اقداماتی که برای وادار ساختن عراق به اخراج آیت الله از عراق بعمل آمد نتیجه عکس بخشید زیرا با عزیمت آیت الله به پاریس کلیه نیروهای مخالف بدور او گرد آمدند و با دسترسی به وسائل ارتباط جمعی و امکانات پیشرفته ارتباطی فعالیت و تظاهرات مخالفان در ایران تحت کنترل مستقیم او قرار گرفت. (ص ۲۶ توطئه در ایران، سایروس ونس)

۶۱- در این اواخر گروهی از مدیران و نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات با درک خطر قریب الوقوعی که مملکت را تهدید میکرد، علی رغم محدودیت، کوشیدند گوشه هائی از نارضائی مردم، و نیز چهره اشخاصی را که در آفرینش این عدم رضایت نقش داشتند بر ملا کنند، اما در اوج این کوشش میهن پرستانه ناگهان و از طریق وزارت اطلاعات مشتی زحمتکش مطبوعات را... ممنوع القلم کردند. (ممنوع القلم کردن از زمان تصدی دکتر کیانپوربر وزارت اطلاعات آغاز شد. تا پایان دوره تصدی داریوش همایون بر این وزارتخانه ادامه یافت) (ص ۸۵ فساد و اختناق در ایران، محمد حیدری)

آخرین طرح قانونی برای مطبوعات در دوره نخست وزیری شریف امامی [تهیه شد] (در دوران زمامداری هم او بود که دو بار مأموران فرمانداری نظامی به خانه های نویسندگان و خبرنگاران، از جمله خود من، یورش بردند). در این لایحه کلمات و جملات ظاهر فریب تر و شیرین تر شده است. شاید وجه تمایز این لایحه با قوانین گذشته در این باشد که حکم میکند هیچ روزنامه ای را نمیتوان بدون حکم محکمه تعطیل کرد و نیز جرائم مطبوعاتی باید در حضور هیئت منصفه رسیدگی شود. (صفحات ۹۸ - ۹۹، فساد و اختناق در ایران)

- ۱۱ اکتبر ۱۹۷۸ = ۱۹ مهر ۱۳۵۷ : تنها يك هفته بعد از تعهد صریح شریف امامی در باب آزادی کامل مطبوعات، ناگهان دو روزنامه پرتیراژ تهران به اشغال نظامیان در آمده و به دنبال آن نیز اکثر روزنامه نگاران دست به اعتصاب زده اند.
(ص ۲۷۹ خدمتگزار تخت طاووس)

- اعتصاب پنج روزه از ۱۹ مهر ۱۳۵۷ تا ۲۳ مهر طول کشید. هدف اعتصاب تضمین آزادی مطبوعات طبق قانون اساسی بود و زیر نظر سندیکای نویسندگان و خبرنگاران صورت گرفت. در ملاقات با نمایندگان دولت در ۲۰ مهر دولت پذیرفت که از دخالت در مطبوعات خودداری کند ولی پس از پنج روز بازی موش و گربه دولت با صدور يك منشور تضمین آزادی مطبوعات را تأیید کرد و اعتصاب در ۲۳ مهر پایان یافت. علت این اعتصاب مداخله مستقیم فرمانداری نظامی در کار مطبوعات بود، باین ترتیب که يك نظامی به دفتر روزنامه ها برای نظارت فرستاده شدند و باعث هیجان و اعتراض هیئت تحریریه و کارمندان روزنامه شدند. در این اعتصاب بعضی از همکاران و نزدیکان دستگاههای دولتی و امنیتی بسیار فعال بودند. اینها اپورتونیست هائی بودند که بوی تحول و تغییر به مشامشان خورده بود و از عناصر مخالف دولت هم انقلابی مآبی و چپگرایی بیشتری از خود نشان میدادند. (صفحات ۴۷ - ۵۷ مجله گزارش، شماره ۴۳، شهریور ۱۳۷۳، بررسی ساختار بیرونی و درونی اعتصاب مطبوعات، محمد حیدری)

۶۲- تاریخ ۱۲ آبان ۱۳۵۷ : بی . بی . سی . اعلام کرد يك کمیته بین المللی، که بدعوت اتحادیه حقوقدانان ایران مدت ده روز در ایران بسر بردند، امروز نتیجه بررسی های خود را پیرامون نا آرامیهای اخیر ایران و نقض حقوق بشر اعلام کرد. بعقیده این کمیته پشتیبانی از حکومت ایران اشتباهی بس بزرگ است و با منافع غرب مغایرت دارد. (روزشمار تاریخ ایران، باقر عاملی)

- مقامات وزارت خارجه [آمریکا] تأکید می‌کردند که وا شنگتن باید هر چه زودتر

حساب خود را از رژیمی که در حال سقوط است جدا نماید و راهی برای تفاهم و دوستی با رژیم بعدی باز کند. روز چهاردهم دسامبر [۱۹۷۸ = ۲۳ آذر ۱۳۵۷] روزنامه نیویورک تایمز... ضمن سر مقاله ای نوشت: «نباید انتظار داشت که امریکا همه منافع خود را در منطقه به سرنوشت تاج و تخت یکنفر پیوند دهد. ونس وزیر خارجه آمریکا... میگفت دیگر نمیتوان به شاه امید بست. ونس در یکی از جلسات بحث پیرامون اوضاع ایران به کارتر گفت: «تا وقتی که شاه در ایران حضور دارد هیچکس نمیتواند کاری از پیش ببرد. او نه میتواند بر اوضاع مسلط شود و نه میگذارد دیگران کاری از پیش ببرند.» ونس میگفت شاه باید يك دولت انتقالی تعیین کرده از کشور خارج شود. (صفحات ۱۶۷ - ۱۶۸ جنگ قدرتها در ایران، باری رویین)

- در پایان دسامبر [۱۹۷۸] من بیدرنگ پیامی از طرف رئیس جمهور برای سولیوان مخابره کردم. در این پیام تصریح شده بود که پرزیدنت کارتر تصمیم شاه را برای خروج از ایران و تشکیل يك شورای سلطنتی تأیید میکند و از مسافرت وی به امریکا استقبال مینماید... روز دهم ژانویه [۱۹۷۹ = ۲۰ دی ۱۳۵۷]... به سولیوان دستور داده شد بیدرنگ با شاه ملاقات نماید و به وی ابلاغ کند که بنظر ایالات متحده امریکا او باید بسرعت يك شورای سلطنتی تعیین کرده و از کشور خارج شود. (صفحات ۳۸ - ۳۹ و ۴۲ توطئه در ایران)

- در اولین روزهای سال جدید مسیحی، و در آستانه تشکیل کنفرانس گوادلوپ اعلام شد که «دولت کارتر هر گونه امیدی را برای حفظ قدرت کامل شاه از دست داده است و در عوض بر حمایت خود از يك دولت غیر نظامی تأکید میکند. مقامات رسمی کاخ سفید و وزارت امور خارجه امریکا که بطور فعال در بحران ایران کار میکنند، تغییر سیاست کارتر را البته بوضوح بیان نمیکنند اما در طی هفته گذشته وقتی لیست اولویت ها را در مصالح ملی امریکا ذکر کردند آنچنان بود که تغییرات شدیدی را در سیاست کارتر نشان میداد.» (ص ۹۷ آخرین تلاشها در آخرین روزها، دکتر ابراهیم یزدی) با توجه به... نتایج کنفرانس گوادلوپ محافل انگلیس نیز خروج شاه از

ایران را يك «ضرورت» اعلام کردند: «يك مقام آگاه در لندن گفت دولت بریتانیا معتقد است که عزیمت شاه به خارج از کشور ممکن است اوضاع ایران را بهبود بخشد. مقامهای انگلیسی هم مانند رهبران امریکا معتقدند که خروج شاه ایران از کشورش بهترین راه تقریت دولت شاهپور بختیار است.» (ص ۱۰۵ همان کتاب)

۶۳ - [در بهار سال ۱۹۷۸ = ۱۳۵۷] لیبرال ها یا طرفداران جبهه ملی بتدریج از انزوا بدر آمدند و ابتدا شروع به دادن اعلامیه یا فرستادن نامه های بدون امضا به مقامات داخلی یا سفارتخانه ها و خیرگزاریهای خارجی نمودند. سپس افراد همفکر بدور هم جمع شده و شروع به انتشار اعلامیه ها یا ارسال نامه های امضاء شده به شاه و سایر مقامات کردند. یکی دو نفر از آنها هم به من معرفی شده و اظهار علاقه کردند که با سفارت امریکا در تماس باشند. [پس از يك تجربه] فکر کردم که بهتر است از تماس مستقیم با سیاستمداران مخالف خودداری کنم و این کار را بعهده مقامات و دیگر سفارت بگذارم. از آن بیعد من رجال سیاسی مخالفی را که قصد ملاقات مرا داشتند به یکی از دو عضو ارشد سیاسی سفارت معرفی می کردم و ملاقات آنها نیز کاملاً محرمانه و در محلی غیر از منزل سیاستمداران مخالف یا محل اقامت مقامات سفارت صورت می گرفت. (صفحات ۱۰۱ و ۱۰۲ ویلیام سولیوان، مأموریت در ایران)

[پس از برگزاری تظاهرات روز عید فطر] یکی از مأموران سیاسی سفارت با یکی از رهبران مخالف در بازار، که با روحانیون هم ارتباط نزدیکی داشت، تماس برقرار کرد. مأموران سیاسی ما همچنین موفق شدند با گروه دیگری از مخالفان که با رهبران مذهبی ارتباط داشتند تماس حاصل کنند. این گروه که نهضت آزادی ایران نامیده میشد تحت رهبری مهدی بازرگان قرار داشت که يك فرد مذهبی مؤمن و متقی بود و با رهبران مذهبی هم ارتباط نزدیکی داشت. (ص ۱۱۴ سولیوان)

[پس از روی کار آمدن بختیار سولیوان، که قبلاً تقاضای ملاقات بازرگان با خودش را رد کرده بود به او پیغام میدهد که آماده ملاقات با اوست] بازرگان بلافاصله

این پیشنهاد را پذیرفت و عصر يك روز در خانه یکی از پیروانش در شمال شهر وقت ملاقات تعیین نمود. من باتفاق یکی از اعضای قسمت سیاسی سفارت برای این ملاقات رفتم... علاوه بر بازرگان آیت الله موسوی را هم در این خانه دیدیم... من و بازرگان بزبان فرانسه صحبت میکردیم... آیت الله بیشتر گوش میداد و کمتر سخن میگفت. بازرگان خلاصه ای از مذاکرات قبلی بین افراد و مأموران سیاسی سفارت را برای من تکرار کرد و گفت آنها علاقمندند نیروهای مسلح دست نخورده باقی مانده و با حکومت آینده همکاری کنند. آنها لیستی از فرماندهان و افسران ارشد تهیه کرده و میگفتند این عده میتوانند اموالشان را برداشته و از کشور خارج شوند و در این صورت از مجازات مصون خواهند ماند. آنها خواهان ادامه همکاری و کمک نظامی امریکا و حفظ قرار دادهای موجود با امریکا بودند. بازرگان میگفت که او از طرف نهضت آزادی ایران صحبت میکند و آیت الله موسوی نماینده عناصر مذهبی انقلاب است. متأسفانه آیت الله موسوی... سخنان و اظهار نظرهای او را... بطور صریح و آنطور که من انتظار داشتم تأیید نمیکرد. (ص ۱۶۷ سولیوان، مأموریت در ایران)

- رهبران طرفدار آیت الله خمینی... [از زندان] آزاد گردیدند، و قابل مطالعه است که در آن اختناق سیاه، که هر کس از زندان آزاد میشد تا ۵ سال اجازه خروج از مرزهای ایران را نداشت، آیت الله انواری پس از ۱۵ روز بدون هیچ گونه مشکلی با کسب اجازه از ساواک از ایران خارج و به دیدن آیت الله خمینی میرود و این امر اولین نشانه رضایت غرب نسبت به رشد جبهه طرفداران آیت الله خمینی است، و از آن زمان بعد ما شاهد رفت و آمدهای بسیار بین طرفداران آیت الله به عراق، یعنی محل سکونت آیت الله هستیم و خیلی سریع پلی از نیروهای مبارزین ایران و نجف برقرار میشود. (ص ۲۲ سازمان جنبش نوین رهائی بخش خلق های ایران، تحلیل طبقاتی از جنبش اخیر ایران)

۶۴- شخصیت خمینی بکلی در پاریس ساخته شد، در آنجا بود که خطوط بیست

و چهار ساعتی تلفن، ارتباطات رادیوئی، تسهیلات هوایی برای حمل و نقل نوارهای نطق ها و پیام های او در تحریک به انقلاب در اختیار وی نهاده شد. (ص ۴۰۲ جنایت و مکافات، جلد اول، شجاع الدین شفا، از مصاحبه حسن نزیه با فیگارو ماگازین. ۱۴ اکتبر ۱۹۸۰)

از همان هنگام استقرار خمینی در خاک فرانسه، پاریس بصورت کانن بین المللی براندازی و ویرانگری علیه ایران در آمد... نمایندگان مطبوعات و رادیو ها و تلویزیون ها دست بدست یکدیگر دادند تا او را بصورت شخصیتی تاریخی در آورند. (ص ۶۵
(Edouard Sablier, Iran, La poudriere

- یکی از آشکارترین نمونه های کار این کشتیهای توپدار عصر حاضر نقش تحریک آمیز و بسیار مغرضانه ایست که بنگاه خبرپراکنی معروف انگلستان B. B. C. در فاجعه آفرینی سال ۱۳۵۷ ایفا کرد. این نقش چنان بی پرده و توجیه ناپذیر بود که در سالیان اخیر کمتر سیاستمدار و پژوهشگر و روزنامه نویسی است که در سطوح مختلف، در بررسی مربوط به انقلاب ایران بدان اشاره نکرده و بر آن انگشت نهاده باشد. (ص ۳۱۵ جنایت و مکافات، جلد اول، شجاع الدین شفا)

- در گزارش مذاکرات خصوصی رئیس وقت سازمان امنیت با مقامات عالیرتبه اطلاعاتی آمریکا در تهران، در تاریخ نهم آذر ۱۳۵۷، که بعد از انقلاب در خبر و اسناد محرمانه بایگانی ساواک بدست آمده بود تصریح شده بود که اکثریت مردم ایران در حال حاضر به بخش فارسی بی. بی. سی. گوش میکنند که سخنگوی خمینی شده است بطوریکه تمام دستورات مربوط به اعتصابات و تظاهرات عملاً از طریق بی. بی. سی. بدانان ابلاغ میشود. (ص ۶۲ انقلاب ایران در دوحرکت، مهندس مهدی بازرگان)

- بدون تبلیغات و دیگر اقدامات بی. بی. سی. خمینی کوچکترین معنا و مفهوم و شانسی نمیتوانست داشته باشد. در طول سال ۱۹۷۸ بی. بی. سی. بسیاری از افراد خود را به سراسر ایران و شهرهای پر اهمیت فرستاده بود. این افراد که کارکنان

اداره جا سوسی انگلیس بودند اغلب در ایران در مقام مأمورین اطلاعات برای انقلاب انجام وظیفه میکردند... بی . بی . سی . دقیقاً کار بلندگوی ملاها را انجام میداد... در اواخر پائیز بی . بی . سی . دیگر بطور مستقیم و رسمی به پخش پیام های خمینی همت گمارد... نطق های خمینی بفاصله نیمساعت پس از ایراد نمودن بوسیله رادیو بی . بی . سی . پخش میشد. (صفحات ۶۰ و ۶۱ گروگان خمینی، دریفوس)

-۲۴ نوامبر ۱۹۷۸ = ۳ آذر ۱۳۵۷ : در صحبت تلفنی که با خسرو امیر افشار [وزیر خارجه] داشتم... به مسأله بی . بی . سی . پرداخت و راجع به نقل اعلامیه خمینی از این رادیو صحبت کرد که طی آن مردم را ترغیب کرده بود تا به دولت مالیات نپردازند و در طول ماه محرم دست به اعتصاب سراسری بزنند، و نیز از افسران جوان و سربازان وظیفه ارتش خواسته بود که از وی اطاعت کنند. (ص ۳۱۸ خدمتگزار تخت طاووس)

۶۵- دکتر کریم سنجابی رهبر جبهه ملی که برای شرکت در کنفرانس بین الملل سوسیالیست به کانادا دعوت شده بود در پاریس توقف کرد تا به دیدن آیت الله خمینی برود. او در باره این دیدار میگوید: در دیداری که کردم به آقای خمینی گفتم آقا، من که الان در برابر شما هستم شهادت میدهم به اینکه خدا عالم است و آگاه که با هیچ سیاست خارجی ارتباط ندارم و مستقیماً به نفع [؟] منافع ملت هستم. و همچنین خدا آگاه است که با دستگاه ارتباط ندارم و خالصاً مخلصاً در راه آزادی و استقلال ایران کار میکنم و آمده ام ما را راهنمایی بفرمائید... آقای خمینی گفت کار من درس است و موعظه و کار ما حکومت نیست. حکومت مال شماست... دکتر سنجابی میگوید... آن سه ماده را نوشتم... آقای بنی صدر هم يك نسخه از این را برد پیش خمینی. فردا... آمد، گفت: «آقا، همه چیز درست شد. خمینی این را قبول کرده، کلمه استقلال را هم به خط خودشان اضافه کرده اند. روز بعد که خدمت ایشان رسیدم از ایشان پرسیدم که آقا، این نوشته باید محفوظ بماند یا منتشر بشود؟ گفت باید منتشر بشود. ما هم

بسمه تعالی

یکشنبه چهاردهم ذیحجه ۱۳۹۸ مطابق با ۱۴ آبان ۱۳۵۷

- ۱- سلطنت کنونی با نقض مداوم قوانین اساسی و اعمال ظلم و ستم و ترویج فساد و تسلیم در برابر سیاست بیگانه فاقد پایگاه قانونی و شرعی است.
- ۲- جنبش ملی اسلامی ایران با وجود بقای نظام سلطنتی غیر قانونی، با هیچ ترکیب حکومتی موافقت نخواهد کرد.
- ۳- نظام حکومت ملی ایران باید بر اساس موازین اسلام و دموکراسی و استقلال به وسیله مراجع به آراء عمومی تعیین گردد...

اما ابوالحسن بنی صدر میگوید: آقای دکتر سنجابی آمده بود با نیاتی که يك دولتی تشکیل بشود، دولت ملی. و در اینجا قانع شد به اینکه نه، کاری نمیشود کرد... يك متنی را خود او نوشته بود و داد، من دیدم. گفتم این متن را خمینی قبول نمیکند. گفت خوب، شما بنشینید ایراداتش را رفع کنید. من نشستم يك متنی نوشتم که همان متنی است که ایشان امضاء کرد و من بردم. وقتی بردم خمینی خواب بود. اشراقی رفت او را بیدار کرد و خیلی شنگول آمد و گفت خیلی خوب است. يك کلمه استقلال هم جا افتاده بود آنرا هم با خط خودش کنارش نوشت که هم الان موجود است. دکتر سنجابی طی مصاحبه ای با خبرنگار بی بی سی... گفت... «ما با نظریات آیت الله خمینی که در واقع منعکس کننده آمال و آرزوهای ملت ایران است کاملاً موافق هستیم. آیت الله خمینی شخصیتی است که شاید صدها سال لازم باشد تا يك مردی به عظمت و بزرگی ایشان دريك جامعه ای ظاهر شود... من در پیش خودم اینطور تعبیر میکنم که در يك ملتی که قریب ۹۸ درصد آن مسلمان هست، اگر بر طبق دموکراسی و با رأی آزاد مردم ایران مبعوثان واقعی ملت انتخاب بشوند و يك نظام حکومتی برقرار بکنند میشود آنرا حکومت اسلامی نامید و با آنچه که آیت الله خمینی میگوید شاید تفاوت زیادی نداشته باشد.» (صفحات ۲۵۵ - ۲۵۶ انقلاب ایران

بروایت بی . بی . سی . (.

- سنجایی در ۱۹ دی ۵۷ در يك مصاحبه مطبوعاتی گفت : « ... بدون رعایت و اجرای این سه اصل هیچ راه حل سیاسی برای بحران کنونی متصور نیست. مردم میخواهند که اساس قدرت دگرگون شود. هر دولتی و هر ترکیب حکومتی که قبل از این تغییر بنیادی تشکیل گردد مورد قبول مردم ایران نیست و مطرود ملت خواهد بود. » (ص ۲۱۰ از هر دری، ۲)

۶۶- ۱۳ آبان: دانشگاه تهران امروز شاهد گسترده ترین تظاهرات دانشجویان بود... ناگهان تیراندازی از طرف مأمورین حکومت نظامی آغاز شد. و چون قبلاً در های دانشگاه بسته شده بود راه فرار برای دانشجویان نبود. در نتیجه عده زیادی مضروب و بسختی مجروح شدند و چند نفر نیز به قتل رسیدند... تلویزیون در بخش اخبار، تظاهرات دانشگاهیان و تیراندازی مأمورین را نشان داد و این فیلم در مردم بسیار تأثیر نمود. (ص ۳۷۳ باقر عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، جلد دوم)

- صبح روز سیزده آبان تظاهرات گسترده ای در دانشگاه تهران و اطراف آن صورت گرفت که ظهر به جنگ خیابانی بدل شد. ماجرا تا نیمه شب ادامه یافت و دهها تن جان سپردند. (ص ۲۶۲ انقلاب ایران به روایت بی بی سی) دو روز پیش از این حادثه و حوادث ۱۴ آبان اعلامیه خمینی در اشاره به تظاهرات کشتارهای اخیر صادر میشود که دو اصل زیر بعنوان هدف جنبش در آن اعلام شده است : سرنگونی سلطنت پهلوی، ایجاد حکومت جمهوری اسلامی مبتنی بر ضوابط اسلام متکی به آراء ملت.

۶۷- در برابر اوج گرفتن تظاهرات مردم دستگاه حاکم به سیاست کهنه حادثه آفرینی متشبث شد... در روز یکشنبه ۱۴/۸/۵۷ صحنه دیگری از این فماشنامه ضد مردمی را با تخریب و به آتش کشیدن اموال و ابنیه اشخاص و مؤسسات و ادارات به بازی در آورد تا حکومت نظامی را به دولت نظامی بدل سازد. (ص ۱۹۴ صفحاتی از تاریخ

معاصر ایران، جلد ۹، دفتر دوم...)

- روز شنبه [۱۳ آبان ۵۷] دانشجویان در دانشگاه تهران برای پائین کشیدن مجسمه شاه هجوم بردند. سربازان ابتدا... بسوی دانشجویان تیراندازی کردند و در نتیجه عده ای از دانشجویان کشته شدند... روز بعد که دانشجویان مجدداً اجتماع کردند این بار نظامیان کاری به کارشان نداشتند. آنها هم بانکها، هتل ها و سفارت انگلیس را آتش زدند... آگاهان امور میگویند سران نظامی از انتقادات دلخور شدند و لذا شل آمدند اما مخالفین رژیم میگویند روز یکشنبه جلوی جوانان را رها کردند تا مقدمه ای برای روی کار آوردن ازهارى باشد. (ص ۲۹ دکتر یزدی، آخرین تلاشها...)

- ۱۴ آبان (یکشنبه سرخ)، مردم مبارز ایران پس از مشاهده فیلم کشتار دانشگاه تهران از تلریزیون، به خیابانها ریختند و بعنوان اعتراض به این عمل حکومت، راه پیمائی و تظاهرات نمودند. در همین روز گروه زیادی از مأموران ساواک و عناصر سرسپرده رژیم در صفوف مردم رخنه کردند و تعداد زیادی از شعب بانکهای مختلف، مشروب فروشها و سینماها و دیگر اماکن را به آتش کشیدند. در این روز وسعت آتش سوزیها آنچنان بود که در تمام نقاط شهر تهران دود سیاه غلیظ بچشم میخورد.

(کیهان، ویژه نامه نوروز، ۲۹ اسفند ۱۳۵۷)

- مسئله ای که در روز ۱۴ آبان ۵۷ آشکارا بچشم میخورد عدم حضور قوای نظامی و انتظامی رژیم شاه در خیابانهای تهران بود... باید گفت که... نیروهای رژیم عمداً خیابانهای تهران را ترك کرده بودند تا توطئه ای که توسط ساواک برای به آتش کشیدن تهران، ایجاد وحشت بین مردم، و فراهم ساختن زمینه روی کار آمدن دولت نظامی ازهارى (در فردای آنروز) طراحی شده بود، براحتی انجام پذیر باشد... در این روز امام خمینی طی مصاحبه ای... فرمودند: «... اکثر آتش سوزیهای آن روز از طرف دستگاه بوده است و مردم فقط مراکز فحشاء و استثمار را از بین میبردند.»

(صفحات ۲۹۴ و ۲۹۵ خدمتگذار تخت طاووس، حاشیه مترجم)

* - [ارتشبد قره باغی با اشاره به تناقضات سیاست دولتی میگوید ارتشبد اویسی

فرماندار نظامی تهران] آن روز... دستور داده بود که کسی تکان نخورد... من بعنوان وزیر کشور نمی توانستم ... تماشاچی باشم... به رئیس شهربانی تلفن کردم که آقا، شما... چرا هیچوقت دخالت نمی کنید؟ به من گزارش داد که فرماندار نظامی ارتشبد اویسی دستور داده که مداخله نکن. حتی من گفتم که آقا چرا جلوی آتش سوزی را نمیگیرید؟ من از دفترم دارم آتش در شهر را می بینم. اظهار کرد که آتش نشانی شهرداری اعتصاب کردند ، و آتش نشانی ارتش هم که باید فرماندار نظامی خودش دستور بدهد ... ولی دستور نمیدهد. (ص ۲۶۳ ، انقلاب ایران به روایت بی. بی. سی.)

- دسته ای از سربازان را در يك ماشين نظامی دیدم. آنها در نقطه ای ایستاده بودند و مطلقاً به آنچه که در اطرافشان میگذشت توجهی نداشتند. ما [کارمندان سفارت انگلیس] در این مورد توافق نظر داشتیم که احتمالاً به سربازان دستورهای عمدی داده شده بود که بی تفاوت بمانند و به تظاهر کنندگان فرصت دهند که هر چه میخواهند انجام دهند تا بدین ترتیب وضعی بوجود آید که شاه به تشکیل يك دولت نظامی تن در دهد. در این زمینه توجیه دیگری وجود نداشت. شمار افراد گروههایی که آتش سوزیها را براه انداخته بودند اندک ، و پراکنده کردن آنها باآسانی امکان پذیر بود. اما سربازان در همه موارد فقط تماشاچی بودند و هیچ اقدامی برای جلوگیری از آنها بعمل نیاوردند. اظهارات ژنرال ازهارى در مذاکرات تلفنی خود با من دلیل دیگری بر این مدعا بود و از سرگروهبان دسته ای که اکنون مسئول حفاظت سفارت بود دلیل دیگری برای استنباط این ادعا استنباط کردم. صبح آنروز نشانه هائی وجود داشت که بنظر میرسید حمله دیگری به سفارت ما در حال شکل گرفتن است. من از سفارت خارج شدم و از گروهبان مذکور پرسیدم اگر حمله دیگری روی دهد او چه خواهد کرد؟ [روز قبل قسمت هائی از سفارت انگلیس را آتش زده بودند]. وی با لبخند پاسخ داد : «نگران نباشید، من امروز دستورهای بهتری دارم.»... بسیاری از همکاران ایرانی من بر این باورند که حمله کنندگان از اعضای ساواک و سربازانی بودند که لباس شخصی بر تن داشتند. دلیل این امر چه بود؟ چون ما با تشکیل يك دولت نظامی مخالف بودیم لذا آنها میخواستند درسی به ما بدهند و از این راه دولت بریتانیا را متقاعد کنند که

ادامه فشار ما به شاه برای یافتن يك راه حل سیاسی بی نتیجه است. سفارت ما منحصراً مورد حمله کسانی قرار گرفته بود که بقیه شهر را نیز به آتش کشیده بودند... نظریه اول مرا بیشتر متقاعد کرد، نظریه ای که این حمله توسط ساواک و سربازان صورت گرفته بود. امیدوارم که در این مورد قضاوت ظالمانه ای نکرده باشم. (صفحات ۱۶۴ - ۱۶۶، آنتونی پارسون، غرور و سقوط)

۶۸- در پنجم نوامبر (برابر با ۱۴ آبان ۱۳۵۷) موقعیت شریف امامی دیگر قابل نگهداری نبود و من از او خواستم تا استعفاء بدهد. و جز يك حکومت نظامی چاره دیگری باقی نمانده بود. هیچیک از سیاستمداران مخالف که من با آنها تماس برقرار ساختم علاقه ای به تشکیل دولت نشان ندادند. من لذا به رئیس ستاد مشترک ژنرال غلامرضا ازهاری رو آوردم. (ص ۲۶ دکتر ابراهیم یزدی، آخرین تلاشها، بنقل از پاسخ به تاریخ، محمد رضا پهلوی)

۶۹- پیام رادیوئی شاه در ۱۵ آبان ۱۳۵۷: در فضای باز سیاسی که دو سال پیش بتدریج ایجاد میشد، شما ملت ایران علیه ظلم و فساد بپناختید. انقلاب ملت ایران نمیتواند مورد تأیید من بعنوان پادشاه ایران و بعنوان يك فرد ایرانی نباشد... من آگاهم که بنام جلوگیری از آشوب و هرج و مرج این امکان وجود دارد که اشتباهات گذشته و فشار و اختناق تکرار شود... اما من بنام پادشاه شما سوگند خورده ام که تمامیت ارضی مملکت، وحدت ملی و مذهب شیعه اثنی عشری را حفظ کنم... در وضع فعلی برقراری نظم و آرامش برای جلوگیری از سقوط و اضمحلال ایران، وظیفه اصلی نیروهای مسلح شاهنشاهی است... باید با همکاری شما هموطنان عزیزم این نظم و آرامش هر چه زودتر برقرار شود تا دولت ملی بعدی... در اسرع وقت کار خود را شروع کند. من در اینجا از آیات عظام و علمای اعلام که رهبران روحانی و مذهبی جامعه و پاسداران اسلام و بخصوص مذهب شیعه هستند تقاضا دارم با راهنمایی های

خود و دعوت مردم به آرامش و نظم برای حفظ تنها کشور شیعه جهان بکوشند. من از رهبران فکری جوانان میخواهم تا با دعوت آنان به آرامش و نظم، از راه مبارزه اصولی برای برقراری يك دموکراسی واقعی را هموار کنند. من از شما پدران و مادران ایرانی که مانند من نگران آینده فرزندان خود هستید میخواهم که با راهنمایی های آنان مانع شوید تا از راه شور و احساسات در آشوب و اغتشاش شرکت کنند... من از شما جوانان و نو جوانان، که آنچه ایران متعلق به شماست، میخواهم تا میهنمان را به خون و آتش نکشید... من از شما رهبران سیاسی جامعه میخواهم تا بدور از اختلافهای عقیدتی و با توجه به موقعیت تاریخی حساس و استثنائی کشورمان نیروهای خود را برای نجات میهن بکار برید. من از همه شما کارگران و کارکنان و دهقانان... میخواهم تا با فعالیت هرچه بیشتر در حفظ و احیای اقتصادی کشور بکوشید...

- من نیز پیام انقلاب شما ملت ایران را شنیدم... بدانید که در راه انقلاب ملت ایران علیه استعمار، ظلم و فساد من در کنار شما هستم و برای حفظ تمامیت ارضی، وحدت ملی و حفظ شعائر اسلامی و برقراری آزادیهای اساسی، و پیروزی و تحقق خواستها و آرمان های ملت همراه شما خواهم بود.

۷۰- تاریخ ۴ مهر ۱۳۵۷ : علیقلی اردلان بعنوان وزیر جدید دربار منصوب شده است و نیز «بدستور شاهنشاه اعضای خانواده سلطنت از هر گونه دخالت، معامله و مشارکت در امور مربوط به دولت و مؤسسات عمومی و یا شرکتهای داخلی و خارجی طرف معامله با دولت منع شده اند و می بایست در اولین فرصت ریاست یا نیابت و یا سرپرستی کلیه سازمانها، مؤسسات، جمعیت ها، شوراها، هیئت های امناء بنیادها و آنچه را که مربوط به دستگاه اجرائی دولت است به سازمان مربوطه دولتی محول کنند.»
 باین ترتیب منبعد دیگر دو خواهر شاه هیچ سمتی در ایران نخواهند داشت. (ص ۲۶۸ پرویز راجی، خدمتگزار تخت طاووس)

۷۱- [از هاری] کوشید با تدابیری مخالفان را آرام کند و پیش از هر چیز تصمیم به بازداشت دوازده تن از شخصیت ها، از جمله امیرعباس هویدا، گرفت. ارتشبد از هاری به من گفت تنها يك محاكمه واقعی خواهد توانست این شخصیت ها را در برابر مردم رو سفید کند. من چندان به این استدلال عقیده نداشتم ولی هویدا، که هنوز مورد احترام من بود آماج اصلی حملات مخالفین بود... قبل از این ماجرا به هویدا پیشنهاد کرده بودم به خارج بروم و سمت سفارت ایران در بروکسل را بپذیرد. او آنقدر به خود اعتماد داشت که از قبول پیشنهاد من سر باز زد. (ص ۲۶۲ محمد رضا پهلوی، پاسخ به تاریخ)

- ۱۵ آبان ۱۳۵۷ : عده ای از بلند پایگان و مقامات عالیرتبه بموجب ماده ۵ حکومت نظامی بازداشت شدند.

ارتشبد نعمت نصیری ^۱ سفیر ایران در پاکستان و رئیس سابق سازمان امنیت، شهربانی و گارد سلطنتی

دکتر منوچهر آزمون وزیر سابق مشاور و وزیر اسبق کارو استاندار فارس
دکتر عبدالعظیم ولیان استاندار و نایب التولیه آستان قدس و وزیر اسبق تعاون و امور روستاها

دکتر داریوش همایون وزیر اطلاعات و جهانگردی و مدیر روزنامه آیندگان
سپهبد جعفر قلی صدوری رئیس شهربانی
دکتر غلامرضا نیک پی، سناتور و شهردار سابق تهران و وزیر اسبق مشاور و آبادانی و مسکن

دکتر منوچهر تسلیمی وزیر بازرگانی
دکتر ایرج وحیدی وزیر اسبق کشاورزی و نیرو
رضا صدقیانی وزیر پیشین تعاون و امور روستاها و استاندار اسبق لرستان، مرکزی و خوزستان

*جمشید بزرگمهر رئیس کلوب شاهنشاهی

رضا شیخ بهائی معاون شهرداری تهران

حسن رسولی دبیر کل المپیک

حسین فولادی سرمایه دار

سپهبد علی خادمی. مدیر عامل سابق هواپیمائی ملی هنگام مراجعه برای

دستگیری با اسلحه خودکشی کرد...

۱۶ آبان - امیر عباس هویدا وزیر سابق دربار و نخست وزیر اسبق طبق ماده ۵

حکومت نظامی بازداشت شد. (ص ۳۷۳ باقر عاقلی)

- [در مورد مرگ خادمی] شایع بود که وی توسط کسانی که دستگیرش کرده اند

بطور اتفاقی به قتل رسیده است. (ص ۱۶۹ آنتونی پارسون، غرور و سقوط)

۷۲- آیت الله خمینی به رهبران مخالف در داخل کشور نیز هشدار داد که هر گونه مصالحه ای را با شاه خیانت میدانند : « آنقدر خیانت کرده در این مملکت که دیگر راه آشتی، راهی که کسی بگوید که شما اشتباهاتتان تا حالا هیچ، حالا از این ببعد انشاءالله اشتباه نمیکنید، راه نگذاشت برای این کار. اگر یک روحانی، یک سیاسی بخواهد بگوید که شاه امروز آمده است توبه کرده است، خوب دیگر ببخشید، این را مردم خائن میدانند... هر کس غیر از این فکر کند خائن است، خائن به مملکت است. هر کس غیر از این فکر کند خائن به اسلام است... به آنها مهلت ندهید. فشار بدهید این گلو را تا خفه شود. (صفحات ۲۶۷ - ۲۶۸ انقلاب به روایت بی . بی . سی .)

- خمینی از پاریس در اول محرم ۱۳۹۹ (۱۱ آذر ۱۳۵۷) پیامی میفرستد با این مضامین : « به خواست خدا ملت عزیز با خون خود سلسله ابلیسی پهلوی را در قبرستان تاریخ دفن مینماید. روز همبستگی ملت با اعتصابات مؤسسات دولتی و غیر دولتی، بخصوص شرکت نفت، مورد تأیید اینجانب است. اعتصابات بزرگ خود را هر چه بیشتر ادامه دهید. دستگاه این خائنین را فلج کنید. من از سربازان سرا سر کشور خواستارم که از سربازخانه ها فرار کنند. این وظیفه ایست شرعی. از درجه داران

خواستارم که به ملت خود بپیوندند. اگر کسی از سیاسیون با بودن شاه خائن در صدد گرفتن حکومت باشد مطرود و مخالف اسلام است.» (صفحات ۱۹۶ و ۱۹۷، از هر دری جلد ۲، م.ا. به آذین)

۷۳- [با فرا رسیدن ماه محرم] دولت اعلامیه هائی صادر کرد که بموجب آن تشکیل دسته های عزاداری ممنوع و برگزاری مراسم مذهبی به مساجد محدود شده بود و همه روزه از ساعت ۹ بعد از ظهر مقررات حکومت نظامی بمرور اجرا گذاشته میشد. ماه محرم بطور رسمی در غروب روز اول دسامبر (۱۰ آذر) آغاز شد... دقیقاً در ساعت ۹ شب تظاهرات عظیمی در همه جای شهر بویژه در حوالی بازار آغاز شد. مردم از پشت بامها [با فریاد الله اکبر] فرمان دولت را به مبارزه میطلبیدند. ارتش در برابر این تظاهرات با خشونت واکنش نشان داد و تقریباً تا نیمه شب خروش رگبار مسلسل، گلوله های تفنگ و حتی توپ با فریاد الله اکبر مردم تهران، که قوانین حکومت نظامی را زیر پا گذاشته بودند، در فضا طنین انداز بود... سربازانی که مسئول حفاظت سفارت [انگلیس] بودند خشمگین بنظر میرسیدند و افسرجوان فرمانده آنها نیز خود را باخته بود. (صفحات ۱۸۱-۱۸۲ غرور و سقوط، آنتونی پارسونز)

- ارتشبد از هاری نخست وزیر نظامی در مجلس سنا نطقی ایراد کرد و در پاسخ سناتورها گفت تظاهرات شبانه و بانك الله اكبر نوار صدا است. (روزشمار تاریخ ایران)

- [از هاری] با این تصور که اگر حلقوم مطبوعات را که تازه عرصه جولان اهل قلم شده بود بفشارد موج نارضائی فروخواهد نشست گروهی سانسورچی به روزنامه های اطلاعات و کیهان و آیندگان فرستاد که از آن پس با نظر این گروه مقالات نوشته و درج و پخش شود. (ص ۲۷۵ خاطرات آهنچیان، طرح سقوط يك پادشاه)

- اعتصاب ۶۲ روزه مطبوعات از ۱۵ آبان ۵۷ صورت گرفت. در این روز عده ای را شبانه در خانه هایشان توقیف کرده بودند و از صبح زود روز ۱۵ روزنامه اطلاعات بوسیله نظامیان محاصره شد...

۷۴- ساعت ۴ صبح ۱۵ آبان تلفن زنگ زد : فرهاد مسعودی [صاحب روزنامه اطلاعات] گفت : « حکومت شریف امامی ساقط و ارتشید از هاری نخست وزیر شد ، فوراً مخفی شوید چون بسیاری از روزنامه نگاران ، از جمله علی باستانی ، بهشتی پور و ناظری بازداشت شده اند... با محمد سفری که شب و روز با هم بودیم مشورت کردم چه کنیم ؟ او گفت : در رژیم نظامی روزنامه آزاد نخواهد بود و به نظر من منتشر نشود بهتر است... با سردبیر کیهان وارد صحبت شدم. رحمان هاتفی مسئول تحریریه کیهان بود... پرسیدم چه میکنید ؟ گفت آقا جان ، چه میکنید ندارد. کیهان منتشر نخواهد شد. باید اعتصاب کرد و اعتصاب روزنامه ها آتش انقلاب را تندتر میکند؛ دیگر راهی نداشتیم چون اگر اطلاعات منتشر میشد و کیهان نه ، مؤسسه اطلاعات را با خاک یکسان میکردند... از این لحظه اعتصاب ۶۲ روزه مطبوعات شروع شد و هیچکس نمیدانست به زودی نطفه چه وقایعی در افق سیاسی ایران بسته میشود. (صفحات ۴۷ - ۵۷ مجله گزارش ، شهریور ۱۳۷۳ ، شماره ۴۳ ، از روزهای نوف لوشاتو تا اعتصاب مطبوعات ، دکتر منصور تاراجی)

- روز ۱۵ آبان ۵۷... چون در آن ساعات درب اصلی روزنامه [اطلاعات] واقع در خیابان خیام بسته بود ما از در واقع در کوچه رویروی پستخانه وارد روزنامه میشدیم. هنگامی که به مدخل این کوچه رسیدم وضع را غیر عادی دیدم. در ابتدای کوچه يك ردیف سرباز ایستاده بودند. در میانه آنان تعدادی پلیس دیده میشد ، و در انتهایش چند نفر با لباس غیر نظامی ایستاده بودند. از یکی از سربازان پرسیدم سرکار اینجا چه خبر است و جواب شنیدم از مؤسسه محافظت میکنیم... غیر نظامی ها که جلوی در خروجی ، ورود و خروج افراد را کنترل میکردند و بعد دانستم مأموران ساواک هستند ، متوجه من نشدند. [یکی از کارگران به من گفت] همه را دیشب در منازلشان گرفته اند و فقط تو مانده ای... احساس میکردم طرحی بسیار زیرکانه ریخته شده که طراح آن مطمئن است نتیجه هر چه باشد بنفع اوست. اگر مطبوعات منتشر شوند با کمی صبر و حوصله زمام آنها را در دست خواهد گرفت (زیرا سردمداران اصلی و

مستقل مطبوعات با بازداشت و یا فراری بودند) و اگر به اعتصاب کشیده شوند دولت نظامی دستهایش را نشان خواهد داد و خواهد گفت ببینید، دستهای من به هیچ گناهی آلوده نیست... پس از حوادث ۱۵ آبان ۵۷ سندیکای نویسندگان و خبرنگاران به قانون تجمع حدود پانصد روزنامه نگار اعتصابی تبدیل شد. این بار بر خلاف اعتصاب ۵ روزه مهر ماه رهبری اعتصاب در اختیار مطلق هیئت مدیره وقت نبود بلکه عناصر و عوامل دیگری نیز بر تصمیم گیری های هیئت مدیره تأثیر میگذاشت. رئیس هیئت مدیره آقای محمد خوانساری (از کیهان) و فرزند آیت الله خوانساری بود. دبیر سندیکا محمد علی سفری بود و در کنار اینان افراد دیگری حضور داشتند و در تصمیم گیری ها شرکت میکردند که در میانشان از چپ چپ تا راست راست دیده میشد. (همانجا، بررسی ساختار بیرونی و درونی اعتصاب مطبوعات، محمد حیدری)

۷۵- در اواخر آبان و اوائل آذر : اعتصاب کارگران نفت مسئله سوخت را در سرمای زمستان مشکلتر کرده و کمبود نفت و بنزین در صف های طولانی مردم و اتومبیل ها در همه جا بچشم میخورد. قطع برق مزید بر علت شده. بازار تعطیل و در حال اعتصاب است. اجناسی که به گمرک آمده ترخیص نمیشود و عدم ترخیص مواد غذایی و ارزاق باعث کمبود آن در بازار است و در خطر فساد و قحطی. وسائل ارتباطی بین شهر ها آسیب دیده و کند شده و کمبود بنزین لطمه اساسی به آن وارد آورده. بانکها تعطیل و در حال اعتصابند و رکود پولی لطمه اساسی به اقتصاد وارد آورده. و وقتی علی امینی قرار است همراه با عبدالله انتظام و دکتر علی اکبر سیاسی راه حلی پیدا کند، امینی میگوید : « با اوضاع کنونی و مخصوصاً تقلیل تولید نفت و تعطیل کارخانجات و رکود اقتصادی و تهیج افکار عمومی چه میتوان کرد ؟ » (ص ۳۹۷ طرح سقوط يك پادشاه)

۷۶- روز ۲۰ آذر ۵۷ ساعت يك و نیم بعد از ظهر عاشورا يك ستوان يكم، دو

گروهیان، سه سرباز به ناهار خوری افسران ارشد پادگان لویزان (گارد جاویدان) حمله بردند و پس از فرمان ایست با رگبار مسلسل ۷۳ نفر از افسران ارشد و درجه داران پادگان لویزان و هوانیروز را کشتند. همه حمله کنندگان بجز يك سروان هوانیروز، که دستگیر شده، کشته شدند. در باره این حادثه هیچ اطلاعیه رسمی از طرف ارتش، پزشکی قانونی یا مقامات دیگر منتشر نشده است. (ص ۱۴ در آینه ۳۷ روز، بنقل از روزنامه اطلاعات، ۱۶ دی ۱۳۵۷)

- از ساعت ۹ صبح روز ۵۷/۹/۲۴ عده ای در حدود ۴۰ نفر در منزل دکتر سنجابی حضور یافته... ابتدا در باره وقایع چند روز گذشته... و واقعه پادگان لویزان در روز عاشورا... صحبت گردید، و متذکر شدند که در واقعه لویزان ۱۰۳ نفر از افسران جزء و عالیرتبه ارتش به قتل رسیده اند و تعداد زیادی بسختی مجروح شده که بیمارستان ارتش از جمله بیمارستان لیلا پهلوی تقاضای خون زیادی نمودند در حدود ۸۰۰ شیشه. (صفحات ۳۱۶ و ۳۱۷ فراهانی از تاریخ انقلاب)

- در یازدهم دسامبر... هفت نفر از افسران گارد سلطنتی کشته و پنجاه نفر دیگر زخمی شدند. (ص ۱۸۶ غرور و سقوط)

۷۷- از دیدگاه مبارزین مسلمان و انقلابی ایران سرنگونی رژیم و تحقق خواستههای مردم جز از راه يك مبارزه انقلابی و سرانجام با استفاده از سلاح ممکن نیست. (ص ۶۰ صفحاتی از تاریخ معاصر ایران، اسناد نهضت آزادی)

- ۱۷ آذر: جنبش مسلمانان مبارز بیانیه ای انتشار داد و متذکر شد مردم ضرورت دست زدن به اسلحه را دریافته اند. (روزشمار تاریخ در ایران)

- از جمله حوادث روزهای آخر آذر و اوایل دی ماه میتوان چنین یاد کرد: ۲۰ آذر - در این روز در همدان يك سرباز وظیفه استاندار را به گلوله می بندد و خود کشته میشود. در روزهای تاسوعا و عاشورا عده زیادی از سربازان از سربازخانه ها میگریزند: ۲۱ آذر - در قم و نجف آباد عده ای کشته میشوند؛ ۲۲ آذر - کارگران

اعتصابی نفت آبادان که میزان استخراج را از شش میلیون بشکه تقلیل داده اند موظف میشوند خانه های سازمانی را تخلیه کنند؛ ۲۳ آذر : بیمارستان شاهرزای مشهد مورد حمله نظامیان قرار میگیرد و عده ای از پزشکان و پرستاران زخمی میشوند ؛ در تظاهرات یزد عده کشته شدگان به پنج نفر میرسد ؛ ۲۴ آذر - رئیس یکی از کلانتری های همدان کشته میشود ؛ ۲۵ آذر - تظاهرات در تمام شهرستانها با شعار مرگ بر شاه و رفتن شاه و حکومت عدل اسلامی برپا میشود ؛ ۲۶ آذر - در شیراز درگیری های مردم و نظامیان به اوج خود میرسد ؛ ۲۷ آذر - بمناسبت اعلام عزای عمومی از طرف آیات عظام مرعشی نجفی، گلپایگانی و شریعتمداری سراسر کشور به حال تعطیل در میآید ؛ لوله نفت گچساران به خارك منفجر میشود؛ جامعه معلمان کشور رفتن به کلاس ها را تحریم میکند ؛ در تظاهرات تبریز چهار نفر کشته میشود ؛ در پی اخراج چند تن از خلبانان و افراد فنی شرکت هواپیمائی ملی، که روز گذشته دست به اعتصاب زده بودند، امروز پنجاه تن از خلبانان و سی تن از مهندسان بعنوان اعتراض دستجمعی استعفا میکنند ؛ ۲۹ آذر - ۶۵ نفر از استادان تهران در ساختمان دبیرخانه متحصن شدند؛ ۳۰ آذر - در خمین اکثر ادارات دولتی و انتظامی را به آتش میکشند ؛ در سنندج چهارصد زندانی پس از آتش زدن و غارت اسلحه خانه مسلحانه از زندان گریختند ؛ در آبادان عده ای کشته شدند. - در روزهای میان اول تا هشتم دی بترتیب در بجنورد و اصفهان، در تهران، از طرف دانش آموزان کرج و سقز و بابل، در مشهد، در شیراز و شاهرود و شاهی و بابل و بابلسر و نهاوند، در قزوین، در نوشهر، در جیرفت همه جا تظاهرات همراه با درگیری های خونین بود. در تهران در روز پنجم این ماه در حمله نظامیان برای شکستن اعتصاب استادان دانشگاه یکی از استادان بنام دکتر نجات الهی کشته میشود که تشییع جنازه او به تظاهراتی عظیم مبدل میشود و باز هم عده ای کشته و زخمی میشوند. در قزوین مردم به پادگان تیپ حمله میکنند که در نتیجه آن تانکها وارد شهر میشوند و عده ای را میکشند و زخمی میکنند. در نوشهر مردم بانکها را آتش میزنند؛ در شیراز پنج نفر کشته میشوند

و در جیرفت رئیس شهربانی بدست مردم کشته و دو افسر زخمی میشوند؛ در ۹ دی در مشهد مأموران انتظامی به خانه آیت الله شیرازی حمله میکنند و در نتیجه عده زیادی بقتل میرسند و مردم به کلانتری های ۳ و ۴ و ۶ و نیروی پایداری هجوم میبرند؛ و در ۱۰ دی ساختمان ساواک فیروز آباد را مردم ویران میکنند.

۷۸- تعداد شرکت کنندگان در این تظاهرات [روز عاشورا برابر با ۱۳۵۷/۹/۲۰]، که از جنبه مذهبی خارج شده و شکل سیاسی به خود گرفته بود از حداقل چهارصد هزار نفر (بر اساس تخمین اردشیر زاهدی که با هلیکوپتر بر فراز تهران گردش کرده بود)، تا دو میلیون نفر بنا بر تخمین بی بی سی لندن بر آورد میشد. بنا بر تخمین سفارت [آمریکا] تعداد شرکت کنندگان در این تظاهرات در هر روز به حدود يك ميليون نفر بالغ میشد. (ص ۴۹ مأموریت در ایران، سولیوان)

- در راه پیمائی بزرگ تاسوعا و عاشورا، که بدنبال هم برگزار شد، از نظر کثرت جمعیت، نظم و وحدت نظر بسیار پر هیبت بود. اینکه تعداد راه پیمایان در هر يك از این دو روز از يك تا يك و نیم میلیون نفر تخمین زده شده بود، نمیتوانست اغراق آمیز باشد. هر گروهی پرچم و شعار مخصوص به خود داشت. «مرگ بر شاه جلاد»، «جمهوری اسلامی» و «خمینی رهبر ماست» متداولترین شعارها بود... برای نخستین بار گروههای رادیکال، مجاهدین و فدائیان، آزادانه زیر پرچمهای خود راه پیمائی میکردند. بیشتر شرکت کنندگان در این تظاهرات صنعتگران و طبقه بازاریان تهران و خانواده های آنها بودند. این جمعیت را توده فقیر و نیمه گرسنه مردم و متعلق به شهری که ساختمانهایش کلبه ای و یا حصیری است، تشکیل نمیداد. زنان خوش پوش و تندرست در حالی که کودکان خود را در بغل حمل میکردند و یا دست آنان را گرفته با خود میبردند، شهروندان ایرانی و بطور کلی مردم اصیل سنتی ایران هزار هزار از جلوی چشم ما میگذشتند... در هیچ جا پلیس یا سربازی دیده نمیشد. جمعیت سازماندهی شده بود و سازماندهی آنها که توسط راهنمایان خودشان صورت گرفته بود، بسیار چشمگیر

بود. (صفحات ۱۸۴ - ۱۸۶ غرور و سقوط)

- تا سوعا و عا شورای ۱۳۹۹ تظاهرات عظیم همه جا هست. در اصفهان و نجف آباد به کشتار مردم منجر میشود ولی در تهران اتفاقی نیافتد و در پایان راه پیمائی اینجا « قطعنامه ای در ۱۷ ماده خوانده » میشود باین ترتیب :

« حضرت آیت الله خمینی رهبر ماست... این پیاده روی رأی اعتمادی است که از دل و جان برای چندمین بار به ایشان داده میشود.

« سقوط و بر چیده شدن بساط شاه و رژیم سلطنتی و استبداد...

« برقراری حکومت عدل اسلامی بر اساس آراء مردم و حفظ و پاسداری از استقلال و تمامیت ارضی کشور و تأمین آزادی های فردی و اجتماعی با معیارها و ضوابط اسلامی

« استثمار و استعمار بیگانه و وابستگی به امپریالیسم شرق و غرب... به هر شکل که باشد باید ریشه کن گردد

« اجرای عدالت اجتماعی و تأمین حقوق کارگر و دهقان و امکان بهره وری کامل آنان از محصول کار و دسترنج خویش فراهم گردد

« آزادی واقعی و حیثیت و شرف و کرامت انسانی که اسلام به زن داده و حقوق اجتماعی و امکان رشد و شکوفائی همه استعدادهای بانوان بصورت کامل تأمین شود ،

« ما کشاندن ارتش را به خیابانها و قرار دادن آنها رو در روی ملت خیانت به ملت و ارتش میدانیم...

« کلیه زندانیان سیاسی و تبعیدیهای که بجرم دفاع از حریم حق و اسلام و وطن و آزادی محروم شده اند باید به خانه های خود برگردند

« پیروز باد مبارزه حق طلبانه امت مسلمان ایران برهبری امام خمینی. » (صفحات ۱۹۷ - ۱۹۸ از هر دری، جلد ۲)

[ما سازمان های جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر، نهضت آزادی ایران، نهضت رادیکال ایران، جنبش، جمعیت حقوقدانان ایران، انجمن اسلامی پزشکان، انجمن

اسلامی مهندسين، انجمن اسلامی معلمان، جمعی از رجال روحانی و سیاسی پس از راه پیمائی های عاشورا و تاسوعا و باستناد همین راه پیمائی ها در ۲۶ آذر اعلامیه مشترکی صادر کردند که در آن آمده بود [رسماً اعلام مینمائیم که :

۱- شاه ایران محمد رضا شاه پهلوی در اثر مخالفت مستمر با قانون اساسی، پایمال کردن حقوق مردم و وزیر پا گذاشتن سوگندهای گذشته از سلطنت ایران مخلوع بوده و لازم است شخصاً استعفا دهند و اختیارات خود را به يك شورای موقت مورد قبول ملت واگذار نمایند...

۴- دولتهای خارجی توجه نمایند که شاه و دولت حاضر از نظر ملت ایران غیر قانونی و غاصب میباشند و هر گونه روابط رسمی و توافق و همکاری و پشتیبانی از شاه ایران ناقض حقوق بشر و دشمنی با ملت ایران است. (ص ۲۱۶ صفحاتی از تاریخ معاصر ایران، جلد ۹ دفتر دوم)

- در پایان مراسم قطعنامه ای از طرف کمیته برگزارکننده راه پیمائی [که جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر مبتکر و طراح آن بود] قرائت گردید که در آن به بیعت مجدد مردم ایران با آیت الله خمینی اشاره شده بود و ضمن خواستار شدن استقلال و آزادی واقعی و حکومت اسلامی و رفع هر گونه استثمار انسان از انسان، از اعتصابات پر شکوه کارگران و کارمندان قدر دانی و پشتیبانی شده بود و مردم را به صبر و مقاومت در مقابل ناملایماتی که اجباراً در مسیر حرکت جنبش عارض میشود رعوت کرده بود.

قطعنامه راه پیمائی روز عاشورا در تبریز : ۱- برانداختن حکومت جابر خاندان پهلوی و نتیجتاً آزادی کلیه زندانیان سیاسی ۲- برقراری حکومت اسلامی و بازگشت امام خمینی ۳- قطع حاکمیت امپریالیست چپ و راست از ایران (شوروی، چین، آمریکا و غیره) ۴- آزادی کامل مطبوعات و وسائل ارتباط جمعی که برهبری خلق مسلمان ارائه گردد ۵- ایجاد نهضت فرهنگی بجای فرهنگ سلطه گر مخرب ۶- ایجاد نظام اقتصاد توحیدی بجای اقتصاد سلطه گر و استثماری و طبقاتی غرب ۷- استقلال

توحیدی دانشگاه‌ها و مراکز آموزشی کشور که در آنها انسان مجاهد آموزش یابد
 ۸- محاکمه چپاولگران و ایادی خارجی و داخلی آنان در دادگاه‌های خلق مسلمان ایران
 برهبری خلق مجاهد ایران.

قطعنامه راه پیمائی روز عاشورا در مشهد : ۱- ما خواهان انهدام و الغاء نظام
 شاهنشاهی و طرد دودمان پهلوی، که منشأ اسارت ملت و غارت مملکت و تسلط
 امپریالیسم بر کشور و ملت مسلمان ایران است، میباشیم ۲- مابه مبارزه پیگیر خود
 تا برقراری جمهوری اسلامی که مبتنی بر تعالیم عالیہ قرآن و متکی به آراء عمومی
 است ادامه خواهیم داد ۳- صفوف متحد و فشرده ما منحصرأ در پشت سر رهبر قاطع و
 تسلیم ناپذیر خود امام خمینی و الهام گیرنده از رهنمودها و شعارهای آن قائد و
 پیشوای بزرگ است ۴- جنبش ما در جهت استقلال و تمامیت ارضی ایران میباشد و هر
 گونه نغمه و انگیزه تجزیه طلبی را، که بیشك خلاف مصالح ملی است مردود و محکوم
 میدانیم ۵- ما تنفر و انزجار خود را نسبت به همه دولتهائی که بمنظور غارت ثروتهای
 ملی ما بحمايت از رژیم وابسته و منفور ایران اقدام ورزیده و با این عمل در واقع ملت
 ایران را نادیده گرفته و مورد اهانت و تحقیر قرار داده اند، ابراز میداریم ۶- ما از هر
 دسته و هرکسی که محتوای انقلابی و مترقی ایدئولوژی اسلام را نادیده گرفته و آنرا،
 چه از موضع ارتجاعی و چه از موضع باصطلاح انقلابی، صرفاً يك امر ذهنی و فردی و
 جدا از مسائل سیاسی و اجتماعی میدانند و این برداشت نادرست خود را با طرح
 شعارهای انحرافی بازگو و تبلیغ میکند و از این طریق آب به آسیاب نظام حاکم میریزد
 تنفر و انزجار خود را ابراز میداریم ۷- ما از سربازان و درجه داران، که بفرمان امام
 خمینی و به خواست مردم ایران صفوف ارتش ضد مردمی را ترك میکنند پشتیبانی و
 حمایت خواهیم کرد و متقابلاً ارتشیانی را که همچنان در صف مقابل باقی میمانند
 خصم ملت و دشمن قرآن میدانیم ۸- ما عناصر وابسته و مزدوری را که مدعی
 نمایندگی مردم مشهد در مجلس شورای ملی و سنا میباشند و در واقع بردگان آریامهر و
 مهره های کثیف این رژیم اند و بر تمام جنایات آن صحنه میگذارند در رده اول دشمنان

این ملت و مملکت دانسته و آنان را از قهر و خشم مردم بر حذر میداریم ۹- بفرمان امام که هر گونه همکاری با رژیم و دستگاههای اداری آنرا تحریم نموده اند، از کلیه اعتصابات و کم کاری هائی که بر رژیم ضربه وارد میآورد، و بخصوص در بخش صنایع نفت و عدم پرداخت مالیات حمایت میکنیم و خواهان ادامه آن میباشیم. (صفحات ۱۴۴ - ۱۴۶ صفحاتی از تاریخ معاصر ایران - اسناد نهضت آزادی)

۷۹- دکتر سنجابی : سپهبد [مقدم] بدیدن ما آمد... من و فروهر را بردند زعفرانیه در يك عمارت مخصوص خودشان جا دادند... يك ماهی مثل مهمان عالیقدر از ما پذیرائی کردند. من به مقدم گفتم... ممکن است ما آخرین تیر ترکش شاه باشیم، ولی این آخرین تیر را باید درست هدفگیری کرد و بموقع انداخت والا اگر این تیر خطا رفت دیگر همه چیز رفته است... بعد از این راه پیمائی [۱۹ و ۲۰ آذر] بود که يك روزی مقدم... به منزل من آمد و مرا به نیاوران نزد شاه برد... صحبت من با شاه در گرفت. راجع به اعلامیه سه ماده ای به ایشان توضیح دادم... و جریان مذاکره خودم با خمینی را توضیح دادم. بعد هم به شاه گفتم که اعلیحضرت بدانند که وضع مملکت... انقلابی است و باید کار انقلابی کرد. ایشان به من گفت که شما بیائید زمامدار بشوید. من به اعلیحضرت گفتم به همین کیفیت نمیشود... بنظر من موقتاً بهتر این است اعلیحضرت از مملکت خارج شوید و بعد يك شورای دولتی تشکیل بشود و چند نفر از رجال درجه اول مملکت و چند تا از علمائی که مورد توجه آنها باشند در آن شرکت کنند و بعد اصلاحات را شروع میکنیم ببینیم به چه ترتیبی باشد. شاه با هیچیک از افکار من موافقت نکرد. گفت خروج من از مملکت صلاح نیست برای اینکه ارتش حاضر به چیز دیگر نخواهد بود و من احتیاجی به شورا ندارم، من هم گفتم که اعلیحضرتا، من هم با این کیفیت کاری نمیتوانم بکنم (ص ۲۹۵ انقلاب ایران به روایت بی . بی . سی .)

- دکتر سنجابی [در جلسه ۵۷/۹/۲۴ در خانه خود در حضور ۴۰ نفر] عنوان نمود ساعت ۱۲ روز سه شنبه... در ساعت ۶ بعد از ظهر سپهبد مقدم، همراه چند تن

دیگر مرا سوار اتومبیل نمودند و خدمت شاهنشاه در کاخ نیاوران بردند. شاهنشاه از من خواستند که حکومت را در دست بگیرم و من ضمن تشریح اعلامیه مورخ ۱۴/۷/۵۷ صادر شده در پاریس تأکید نمودم که بنا بر بند ۳ اعلامیه مذکور در اوضاع و احوال کنونی در هیچ ترکیب حکومتی شرکت نخواهم کرد... در پایان ملاقات از من خواستند که راه حلی برای از بین بردن اغتشاشات پیشنهاد کنم و من گفتم فقط يك راه دارد آنها اینست که خمینی در سبز را به شما نشان دهد که این امر غیر ممکن بنظر میرسد. (ص ۳۱۷ فرازهایی از تاریخ انقلاب، به روایت اسناد ساواک و آمریکا)

- دکتر سنجابی از زندان بوسیله رئیس ساواک سپهبد مقدم تقاضای ملاقات مرا کرد... از دولت خواستم سنجابی و بازرگان را آزاد کند. پس از چند روز تقاضای ملاقات سنجابی را پذیرفتم. او با احترام بسیار دست مرا بوسید و نسبت به مقام سلطنت و شخص من ابراز وفاداری بسیار کرد و گفت که حاضر است مقام نخست وزیری را قبول کند بشرطی که من به بهانه «استفاده از تعطیلات» راهی خارج شوم. او نه میخواست شورای نیابت سلطنت تشکیل شود،... نه میخواست از مجلسین رأی اعتماد بخواهد. من از قبول توقعات سنجابی سرباز زدم. (ص ۲۶۷ پاسخ به تاریخ، محمد رضا پهلوی)

۸- شاه در کاخ نیاوران تلاشهای بی ثمر خود را برای تشکیل يك دولت ائتلافی و با يك دولت بیطرف دنبال میکرد تا چنانچه امنیت کشور و اعتصابها اجازه دهند قدرت را از دولت نظامی به دولت جدید انتقال دهد. وی از چند هفته پیش با صدیقی... در تماس بود.

شاه در ۱۹ دسامبر (۲۸ آذر ۵۷) به من گفت که صدیقی تشکیل دولت را با چهار شرط پذیرفته است: مفاد قانون اساسی سال ۱۹۰۶ باید بطور کامل مراعات شود. اگر در تشکیل کابینه خود موفقی شود ابتدا باید هر دو مجلس مقننه بر نخست وزیرش صحنه بگذارد. کنترل پلیس و ژاندارمری باید بدست وزارت کشور سپرده شود. نفش داخلی ساواک باید به پلیس واگذار بشود و ساواک فقط با خطراتی که از

خارج ایران را تهدید میکند مقابله کند. صدیقی اصرار دارد که حکومت نظامی برداشته شود و آزادی مطبوعات برقرار گردد. او همچنین پس از احراز پست نخست وزیری می‌خواهد مدارس و دانشگاهها را بازگشائی کند. سرانجام از شاه دو هفته مهلت خواسته است تا در مورد برنامه های مذکور به مشورت پردازد. شاه و من در این مورد هم‌رأی بودیم که شانس موفقیت صدیقی ضعیف و یا از همه کمتر است... من گفتم صدیقی هیچ شانس برای موفقیت ندارد مگر اطمینان حاصل کند که رهبران مذهبی و بازاریان می پذیرند که از مردم بخواهند تا به دولت جدید فرصت دهند. چنین احتمالی بعید بنظر میرسد. در ۲۸ دسامبر [۷ دی] وزیر امور خارجه به من گفت صدیقی شش هفته دیگر برای ادامه مشورتهای خود فرصت خواسته است. این امر بمعنای حذف شدن او از متن برنامه بود. (صفحات ۱۸۸ - ۱۸۹ غرور و سقوط آنتونی پارسونز)

- دکتر صدیقی : سخنان من با شاه صریح و محکم بود. در حضور امینی و عبدالله انتظام و شاهپور بختیار، که در همه دو سه جلسه مذاکرات حضور داشتند، تخلفات شاه را از قانون اساسی بیان کردم... گفتم... شرایط من اینست که... شخص اعلیحضرت از مقام خود استعفاء کند و خود را به ملت ایران واگذارد و امر حکومت را به رأی ملت تفویض کند. گفتم که شاه نباید از مملکت خارج شود تا ارتش تحریک شود و این در پاسخ شاه بود که میگفت اگر خارج شوم ارتش طغیان میکند و حمام خون براه میاندازد... تعیین تکلیف و برنامه ریزی برای مملکت تحت نظر مجلس و نمایندگان ملت خواهد بود؛ و شرایط اجرای چنین کاری را محول به آن کردم که حداقل چند نفر از خوشنام ترین وزرای مصدق با من همکاری کنند و مجلسین نیز منحل شود...

شاه معدوم به پیشنهادات صدیقی جواب رد داد... آقایان دکتر مهدی آذر و شمس الدین میرعلائی به دکتر صدیقی عدم همکاری خود را اعلام کردند. دکتر بختیار و کریم سنجابی بنام شورای جبهه ملی مذاکرات دکتر صدیقی را محکوم کردند. (صفحات ۹۰ و ۹۱ بررسی مختصر احزاب بورژوازی لیبرال در مقابله با جنبش کارگری و انقلابی ایران، رسول مهران)

- [جلال آهنگچیان رئیس سندیکای صاحبان صنعت چوب و مجریان طرح های جنگلداری ایران مینویسد] : تصمیم گرفتم که همراه با اعضای هیأت مدیره سندیکا ملاقاتی داشته باشم با دکتر غلامحسین صدیقی... همه میگفتند که او مردی فاضل و وطن پرست و معتقد به قانون اساسی و رژیم مشروطه سلطنتی است... دکتر صدیقی در حالیکه گلریش را بغض گرفته بود برای مدتی قریب به نیمساعت صحبت کرد و متذکر شد که درست است که من فردی آزادیخواهم و با هر گونه استبداد مخالف... ولی سر سوزنی با این هرج و مرج کنونی که با اسم آزادی انجام میکیرد نمیتوانم موافق باشم. آنچه این روزها میگردد درتشخیص من کوششی برای اعطای حقوق فردی و آزادی های سیاسی نیست، بلکه تلاشی برای ضربه زدن به پیکر استقلال مملکت است... من معتقدم که باید شاه مملکت با کمال همت و قدرت در جایگاه خود مستقر بماند و با هدایت سیاسی درست و روی کار آمدن يك دولت کاملاً ملی کشور از این بلیه آسوده و آزاد گردد. متأسفانه هنگامی که شاه نخست وزیری را به دکتر صدیقی پیشنهاد میکند با این مسئله روبرو میشود که صدیقی در صورتی پذیرای نخست وزیری است که شاه در مملکت باقی بماند و [حال آنکه] به دلتلی... شاه ناچار است که ولو برای مدتی مرقت از مملکت خارج شود. (صفحات ۳۹۵ - ۳۹۶ طرح سقوط يك پادشاه، خاطرات جلال آهنگچیان)

۸۱ - ۳ دی ۵۷: گفته شد ارتشبد از هاری در اثر سکت قلبی بستری و تحت درمان قرار دارد و از امروز بجای نخست وزیری و رسیدگی به امور جاری کشور بعلت بیماری از خود سلب مسئولیت نموده است. (ص ۳۸۲ روز شمار تاریخ ایران)

- ۳۰ آذر ۵۷: ساعت سه بعد از ظهر روز بیست و یکم دسامبر برای ملاقات با از هاری به نخست وزیری رفتم... اما بر خلاف انتظار افسر جوانی... بجای دفتر کار نخست وزیر... مرا به يك اطاق كوچك و نیمه تاریك راهنمایی نمود... در آنجا با کمال خیرت از هاری را دیدم که با يك پیژامه راه راه روی يك تختخواب سفری دراز کشیده

است... او نخست راجع به بیماری خود گفت... اما مسئله ای که برای او مطرح است اینست که در این شرایط کاری از او ساخته نیست... از هاری... کمی از جای خود بلند شد و در حالیکه مستقیماً به چشمان من مینگریست گفت : « شما باید این مطالب را بدانید و آنرا به دوست خودتان گزارش بدهید. شاه قدرت اراده و تصمیم خود را از دست داده و این مملکت دارد از دست میرود. (صفحات ۱۵۰ - ۱۵۱ - مأموریت در ایران، سولیوان)

۸۲ - ۷ دی : بحران کمبود نفت و بنزین در تهران بالا گرفت و مردم برای تهیه مواد سوختنی صف های طویلی مقابل پمپ های بنزین و جایگاه های فروش نفت بوجود آوردند.

۲ دی : مدیر عامل جدید شرکت نفت، آقای انتظام برای بازدید تأسیسات و مذاکره با کارکنان اعتصابی به جنوب میرود اما کارکنان اعتصابی ضمن ابراز احساسات برای ایشان میگیرند بهتر است با آقای خمینی مذاکره کنید زیرا ما از زیر درخت سیب دستور میگیریم. کارکنان اعتصابی قبلاً سه شرط برای بازگشت به کار معین کرده بودند : ۱- نفت به خارج صادر نگردهد، ۲- نظامی ها به سر بازخانه ها برگردند، ۳- ارتش نفت را احتکار نکند. (ص ۱۶۸ صفحاتی از تاریخ معاصر ایران)

۸۳ - ۸ دی ۱۳۵۷ : امام خمینی به مهندس بازرگان در مورد حل و فصل مشکلات شرکت نفت فرمانی صادر کرد. بموجب این فرمان آمده بود : « جنابعالی که در اداره صنایع نفت دارای سوابق و تجارب هستید يك هیئت پنج نفری مرکب از جناب حجت الاسلام حاج شیخ اکبر رفسنجانی و جناب آقای مهندس مصطفی کتیرانی و دو نفر دیگر را با نظر خودتان و مشورت آقایان تعیین نمائید و این هیئت تحت سرپرستی جنابعالی مناطق نفتی را بازرسی نموده در امر تولید نفت... نظارت نمائید. ضمن ابلاغ مراتب تشکر ملت ایران از کارگران زحمتکش و کارمندان محترم، عده لازم را به

بازگشت بر سر کار و ادامه تولید نفت در حد مصارف داخلی دعوت فرمائید. « (ص ۶۷ انقلاب ایران در دو حرکت)

- کارکنان اعتصابی صنعت نفت ایران در پی فرمان امام برای تولید نفت مورد نیاز داخلی به سر کار خود بازگشتند. (ص ۳۸۳ روز شمار تاریخ ایران)

۸۴- اگر شاه سه ماه قبل مرا دعوت به تشکیل کابینه کرده بود امروز ما همه در ایران بودیم و خمینی در نجف یا در پاریس یا در جای دیگر. متأسفانه اشکال کار شاه این بود که شاه... وقتی مرا خواستند که سرطان خمینی سر تا سر پیکر ملت ایران را گرفته بود... اگر سه ماه قبل از این سمپاشی ها... به این حد محیط را مسموم نکرده بود گمان میکنم که من میتوانستم پراحتی و قبل از اینکه شیرازه امور بکلی از هم پاشیده بشود دولتی تشکیل بدهم... که در آن دولت و ملت انعکاس خواسته های خودش را، همانطور که آرزو داشت، ببیند... منتهی طبیب، وقتی بر سر بیمار آوردند که بیماری خیلی خیلی زیاد پیشرفت کرده بود و همانطور که عرض کردم سرطان خمینی تمام قسمت های بدنش را گرفته بود. (صفحات ۱۴ - ۱۶ هفت روز پس از سی و هفت سال، چند گفتگو با دکتر شاپور بختیار در باره دوران زمامداریش)

- [در جلسه سوم بهمن ۱۳۵۷ شورای فرماندهان ارتش یکی از شرکت کنندگان در جلسه بنام خواجه نوری میگوید] : « موقعی که مثلاً آقای آموزگار نخست وزیر شدند - حالا که فکر میکنم به اوضاع و احوال - که اگر پذیرفته میشد در آن موقع يك دولتی مثل دولت فعلی روی کار میآمد، شاید وضعی که الان گرفتارش شده ایم پیش نمیآمد. شاید اعلیحضرت همایونی هم تشریف نمی بردند و شاید اصلاً وضعیت بر میگشت ولی آن موقع عنوان کردن این راه کار شاید به مصلحت نبود، شاید اگر کسی هم مطرح میکرد اصلاً رد میکردند. (صقحه ۲۲۳ مثل برف آب خواهیم شد)

۸۵- ۱۳ دی : کنفرانس گوادلوپ با شرکت رؤسای جمهور امریکا، فرانسه و

نخست وزیران آلمان و انگلیس در جزیره مزبور برای رسیدگی به بحران ایران تشکیل شد. بدنبال تشکیل کنفرانس گوادلوپ به فرانسویان مقیم ایران اخطار شد که به کشور خود باز گردند. (روزشمار تاریخ ایران)

- کنفرانس گوادلوپ هنگامی تشکیل شد که کارازکار گذشته و امیدی به بقای رژیم سلطنتی در ایران باقی نمانده بود. این کنفرانس به دعوت رئیس جمهور وقت فرانسه (ژسکار دستن) و بمنظور ایجاد هماهنگی در سیاست چهارکشور بزرگ صنعتی در قبال تحولات ایران برگزار شد. (ص ۴۷ شاه در دادگاه تاریخ، محمود طلوعی)
در هفته اول ژانویه ۱۹۷۹ (نیمه دی ۱۳۵۷) سران چهار کشور غربی... در يك دیدار و گردهمایی غیر رسمی در گوادلوپ با هم به مذاکره پرداختند... کنفرانس... در هفتم ژانویه (۱۷ دی) پایان پذیرفت. پس از ختم کنفرانس اعلام شد که سران کشورها بر سر مسئله ایران با هم توافقاتی کرده اند که نتیجتاً :

شاه ایران در حالیکه چشم براه پاسخ ایالات متحده آمریکاست باید خود سرانجام تصمیم بگیرد که در ایران بماند یا برای يك «مرخصی» که ممکن است سرانجام منجر به پایان یافتن سلطنتش گردد برود. آمریکا بخاطر مخالفت های فزاینده و همه جانبه ایرانیان نمیتواند از او حمایت کند. (ص ۸۹ آخرین تلاشها در آخرین روزها)

- در کنفرانس گوادلوپ... آمریکا علی رغم مخالفت جناح بازها و شخص برژینسکی مشاور امنیتی کارتر، و تحت فشار جناح لیبرال آمریکا و همچنین کشور فرانسه و آلمان مجبور به پذیرش طرح جرج بال، یعنی کناره گیری شاه از سلطنت و حمایت از شورای سلطنت و دولت بختیار گردید... در همین کنفرانس تصمیم گرفته شد سیاست حمایت از رژیم بطور قطع کنار گذاشته شود. در همین کنفرانس به پیشنهاد یکی از رهبران شرکت کننده تصمیم گرفته شد که نیروهای خارجی رژیم ایران همه کوشش خود را برای برقراری يك نظم «دموکراتیک» در ایران بکار بندند. (ص ۲۸ تحلیلی از وضعیت سیاسی جامعه - نگاهی بر زمینه های اقتصادی - سیاسی قیام بهمن ۵۷، بنقل از روزنامه اطلاعات ۲۱ دی ۱۳۵۷)

- سیاست آمریکا در ایران در این دوره مبتنی بر این اصل بود که دیگر رژیم شاه را باید تمام شده دانست و انتخابی جز بختیار یا مخالفان تند رو شاه به رهبری آیت الله خمینی وجود ندارد. این تصمیم قبل از عزیمت شاه از ایران در کنفرانس سران چهار کشور بزرگ غرب در «گوادلوپ» اتخاذ شد... در این کنفرانس رهبران هر سه کشور اروپائی اظهار عقیده کردند که دیگر به بقای رژیم شاه نمیتوان امید بست. (ص ۱۷۶ جنگ قدرتها در ایران. باری رویین)

- با توجه به کنفرانس گوادلوپ محافل انگلیسی نیز خروج شاه از ایران را يك «ضرورت» اعلام کردند. «يك مقام آگاه در لندن گفت دولت بریتانیا معتقد است که عزیمت شاه به خارج از کشور ممکن است اوضاع را بهبود بخشد. مقام های انگلیسی هم مانند رهبران امریکا معتقدند که خروج شاه ایران از کشورش بهترین راه تقویت دولت بختیار است.» (ص ۱۰۵ آخرین تلاشها در آخرین روزها)

۸۶- ژسکارداستن رئیس جمهور فرانسه [در کنفرانس گوادلوپ]... تأکید کرد که اگر شاه در ایران بماند و بیش از این در برابر انقلاب مقاومت کند ایران با خطر جنگ داخلی روبرو خواهد شد و این وضع ممکن است به بهره برداری کمونیستها و مداخله شوروی منجر شود. ژسکارداستن که تصور میکرد آیت الله خمینی پیاس امکاناتی که فرانسه در اختیار وی گذاشته منافع فرانسه را در ایران حفظ خواهد کرد این فکر را تلقین مینمود که میتوان با او کنار آمد و میگفت آنچه غرب در ایران میخواهد ثبات سیاسی این کشور و تأمین جریان نفت ایران به دنیای غرب است. (ص ۱۷۶ جنگ قدرتها در ایران)

- رئیس جمهور فرانسه... مؤکداً توصیه نموده بود که [امریکا] با مخالفین تماس بگیرد، بعلت آنکه در این مورد خود دولت فرانسه بر اساس اطلاعات خصوصی تصمیم گرفته است دور شاه را قلم بگیرد. (ص ۱۰۵ آخرین تلاشها در آخرین روزها)

یک هفته قبل از تشکیل گوادلوپ از طرف وزارت امور خارجه فرانسه بوسیله

تلفن برای انجام مذاکراتی... یکی از پناهندگان ایرانی بنام صادق قطب زاده [دعوت میشود]... او در فاصله سه ساعت گزارش کاملی در باره مسائل و هدفهای آتی ایران از نظر اقتصادی و سیاسی تهیه و به مقامات رسمی تسلیم میکند که از طرف ژسکاردستن در این کنفرانس مورد استفاده قرار میگیرد. (ص ۸۲ گروگانگیری در ایران و مذاکرات محرمانه تهران، پیر سالیانجر)

- تا يك سال پیش از انقلاب هیچ مراجعه ای، نه مستقیم و نه غیر مستقیم از سوی آمریکا به آقای خمینی، تا آنجا که من اطلاع دارم،... نشده بود. اما... در تابستان سال ۱۳۵۵ در لندن در منزل آقای دکتر تقی زاده آقای ب. ب. که از ایران آمده بود را دیدم. او میگفت آمریکائیان ۳۰ تن از امثال مرا به سفارت دعوت کردند و گفتند دولتمردان آثار ناتوانی از خود ظاهر میکنند و باید گروه تازه ای جایشان را بگیرند... چند ماه بعد از این مراجعه آقای ا.ک. را که تازه از ایران آمده بود در پاریس او را دیدم. میگفت آمریکائیان با تغییرات در ایران موافقت و میخواهند آزادی هائی داده شوند و اوضاع سرو سامان بگیرند. دولتی به ریاست آقای امینی و با شرکت عناصر میانه رو از چپ و مسلمان و ملی تشکیل گردد. از قول آقای امینی میگفت آقای خمینی را به ایران باز میگردانند، خود تا پای پلکان هواپیما به استقبال او میرود. اما بنا نیست این کشور را به دست و قیچی آخوندها بدهند. در همین وقت بود که گزارش مفصلی تهیه کردم، برای آقای خمینی فرستادم. مراجعه ها مکرر میشدند. [پس از شروع اعتصاب ها و تظاهرات] آقای خمینی پس از پیغام سر لشکر قرنی دایره ای که به آمریکا حمله نکنید، شاه را میبرند، شعار شاه باید برود را طرح کرد. در پاریس نیز فرستاده آقای کارتر با آقای خمینی ملاقات کرد... مقارن ملاقات نماینده کارتر با آقای خمینی گزارشی از آقای ژرژ بال منتشر شد که بنا بر آن دفاع از رژیم شاه غیر ممکن بود... آقای ژرژ بال جز آقای خمینی شخصیتی که بتواند ایران را اداره کند، نمی دید. وقتی که مطالب این گزارش را به آقای خمینی گفتم موج شادی در چهره اش دوید و گفت: پس کار شاه تمام است. (صفحات ۲۸۵ - ۲۸۷ خیانت به

امید، ابوالحسن بنی صدر)

- آمریکا میتواندست با يك حکومت جانشین کنار بیاید و منافع خود را در يك ایران با ثبات و غیر کمونیست، پس از عبور از يك مرحله بحرانی حفظ کند. و من میخواستم به سولیوان اجازه داده شود که بیدرنگ با رهبران کلیه گروه های مخالف مقامات نظامی و دولتی تماس برقرار کند و با آنها به مذاکره بپردازد. هدف این مذاکرات میبایست دعوت از گروههای مخالف برای مشارکت در تشکیل يك دولت غیر نظامی با حمایت نظامیان باشد تا مقدمات انتقال ایران را از يك حکومت مطلقه به رژیم جدیدی که نوع آنرا باید مردم ایران تعیین کنند فراهم سازد. برای ما فرقی نداشت که این رژیم جدید مشروطه سلطنتی یا جمهوری اسلامی باشد. (صفحات ۳۴ و ۳۵ توطئه در ایران، سایروس ونس)

روز هفتم ژانویه [۱۹۷۹ = ۱۷ دی ۱۳۵۷] از کارتر که در «گوادلوپ» مشغول مذاکره با سران کشورهای دیگر غرب بود تقاضا کردم به من اجازه دهد باب مذاکرات مستقیم با آیت الله خمینی را در پاریس بگشایم... پیامی هم برای آیت الله خمینی تهیه کردیم که الیوت همراه خود به پاریس برود. [تئودور الیوت سفیر سابق و افسر عالیرتبه بازنشسته وزارت خارجه آمریکا قبلاً در ایران و افغانستان خدمت کرده و به اوضاع منطقه آشنائی کامل داشت]. قرار بر این بود که الیوت از آیت الله خمینی تقاضا کند قبل از مراجعت به ایران فرصتی برای استقرار نظم به بختیار بدهد و استدلال ما نیز این بود که اگر چنین فرصتی به بختیار داده نشود ارتش در صدد کودتا بر خواهد آمد و برخورد بین ارتش و نیروهای مذهبی بسود کمونیستها تمام خواهد شد... پرزیدنت کارتر تقاضای مرا رد کرد. روز دهم ژانویه (۲۰ دی) کارتر پس از يك بحث طولانی... تصمیم گرفت به ژسگاردستن رئیس جمهور فرانسه تلفن کند و از او بخواهد که از موقعیت حضور آیت الله خمینی در پاریس استفاده کرده مطالب مورد نظر ما را با وی در میان بگذارد... ژسگاردستن هم موافقت کرد. (صفحات ۴۱ - ۴۲ توطئه در ایران، سایروس ونس)

- در ۱۸ دی ماه ۵۷ (هشتم ژانویه ۷۹) دو نفر از جانب ژیسکاردستان رئیس جمهوری فرانسه برای دیدار امام به نوفل لوشاتو آمدند... در این ملاقات که من نیز حضور داشتم... یکی از آنها... گفت: «هدف از دیدار پیغامی از طرف پرزیدنت کارتر برای امام میباشد... پرزیدنت کارتر در پیغام خود خواسته است که آیت الله تمام نیروی خود را برای جلوگیری از عدم مخالفت با بختیار بکار برد... احتراز از هر گونه انفجاری در ایران به نفع همه خواهد بود... خروج شاه قطعی است و در آینده نزدیکی رخ خواهد داد... مناسب خواهد بود که... آرامش باشد... خطر دخالت ارتش هست و وقوع این خطر اوضاع را بدتر خواهد نمود... امام در پاسخ به پیام کارتر گفتند: «... قضیه اینکه آرامش باشد ما همیشه میخواهیم مملکت آرام باشد... آقای کارتر اگر... میخواهند آرامش باشد... خوبست که شاه را ببرند و دولت [بختیار] را هم پشتیبانی نکنند... اما قضیه کودتا، الآن از ایران به من اطلاع دادند که يك کودتای نظامی در شرف تکوین است... و از من خواسته اند... به آمریکا اخطار کنم که اگر چنین کودتائی بشود از چشم شما می بینند. اگر شما حسن نیت دارید باید جلوگیری کنید... تا ایران آرامش خود را بدست بیاورد و چرخهای اقتصاد به گردش در آید و در آنوقت است که میشود نفت را به غرب و هر کجا که مشتری هست صادر کند.» (صفحات ۹۲ - ۹۵ آخرین تلاشها در آخرین روزها)

- زیمرن روز ۲۳ ژانویه [۳ بهمن] با یزدی ملاقات کرد. یزدی بدقت مطالبی را که از طرف زیمرن عنوان شده بود یادداشت کرد... چهارروز بعد او جواب خمینی را برای زیمرن آورد. پاسخ آیت الله مخلوطی از تهدید و برگ زیتون (تمایل به صلح و آشتی) بود. (صفحات ۴۵ - ۴۶ توطئه در ایران، سایروس ونس)

- طبق نوشته دکتر ابراهیم یزدی وارن زیمرن رئیس قسمت سیاسی امریکا در پاریس پنج بار از ۱۶ تا ۲۷ ژانویه [۲۶ دی تا ۷ بهمن] با او ملاقات میکند. (رجوع شود به صفحات ۲۸۸ - ۳۰۱ تاریخ بیست و پنج ساله ایران، سرهنگ غلامرضا نجاتی)

- در جریان انقلاب اسلامی ایران نیز مذاکراتی... در تهران توسط رهبران و فعالین جنبش در سطوح مختلف و با اطلاع و تصویب شورای انقلاب در چند محور [با آمریکا] صورت میگرفت : در يك محور مرحوم دکتر بهشتی به تنهایی و مستقیماً با سفیر آمریکا « سولیوان » در ارتباط بود. در این مذاکرات استانی اسکو دور کارمند سفارت آمریکا که بزبان فارسی مسلط بود حضور داشته و نقش مترجم را ایفا مینمود. محور دیگر مذاکرات سولیوان با شادروان مهندس بازرگان و آیت الله موسوی اردبیلی و بعضاً با حضور آقای دکتر یدالله سبحانی بود. حضور آقای محمد توسلی در این مذاکرات بعنوان مترجم در چارچوب این سیاستها و پیگیری آنها بود. مشروح این مذاکرات در کتاب استمپل بنام « اندرون انقلاب ایران » آمده است. (هفته نامه نیمروز، شماره ۳۷۸ جمعه ۱۹ مرداد ۱۳۷۵، نقل از اطلاعیه نهضت آزادی در مورد برنامه « هیت » اجرا شده در شبکه اول تلویزیون ایران)

۸۷- اعمال و رفتار ضد و نقیض شاه و گزارشاتی که از طرف سولیوان [سفیر کبیر آمریکا در ایران] به واشتگتن میرسید سرانجام ما را به این نتیجه رساند که اولاً در شرایط موجود بنفع ماست که شاه از ایران خارج شود و ثانیاً لازم است يك افسر بلند پایه آمریکائی، ژنرال رابرت هایزر، را به ایران بفرستیم تا پس از خروج شاه از ایران به حفظ یکپارچگی و انسجام ارتش ایران کمک کند. این تصمیمات روز سوم ژانویه (۱۳ دی ۵۷) در جلسه کمیته ویژه هماهنگی و جلسه ای که بعداً در حضور کارتر تشکیل شد اتخاذ گردید... در پیام مربوط به نظامی ها این عبارت آمده است : « برای آمریکا اهمیت حیاتی دارد که ایران دارای يك دولت نیرومند و با ثبات باشد و روابط دوستانه خود را با آمریکا ادامه دهد. نیروهای نظامی ایران امروز اهمیت فوق العاده ای برای آینده ایران دارند و در صورتی موفق به ایفای این مسئولیت خطیر خواهند شد که وحدت و انسجام خود را حفظ نمایند. هیچیک از رهبران نظامی ایران نباید در حال حاضر کشور را ترك کنند. رهبران نظامی ایران باید حداکثر تلاش خود را

برای حفظ قدرت و دست نخورده ماندن ارتش بعمل آورند و دولت مستول غیر نظامی کشور را در انجام وظایف خود یاری دهند. » (رجوع شود به صفحات ۱۳۲ و ۱۳۵ - ۱۳۷ و ۱۴۱ - ۱۴۳ توطئه در ایران، زیگنیو پرژنسکی)

- در پایان ماه دسامبر [اواخر آذر ۱۳۵۷] من به این نتیجه رسیده بودم که هدف اصلی ما در این شرایط باید حفظ انسجام و یکپارچگی نیروهای مسلح ایران باشد. وجود يك ارتش متحد و قوی برای مرحله خطرناك انتقال ایران به يك دوران بدون شاه ضروری بود. روز چهارم ژانویه [۱۴ دی] من بیدرنگ پیامی از طرف رئیس جمهوری برای سولیوان مخابره کردم... پیام با تأکید رئیس جمهوری بر لزوم حفظ وحدت فرماندهان نظامی و نیروهای مسلح پایان می یافت و از سولیوان خواسته شده بود که این مطلب را مستقیماً به فرماندهان نظامی ابلاغ نماید. حفظ وحدت و یکپارچگی نیروهای نظامی برای ما بصورت يك مسئله حیاتی در آمده بود. سولیوان تأکید و اصرار میکرد که اگر شاه قادر به کنار آمدن با مخالفان میانه رو و حل مشکلات خود نباشد ما بین نظامیان که نیرومندترین عوامل طرفدار غرب، و روحانیون که نیرومندترین گروه سیاسی مخالف هستند هماهنگی برقرار کرده با بهم پیوستن این دو نیرو منافع خود را حفظ کنیم... بعضی از ژنرال ها به هایزر گفتند که رهبران مذهبی و نظامی ها در مخالفت با کمونیسم وحدت نظر دارند و زمینه مساعدی برای همکاری بین آنها وجود دارد... سولیوان خود عقیده داشت که پس از خروج شاه از کشور خود آیت الله خمینی هم قطعاً وجود يك ارتش منسجم و مؤثر را... در جریان انتقال رژیم به جمهوری اسلامی ترجیح خواهد داد... در این زمان بین بعضی فرماندهان نظامی و آیت الله محمد بهشتی نماینده اصلی آیت الله خمینی در تهران هم ملاقاتهای محرمانه ای صورت گرفته ولی نتیجه قطعی از آن حاصل نشده بود. (رجوع شود به صفحات ۳۰ - ۴۴ توطئه در ایران)

در ایران ترتیب خروج شاه از صحنه و جلوگیری از واکنش منفی نظامیان در برابر کنار گذاشتن شاه بود. (ص ۷۷ جنگ قدرتها در ایران)

- هایزر که شخصاً با بسیاری از ژنرالهای برجسته ایران آشنا بود روز پنجم ژانویه وارد تهران شد... در پیامی که بدنبال سفر هایزر به تهران مخابره شد تأکید کردیم که سولیوان و هایزر باید هر چه از دستشان بر میآید برای جلب همکاری و حمایت نیروهای مسلح از دولت غیر نظامی و طرفدار غرب بختیار انجام دهند... در صورتیکه حکومت بختیار در معرض سقوط قرار بگیرد نقشه هائی برای دست زدن به اقدامات ضروری بمنظور خاتمه دادن به اغتشاش و خونریزی و خشونت آماده اجرا باشد. (رجوع شود به صفحات ۳۹ و ۴۰ توطئه در ایران)

- با وجود توافق در باره لزوم حفظ وحدت و آمادگی ارتش ایران، که موضوع اصلی مأموریت هایزر در ایران بود، در باره هدف نهائی این مأموریت اختلاف نظر هائی وجود داشت... از نظر ونس و کریستوفر [معاون وزارت خارجه] و ماندیل هدف عمده مأموریت هایزر تأمین پشتیبانی ارتش از حکومت غیر نظامی بعد از شاه بود، من با این موضوع موافق بودم... ولی در عین حال در این موضوع پافشاری میکردم که در صورت شکست بختیار در برقراری نظم هایزر باید ارتش ایران را برای دست زدن به يك کودتا آماده کند. (رجوع به صفحات ۱۴۱ - ۱۴۳ توطئه در ایران، زیگنیو برژینسکی)

- روز سیزدهم ژانویه سولیوان گفت برژینسکی سعی میکند ژنرال هایزر را به تدارك يك کودتای نظامی وادار کند. من به سولیوان گفتم که صریحاً این مطلب را به هایزر تفهیم کند که ما با انجام يك کودتای نظامی مخالفیم و او یا هایزر بهیچوجه نباید تحت تأثیر ارتباطات غیر مجاز قرار بگیرند. (ص ۴۳ سایروس ونس)

- از بررسی مجموع اخبار و اسناد بدست آمده چنین مستفاد میشود که هایزر در

سفر خود به ایران مأموریت های عمده زیر را بر عهده داشت:

۱- جلوگیری از هر گونه عملیات خودسرانه و نسنجیده ارتش موقع خروج شاه از

- ۲- وارد ساختن ارتش به پشتیبانی از دولت بختیار که مورد حمایت آمریکا بود و بررسی امکان کودتای نظامی در صورت لزوم،
- ۳- تعیین تکلیف و حل مسئله سلاحها و وسائل فوق مدرن و بسیار سری آمریکا در ایستگاه های رادار مخصوص مراقبت فعالیت ها و آزمایشات تسلیحاتی روسیه شوروی،
- ۴- تعیین تکلیف قرار دادهای فروش سلاحهای پیشرفته امریکائی در ایران،
- ۵- ارزیابی نقش ایران در منطقه بعنوان ژاندارم خلیج فارس. (ص ۱۰ بررسی سفر هایزر به ایران، نهضت آزادی)

۸۹- [در جلسه «شورای فرماندهان ارتش» در روز ۹ بهمن سپهبد نجمی نائینی، که قبلاً امیر جانشین نیروی زمینی بوده از جمله میگوید] : «دارند ارتش را ایزوله میکنند... حقیقت را ما باید بیان کنیم، ما باید... استراتژی خودمان را روشن کنیم و بر اساس آن جلو برویم والا همانطور که تیمسار فرمودند خرده خرده، نابود خواهیم شد و آنوقت مثل برف آب خواهیم شد، مثل برف آب خواهیم شد... موقعی که امیر جانشین بودم اینجا من نگهبان داشتم درب اطاق خودم را بسته بودم. من که نتوانم در اطاق خود بنشینم و کار کنم و بترسم از نگهبان اطاق... چطور میشود مملکت را اداره کرد؟... ما نمیتوانیم پالایشگاه ها را بکار بیندازیم... تانکها نمیتوانند حرکت کنند، هواپیماها نمیتوانند حرکت کنند، وسایل نمیتوانند حرکت کند. من خودم این مطلب را شاید آخرین بار که حضور شاهنشاه شرفیاب شدم به عرضشان رساندم که قربان! ما سه لشکر در تهران متمرکز کرده ایم،... افسرها در جیبشان عکس خمینی دارند... گفتم که با سه لشکر يك مملکت را... میشود تصرف کرد... سه لشکر شاید میتواند الآن کشور افغانستان را بگیرد ولی ما در تهران هیچ کاری نمیتوانیم بکنیم... شما نفت ندارید، شما هفت روز نمیتوانید واحد هایتان را از سرپازخانه ها خارج کنید. خوب من به این جهت

عرض میکنم که «استیل میت Stalemate» [پات] است. حالا چه راهی دارد که خودمان را نجات بدهیم؟ آنرا بنده نمیدانم. (رجوع شود به صفحات ۲۳۹ - ۲۴۳ مثل برف آب خواهیم شد)

- فرماندهان هیچوقت با یکدیگر جلسه مشترک ستاد نداشتند و نمیتوانستند با هم مشورت کنند زیرا فقط یاد گرفته بودند که از شاه دستور بگیرند و دستور را اجراء کنند بهمین دلیل وقتی با راهنمایی او جلسه مشترک یا شورای فرماندهان تشکیل میشود در هیچ جلسه ای در باره مقابله با اوضاع و اتخاذ تدابیری در برابر وضع انقلابی کمترین تصمیمی [نمیتوانند] بگیرند زیرا هر يك از فرماندهان به مسائل و امکانات نیروهای دیگر هیچنوع آگاهی نداشتند. (رجوع به ص ۸۵ مأموریت مخفی هایزر در تهران، خاطرات ژنرال هایزر، ترجمه سید محمد حسین عادل)

وقتی سخن از رفتن شاه از کشور بود همه آنها میخواستند فرار کنند. «اولین کار ما بر اساس تعلیمات رئیس جمهوری این بود که جلوی ترك آنها را بگیریم.» (ص ۹۰ همان کتاب)

۹۰- دکتر شاپور بختیار، نخست وزیر، امروز [۲۱ دی ۱۳۵۷] هنگام معرفی دولت در جلسه علنی مجلس شورای ملی اظهار داشت : «خداوندا ، مرا یاری ده که در این لحظات حساس کشورم و در این مکان مقدس... جز خیر و صلاح مردم و جز راستی و صداقت کلمه ای نگویم... [و خطاب به نمایندگان گفت] میتوانید اطمینان داشته باشید که روح کلام قانون اساسی که پیوند ناگسستنی با مذهب اسلام دارد همواره محترم شمرده خواهد شد.»

«دولت اینجانب نتیجه مسلم انقلابی است که از دو سال پیش برای رفع تجاوزات مستمر و فجایع غیر قابل توصیف در کشور متداول گردیده است می باشد. دولت اینجانب به اصول اهداف جبهه ملی ایران همواره چشم دوخته و در راه تحقق آنها کوشش خواهد نمود. [و در پایان افزود که دولت او] با کمال حسن نیت و نهایت صمیمیت

میخواهد بر طبق اصول و تعالیم عالیّه اسلام، قانون اساسی و اعلامیه جهانی حقوق بشر کشور را بسوی يك رژیم مترقی و خالی از فساد و تباهی سوق دهد.»
رئوس برنامه فوری دولت :

۱- انحلال سازمان اطلاعات و امنیت کشور و جایگزین نمودن آن با يك دستگاه اطلاعاتی در خدمت استقلال و امنیت کشور و ملت :

۲- محاکمه سریع غارتگران و متجاوزان به حقوق ملت یا از طریق ملت یا از طریق دادگاههای موجود و یا از طریق تدوین و ارائه قوانین مورد نیاز به مجلسین جهت ایجاد دادگاههای ملی با اختیارات خاص؛

۳- انتصاب يك کمیسیون بی نظر جهت رسیدگی به کارهای گذشته و سوابق خدمتی مأمورین ساواک و تحویل خلافکاران به مقامات قضائی برای محاکمه و مجازات عمل؛

۴- آزادی کلیه زندانیان سیاسی . کلیه کسانی که بر خلاف اصول قانون اساسی مربوط به حقوق ملت ایران در محاکمی که استقلال آنها مشروعیت قانونی نداشته محکوم شده اند بایستی آزاد گردند؛

۵- اعاده حیثیت کلیه زندانیان سیاسی که بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تاکنون گرفتار شده اند؛

۶- پرداخت غرامت منقول از طرف دولت به کلیه کسانی که بجرم سیاسی برای مدتی بیش از يك سال متوالی در زندان بسر برده اند و یا اینکه بجرم سیاسی مورد آزار قرار گرفته و نقص عضو پیدا نموده اند (از سال ۱۳۳۲ تاکنون)؛

۷- پرداخت غرامت متناسب از طرف دولت به بازمانده های صغیر و یا تحت کفالت کلیه کسانی که در زندان های باصطلاح امنیتی جان خود را از دست داده اند (از سال ۱۳۳۲ تاکنون)؛

۸- لغو تدریجی حکومت نظامی ضمن جلب همکاری مراجع محترم تقلید در شهرهایی که حکومت نظامی در آنها برقرار است؛

۹- اعلام رسمی گشته شدگان سیاسی اخیر بعنوان «شهدا» از طریق گذراندن قانون از مجلسین؛

۱۰- پرداخت غرامت از طرف دولت به خانواده «شهدا» و یا آنهایی که در مبارزات اخیر دچار نقص عضو شده اند؛

۱۱- پایان دادن به اعتصابات با همکاری مراجع تقلید، روشنفکران صاحب رسالت، کارگران و صنعتگران؛

۱۲- ایجاد یک زمینه نزدیک همکاری بین دولت و عالم روحانیت بطوریکه آیات عظام ناظر بر اجرای درست امور باشند؛

۱۳- ترمیم خرابی های اخیر و به جریان انداختن امور روزمره کشور؛

۱۴- به جریان انداختن امور تولیدی کشور و بهبود وضع اقتصادی؛

۱۵- برنامه ریزی برای انتخابات آزاد در سطوح مختلف (از انجمن روستا تا انجمن شهر) و انتخابات آزاد شهرداریها و بالاخره انتخابات مجلسین شورا و سنا؛

۱۶- اخراج کلیه کارمندان خارجی زائد و کارگران خارجی غیر مجاز از کشور

۱۷- ایجاد امنیت اجتماعی در پناه قانون. (صفحات ۴۵ - ۵۲ در آینه ۳۷

روز، بنقل از کیهان ۲۱ دی ۱۳۵۷)

۹۱- در اهواز در ۴ دی : امروز طبقات مختلف مردم متشکل از بازاریان، دانشگاهیان، معلمین، سازمانهای دولتی، شرکت نفت و صنایع فولاد در... محل بیمارستان شماره ۱ جندی شاپور اجتماع کردند. در بین این جمعیت پنجاه هزار نفری عنصر فرصت طلبی خود را نماینده دانشجویان دانشگاه معرفی کرد... و در ضمن سخنان خود... رشد نوین جنبش ایران را حاصل رشد انقلابی کارگران و نقش عمده و تعیین کننده آنان معرفی مینماید اما مردم مسلمان اهواز که متوجه جهت خاص صحبت های او شده بودند، با سروصدا و صلوات مانع ادامه آن میشوند. (ص ۱۶۷ صفحاتی از تاریخ معاصر ایران)

- روزنامه کیهان در شماره ۲۶ دی ۱۳۵۷ در سرمقاله خود زیر عنوان «من باید بگویم تو باید نگوئی» از جریان انحصارطلبی اظهار ناراحتی میکند که «بی حرمتی به آزادی و دموکراسی» میکنند و «هجوم آوردن بسوی کسانی که دوستانه با یکدیگر بحث میکنند» را، که بوسیله جریان انحصارطلب ممنوع اعلام میشود و همچنین کسانی که حق «شعار دادن و پلاکارد بالا بردن را تنها برای خود قائل هستند، مخالف آزادی و موجب تفرقه اعلام میکنند».

در صفحه اول همین شماره نامه ای با عنوان «ما خواهان دموکراسی و آزادی عقیده هستیم» بامضای «گروهی از دانشجویان دانشگاه تهران» خطاب به «آیت الله طالقانی» چاپ شده که در آن گفته میشود: «در تاریخ ۲۴ دیماه ۱۳۵۷ [دو روز پیش از خروج شاه از ایران] در محوطه دانشگاه هنگامی که دانشجویان قصد داشتند به راه پیمائی پرداخته از محوطه خارج شوند عده ای از مردم به تحریک عناصری مشکوک جلو و عقب تظاهرکنندگان را سد کرده و پس از پاره کردن اعلامیه های غیر اسلامی با شعارهای درود بر مجاهد، مرگ بر منافق! حزب فقط حزب الله، رهبر فقط روح الله! مرگ بر کمونیسم مانع از حرکت صف طویل دانشجویان گردیدند و دانشجویان تظاهر کننده با متانت و بردباری فقط برای اینکه از هر گونه برخورد و نفاق افکنی احتراز کرده باشند متفرق شدند.» در مورد تظاهرات روز ۲۶ دی در محوطه دانشگاه نیز خبر داده که بلندگوی سازمان ها و نیروهای انقلابی را مصادره کرده پلاکاردها را پائین کشیده اند. بعلاوه یادآور شده اند که این حوادث در نقاط دیگر شهر نیز بکرات اتفاق افتاده است. دانشجویان از طالقانی و آیت الله خمینی تقاضا کرده اند که از این کار ممانعت فرمایند. «۵ تن از استادان دانشگاه» نیز در مطلبی تحت عنوان «وحدت یا انحصارطلبی» اشاره دارند به انحصارطلبی «نیروهائی [که] با پنهان شدن زیر لوای حمایت آیت الله العظمی خمینی به انحصارطلبی و تفرقه افکنی مبادرت میکنند» و تظاهرات و جلسات نیروهای دیگر را برهم میزنند. بخصوص از خمینی و طالقانی تمنا دارند که «در این مورد رهنمودهای لازم را در اختیار جنبش قرار دهند.»

- جامعه روحانیت در اطلاعیه ای برای برگزاری تظاهرات روز اربعین (جمعه ۲۸ دی ۱۳۵۷ اعلام کرد که «این راهپیمایی از طرف جامعه روحانیت (با همکاری جمعیت های ملی) بمنظور تأیید و تحکیم خواست ملت ایران (تأمین استقلال و تمامیت ارضی و آزادیهای فردی و اجتماعی و برقراری جمهوری اسلامی تحت رهبری آیت الله العظمی خمینی) تدارك شده است. لذا آوردن پلاکارتها و دادن شعارهای کمونیستی در جهت ضد این خواسته ملت است و اخلاص نظم و مخالفت با اصول و انضباط به حساب میآید و از همه ملت تقاضا میشود دست به چنین کارهای تحریک آمیز نزنند.»

- [سازمان چریکهای فدائی خلق پس از مدتی خودداری و سکوت در نامه سرگشاده ای بتاريخ اول بهمن به خمینی مینویسد] : مردم ما در ماههای اخیر دائماً شاهد اوج گیری در گیری عناصری بوده اند که میکوشیدند با تمسك به غیر اسلامی بودن، بساط کتابفروشی کنار خیابان را در هم بریزند، به اجتماع معلمان و دانش آموزان و کارگران در تبریز و بهشت زهرا و دیگر جاها با چویدست و چاقو حمله کنند، اعلامیه ها و نشریات مبارزترین و رزمنده ترین نیروهای مخالف امپریالیسم و دیکتاتوری را پاره کنند و شهدائی را که در سالهای سیاه دیکتاتوری و اختناق زیر شلاق دژخیمان در شکنجه گاه های ساواک لحظه شهادت را درود گفته اند خائن به خلق نامند. (ص ۶ روزنامه کیهان، یکشنبه اول بهمن ۱۳۵۷)

- [ارتشبد قره باغی رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران در جلسه سوم بهمن ۵۷ شورای فرماندهان ارتش از جمله میگوید] : قطعاً متوجه شده اید که تا موقعی که هدف تمام مخالفین مسافرت اعلیحضرت همایون شاهنشاه به خارج از کشور بود، تا آنوقت همه چون يك هدف داشتند و مرحله يك هدفشان شاهنشاه بود، با هم متفق بودند. از فردای روز مسافرت اعلیحضرت همایون شاهنشاه اختلاف در بین جبهه ها ظاهر شده است و آن عبارت از اختلاف بین کمونیست ها و مذهبیون، که قطعاً شنیده اید در دانشگاه ها و خیابان ها همه جا جنگ و جدال شروع شده و اختلاف بین خود خمینی و

جبهه ملی، راجع به دکتر سنجابی (وجود دارد). قطعاً اطلاع دارید که [خمینی] گفته است اگر می‌خواهند در آن دولت موهوم به سنجابی شغلی بدهند باید ایشان از حزب جبهه ملی استعفا بکنند. تا دیروز با هم بودند ولی حالا می‌گویند نه جبهه ملی می‌شناسد نه حزب دیگری را قبول دارد. حزب حزب الله است و ایشان باید استعفا بدهد؛ و اختلاف در بین خودشان ظهور کرده است. » (ص ۱۴۲ مثل برف آب خواهیم شد)

۹۲- تاریخ ۲۶ دی ۵۷ : ساعت ۱۳،۸ شاه و فرح فرودگاه مهرآباد را ترک کردند. در فرودگاه شاپور بختیار، دکتر جواد سعید رئیس مجلس شورای ملی، دکتر اردلان وزیر دربار، معینیان رئیس دفتر مخصوص، سپهبد بدره ای، سرلشکر نشاط، قره باغی و عده معدودی از نزدیکان حضور داشتند. شاه هنگام خداحافظی گریان بود. همزمان با مسافرت شاه رادیو تهران خبر مسافرت او را انتشار داد. مردم بمحض اطلاع از این خبر چهره تهران را تغییر دادند. تمام وسائط نقلیه عمومی و خصوصی چراغ های خود را روشن نموده و بوق ممتد میزدند. مردم بطور ناگهانی به خیابانها ریختند و به پایکوبی و شادی پرداختند. نقل و شیرینی و گل از طرف مردم توزیع میشد بطوریکه تمام دکان های قنادی و گل‌فروشی ها خالی شد. این وضع در تمام شهرهای ایران جاری و ساری بود. مردم بمحض اطلاع از حرکت شاه باقیمانده مجسمه های محمد رضا شاه را پائین کشیدند. (صفحات ۳۹۱ و ۳۹۲ روزشمار تاریخ ایران)

- ۱۶ ژانویه (۲۶ دی) فرودگاه مهر آباد تهران. باد سردی از کوههای البرز دوروبر دو فروند هواپیمای ۷۰۷ را که در جلوی پایون سلطنتی يك طبقه سفید و مفروش با قالی های ضخیم ایستاده اند جارو میکنند... هواپیماها آزمایش و بارگیری شده و آماده پروازند. خود شاه نیز در شرف عزیمت است. فعالیت دیگری در فرودگاه به چشم نمی‌خورد. صفهای متعدد هواپیماهای «ایران ار» - مشهور به خطوط هوایی خاویار - در نتیجه اعتصاب کارمندان روی زمین نشسته اند. در ماههای اخیر... تقریباً سراسر مملکت در اثر اعتصابها بحال وقفه در آمده است. کلیه این اعتصابها بسوی يك

هدف نشانه گیری کرده اند : شاه. پاره ای گمان میکنند که او برای چند روز به خارج خواهد رفت و در این حال سازمان سیا ترتیب وارد کردن ضربه متقابل و بازگرداندن او را مانند سال ۱۹۵۳ خواهد داد. دیگران میگویند خیر، این بار انگلیسها و آمریکائیهها هستند که او را به خارج پرتاب میکنند. این عقیده ایست که در میان نزدیکان به دربار به نحو گسترده ای رواج دارد. (صفحات ۷ - ۹ آخرین سفر شاه، ویلیام شوکراس)

شاه و همراهانش خود را در برابر باد مجهز کردند و بسوی هواپیما براه افتادند... تقریباً همه میگریستند، حتی بختیار که شاید در میان آن جمع تنها کسی بود که خواستار رفتن شاه بود... چشمان خود شاه نیز اشک آلود بود. در کنار او چهره ملکه از فرط درماندگی درهم رفته بود... درست ساعت دو بعد از ظهر بود که بالاخره هواپیمای حامل شاه و ملکه و همراهان معدودشان پرواز کرد. چند لحظه بعد که این خیر از رادیو تهران پخش شد شهر از خوشحالی منفجر گردید. بوق ممتد اتومبیلها به صدا در آمد، چراغهای آنها روشن شد. مردم در کوچه و خیابان به رقص میپرداختند و فریاد میزدند : « اکنون همه آزادند. » مردم گلهای گلابول و میخک و عکسهای آیت الله خمینی را تکان میدادند و میگفتند : « به همت خمینی، شاه فراری شده. » مجسمه های شاه و پدرش واژگون شد. روزنامه ها باعناوین بسیار درشت « شاه رفت » بی درنگ چاپ و توزیع شد و مردم با اشتیاق فراوان آنها را میریوند و میخواندند. در این حال هواپیمای ۷۰۷ شاه که خودش آنرا هدایت میکرد از زمین برخاست و رهسپار غرب شد، جایی که سرچشمه رؤیاهای و خیالات واهی او بود و اکنون هدف نفرت بسیاری از اتباع او شده بود. (صفحات ۳۵ و ۳۶ همان کتاب)

- به گردن سگ ولگردی لوحه ای انداخته اند که رویش نوشته است : « محمد رضا پهلوی »، عده ای نوجوان و جوان، حیوان را دوره کرده اند و هر کدام با سیخ و چوب، یا لگدی سگ را به طرفی پرت میکنند و سگ شل زنان و زوزه کشان با گوشهای خوابیده و چشمهای نگران از میان دستها و پاها بدنبال مفری میگردد. (ص ۱۲۸ در حضر، مهشید امیر شاهی)

شهر حالت غربی دارد. همه به خیابانها ریخته اند، از پیر و جوان و زن و مرد، همه شاد و پایکوبان. در میان جمعیت از همه جنس و همه قماش دیده میشود: از زنان زیبای آراسته گرفته تا دهاتی های کلاه نمدی، از دختران مقنعه پوش و چادری گرفته تا مردان فکلی پیراسته؛ نقل و نبات و گل در هوا به پرواز است و کف خیابانها را فرش کرده است. رانندگان بعلافت سرور چراغهای اتومبیل را روشن کرده اند و بوقها را به صدا در آورده اند. چهار جوان، سوار بر موتوری نشسته اند. یکی از آنها تفنگی بدست دارد و گاهی تیری هوائی در میکند. مردی روی کاپوت ماشین میکوبد و میگوید: « بوق بزن! بوق بزن! تبریک! تبریک! » زنی چادری يك مشتم آب نبات و نقل به طرف اتومبیل ها می پاشد... کف خیابانهای فرعی هم گللهائی تك تك و نقللهائی دانه دانه ریخته است. اینجا و آنجا تکه های کاغذ رنگی و بادکنک های ترکیده دیده میشود، و بیشتر حالت آخر جشن را دارد تا آغازش را. (صفحات ۱۲۲ و ۱۲۳ در حضر)

- واقعاً به هیچ زبانی نمیتوان تهران را يك ساعت پس از رفتن شاه توصیف کرد: يك دیپلمات خارجی میگوید: «آزادی پاریس (از اشغال آلمان) را به خاطر میآورد؟ من در آن موقع در پاریس بودم. باور کنید که با این فضای شادی که در تهران الآن وجود دارد قابل مقایسه نبود، و تازه باید توجه داشت که غریبهها چقدر سرزنده و خوشگذرانند. با توجه به وقار خاص ایرانیها این حالت شادی باور نکردنی است.» کسی که در خیابانهای تهران قدم میزند واقعاً این احساس را پیدا میکند که تهران با رفتن شاه سرانجام «آزاد» شده است. (روزنامه اطلاعات ۲۷ دی ۱۳۵۷)

- بلافاصله همه مردم شهر با شادمانی و احساس رهائی پر هیجانی به جوش و خروش آمدند. صدای بوق اتومبیل ها، روشن کردن چراغ ها، فریادهای شادی، رقصیدن در خیابانها، رفتار دوستانه با سربازان، پخش روزنامه هائی که با تیتر درشت در آنها اعلان شده بود: «شاه رفت»، و پائین آوردن مجسمه های شاه و پدرش. اینها نمونه هائی است از آنچه که من از آن بعد از ظهر طولانی و شب فراموش نشدنی و از جشن ظاهراً خستگی ناپذیر آن روز به یاد دارم... ما در آستانهٔ درب سفارت ایستاده

بودیم که مردم برایمان دست تکان میدادند. محافظان نظامی ما با دوراندیشی و لبخندزنان ماشینهای مسلح خود را در اختیار سخنرانان گذاشتند تا بعنوان سکو از آنها استفاده کنند و اجازه دادند که مردم در لوله تفنگهایشان گل نصب کنند. من هرگز چیزی مانند آن حتی شبیه و نزدیک به آن تجربه نکرده بودم. (ص ۲۰۹ غرور و سقوط، آنتونی پارسونز)

- شهر یکپارچه درغریو مردم غرق شده بود... دیروز تهران غرق «صدا» بود. صدائی که تا پاسی از شب در شهر طنین میافکند... اتموبیلها با چراغهای روشن و بوقهای ممتد حرکت میکردند و مردم نقل و شکلات و شیرینی و میوه بین آنها و دیگر مردمی که به هیجان آمده بودند توزیع میکردند. در چند نقطه تهران مردم سوار کامیون های ارتشی شده بودند درحالیکه عکسهای بزرگی از حضرت آیت الله العظمی خمینی را روی کامیونها چسبانده بودند در کنار سربازان شادی میکردند. مردم در میدان سپه سوار نفررها و کامیون های پر از سربازی که در شمال میدان مستقر بودند شدند و سر و روی سربازان را غرق بوسه و گل کردند و به آنها شیرینی و میوه دادند. گروه های زیادی روی وانت بارها و کامیون ها سوار شده بودند و شعار میدادند... مردم پیاده انگشتان خود را بعلامت (۷) نشانه پیروزی بلند کرده بودند و بهم نشان میدادند. در اغلب خیابانها و کوچه ها مردمی که از پشت بام ها و پنجره ها ناظر شادی مردم بودند برویشان گل و نقل می پاشیدند. شهر در نقل و گل و نور و فریاد فرو مانده بود... درخیابان کورش کبیر، چهار راه قصر فروشندگان میوه قیمت اجناس خود را پائین آورده بودند و گروهی پس از خرید میوه بین مردم توزیع میکردند. (روزنامه اطلاعات، ۲۷ دی ۱۳۵۷)

۹۳- روز ۲۶ دی ۱۳۴۷ : این پیام صبح امروز از پاریس تلفنی رسید : پیام قائد اعظم امام خمینی... اربعین امسال استثنائی و نمونه است. راه پیمائی و تظاهرات پر شور در این اربعین وظیفه شرعی و ملی است. ملت بزرگ... این نظام را دفن میکنند... و

پشتیبانی خود را برای چندمین بار از جمهوری اسلامی اعلام میکند. (صفحات ۷۰ - ۷۱ در آئینه ۳۷ روز)

- در نوزدهم ژانویه (۲۹ دی) راه پیمائی اربعین در تهران انجام گرفت. در این روز... بیش از يك ميليون نفر با نظم و انضباط بسری میدان شهیاد، که اکنون بصورت میدان و کرسی انقلاب در آمده بود، راه پیمائی کردند. نیروهای مسلح هیچگونه مداخله ای در این امر نکردند. در این میدان نماینندگان گروههای مختلف، از جمله آیت الله طالقانی و سنجابی يك قطعنامه ۱۰ ماده ای صادر کردند... در بیستم ژانویه (۳۰ دی) من آخرین ارزیابیهای خود از اوضاع را به لندن گزارش کردم. قضاوت من در این ارزیابی این بود که... برقراری نظام جمهوری اسلامی اجتناب ناپذیر است و تنها راه از میان برداشتن بحران بدون اعمال خشونت اینست که آیت الله خمینی و ژنرالهای ارتش متحد شوند و با هم به توافق برسند زیرا انقلاب پیروز شده بود. (صفحات ۲۱۰ - ۲۱۲ غرور و سقوط، آنتونی پارسونز، سفیر انگلیس در ایران)

- قطعنامه راه پیمائی اربعین ۲۹/۱۰/۵۷ که بدعوت جامعه روحانیت انجام یافت...

- ۱- ما غیر قانونی بودن سلطنت خاندان پهلوی و خلع شاه را از مقام سلطنتی که او و پدرش با قوه قهریه غصب کرده بودند اعلام میداریم ؛
- ۲- ما رژیم ارتجاعی شاهنشاهی را مردود میدانیم و خواهان برقراری حکومت جمهوری اسلامی در ایران هستیم. جمهوری آزاد اسلامی که با رأی ملت سرکار آید و مملکت را بر مبنای تعالیم حیاتبخش اسلام اداره کند ؛
- ۳- ما تشکیل شورای انقلاب اسلامی ایران از طرف مرجع عالیقدر و رهبر مبارزات امام خمینی که بموجب رأی اعتماد مکرر قبلی به ایشان صورت گرفته تأیید و از ایشان درخواست میکنیم هر چه زودتر اعضاء شورای انقلاب و حکومت موقت را معرفی کنند تا زمام مملکت را بدست گیرند و مقدمات مراجعه به آراء عمومی را برای تعیین آینده ایران فراهم سازند ؛

۴- ما دولت بختیار را، که از طرف سلطنت غیر قانونی و با رأی مجلسین غیر قانونی بر سر کار آمده برسمیت نمی شناسیم؛

۵- سربازان، درجه داران و افسران ارتش که در کنار مردم و پشتیبان انقلاب اسلامی ملت باشند مورد علاقه و احترام ملت اند و ما از همه ایشان میخواهیم که خود را از ملت و اراده ملت جدا نکنند و اجازه ندهند از آنها بعنوان وسیله برای تهدید ملت و سرکوب مبارزان آزادیخواه استفاده شود؛

۶- قیام و مبارزه اسلامی ملت ایران ماهیت کاملاً اسلامی دارد و همه قشرهای ملت در آن صمیمانه شرکت دارند و به هیچ عامل بیگانه کمترین وابستگی نداشته و ندارند. ملت ما همواره پاسدار اصالت اسلامی و یکپارچگی مبارزه خواهد بود و همه قشرها و گروههای آزادیخواه را از اختلاف و پراکندگی بر حذر میدارد؛

۷- ما خواستار در روابط حسنه با همه ملت ها هستیم بشرط آنکه دولتهایشان در مبارزه ملت قهرمان کارشکنی نکنند که هر نوع توطئه آنان در کار نهضت بر روابط سیاسی و اقتصادی ایران با آنان لطمه جبران ناپذیری وارد خواهد کرد؛

۸- مبارزه ملت ما در شکلهای مختلف تظاهرات، اعتصابات و نظائر آن تا پیروزی نهائی و استقرار حکومت عدل اسلامی ادامه خواهد یافت و ملت ما عملاً ثابت کرده است که در این راه در تحمل مشکلات مبارزه پر توان و شکیبا و به وعده نصر و پیروزی الهی امیدوار است؛

۹- ما از وکلای غیر قانونی مجلسین میخواهیم که از رفتن به خانه ملت خودداری کنند و به صفوف ملی بپیوندند؛

۱۰- ما از کسانی که در شورای سلطنتی غیر قانونی به عنوان عضویت داخل شده اند میخواهیم که غیر قانونی بودن سمت خود را اعلام کنند و بدانند که از نظر ملت همه مسئولیت های کشور باید در دست شورای انقلاب اسلامی باشد که امام خمینی تعیین خواهد کرد. کمیته برگزاری راه پیمائی روحانیت در روز اربعین. (صفحات ۱۹۵ و ۱۱۶ در آینه ۳۷ روز)

- ماجرای اربعین را از تلویزیون نگاه میکنم :
 - تا خون در رگ ماست / خمینی رهبر ماست
 فرموده خمینی بر چیدن یزید است / کابینه بختیار يك حيله جدید است
 فرمانده کل قوا خمینی / دریائی و هوائی و زمینی
 نظام شاهنشاهی عامل هر فساد است / جمهوری اسلامی مظهر عدل و داد است.
 (ص ۱۲۹ در حضر، مهشید امیر شاهی)

۹۴- در بیانیه بختیار که در ساعت ۱۰ و ۲۰ دقیقه بعد از ظهر روز ۷ بهمن از تلویزیون انتشار یافت چنین آمده بود : « من بعنوان يك ایرانی وطن پرست که... اعتقاد صا دقانه دارم که رهبری و زعامت حضرت آیت الله العظمی امام خمینی و رأی ایشان میتواند راهگشای مشکلات امروزی ما و ضامن ثبات و امنیت کشور گردد، تصمیم گرفتم که ظرف ۴۸ ساعت آینده شخصاً به پاریس مسافرت کرده و به زیارت معظم له نایل آیم و با گزارشی از اوضاع خاص کشور و اقدامات خود، ضمن درك فیض، در باره آینده کشور کسب نظر نمایم. » اما خمینی در جواب، اعلامیه داد که « آنچه ذکر شده است که شاپور بختیار را به سمت نخست وزیری، من می پذیرم دروغ است بلکه تا استعفا ندهد او را نمی پذیرم، چون او را قانونی نمیدانم. من با بختیار تفا همی نکرده ام و آنچه سابقاً گفته است که گفتگو بین من و او بوده دروغ محض است. » (ص ۲۹ طلوع و غروب دولت موقت، احمد سمیعی)

۹۵- روز ۱۶ بهمن : امام خمینی مهندس بازرگان را بعنوان رئیس دولت موقت تعیین کردند. متن فرمان به این شرح است :

بسم الله الرحمن الرحيم . جناب آقای مهندس مهدی بازرگان، بنا بر پیشنهاد شورای انقلاب بر حسب حق شرعی و حق قانونی ناشی از آراء اکثریت قاطع قریب به اتفاق ملت ایران که طی اجتماعات عظیم و تظاهرات وسیع و متعدد در سرا سر ایران

نسبت به رهبری جنبش ابراز شده است، و بموجب اعتمادی که به ایمان راسخ شما به مکتب مقدس اسلام و اطلاعی که از سوابقتان در مبارزات اسلامی و ملی دارم جنابعالی را بدون در نظر گرفتن روابط حزبی و بستگی به گروهی خاص مأمور تشکیل دولت موقت مینمایم تا ترتیب اداره امور مملکت و خصوصاً انجام رفراندم و رجوع به آراء عمومی ملت در باره تغییر نظام سیاسی کشور به جمهوری اسلامی و تشکیل مجلس مؤسسان از منتخبین مردم جهت تصویب قانون اساسی نظام جدید و انتخاب مجلس نمایندگان ملت بر طبق قانون اساسی جدیدرا بدهید؛ مقتضی است که اعضای دولت موقت را هر چه زودتر با توجه به شرایطی که مشخص نموده ام تعیین و معرفی نماید. کارمندان دولت و ارتش و افراد ملت با دولت موقت شما همکاری کامل نموده و رعایت انضباط را برای وصول به اهداف مقدس انقلاب و سازمان یافتن امور کشور خواهند نمود. موفقیّت شما و دولت موقت را در این مرحله حساس تاریخی از خداوند متعال مسئلت مینمایم. روح الله الموسوی خمینی.

- سه شنبه هفدهم بهمن ۱۳۵۷ - دیروز در سالن دبیرستان علوی، کمی پس از ساعت پنج بعد از ظهر، در يك کنفرانس مطبوعاتی با حضور بیش از چهار صد خبرنگار و عکاس ایرانی و خارجی، امام مهندس مهدی بازرگان را به عنوان نخست وزیر دولت موقت معرفی کرد :

« آقای مهندس بازرگان مردی است فاضل، متدین، امین ملت، بدون گرایش به چیزی که خلاف مقررات شرعی است... ایشان رئیس دولت باشد و ایشان وزرای خود را تعیین میکنند و به ما معرفی میکند تا شورای انقلاب بررسی کنند. من که ایشان را حاکم کرده ام يك نفر آدمی هستم که بواسطه ولایتی که از طرف شارع مقدس دارم این را قرار داده ام. ایشان واجب الاتباع است... (این) حکومت يك حکومت عادی نیست، يك حکومت شرعی است... مخالفت با این حکومت مخالفت با شرع است. قیام علیه حکومت شرع جزایش بسیار سخت است... در فقه اسلام، قیام بر ضد حکومت الهی قیلم بر ضد خدا است. » (صفحات ۲۳۱ و ۲۳۲ از هر دری جلد ۲، م.ا. به آذین)

۹۶- ساعت ۲۳/۲۰ روز ۵۷/۱۱/۲۰ پس از پخش فیلم استقبال و مصاحبه مطبوعاتی آیت الله خمینی از تلویزیون تعدادی از پرسنل نیروی هوایی شاهنشاهی در پادگان دوشان تپه شروع به تظاهرات بنفع آیت الله خمینی مینمایند و اهالی محل پس از شنیدن صدای تظاهرات هر کنندگان بمنظور پیوستن به آنان بطرف پادگان حرکت که وسیله مأموران فرمانداری نظامی منطقه و گارد شاهنشاهی از ورود مردم به داخل پادگان جلوگیری و اقدام به تیراندازی هوایی میشود. بلافاصله در منطقه شایع میگردد که مأمورین گارد شاهنشاهی به همافران حمله و آنها را کشته اند و مردم شروع به گفتن الله اکبر و روشن کردن آتش و بوق زدن اتومبیل ها مینمایند که این امر به بعضی از مناطق دیگر شهر نیز گسترش می یابد. اعتشاشات پادگان مزبور در روز ۵۷/۱۱/۲۱ نیز ادامه داشته و با درگیری های مستقیم عوامل فرمانداری نظامی از یکسو و پرسنل نیروی هوایی طرفدار آیت الله خمینی از سوی دیگر تعداد قابل توجهی که از رقم صحیح آن اطلاعی در دست نیست در این عملیات کشته و زخمی شده اند و از جمله زخمی شدگان سرهنگ توانا فرماندار نظامی منطقه نیز بوده است. در گیر و دار برخورد های موصوف که تا ساعت ۱۳/- کماکان ادامه داشت تعدادی از پرسنل اغتشاشی نیروی هوایی موفق میگردند مقادیری اسلحه و مهمات به خارج پادگان منتقل نموده و در اختیار مردمی که به تعداد کثیر به پشتیبانی از این پرسنل در منطقه گرد آمده بودند بگذارند. گفته شده است تعداد چهار کامیون اسلحه و مهمات مذکور در خیابانهای تهران نو، نظام آباد، خواجه نظام الملک و گرگان از طرف افراد نیروی هوایی در ازاء ارائه کارت پایان خدمت و وظیفه (به هر نفر یک قبضه سلاح با ۷۰ تیر فشنگ مربوطه) بین مردم تقسیم گردیده است. گزارشات بعدی حاکیست متعاقب درگیری مسلحانه مذکور افرادی در خیابانهای شهر براه افتاده و با بلندگو به مردم اعلام مینموده اند که بدستور امام برای مبارزه مسلحانه آماده باشند و بر همین مبنای گروههای مسلحی نیز در سطح شهر دیده شده اند که بطرف منطقه عملیات مذکور حرکت مینموده اند. از جمله این گروهها ۲۵ نفر موتور سیکلت سوار مسلح به مسلسل

نیز مشاهده شده اند که بدون همراه داشتن عکس آیت الله خمینی بطرف میدان شهناز در حرکت بوده اند. بعلاوه گروههایی از مردم که اطراف منطقه را محاصره نموده بودند در محل سنگر بندی نموده و خود را برای مقابله آماده میکرده اند. (صفحات ۳۷۰ و ۳۷۱ فرازهایی از انقلاب...)

- یکی از آنها [همافران] که اسمش حسین... بود اظهار داشت بمحض آنکه رادیو اعلام کرد فیلم بازگشت امام خمینی بلافاصله پس از اخبار هشت و نیم تلویزیون نمایش داده میشود، ما در دسته های دوست نفری به سالن هایی که تلویزیون در آن نصب شده رفتیم هنگامیکه تصویر امام بر صفحه تلویزیون ظاهر شد همافران سه بار صلوات فرستادند و بنفع امام خمینی شعار دادند. لحظاتی بعد گاردی ها، که از مدتها پیش در محل اقامت و تعلیم ما مستقر شده بودند، با تانکهایشان به خوابگاه ها حمله کردند... از طرفی مردم در بیرون محل اجتماع کرده و تظاهرات میکردند. چراغها را خاموش کردیم و بعد تیراندازی از هر طرف بسوی ما در جریان بود. بعضی از رفقای ما بدام افتاده و بعضی با استفاده از تاریکی شب و کمک مردم از مهلکه گریختند، و تعدادی نیز به منزل امام پناهنده شدند. (روزنامه اطلاعات، ۲۱ بهمن ۱۳۵۷)

- از اعلامیه خمینی در ۵۷/۱۱/۲۱ : ملت شجاع ایران، اهالی محترم تهران، بطوریکه میدانید اینجانب بنا دارم که مسائل ایران بطورمسالمت آمیز حل شود... من از مردم شجاع تهران میخواهم در صورتیکه قوای متجاوز عقب نشینی کردند با حفظ آمادگی و هشیاری از خدعه دشمن آرامش و نظم را حفظ کنند ولی مجهز و مهیا برای دفاع از اسلام و قوانین مسلمین باشند. (صفحات ۳۷۳ و ۳۷۴ فرازهایی از انقلاب...)

۹۷- امام خمینی در آستانه ترك تهران به قم اعلامیه ای خطاب به ملت ایران صادر

کرد. در این اعلامیه آمده است :

۱- اگر بخواهیم استقلال حقیقی بدست آوریم باید سعی کنیم تمامی اشکال نفوذ

- امریکا چه اقتصادی، چه نظامی، چه سیاسی و چه فرهنگی را از بین ببریم.
- ۲- آزادی بیان و قلم و عقیده برای همگان آزاد میباشد و لکن مردم توطئه را هرگز اجازه نمیدهند.
- ۳- من به دولت راجع به مجانی کردن آب و برق و بعضی چیزهای دیگر فعلاً برای طبقات کم بضاعتی، که در اثر تبعیضات خانمان برانداز رژیم شاهنشاهی دچار محرومیت شده اند و با برپائی حکومت اسلامی به امید خدا این محرومیت ها بر طرف خواهد شد، سفارش اکید نمودم که عمل خواهد شد.
- ۴- ارتش و شهربانی و ژاندارمری اکنون در خدمت اسلام هستند و باید ملت از آنها پشتیبانی کند.
- ۵- کمیته های انقلاب اسلامی در تمام شهرستانها موظف اند که به مجرد مسلط شدن دولت بر اوضاع شهرها، فعالیتهای کمیته ها را به قوای دولتی تسلیم کنند و از دخالت در امور خودداری نمایند.
- ۶- به تمام اعضای کمیته ها و زندانبانها حکم میکنم که با زندانیان هر که باشند بطور انسانیت و اسلامیت رفتار کنند و از آزار و مضیقه و رفتار خشن و گفتار ناهنجار خودداری کنند که در اسلام و حکومت عدل اسلامی این امور ممنوع است.
- ۷- کسی حق ندارد به منزل مردم حمله کند و وارد منزل آنان شود.
- ۸- مردم برای همراهی با طبقه مستمند از گرانفروشی در ارزاق عمومی احتراز کنند.
- ۹- توصیه میکنم هیچکس حتی نسبت به کسانی که به من اهانت نموده اند نباید متعرض شود.
- ۱۰- صلاح مطبوعات را در آن میدانم که تحت تأثیر راست و چپ و مشرق و مغرب واقع نشده خود را در مسیر انقلاب اسلامی قرار دهند.
- ۱۱- من از ملت شریف انتظار دارم که به «جمهوری اسلامی» رأی دهند.
- ۱۲- باید هر چه سریع تر به وضع جنایتکاران رژیم فاسد رسیدگی شود و در

دادگاه های فوق العاده انقلابی مردمی علناً آنان را محاکمه کرده به مجازات برسانیم .
۱۳- باید تمام ادارات از نخست وزیری تا کوچک ترین اداره از تجمل پرستی و اسراف
و کاغذ بازی بپرهیزند و کار مردم را سریعاً انجام دهند. (صفحات ۴۹ و ۵۰ طلوع و
غروب دولت موقت)

سرنوشت انقلاب ایران و مسئله حاکمیت پیشگفتار

پیش از هر چیز باید به خواننده یاد آور شد که این رساله مطلقاً يك کار فردی نیست بلکه نتیجه يك بحث مفصل و جاندار میان گروهی از صاحب‌نظران است که در جریان انقلاب در يك جمع سیاسی با همدیگر همکاری تنگاتنگ سازمانی و مطبوعاتی داشتند و نویسنده در حقیقت نتیجه این بحث را بروی کاغذ آورده است؛ بعلاوه فصل دوم کتاب را عطاء الله، از شرکت کنندگان در بحث نوشته است. او بعد ها به سازمان چریکهای فدائی خلق (اقلیت) پیوست و پس از مدتی دستگیر و تیر باران شد. این بحث در روزهای آخر خرداد ۱۳۵۹ صورت گرفته و رساله در اوائل تیر ماه ۱۳۵۹، یعنی درست يك سال پیش از کودتای ارتجاع ولایت فقیه در ۳۰ خرداد ۱۳۶۰، تدوین و چاپ شد ولی امکان انتشار نیافت. چنانچه معلوم است از این پس در وضع حکومت، انقلاب، صف بندی و توازن میان نیروها تحولاتی به وجود آمد که طبیعتاً در نتیجه گیری ها ئی که در آن زمان صورت می‌گرفت تغییراتی رخ داد. تا آنجا که به این رساله مربوط میشود این تغییرات بخصوص در مورد وضع حکومت، انقلاب، صف بندی نیروها و موضع گیری در برابر ارتجاع حاکم و ضد انقلاب باید مورد توجه قرار گیرد. اشارات مختصر زیر به همین منظور صورت می پذیرد.

تشبیت ارتجاع

در این رساله با توجه به توضیحاتی که در مورد معیار های تشبیت يك حکومت آمده نتیجه گیری شده که حکومت ارتجاعی ولایت فقیه هنوز تشبیت نشده است زیرا هنوز، از لحاظ تکیه گاه اجتماعی و طبقاتی و جهانی متزلزل است. از لحاظ چهره ها و نهاد های سیاسی - اجتماعی خود هنوز نتوانسته است سیمای مشخصی

بگیرد، برنامه ای که بصورت يك سیستم بتواند گروه های معینی از جامعه را برای همیشه به همکاری جدی جلب کند ندارد، نظام سوسیالیستی و امپریالیستی هیچکدام به دوام آن اطمینان ندارند و بالاتر از همه اینکه فاقد يك قدرت متمرکز است که بتواند سلطه خود را بر نقاط و شئون مختلف کشور و جامعه اعمال کند.

اما چنانکه میدانیم پس از کودتای ۳۰ خرداد و پس از مدتی زور آزمائی با نیروهای انقلابی، حکومت ارتجاعی ولایت فقیه بر اکثر این کمبودها و ضعف ها فائق آمد و از لحاظ سیاسی تثبیت شد.

با اینهمه در رساله، به این ثبات احتمالی، و یا شاید بتوان گفت مقدر، به این ترتیب اشاره شده که با وجود همه کمبودها «و علیرغم جدا شدن توده ها از حاکمیت و جلب قسمتی از آن بسوی نیروهای انقلابی، تثبیت حاکمیت - حتی با تغییراتی در افراد و شیوه های کار - بسود ضد انقلاب (بخوانیم ارتجاع) خواهد بود و در حقیقت این ضد انقلاب (ارتجاع) است که تثبیت خواهد شد».

شکست انقلاب

در مورد شکست انقلاب نیز طی يك شرح مفصل چنین اظهار نظر شده : «در زمینه هائی که حاکمیت تازه ارتجاعی و بورژوائی تثبیت شده انقلاب بطور قطع شکست خورده ؛ در زمینه هائی که حاکمیت توانسته مناسبات سرمایه داری و امپریالیستی حاکم گذشته را بر سر پا نگاه دارد انقلاب متوقف شده، و در آن زمینه که مبارزه برای روی کار آوردن حکومت دموکراتیک توده ای و از میان بردن بقایای مناسبات سرمایه داری بزرگ و وابستگی های استعماری در جریان است انقلاب ادامه دارد.» باین ترتیب ملاحظه میشود که در زمان نوشتن رساله انقلاب هنوز از لحاظ استراتژیک در وضع مبهم و متزلزلی قرار دارد. با اینهمه در دنباله این بحث اظهار عقیده شده که «با توجه به دیالکتیک روند پدیده ها... در زمینه هائی که انقلاب متوقف شده شکست آن حتمی خواهد بود و در زمینه هائی نیز که انقلاب ادامه دارد روند آن جز شکست نهایت دیگری ندارد... انقلاب... در آنجا نیز که هنوز شکست

قطعی نخورده در سرآشوب شکست افتاده» و بالاخره « با توجه به اینکه روحیه انقلابی توده ها بسود رشد ضد انقلاب فروکش کرده و میکند شکست انقلابی که در سال ۵۷ به اوج خود رسید در این مرحله از تاریخ حتمی خواهد بود». و چنانکه معلوم است کار انقلاب در حقیقت به شکست انجامید.

تحول موازنه نیروها

مسلم است که پس از شکست انقلاب و تثبیت حکومت ارتجاع موازنه نیروهای وارد در صحنه مبارزه بهم خورد و جابجائی هائی صورت گرفت و طبیعتاً در صف بندی نیروها تغییراتی پدید آمد، و تا وقتی که اوضاع سیاسی بر وضع موجود دوام دارد این تغییر در صف بندی بجای خود باقی خواهد بود. امری که در انقلاب بورژوائی فرانسه و در جریان انقلاب مشروطیت ایران بنحوی آموزنده و عبرت انگیز چند بار تکرار شد. در این مورد نیز در رساله حاضر با توجه به اینکه هنوز در يك سال پیش از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ هستیم، چنین اظهار عقیده شده است :

بورژوازی ملی بی صلاحیتی خودش را در انقلاب دموکراتیک نشان داد و در مرحله بعدی انقلاب «حتی اگر قسمتی از آن با انقلاب، همراهی کند در رهبری آن نباید راه داشته باشد». اینک «مرحله تازه انقلاب دموکراتیک توده ای با رهبری طبقه کارگر و سمتگیری سوسیالیستی آغاز شده است» زیرا نیروهای انقلاب، اکنون دیگر «بطور اساسی عبارتند از طبقه کارگر، دهقانان زحمتکش، خورده بورژوازی زحمتکش و روشنفکران انقلابی که در رأس آنها سازمانها و نیروهای کمونیست و دموکرات انقلابی قرار دارند».

بدیهی است که اولاً «مرحله تازه انقلاب» را در این جمله بندی نه بمعنی سیاسی آن، بلکه بمعنی تاریخی آن باید درک کرد زیرا چه کسی نمیداند که حتی در آن زمان نیز تا تأمین رهبری طبقه کارگر راهی بس دراز در پیش بود و این امر تنها پس از گذشت مراحل تاکتیکی گوناگون و تحول در مبارزه و صف بندی نیروها، آنهم بشرط پیدایش آگاهی لازم طبقاتی و حزب نیرومند متنا سب با انقلاب امکان پذیر بود. ثانیاً

این مطلب، در آن هنگام که نمایندگان سیاسی و فکری بورژوازی ملی بطور عمده در حکومت بودند و یا هنوز بطور جدی به آن دل بسته و از آن حمایت میکردند، دقیق و قابل قبول بود ولی با رانده شدن این نیروها از حکومت و یکدست شدن حاکمیت ارتجاع و تثبیت آن نه تنها در صف بندی نیروهای اجتماعی تغییراتی بوجود آمد بلکه مضمون تازه ای نیز بر مضمون اصلی انقلاب اضافه شد و آن برانداختن و سرنگونی قدرت و نظام ارتجاع مذهبی بود که میتوان گفت انقلاب را چند گام به عقب راند و به مبارزه در راه دموکراسی رنگ تازه ای بخشید و طبعاً در مناسبات نیروهای اجتماعی و سیاسی و تا کتیکهای مبارزه برای يك دوره از تاریخ ایران تحولاتی را ناگزیر ساخت.

موضعگیری در برابر ارتجاع و ضد انقلاب

در رساله همچنین برای مبارزه با ارتجاع حاکم و ضد انقلاب مخلوع و همچنین تاکتیک های محتمل ضد انقلاب و امپریالیسم برای رسیدن به قدرت، بعنوان نمونه اصول و تاکتیکهای پیشنهاد شده که طبعاً با تغییر در مناسبات نیروها بعضی از آن جمع بندیها و تاکتیکها دچار تغییر و تحول شده اند. برای مثال ضد انقلاب مخلوع یا نیروهای سلطنت طلب نسبت به سالهای اول پس از انقلاب دچار پراکندگی و بسیار تضعیف شده اند و در عوض در میان صفوف اوبوزیسیون گروه ها و نیروهائی از جهات گوناگون ماهیت ضد انقلابی و ارتجاعی یافته و به جریاناتی بدل شده اند که نیروهای انقلابی مترقی در جریان مبارزات اجتماعی خود ناگزیر در برابر آنان قرار خواهند گرفت. از همه اینها گذشته نیروی ارتجاعی حاکم نیز برای حفظ و بقای خود هر روز به تاکتیک های تازه و نا آزموده ای دست می یازد. باین ترتیب نیروهای مترقی انقلابی برای دستیابی به هدف های اجتماعی خویش باید بیش از پیش هوشیاری و آمادگی از خود نشان دهند.

فصل اول

مرحله تاریخی جامعه ایران و ترکیب طبقاتی آن

۱- ایران، کشور نر مستعمره

میهن ما پس از خلع ید از شرکت نفت انگلیس در پایان سال ۲۹ و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که دو نقطه اوج و سقوط آخرین مرحله مبارزه بورژوا ناسیونالیستی یا جنبش ملی ضد امپریالیستی ایران بود، ضمن گسترش و تکمیل پیوند های خود در تمام وجوه اقتصادی، سیاسی و نظامی با امپریالیسم امریکا به مستعمره کامل این کشور بدل شد. در این تحول، بخصوص اصلاحات ارضی سالهای ۴۰ - ۴۱ نقش عمده ای بازی کرد و قدرت و نفوذ انگلستان را بعنوان قدرت امپریالیستی فائق از حاکمیت ایران بیرون راند. مناسبات تازه استعماری دارای ویژگی های نو استعماری بود باین معنی که امپریالیسم امریکا در رابطه ارگانیک با سرمایه داری بزرگ وابسته، جامعه ایران را در تمام وجوه به زائده خود بدل ساخت. اقتصاد تک محصولی نفت در چار چوب برنامه امپریالیسم مورد استفاده قرار گرفت ایران خود به بازار محصولات مصرفی امپریالیسم بدل گردید و در عین حال بصورت مرکز صدور مصنوعات امپریالیسم خاور میانه در آمد، ارتش ایران بصورت یکی از گردان های ارتش امریکا به زائده فرمانبردار ستاد ارتش این کشور مبدل شد تا با تجهیزات امریکائی و بخرج ملت ایران و با نیروی انسانی آن نقش ژاندارم منطقه و خلیج فارس را بازی کند، ایران در عین حال پایگاه امپریالیسم در کنار مرزهای شوروی و تهدیدی علیه این کشور بود. حکومت ایران با عقد قراردادهای دو جانبه و منطقه ای و تبعیت بی چون و چرا از نمایندگی های سیاسی امپریالیسم امریکا در مجامع جهانی بصورت تاری یافته و تنیده در شبکه سیاسی جهانی امریکا در آمد. و تمام این امور از طریق دستگاه سلطنتی محمد رضا پهلوی، که بعنوان نماینده طبقه سرمایه داری بزرگ وابسته زیر نظارت و هدایت

مستقیم مستشاران گوناگون برنامه ریزی و عمل میکرد، انجام میگرفت.

مرحله تاریخی

سیر گسترش نفوذ امپریالیسم امریکا و تقویت قدرت دیکتاتوری سلطنتی که در جهت رشد سرمایه داری وابسته و استقرار حاکمیت آن صورت میگرفت در صف بندی طبقات جامعه ایران تغییراتی بوجود آورد که سرانجام به بحران سال ۵۵ و قیام بهمن سال ۵۷ منجر گردید. در آغاز دوران انقلابی اخیر، دیگر مدتها بود که مالکین بزرگ ارضی قدیمی بعنوان طبقه از حاکمیت طرد شده و در جامعه نیز بصورت نیروئی بسیار کوچک، که در حال تحلیل و استحاله بود، در آمده بود. طبقه تازه ای از خرده بورژوازی مرفه که در رابطه مستقیم با رشد بورژوازی وابسته بود به یک نیروی قابل ملاحظه اجتماعی بدل شده بود، بورژوازی سنتی و بورژوازی ملی بسیار تضعیف شده بود. خرده بورژوازی سنتی شهری در حال سقوط بود و قشرهای مختلف دهقانی بسرعت تجزیه شده و در حال شکل گیری های تازه بودند. و طبقه کارگر نیز روز بروز از لحاظ کمی و کیفی در حال گسترش بود.

در کشور نو مستعمره ایران و جامعه جدیدی، که بخصوص پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ جریان شکل گیری خود را با شتاب فراوان ادامه داد، حاکمیت ملی در دست طبقه سرمایه داری وابسته یا سرمایه داری استعماری بود و بقیه طبقات از طرق گوناگون در زیر فشار استثمار چند جانبه قرار داشتند.

نظام نو استعماری تازه ایران ضمن رونق کاذب و تلقیحی خود چماقی نیرومند بنام دولت در اختیار داشت که بصورت دیکتاتوری عمل میکرد و هر نوع خواست و تمایل بقیه طبقات و قشرهای جامعه را که در جهت مخالف منافع طبقه سرمایه داری وابسته ابراز میشد بوسیله پلیس سیاسی و نیروی انتظامی سرکوب میکرد.

باین ترتیب در آستانه بحران سال ۵۵ و انقلاب توده ای اخیر جامعه ایران بصورت کشوری نو استعماری که بطور عمده پایگاه نظامی، سیاسی و اقتصادی امپریالیسم امریکا در خاورمیانه بود از طرف و بسود طبقه سرمایه داری وابسته بوسیله

يك دستگاہ پلیسی سلطنتی و بشیوه دیکتاتوری فاشیستی اداره میشد که تنها تکیه گاه اقتصادی آن رونق کاذب و پر زرق و برق ناشی از درآمد نفت، و فعال ترین پایگاه اجتماعی آن طبقه خرده بورژوازی مرفه جدید زائیده از درآمد نفت و زائده سرمایه داری بزرگ وابسته بود.

اختلاف در آمد شهر و روستا بشکل وحشتناکی افزایش یافت و جاذبه شهرها برای روستائیان صد چندان شد. مهاجرت به شهرها، که بخصوص از طرف سرمایه داری بزرگ وابسته تشویق میشد رونق گرفت. جمعیت شهرهای چند ده هزار نفری به چند صد هزار نفر رسید و شهرهای چند صد هزار نفری از ملیون گذشت. شهرها باد کردند و در کنار رونق و زرق و برق مراکز آنها محله های وسیع فقیر نشین که از همه چیز محروم بودند، بوجود آمد. در کنار آسمان خراش های عظیم و آخرین مد آلونک های کثیفی ساخته از حصیر و حلبی و مانند آن از زمین سر بدر آوردند و باین ترتیب استعمار نو نظام اجتماعی خود را بشکل کامل آن بر قرار کرد.

۲- طبقات اجتماعی

جامعه نومستعمره ایران، مثل هر جامعه طبقاتی دیگر، به دو قسمت ستمگر و زیر ستم تقسیم میشد که هر کدام از اینها خود به طبقات جداگانه ای تقسیم میشدند اما در عین حال جامعه ایران از لحاظ تحولی که در دو دهه اخیر با آن دست بگریبان بود قابل مطالعه است و طبیعتاً مثل هر جامعه متحول دیگر در آن طبقاتی در حال رشد و طبقاتی در حال نزع بودند :

الف - طبقات زوال یا بنده :

اول - ارباب ها یا ملاکان بزرگ ارضی - رشد سرمایه داری جامعه ایران، در سالهای پس از شهریور ۱۳۲۰ و تلاش و کوشش استعمار، و بویژه استعمار امریکا در جهت کمک به تسریع رشد آن و همچنین تقویت جنبه های سرمایه داری دولتی سبب شد که مناسبات سرمایه داری تا دورترین روستاهای ایران نیز گسترش یابد.

این گسترش مناسبات سرمایه داری، که در عین حال با کاربرد افزارهای مدرن تولید کشاورزی نیز همراه بود، سبب جلب مالکان قدیمی به استفاده از شیوه ها و مناسبات سرمایه داری و سرمایه گذاری در جهت تولید سرمایه داری، چه در صنعت و چه در کشاورزی شد. باین ترتیب در بسیاری از نقاط روستائی ایران بخودی خود مناسبات قدیمی تولید میان ارباب و رعیت بر هم میخورد و جای خود را به مناسبات سرمایه داری یا نیمه سرمایه داری میداد.

اما در آنجا که این تحول نتوانست بموقع و بسرعت صورت گیرد، سرمایه داری بزرگ وابسته و امپریالیسم امریکا کوشیدند تا به زور متوسل شوند و سرانجام بعد از يك سلسله مانورهای گوناگون بالاخره در سالهای ۴۰ - ۴۱ از طریق اصلاحات ارضی آخرین ضربه را به این طبقه وارد آوردند.

ملاکان بزرگ ارضی گذشته از نیروی اقتصادی - اجتماعی، در حاکمیت سیاسی نیز نیرومند بودند و بیش از همه از این طریق بود که در راه رشد نفوذ سرمایه داری بزرگ استعماری در جریان مبارزه با اصطلاح قانونی برای کوبیدن پایگاه های مادی این طبقه، در عین حال عوامل سیاسی آنرا نیز از حاکمیت بیرون انداخت و حتی دست افسران ارشد و صاحبمنصبان عالیرتبه اداری را که با روحیه طبقاتی گذشته پرورش یافته بودند از ارتش و بوروکراسی ایران کوتاه ساخت.

این نیروی میرنده اجتماعی در اواخر سال ۴۲ بکمک نیروهای دیگری، که هرکدام بدلیل خاص خود، با حکومت سلطنتی در اپوزیسیون بودند، آخرین مقاومت خود را سازمان داد ولی سرکوب شد و برای همیشه از لحاظ سیاسی و مشارکت در قدرت حکومتی بعنوان يك طبقه از میان رفت.

دوم - رعایا یا خرده بورژوازی روستائی

رشد سرمایه داری وابسته و بر هم خوردن مناسبات ارباب - رعیتی موجب شد که قسمتی از خرده بورژوازی روستائی که بشیوه مزارعه و بشکل رعیتی در تولید

کشاورزی عمل میکرد از قید این مناسبات آزاد شود. اصلاحات ارضی بنحوی صورت گرفت که قسمتی از این رعایا تمام زمینی را که حق نسق در آن داشتند تصرف کردند، قسمتی دیگر فقط به قسمتی از زمین های خود رسیدند و گروه سومی هم مطلقاً از این حق محروم ماندند.

«رعیت» بعنوان «يك طبقه» از میان رفت و صورت بندی طبقاتی در روستا، که در گذشته نیز بصورت قشربندیهای مختلف دهقانی جا افتاده بود، شکل تازه ای بخود گرفت: دهقان ثروتمند بعنوان رعیت از بند ارباب رها شد و خود به خرده مالک و نیمه ارباب جدیدی، که موجودیت تازه خود را مدیون حکومت سرمایه داری وابسته میدانست تبدیل گردید و درعین حال راه رشد اقتصادی و سیاسی و اجتماعی را برای خود وسیع و گشاده میدید، بهمین دلیل میتوان او را جزء تکیه گاه های سرمایه داری بزرگ وابسته و حکومت سلطنتی آن بشمار آورد. با اینهمه این گروه اجتماعی از تهدید خطر نابودی، در اثر گسترش سرمایه داری استعماری در امان نیست.

دهقانان متوسط که معیشتی نسبتاً خود کفا داشتند و تنها نگرانی و ناراحتیشان حضور مالک بود خود را از تهدید و ستم ارباب آزاد احساس کردند. اما این قشر دهقانی پس از چند سال در برابر گسترش مظاهر و مناسبات سرمایه داری استعماری و همچنین تهدید توسعه طلبی های نیمه اربابان جدید در معرض سقوط قرار گرفت، بعلاوه در برابر هجوم محصولات خارجی مشابه و اعمال سیاست دمپینگ (مانند توتون) و یا تولید محصولات جانشین بوسیله سرمایه داری کشاورزی (مانند نیشکر بجای چغندر) و بالاخره نخریدن کالاهای آن از طرف دولت همیشه در حال تزلزل بسر میبرد و احساس بیم به آن دست داد. بهمین دلیل دهقانان متوسط از نظر روحی نیز حالت دوگانه و متزلزلی دارند.

اما دهقانان فقیر، که زمین های محدودشان کفاف زندگیشان را نمیکرد و یا دهقانانی که فقط قسمتی از زمینهای خود را بدست آورده بودند، بخصوص از این نظر که قیمت محصولات کشاورزی در سطح نازلی باقی مانده بود در تنگنای معیشتی قرار

گرفتند و بقصد یافتن کار اضافی موسمی و تأمین حداقل معیشت خویش ناگزیر به شهرها رو آوردند. این قشر نه تنها بصورت رعیت از میان رفته است بلکه بعنوان دهقان نیز در معرض سقوط حتمی است و می‌رود که یا به پرولتر شهری و یا پرولتر روستائی تبدیل شود.

سوم - بورژوازی سنتی

بورژوازی ایران، که زمانی مرکز ثقلش در «بازار» و بطور عمده تجاری بود (و بهمین جهت میتوان آنرا بورژوازی بازار نامید) و جنبش مشروطیت ایران را بعنوان يك طبقه «لیبرال» هدایت کرد پس از کودتای ۱۲۹۹ بعنوان قدرت حاکم از نقطه نظر اقتصادی و سیاسی تثبیت شد و پس از شهریور ۲۰ نیز با آهنگی نسبتاً کند همچنان به رشد خود ادامه داد. در زمان ملی شدن نفت نیز این بورژوازی نقش مؤثری بازی کرد اما نفوذ امپریالیسم امریکا و گسترش مناسبات تازه سرمایه داری، بورژوازی بازار را بعنوان يك طبقه در معرض تهدید قرار داد. عناصری از آن در رابطه با مناسبات جدید سرمایه داری قرار گرفتند و به طبقه جدید منتقل شدند ولی طبقه خود رو به زوال میرفت و نقش او در امور اقتصادی و امور اجتماعی در برابر سرمایه داری بزرگ و وابسته روز بروز کاهش مییافت.

این طبقه، بر خلاف مالکان بزرگ ارضی که دوران زندگیش از نظر تاریخی سر آمده بود، هنوز در جامعه اعتبار و نفوذی داشت: خرده بورژوازی سنتی را بدنبال خود میکشید و قسمتی از آن با قسمتی از روحانیون - که از زمان تثبیت حکومت رضا شاه پهلوی در معرض اهانت و محدودیت قرار گرفته بودند - در ارتباط بود. عوامل سیاسی و روشنفکران بسیاری، که در زمان جنبش ملی شدن نفت بعنوان نمایندگان بورژوازی ملی معروف شدند از لحاظ سیاسی قسمتی از این طبقه را نمایندگی میکردند و همچنان از اعتباری نسبی در میان مردم برخوردار بودند. قسمتی از این طبقه در عین حال با مالکین ارضی لیبرال اشتراك منافع داشت و بهمین دلیل همه اینها در آخرین

مقاومت ملاکان بزرگ ارضی در اواخر سال ۴۲ در برابر حکومت نو استعماری به يك زور آزمائی دست زدند که با شکست قطعی بقایای ملاکین، اینها نیز از صف اول میدان سیاست بسختی عقب رانده شدند.

چهارم - خرده بورژوازی سنتی

خرده بورژوازی سنتی که در اقتصاد جامعه ایران، در امر تولید و توزیع نقش عمده ای دارد در جنبش مشروطیت و ملی شدن نفت و در فاصله میان این دو جنبش همیشه بدنبال بورژوازی بازار در حرکت بوده است اما شکست جنبش ملی شدن نفت و موضعگیری لیبرالی رهبری آن در برابر عوامل امپریالیسم و بویژه امپریالیسم امریکا او را از این بورژوازی مأیوس کرد و قسمتی از آن بخصوص پس از گوشه گیری بقایای رهبری بورژوازی ملی در سال ۴۱، در قیام ۱۵ خرداد ۴۲ بدنبال رهبری روحانیت براه افتاد.

این خرده بورژوازی نیز مانند بورژوازی سنتی زیر فشار سرمایه داری بزرگ وابسته، که اینک دیگر میکوشید تا تمام زمینه های تولید و توزیع و بازار مصرف را قبضه کند، رو به تحلیل نهاد. سرمایه داری استعماری اولاً کالاهای مصرفی جدیدی را که با بازار سنتی مربوط نبود به بازار میریخت، ثانیاً با ایجاد فروشگاه های بزرگ زنجیره ای از طریق شخصی و فروشگاه های شهر و روستا از طریق دولتی و فروشگاه های تعاونی روستاها دامنه فعالیت و اختیار او را محدود میکرد، ثالثاً از طریق سازمان های بوروکراتیک، از قبیل اصناف و غیره، او را تحت فشار قرار میداد تا از مقرراتی که بنفع سرمایه داری بزرگ و بزیان او تدوین شده بود تبعیت کند. باین ترتیب این خرده بورژوازی زیر فشار اجبار اقتصادی و سیاسی و بوروکراتیک سرمایه داری بزرگ وابسته از پا در میآمد.

این طبقه که قسمتی از آن در جریان حرکت ۱۵ خرداد ۴۲ جذب رهبری روحانیت شده بود پس از شکست این حرکت موقتاً در خود فرو رفت و پس از يك

دوره فترت با ظرفیت انقلابی بیشتر در برابر سرمایه داری بزرگ وابسته و دستگاه بوروکراتیک آن قد علم کرد.

پنجم - روحانیت

روحانیت پیش از مشروطیت به دو قسمت اساسی تقسیم میشد: یکی در خدمت حکومت و یا شاید بتوان گفت بنوعی شریک در حاکمیت و قسمت دیگر بیرون از حکومت و تا حدی در برابر آن بود و میکوشید تا از معاصی اهل ظلمه خود را برکنار دارد و یا در صورت امکان با آن معارضه کند.

در نبرد بورژوا دموکراتیک مشروطیت قسمتی از روحانیت که با حاکمیت عجین شده و یا با نظام موجود سازش کرده بود در برابر جنبش قرار گرفت و قسمتی دیگر یا بمناسبت بستگیش به منافع بورژوازی و خرده بورژوازی و یا بخاطر زهد و منزه طلبیش، با حاکمیت موجود و با مظاهر ظلم و زور درگیر شد.

اما از آنجا که نظام سیاسی - بوروکراتیک بورژوائی و شور و مشورت عامه در ذات خود با مذاق مقامات عالی روحانیت هماهنگی ندارد، بخصوص که استقرار این نظام در برابر قدرت سلطنتی استبدادی ملوک الطوائفی امری پر دردسر بود، و گذشته از اینها در جریان رشد جنبش بورژوا دموکراتیک به روحانیون نیز بعنوان يك «طبقه» «بی حرمتی» هائی صورت میگرفت، روحانیت عالیمقام بسرعت از میدان مشروطه خواهی پا پس کشید و اما روحانیون خرده پا که با توده مردم آمیخته بودند به مبارزه خود در راه منافع مردم زیر ستم ادامه دادند و در این مبارزه گاه رادیکالترین مواضع را اشغال کردند.

استقرار حکومت بورژوا - ملاک رضا خان پهلوی و تدوین نظامات جدید، روحانیت را از قدرت قضا و مداخلات دیگر در امور مادی قدرت خلع کرد و آن را بصورت گروهی جدا از مردم در آورد، با اینهمه سرمایه داری بازار و مردم عادی رابطه مادی و بخصوص رابطه معنوی خود را تا حدودی با آن حفظ کردند.

در دوران بحرانی سالهای پس از شهریور ۱۳۲۰ که تمام طبقات و قشرهای اجتماعی زیر فشار (خان ها، سران بزرگ روحانیت، زعایا) در تلاش تجدید حیات خویش بر آمدند قسمتی از روحانیت نیز کوشید تا دوباره شخصیت و نفوذ اجتماعی مستقل خویش را باز یابد و این تلاش بخصوص در جریان فعالیت هائی که سید ابوالقاسم کاشانی در رأس آن قرار گرفت تجلی کرد و قسمتی از بورژوازی بازار و خرده بورژوازی سنتی را بدنبال خود کشید اما اعمال نفوذ های امپریالیسم، تسلیم طلبی های بورژوازی ملی، دنباله روی بزرگترین حزب توده ای آن زمان - حزب توده ایران - از این بورژوازی و خیانت های قشر بالائی روحانیت و سرانجام کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد ۳۲ و شکست آخرین جنبش بورژوا ناسیونالیستی یکبار دیگر روحانیت را از صحنه فعالیت مستقل سیاسی عقب راند. اما علیرغم این تسلیم طلبی ها و خیانت های قشر بالائی روحانیت، روحانیون خرده پا بکلی تسلیم نشدند و در دوران بحران اقتصادی، سیاسی مجدد سالهای ۴۰ همراه با خرده بورژوازی زیر ستم دوباره به میدان آمدند و در حرکت ۱۵ خرداد ۴۲ توانستند نقش قابل ملاحظه ای پیدا کنند. این جنبش مخالفت، در عین حال از جنبه مکتبی نیز با حاکمیت در افتاد. از این ببعد است که قسمتی از روحانیت، بعزت ارتباط تنگاتنگش با خرده بورژوازی و جنبش آن علیه رشد ناپرد کننده سرمایه داری بزرگ وابسته بعنوان يك نیروی سیاسی دوباره شکل میگیرد و در اوج بحران سالهای ۵۰ که حتی بورژوازی بازار را نیز به میدان مبارزه میکشاند تمامی روحانیت به میدان سیاست کشانده میشود و با استفاده از خلاء سیاسی در رأس جنبش قرار میگیرد و بدنبال يك سازش با بقایای بورژوازی ملی و بدنبال قیام ۲۲ بهمن ۵۷ به حاکمیت عروج میکند.

اما بلافاصله پس از عروج به حاکمیت، جامعه روحانیت، که در گذشته نیز بهیچوجه یکپارچه نبود به دو قسمت اساسی تجزیه میشود: قسمتی که در تسلیم به طبقه بورژوازی حاکم، به نقش رهبری معنوی جامعه اکتفا میکند و قسمت دیگر که با

تکیه به نیروی خرده بورژوازی تحت ستم می‌خواهد حاکمیت مذهبی « صدر اسلام » را تجدید کند. این قسمت نیز بتدریج در برابر واقعیات موجود زندگی و در مقابله با خواست های توده قرار می‌گیرد و با سرعتی باور نکردنی دچار تجزیه و سقوط میشود و آخرین لحظات تاریخی قدرت حاکمیت خود را بسرعت طی میکند و بحض اینک خرده بورژوازی بتواند رهبری اجتماعی غیر روحانی خود را باز یابد این روحانیت برای همیشه در زاویه مقدس خود منزوی خواهد شد.

ب - طبقات رشد یا بنده :

اول - بورژوازی بزرگ وابسته

در جریان هرج و مرج سیاسی و اقتصادی و صنعت حاکمیت در سالهای پس از شهریور ۲۰ در برابر طبقه بورژوا ملاک و سرمایه داری سنتی بازار قشری از سرمایه داری لومپن پدید آمد که بعد ها یکی از پایه های سرمایه داری بزرگ وابسته را تشکیل داد. این قشر که مطلقا پای بند سنت های سرمایه داری ایران نبود بخصوص پس از گسترش نفوذ امپریالیسم امریکا در محافل قدرت بصورت طبقه سرمایه داری بزرگ وابسته، که مطلقا « بیوطن » بود شکل گرفت و بسرعت نیرومند شد. بدنبال رشد سریع و پر جاذبه این طبقه عناصر بسیاری از سرمایه داری سنتی بازار و افرادی از بورژوا - ملاکان از طبقات خود کنده شدند و به آن پیوستند و آنرا بیش از پیش تقویت کردند.

قشر سرمایه داری استعماری بدنبال کودتای امپریالیستی - امریکائی ۲۸ مرداد ۳۲ بقیه طبقات و اقشار را از حاکمیت بیرون راند و بصورت يك « طبقه » کارگزار امپریالیسم دولت را بدست گرفت و کشور را بزیر سلطه حاکمیت خود در آورد. این سرمایه داری پس از کسب قدرت با تکیه بر درآمد نفت و ادغام در سیستم پیچیده اقتصاد امپریالیستی باز هم بر سرعت رشد خود افزود. بسط نفوذ امپریالیسم در کشور به رشد سریع این قشر از سرمایه داری، که دیگر به يك « طبقه » مستعمراتی تبدیل شده

بود، کمک میکرد و در عین حال متقابلاً در جریان رشد خود نفوذ امپریالیسم را در کشور تحکیم می بخشید.

سرمایه داری مستعمراتی یا وابسته در جریان تحکیم خود تمام رشته های تولید و مصرف را یکی پس از دیگری قبضه میکرد. تمام نظامات اقتصادی و اجتماعی قدیمی و موجود را بهم میریخت و با هجومی وحشیانه و ویرانگر تمام مظاهر حیات طبقات و قشرهای دیگر را زیر ضربه قرار میداد. امکانات مادی و معنوی او سبب شد که گروه های عظیمی از روشنفکران را بخدمت خود در آورد و فرهنگ مبتذل نو استعماری را در جامعه ترویج و تحمیل کند.

اما این طبقه که باعث باری، در جامعه ما، يك طبقه «رشد یابنده» بود، علیرغم تمام جلوه های پر زرق و برق خود نطفه های زوال را در درون خویش پرورش میداد: اولاً بعلت وابستگی آن به استعمار بار عوارض تمام بحران های سیاسی و اقتصادی جهانی امپریالیسم را بر دوش میکشید، ثانیاً دستگاه بوروکراتیک این طبقه که بر سیستم بوروکراتیک کهنه قرون وسطائی سلطنتی تکیه داشت نمیتوانست از ضعف های تاریخی - اجتماعی آن، که صرفاً به حاکمیت چماق دیکتاتوری اعتقاد داشت، در امان بماند. ثالثاً ولع بی بند و بار این طبقه و رشد بیش از حد ناموزون آن بزودی طبقه را به بن بست بحران ها کشاند، رابعاً امپریالیسم که در اثر بی ثباتی و نامطمئنی نظام های حاکم منطقه و تضاد های گوناگون این نظام ها، میکوشید تا تمام نقشه های همه جانبه خود را بدست این طبقه و حکومت آن در منطقه اجرا کند سبب شد که این طبقه پیش از آنکه بانداره کافی استقرار یابد، با سرعتی بیش از حد معمول در برابر تمام خلق قرار گیرد.

باین دلیل بود که این طبقه، در روزهای آخر حیات حاکمیت دیکتاتوری سلطنتی خود، علیرغم تمام ترفندهائی که براهنمائی امپریالیسم امریکا بکار بست بدست توده ها، اما برهبری گروه میرنده جامعه از حکومت خلع شد.

دوم - خرده بورژوازی طفیلی

سرمایه داری مستعمراتی که خود زائده و انگل سرمایه داری امپریالیستی است، در جریان رشد خود طبقه انگلی تازه ای از خرده بورژوازی را بوجود آورد. نومپن ها بسرعت در نظام جدید و در بوروکراسی آن جذب شدند. دلال ها و سفته بازان، از همه رنگ سر بر آوردند، دزدی و غارت با حجم زیاد صورت قانونی یافت و باندهای سیاه قدرتمند در زیر پر و بال سرمایه داری استعماری بسرعت افزایش و نیرو یافتند. این خرده بورژوازی که مطلقاً در امر تولید دست نداشت و صرفاً بر سفته بازی و اعتبارات بانکی و رشته های خدماتی ساختگی و غیر ضروری تکیه داشت و از نظر مالی از درآمد ارزی نفت تغذیه میکرد طی يك دهه بسرعت به نیروی عظیم ملیونی تبدیل شد و بازار را بسود اقتصاد امپریالیستی قبضه کرد. بوروکراسی در دست او و بنفع او عمل میکرد و سرمایه داری مستعمراتی تا میتوانست او را در برابر خرده بورژوازی سنتی تقویت میکرد. رشد بی بند و بار این طبقه انگلی جدید که بزرگترین پایگاه سرمایه داری مستعمراتی را تشکیل میداد در عین حال آهنگ رشد اقتصادی جامعه را بیش از پیش ناموزون میساخت و با دامن زدن به اسنوبیسم و مصارف غیر ضروری قشر بندی ها را مشخص تر میکرد. این طبقه که خود طفیلی سرمایه داری وابسته و متقابلاً تکیه گاه بزرگ اجتماعی او بود با رشد سریع و ناموزون خود بر سرعت بحران اجتماعی و بحران سرمایه داری میافزود و خود نیز بدنبال آن چهار نعل به بن بست میتاخت و باین ترتیب نشان میداد که بعنوان يك طبقه «رشد یابنده» رو به زوال دارد و اینک پس از سقوط حاکمیت بوروکراسی سرمایه داری وابسته نیروهای عظیمی از این طبقه، که فضای حیاتی را بر خود تنگ می بینند بدنبال قطب خود در کشورهای امپریالیستی در جستجوی فضای حیاتی مناسبی در حرکتند و عده ای نیز که هنوز راه گریزی نیافته اند جریمه تحقیر طبقات تحقیر شده را میپردازند و با دندان قروچه انتظار بازگشت روزهای خوش و آزاد گذشته را شماره میکنند.

سوم - کارگران و زحمتکشان

رشد سرمایه داری، که تکیه بر استثمار توده ها دارد، باعث رشد کمی طبقه کارگر و توده های زحمتکش شد. علاوه بر واحد های بزرگ صنعتی مانند نفت و بعضی دستگاه های مانوفا کتوری سابق و راه آهن و مانند اینها و همچنین واحد های کوچک فراوانی که پیش از رشد سرمایه داری مستعمراتی وجود داشت ایجاد رشته های تازه تولید، که غالباً وابسته به سرمایه داری امپریالیستی و وابسته بودند بسرعت بر تعداد کارگران رشته های صنعت افزود. بعلاوه تعداد واحد های کوچک، بصورت پراکنده و یا بصورت شهرک های صنعتی و همچنین کارگران شاغل در آنها بسرعت افزوده میشدند. گسترش سرمایه داری کشاورزی، علاوه بر اینکه قسمتی از رعیت های سابق را بصورت کارگر کشاورزی بکار گرفت هزاران هزار از اینان را بصورت زحمتکشان روزمزد بدنبال کار آواره شهرها کرد. اختلاف فاحش سطح زندگی میان شهر و ده، در عین حال به این مهاجرت های میلیونی دامن زد. توسعه زمین بازی و سفته بازی کار ساختمانی بی بند و بار را در شهرها به حد اعلا گسترش داد و آنرا بصورت «گنجی» گشاده در برابر چشم این میلیون های آواره نهاد. عده ای از این آوارگان روستائی بعد از طی مراحل به رشته های تولیدی نیز جذب میشدند.

باین ترتیب طبقه کارگر از لحاظ کمی بسرعت رشد کرد اما اولاً بعلت اینکه نسبت تعداد کارگران صنعتی در برابر زحمتکشانی که بصورت روزمزد در رشته های ساختمانی و خدمات کار میکردند و ثانياً بعلت انتقال خصائل خرده بورژوائی دهاتی به میان طبقه کارگر ظرفیت انقلابی در این طبقه از لحاظ کیفی به سطح نازلی سقوط کرد، ثالثاً مبارزات خونین گذشته کارگران حکومت استبدادی - پلیسی محمد رضا شاه را بر آن داشته بود که طی سالهای اخیر بکوشد تا بضرع سیاست های چند دمه فشار و رشوه و فریب کیفیت انقلابی کارگران را پائین بیاورد. سرمایه داری ضمن جدا کردن و دور ساختن واحد های تولیدی از جامعه به محبوس کردن کارگران در چهار دیواری

محلّه ها و حصارهای مخصوص خارج از جامعه پرداخت و کوشید تا پیوند طبقه کارگر را از جامعه ببرد و از انعکاس خواست های آنان در سطح جامعه و پیوند مبارزه آنان با مبارزه سایر طبقات مانع شود. پلیس سیاسی محمد رضا شاه کارگران و کادر های انقلابی را از صحنه خارج میکرد، عوامل خود را بصورت کادر های ورزیده و تعلیم دیده تا رأس سندیکاها و مبارزات کارگری بالا میکشید و کارگران را غالباً خیانت زده فریب میداد. گذشته از اینها میکوشید کارفرمایان را وادارد تا با دادن رشوه هائی به کارگران یا لاقل کارگران متنقذ مبارزات آنان را اخته کند و در عین حال با تقویت لومپنیسم در گروه هائی از کارگران به بیکارگی دامن میزد و کارگران را غالباً بجای مبارزه حق طلبانه دستجمعی و انقلابی به کاردزدی های فردی و تن پروری و نفاق تشویق میکرد. با اینهمه در تمام طول سالهای فشار فاشیستی کارگران همچنان به مبارزات خویش ادامه میدادند که غالباً از طرف حکومت به خون کشیده میشد بی آنکه صدای آنها در جائی انعکاس یابد. اما همینکه بحران اجتماعی ایران حدت گرفت و شور انقلابی توده های زحمتکش حصار فشارها را در هم شکست بخوبی معلوم شد که تضاد میان سرمایه داری و پرولتاریا و مبارزه کارگران علیه سرمایه داری در اوج خویش است و چنانکه دیده شد تنها ظرفیت انقلابی پرولتاریای ایران بود که با اعتصابات توفنده خویش بساط دیکتاتوری سلطنتی و حاکمیت سرمایه داری مستعمراتی را بطور قطع در هم نوشت.

۳ - مناسبات اجتماعی و بحران

الف - بحران اجتماعی

رشد شتابنده سرمایه داری وابسته و تبدیل سریع ایران به مستعمره امریکا و وابستگی همه جانبه اقتصاد کشور به اقتصاد جهان امپریالیستی سبب شد که تمام مصائب و بحران های سرمایه داری جهانی با تمام قدرت در جامعه ما انعکاس یابد و تحت تأثیر ویژگی های جامعه ایران ابعاد وسیعتری بخود بگیرد و در عین حال تبدیل کشور

به زائده سیاسی و نظامی امریکا تمام سنگینی بحران سیاسی جهانی و بخصوص منطقه را بدوش ملت ایران انداخت. اما تحویل و تحول سریع طبقاتی که موجب جابجائی افسار گسیخته طبقات جامعه شد بیش از همه به این بحران دامن زد.

تولید مواد مورد نیاز جامعه به حداقل تنزل کرد و بر عکس بازارهای ایران از مواد مصرفی وارداتی انباشته شد، تولید بی بند و بار نفت بسود سیاست های امپریالیستی بحدی باورنکردنی رسید، گروه های غیر مولد و انگلی جامعه بصورت بوروکراسی، ارتش و کارکنان خدمات غیر مفید با سرعتی سرسام انگیز توسعه یافتند که از همه گونه مزایای اجتماعی برخوردار بودند و در عین زندگی انگلی ناز بر فلک و حکم بر ستاره میکردند، در عوض توده های فقیر، بخصوص از دهات کنده میشدند و به شهرها سرریز میکردند، تناقض وحشتناک طبقاتی و اختلاف سطح زندگی آشکار، قشرها و طبقات مختلف را در برابر یکدیگر مینهاد. مقاطعه کاری و سفته بازی به اصل اساسی اقتصاد مملکت تبدیل شد و جامعه را به بن بست کشاند. حکومت برای مقابله با جنبش زحمتکشان و روشنفکران ناگزیر به ایجاد یک نظام پلیسی خشن شد و هر گونه آزادی را خفه کرد و با مسدود کردن تمام راه های دموکراتیک مبارزه، راه مبارزه قهر آمیز را بروی خلق گشود و باین ترتیب بحران اقتصادی و سیاسی به تشدید وضع انقلابی جامعه منجر شد.

ب. مناسبات اجتماعی و نقش طبقات

طبقات و گروه های اجتماعی صف آرائی خود را هر روز مشخص تر ساختند : سرمایه داری بزرگ وابسته که بر جامعه حاکمیت مطلق و دولت را در بست در اختیار داشت با تکیه به خرده بورژوازی جدید، که بطور عمده در شهر و قسمتی هم در روستا رشد کرده و قدرت گرفته بود تمام طبقات دیگر اجتماعی را زیر ستم خود خرد میکرد. این سرمایه داری در روستاها هر جا که پر میگشود دهقانان را آواره میکرد، دهقان ها تجاوز مستقیم این سرمایه داری را به اقتصاد خویش، چه بصورت غصب زمینها و چه بصورت تسلط بر رشته های مختلف تولید کشاورزی بوضوح میدیدند و

آنها که به شهرها آواره میشدند ستم استثماراری این طبقه را با تمام وجود خویش احساس میکردند. باین ترتیب قسمت هائی از دهقانان، که پس از سقوط مالکیت بزرگ ارضی هنوز بدرستی طعم آزادی از فشار مستقیم ارباب را نچشیده بودند، در معرض تهدید مصادره، سقوط تولید کشاورزی و مورد بهره کشی سرمایه داری بزرگ در کشت و صنعت های وسیع روستائی و در ساختمان های غول آسای شهری قرار گرفتند و کینه آنها در دل پرورش دادند. دهقانان که احساس میکردند تولید بزرگ سرمایه داری هم از نظر غصب زمین های زراعتی و هم از نظر هدایت تولید کشاورزی آنها را به نا بودی میکشاند طبعا تولید بزرگ و واحدهای بزرگ کشاورزی را دشمن خود تلقی کردند و به مقابله با آن برخاستند. این مقابله که از موضع خرده بورژوائی صورت میگرفت از نظر اینکه با تولید بزرگ و پیشرفته مخالفت میکرد طبعا از نظر تاریخی عقب مانده و ازتجاعی بود اما از آنجا که مبارزه با دیکتاتوری سرمایه داری بزرگ وابسته را دامن میزد از نظر اجتماعی و سیاسی جنبه ترقیخواهانه داشت زیرا هم دموکراتیک و هم ضد امپریالیستی بود.

دیکتاتوری سرمایه داری بزرگ وابسته که در شکل دیکتاتوری سلطنتی تجسم یافته بود خرده بورژوازی تولیدی و توزیعی و مالی سنتی شهری را نیز در زیر فشار همه جانبه خود به سقوط میکشاند، سرمایه های کلان درشته های صنعت، کار پیشه وران و در رشته های توزیع، فعالیت کسبه را محدود میساخت و سرمایه بانکی دسترنج تمام مردم متوسط را، اعم از کارکنان فنی و خدماتی، بطرق گوناگون مورد بهره برداری قرار میداد. سرمایه داری کلان در عین حال در تنظیم اقتصاد جامعه و بازار مختار مطلق بود و بزبان مصرف کنندگان عمل میکرد و هر جا صدای اعتراضی علیه ستم طبقاتی دیکتاتوری سرمایه داری مستعمراتی بلند میشد بوسیله پلیس سیاسی دیکتاتوری این سرمایه داری سرکوب میشد. در نتیجه تمامی مردم متوسط و خرده پا، اعم از کاسب و کارمند جزء و متوسط و صاحبان حرف، که در شرایط کنونی تاریخی کشور عظیم ترین نیروی اجتماعی را تشکیل میدهند، در برابر سرمایه داری

بزرگ قرار گرفتند. مخالفت قسمتی از خرده بورژوازی که در تولید و توزیع کار میکند، آنجا که در برابر تولید و توزیع بزرگ قرار میگیرد از لحاظ تاریخی طبعاً جنبهٔ ارتجاعی دارد اما از آنجا که این مخالفت به مقابله با دیکتاتوری سلطنتی و محدود کردن تاخت و تاز سرمایه داری بزرگ وابسته و در نتیجه گسترش نفوذ امپریالیسم منجر میشد دموکراتیک و ضد امپریالیسم بود و جنبهٔ ترقیخواهانه داشت.

از میان طبقاتی که با سرمایه داری بزرگ مستعمراتی درگیری دارند میتوان از بورژوازی سنتی یا بورژوازی بازار نام برد. این طبقه که تا پیش از کودتای ۳۲ قسمت عظیمی از نیروی اقتصادی و سیاسی جامعه را به خود اختصاص داده بود با سرمایه داری بزرگ وابسته، که هنوز رقیب خطرناکی برای او نشده بود، تعارض جدی نداشت ولی پس از این کودتا و پس از رشد بی بند و بار آن خود را در معرض تهاجم آن احساس کرد. مسلم است که این سرمایه داری با سرمایه داری بزرگ وابسته از لحاظ طبقاتی در یک بلوک بهم وابسته اند، آنها از لحاظ بهره کشی از کارگران و تنظیم بازار بزیان مصرف کننده در یک جهت عمل میکنند. علاوه بر این بورژوازی سنتی از طریق انتقال عناصر خود به صف بورژوازی وابسته رابطهٔ طبقاتی خود را با این بورژوازی حفظ میکند، اما بصورت یک طبقه تحلیل میرود و همین احساس او را در معارضه با سرمایه داری مستعمراتی قرار میدهد. البته این معارضه چه از لحاظ اقتصادی و چه از لحاظ سیاسی چندان عمیق و جدی و پیگیر نیست زیرا عناصر این طبقه غالباً امکان انتقال به صف دیگر را دارند و در نتیجه آماده اند که از لحاظ سیاسی نیز به هر نوع سازش با حکومت سرمایه داری وابسته و امپریالیسم دست بزنند، بریژه که در برابر توده های مردم و جنبش ضد بهره کشی ستمکشان با آنها اشتراک منافع کامل دارند. این طبقه، که از دوران آغازین رشد خود در مبارزه با فئودالیسم با خرده بورژوازی سنتی در ارتباط و پیوند بوده، در معارضه و مبارزهٔ خود با بورژوازی وابسته و امپریالیسم با این خرده بورژوازی اظهار همدردی میکند و میکوشد تا کارزار آنها علیه دیکتاتوری سرمایه داری بزرگ بسود خود سمت دهد. اما

بورژوازی بازار در معارضه با سرمایه داری مستعمراتی و امپریالیسم کاملاً ناپیگیر است و هنگامیکه در يك معامله اجتماعی با آنها بر سر يك ميز نشست و با آنها همکاسه شد هر نوع همدردی با بقیه قشرها و طبقات دموکراتیک و ضد امپریالیستی را بکلی قطع میکند.

از طبقات دیگر اجتماعی ایران بقایای ملاکان بزرگ و خوانین عشایر و عناصر پدرسالار هستند که از لحاظ تاریخی بکلی نقش خود را از دست داده اند. اینان ممکن است بخاطر حفظ عقب ماندگی اجتماعی - تاریخی به درگیری های محدود و موضعی با سرمایه داری بزرگ و امپریالیسم کشانده شوند ولی اولاً در این درگیری ها موضع کاملاً ارتجاعی و ضد دموکراتیک دارند و ثانیاً بعنوان يك نیروی سیاسی - اجتماعی چنان ضعیف و رو بتروانند که عناصر آنها حاضرند با هر امتیاز شخصی که از امپریالیسم میگیرند علیه نیروهای دیگر و بخصوص نیروهای دموکراتیک دست به ماجراجویی بزنند. این عناصر سرانجام در يك حکومت دموکراتیک و نیرومند جز تسلیم و فنا راهی در پیش رو نخواهند داشت.

اما روحانیت که میکوشد خود را بعنوان يك نیروی ما فوق طبقاتی و احیاناً هوادار «مستضعفین» جا بزند از طریق گونا گون با تمام نیروهای زوال یابنده جامعه خویشی دارد و از لحاظ آموزش های ارتجاعی خود با هر نوع نوآوری و ترقی اجتماعی، خواه سرمایه داری امپریالیستی و خواه توده ای و دموکراتیک مخالفت میکند. قشر بالائی روحانیت که سعی دارد توده های فقیر این گروه اجتماعی را بدنبال خود بکشاند در عین حال بعلت محافظه کاری ذاتی خود در هر دوره تاریخی با گرفتن مقداری امتیاز و اعتبار اجتماعی با قدرت حاکم کنار میآید و در زیر پوشش مذهب توده های مردم را به تسلیم و رضا فرا میخواند. روحانیت علی الاصول با اختلاف طبقاتی موافق است و هر نوع استثمار و ثروت «مشروع» را مجاز میداند زیرا بگمان او خداوند همه افراد بشر را یکسان خلق نکرده است. روحانیت حداکثر ممکن است بخاطر حفظ پیوند خود با توده ها به زیاده روی ها و زیاده طلبی های طبقات استثمارگر اعتراض و به اندرز

سرمایه داران اکتفا کند. او که خود امت را بجای ملت میگذارد در عین حال از استثمار و مکانیزم های آن مطلقاً آگاهی ندارد و تنها از بیگانگی و غیر مسلم بودن استعمار طلبان است که ممکن است متأثر شود. در حکومت اسلام (آنهم شیعه) که روحانیت ایرانی میخواهد بر قرار کند تنها کافران، یعنی کمونیست ها و «منافقان» دشمن تلقی میشوند نه سرمایه داران و امپریالیست هائی که پیروان دین ابراهیمند. باین ترتیب روحانیت تا آنجا که با تکیه بر تعالیم خود آشتی طبقاتی و یا عقب ماندگی اجتماعی را تبلیغ میکند قویاً مرتجع است. با اینهمه از همین زاویه ارتجاعی میتواند با موضعگیری در برابر امپریالیسم و سرمایه داری وابسته توده هائی را که علیه این دو در مبارزه هستند برای مدتی فریب دهد. اما چون برای روحانیت مبارزه طبقاتی اساس نیست دستش بسرعت در پیش توده های زحمتکش رو خواهد شد و ناگزیر به کنج انزوا خواهد خزید.

طبقه خرده بورژوازی تازه بدوران رسیده، که زائده سرمایه داری وابسته است، طبیعتاً پایگاه اجتماعی این سرمایه داری و امپریالیسم است. او با اینکه خرده بورژوا است از آنجا که به دنباله سرمایه داری بزرگ وابسته است و از طفیل امپریالیسم و اقتصاد امپریالیستی نفت رشد میکند طبعاً در نقطه مقابل خرده بورژوازی سنتی، که در اثر رشد سرمایه داری وابسته رو به سقوط میرود، قرار میگیرد. البته این مقابله صرفاً جنبه طبقاتی دارد و مانع از آن نیست که افراد و عناصری از خرده بورژوازی سنتی از طریق انتقال به حوزه فعالیت سرمایه داری وابسته خود را به صف خرده بورژوازی جدید بکشانند. این خرده بورژوازی که از مزایای تمدن جدید برخوردار است با شیوه زندگی خرده بورژوازی سنتی و با روحانیت شدیداً مخالف است و در عین حال که شدیداً خرافی است بی بند و باری اخلاقی خود را به حساب و راستگی خویش از قید محدودیت های مذهب میگذارد و باین ترتیب خود را ضد ارتجاعی معرفی میکند. این طبقه چون با ارتجاع فرهنگی مخالف است ممکن است در میان گروه ها و قشرهای ترفیخواه امید هائی را نسبت به خود برانگیزد ولی از آنجا که

ستایشگر اشرافیت سرمایه داری و پایگاه دیکتاتوری این طبقه است و از آنجا که در ذات خود از زحمتکشان و رفتار های اجتماعی آنان نفرت دارد خیلی سریع خود را رسوا میکند و توده ها با سرعت صف خود را از آن متمایز خواهند کرد.

اما توده های زحمتکش و بویژه کارگران که از جانب سرمایه داران، چه سنتی و چه وابسته، استثمار میشوند طبعاً در برابر این طبقه و دیکتاتوری آن قرار دارند. آنها با دهقانان، و بخصوص دهقانان زحمتکش آواره احساس ارتباط و اشتراک منافع میکنند و طبعاً با ملاکان از هر رنگ در ستیزند. آنها به خرده بورژوازی سنتی، که مورد هجوم سرمایه داری بزرگ وابسته است، احساس همدردی و همزومی میکنند و از خرده بورژوازی مدرن، که کار و زندگی آنان را تحقیر میکند بیزاری میجویند. کارگران در نبرد خود علیه سرمایه داری بزرگ وابسته، بطور غیر مستقیم و حتی در بسیاری جاها بطور مستقیم به مبارزه علیه امپریالیسم کشیده میشوند و این مبارزه اگر در بعضی جاها نا آگاهانه است ولی در بسیاری موارد کاملاً آگاهانه صورت میگیرد. کارگران در مبارزه علیه دیکتاتوری سرمایه داری وابسته در عین حال که به دموکراسی برای خود دست مییابند از آنجا که آزادی آنها با قطع همیشگی ریشه استثمار تضمین میشود دموکراسی را برای تمام طبقات و قشر های نیز که تحت ستم این طبقه و امپریالیسم حامی آن هستند تأمین میکنند و باین ترتیب در دوران ما صدیقترین و نیرومند ترین و پیگیر ترین یار و یاور قشر ها و طبقات ضد سرمایه داری وابسته و ضد امپریالیست هستند.

نتیجه آنکه در جریان انقلاب کنونی که سرمایه داری بزرگ وابسته و دستگاه حاکمیت دیکتاتوری آن مستقیماً، و امپریالیسم بصورت غیرمستقیم، زیر ضربه قاطع توده ها قرار داشت، سرمایه داری سنتی بهیچوجه نمیتوانست صلاحیت رهبری از خودش نشان دهد زیرا اولاً در جنبش های سه دهه اخیر در برابر توده ها بی اعتبار شده بود و ثانیاً نمیتوانست و نمیخواست با امپریالیسم و سرمایه داری وابسته به جدال دست بزند و بهمین دلیل هم پنهان در پشت سر روحانیت به حاکمیت خزید. روحانیت نیز

بعلت عدم اعتقاد به مبارزه طبقاتی و جنبه های ارتجاعی برنامه ها و هدف هایش انقلاب را با رهبری خود صرفاً به انحراف میکشاند و در این میان تنها طبقه کارگر بود که میتواند با تکیه بر توده عظیم خرده بورژوازی زحمتکش شهری و روستایی و کشاندن آن بدنبال خود انقلاب دموکراتیک و ضد امپریالیست را تا آخر رهبری کند و آنرا به ثمر برساند اما این طبقه نیز بعلت نداشتن سازمان پیشاهنگ خویش نتوانست نقش تاریخی خود را در این دوره از انقلاب بازی کند.

فصل دوم مضمون جنبش انقلابی مردم ایران

مقدمه

شناخت مضمون انقلاب علاوه بر تعیین خطوط کلی و راهنمای برنامه استراتژیک جنبش کمونیستی ایران، زمینه ای خواهد بود برای شناخت ماهیت حکومت حاضر و سرنوشت انقلاب تا این مرحله و ترسیم خطوط آتی آن. در واقع شاید پاسخ گوئی به پرسشهای اساسی انقلاب جز در سایه شناخت ماهیت انقلاب، آنگونه که در فصول مقدماتی خود تا آستانه قیام بهمن ماه ۵۷ تظاهر و بسط یافت، میسر نیست. در غالب تحلیل های سیاسی به نظر می رسد که شناخت این مضمون یا به فراموشی سپرده شده که در نتیجه حکومت با خودش مقایسه میشود و یا چنان بدیهی انگاشته می شود که ذکر نمی گردد. حال آن که بدون اعتقاد به این که گمان کنیم این ماهیت امری ثابت و یکنواخت بوده، می توان کام و ناکامی انقلاب و «رهبران» آن را در پرتو شناخت آن تشخیص داد.

آنچه پایه و ریشه اعتراضات و طغیانها و جوش های انقلابی توده های مردم را از اواخر سال ۱۳۵۵ تشکیل می داد فشار اقتصادی عظیمی بود که از مدتها پیش بر اثر شدت و نفوذ و غلبه فزاینده سرتاسری سرمایه داری وابسته به امپریالیسم و از طریق دیکتاتوری نظامی - پلیسی شبه فاشیستی آن بردوش مردم سنگینی می کرد. دیکتاتوری سرمایه امپریالیستی در واقع جان وسیعترین توده های «خلق» یا توده های فاقد آگاهی طبقاتی را می فشرد و همین دیکتاتوری بود که در استمرار خود مانع از تفکیک طبقات «خلق» و روشن شدن مناسبات قوای طبقاتی و پیدایش تشکل های طبقاتی ویژه می شد.

دیکتاتوری سرمایه وابسته به امپریالیسم، طیفی وسیع از طبقات مردم را

زیر چکمه خورش می فشرد، از زحمتکش ترین اقشار تا اقشار بالنسبه بالای بورژوازی (که به دلایل گوناگون نتوانسته بودند بر سر سفره سرمایه داری انحصاری وابسته حضور یابند) بیش از پیش انواع و اقسام فشارهای اقتصادی و غیر اقتصادی را تحمل می کردند. منطق «شلاق- نان» حکومت شاه ناتوان شده بود، زیرا «نان» روز بروز دست نیا فتنی تر می شد و داغ شلاق بر کرده های بیشتری فرود می آمد. ترکیبی از انواع و اقسام تعدیبات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی که بدرجات مختلف متوجه هر يك از اقشار اجتماعی می شد، آنها را وا داشت تا در موجهای پیاپی خودجوشی انقلابی به میدان مبارزه در آیند.

تنگنا های اقتصادی ویژه ای که بریژه در اثر کاهش در آمد واقعی نفت و اثرات مخرب در آمدهای مصرف شده قبلی پدید آمده بود همراه با مخارج سنگین ماشین عظیم نظامی که برای سرکوبی جنبش های منطقه بسود امپریالیسم بوجود آمده بود، تحمل این فشارها را برای توده های مردم دشوارتر می کرد. بیکاری، کاهش قدرت خرید، گرانی و کمیابی نسبی کالاها و غیره نشانه های آغازین بحران بود. بورژوازی متوسط نیز که شاهد تجمع و تمرکز عظیم سرمایه های ملی در دست بورژوازی بزرگ وابسته و انتقال اثرات «توسعه اقتصادی» به خارج بود، و خود را روز بروز از مشارکت در حکومت اقتصادی و سیاسی دورتر می دید، بر اثر این بحران مجال یافت تا به بعضی آثار عرضی این « شیوه حکومت» و فی المثل اختصاص در آمد نفت به خرید های زائد و کنترل آن توسط بورژوازی بزرگ دولتی و بالطبع برکناری خورش از قدرت سیاسی اعتراض کند. این گونه اعتراضات در مراحل اولیه خود مستقیماً متوجه محافل حکومتی بود و نمی کوشید توده ها را پشتوانه خورش قرار دهد، اما حکومتگران انحصارگر سرسختی می کردند و به اعتراضات آن وسعت و عمق بیشتری میدادند.

در کنار این جریان و حتی اندکی بعد، و شاید تحت تاثیر آن، جنبشی شکل گرفت که مضمونی رفته رفته متفاوت و حتی مغایر با آن پیدا کرد. (می گوئیم شاید تحت تأثیر جنبش بورژوا - لیبرال بود که جنبش توده ای شکل و عمق گرفت. دقیقتر

بگوئیم در واقع توده های مردم همواره مترصد فرصت بودند تا بر اثر پیدایش کمترین بحران، بخصوص بحران در درون طبقه حاکم اقتصادی - سیاسی مطالبات خویش را مطرح کنند.)

۱- جنبش بورژوا - لیبرال و جنبش توده ای

میتوان گفت که در متن جنبش توده ای مردم ایران دو جنبش با دو ماهیت و تحت تأثیر دو دسته خواسته های کمابیش طبقاتی همزمان توسعه می یافت: یکی جنبش بورژوا - رفرمیستی که به اقتضای سرسختی حکومتگران رنگ دموکراتیک و لیبرالی می گرفت و بخشهایی از توده ها را به سوی خود می کشید و دیگری جنبش توده ای که ناگهان و عمیق در صحنه سیاست ظاهر شد و همگی نیروهای حاکم را متوحش کرد. این جنبش را به زحمت می توان جز با صفت «توده ای» (که صفتی غیر طبقاتی است) مشخص کرد. توده مردم از طبقات گوناگون خلقی در این جنبش شرکت داشتند: از خرده پیشه وران، روشنفکران و کلا و کسبه تهیدست گرفته تا کارگران و زحمتکشان و دهقانان نزدیک شهرها.

بورژوازی لیبرال («رفرمیست»، «متوسط»، سابقاً «ملی» و غیره) سعی کرد این جنبش اخیر را به حساب خود بگذارد، بر موج آن سوار شود و آن را وجه المصلحه دعوا با حکومتگران یکه تاز قرار دهد. اما فشار این جنبش چنان قوی بود که تمام اقشار بورژوازی را - از جهانی گرفته تا بومی - مبهوت کرد. جنبش دوم، جنبش توده ای رفته رفته بیش از پیش در فهرست مطالبات خویش تغییرات اساسی می داد و به ایتکار مستقیم متوسل می شد و «رهبران» یکشبه رهبر شده را از خود دور می کرد و یا آنان را و میداشت مطالبات خود را با رنگ و زبان توده ای بیان کنند.

خواسته های جنبش بورژوائی، شکل رنگ و رو رفته ای از شعارهای بورژوازی «ملی» سابق بود که می خواست از قدرت عظیم اقتصادی بورژوازی بزرگ وابسته

سهمی بزرگ داشته باشد و متناسب با آن در قدرت سیاسی نیز شریک شود و ائتلاف سیاسی جدیدی تشکیل دهد. سیر وقایع نیز گواه است که این جناح از بورژوازی، از سوی قدرتهای بزرگ جهان امپریالیستی و حتی از سوی بعضی جناحهای حاکم و غیر حاکم سرمایه داری انحصاری امپریالیسم امریکا حمایت می شد. از طریق همین حمایت بود که «فضای بازسیاسی» تحقق پیدا کرد و در رابطه با «حقوق بشر» حزب دموکرات آمریکا بود که بورژوازی بر کنار از قدرت توانست صدای اعتراض خود را بلند کند. این جنبش به شیوه استبدادی و انحصاری حکومت و اداره مملکت اعتراض داشت و با تکرار شعار سالهای پیش می گفت «شاه باید سلطنت کند نه حکومت»، و فقط بر اثر فشار جنبش دوم، جنبش توده ای حاضر شد فرمول خود را به این صورت عوض کند که «شاه برود و ولیعهد بیاید».

اما جنبش توده ها مضمون دیگری داشت. اگر بورژوازی لیبرال خواهان تعدیل نقش بورژوازی وابسته بود جنبش توده ها خواستار امحای آن بود. اگر مثلاً بورژوازی می خواست نظام بانکی به سود او تعدیل شود مردم می خواستند که آن نظام را درهم بشکنند. بورژوازی می خواست شبکه وسیع اقتدار پلیسی - نظامی را بشکلی تعدیل شده در خدمت خویش ببیند اما مردم با این اقتدار رویا رو می شدند و با ادامه آن مخالف بودند. بورژوازی لیبرال به سرمایه داری بزرگ معترض بود و توده وسیع مردم با هر گونه مظهر «ثروت» و سرمایه، سرستیز داشت (بیهوده نیست که هنوز هم پس از گذشت یکسال و نیم از قیام بهمن، اصطلاح «سرمایه دار» مترادف با ناسزا و تهمت است!) بورژوازی می خواست در ساخت سیاسی سهم شود و مردم می خواستند این ساخت منهدم شود. قیام و تفکیک شعارها و خواستها پیش از پیش و بسیار سریع آشکار می شد و بورژوازی متوسط که گمان می کرد این توده ها را پشت سر خود دارد، ناچار شد در پشت سر آنان قرار گیرد به امید آن که بتواند متوقف شان کند.

برعکس، نیروهای پراکنده چپ، که در ماه های آخر پیش از قیام بهمن ۵۷

توانستند بصورت فعال تر و توده ای تر عمل کنند در پاسخ به خواست های واقعی توده ها آنها را گسترش و تکامل میدادند. آنها خواهان برانداختن نظام سرمایه داری وابسته، درهم شکستن سرپای ماشین دولتی و ارتقاء مبارزه تا حد رو در روئی با امپریالیسم امریکا شدند. آنها با شعار «ایران را سراسر سیاهکل میکنیم» و «وای به روزی که مسلح شویم» گرایش توده ها را به انقلاب مسلحانه بر زبان میآوردند. آنها با شعار «ارتش خلقی بپا میکنیم» خواستار درهم شکستن ارتش شاهنشاهی، این افزار اصلی حاکمیت ضد انقلاب، شدند و پس از فرار محمد رضا شاه بلافاصله شعار «بعد از شاه نوبت امریکا است» را مطرح ساختند و باین ترتیب کوشیدند تا خواست های انقلابی توده را سازمان دهند و تحرك آگاهانه تری به جنبش بدهند.

ترس از همین گسترش و عمق یافتن شعارها و بالا رفتن آگاهی در جنبش بود که هم امپریالیست ها و هم بورژوازی رفرمیست و هم مرتجعین را بسختی دچار وحشت کرد و آنان را به تسریع برای سرهم کردن يك سازش بقصد بردن سایه خدا و آوردن آیه خدا و ادار ساخت تا هر چه زودتر جنبش انقلابی توده ای و دموکراتیک خلق را مهار و جلوی نفوذ چپ را در میان توده ها سد کند.

۲- مسئله رهبری جنبش

جنبش توده ای در اساس و ابتدای خویش، و به جرأت می توان گفت حتی تا آستانه قیام بهمن ماه فاقد رهبری بود و مقصود از رهبری نیرو و یا سازمانی است که خواست نا آگاه توده را به سطح آگاهی ارتقاء دهد، بدان عمق بخشد و با بسیج نیروهای پراکنده، موجبات تحقق خواستها را فراهم سازد.

عموماً از روحانیت «مبارز» و در رأس آن آیت الله خمینی به عنوان رهبر جنبش سخن می رود. در واقع روحانیت نیروئی بود که با ملاحظه عمق خواستهای مردم همواره از پی آن حرکت می کرد. گر چه می توانست سریعتر از نیروهای دیگر خود را با آن هماهنگ نشان دهد. بخشی از روحانیت که از مدتی پیش با دستگاه

سلطنت، به عنوان نماینده نظم سرمایه داری وابسته در تعارض افتاده بود، با اتکاء بر قوه سازماندهی خویش از طریق مراکز مذهبی، با استفاده از ضعف اساسی و نسبی سایر سازمانهای سیاسی و با تکیه بر سوابق ذهنی مردم (منجمله خاطره قیام توده ای ۱۵ خرداد که روحانیت با انگیزه هائی متفاوت و عمدتاً ارتجاعی در آن شرکت جست)، توانست در آخرین لحظات خود را به جنبش «برساند» و در این راه حتی از حمایت نسبی امپریالیست های کوچک و حماقتها و سماجت های حکومت شاه نیز بهره های فراوان گرفت. این نیرو، البته با انگیزه های متفاوت و حتی به سائقه گرایشهای گذشته گرای خویش، شعار مرگ بر شاه را تکرار می کرد. و از این طریق توانست رفته رفته «مهار» جنبش را در دست گیرد و بویژه پس از قیام بهمن خود را در رأس آن قرار دهد.

با توجه به ملاحظات اخیر است که باید گفت: اگر در جنبش های رهبری شده و دارای رهبری، باید سه عنصر «نیروهای شرکت کننده» و «شعارها و اهداف» و «رهبری» را در رابطه با هم بررسی کرد، در جنبش انقلابی ای که به قیام ۲۲ بهمن منجر شد و کوشید مستقل از نیروهای «رهبری» (روحانیت و بورژوازی متوسط) قدرت را در دست خویش گیرد، باید موقتا ماهیت رهبری را کنار بگذاریم و به بررسی نیروهای شرگت کننده و اهداف آگاه و نا آگاه آن اکتفا کنیم و از این طریق نیز به رابطه عمق این جنبش و تفاوت ماهوی آن با جنبش بورژوائی و خواستهای «رهبری» بعدی آن پی ببریم.

۳- شعار مشترك جنبش

چنانچه گفتیم دیکتاتوری ارتجاعی شاه مانع از آن شده بود که طبقات اجتماعی از طریق احزاب متشکل شوند و بدین جهت، جوشش ناگهانی جنبش، توده های ناهمگن را در کنار همدیگر قرار داد. آنچه این توده ها را بهم پیوند می داد شعاری بود که همه را در بر می گرفت و به صورتی گنگ، جوهر حاوی تمام خواستهای

مردم بود : «مرگ پر شاه.»

این شعار عمده و محوری توده های زحمتکش مردم بود. بدون شك این شعار بسته به آن که از جانب کدام قشر و دسته اجتماعی مطرح می شد، اهمیت و مضمون متفاوت و احياناً متناقضی پیدا می کرد. شاه مظهر و مجسمه نظام اقتصادی - اجتماعی حاکم بود. توده مردم به طور ضمنی، گنگ و مبهم خواهان محو این نظام بود. اما در ذهن همین توده ها نیز نقشه های متفاوتی برای نظام آتی ترسیم می شد. عده ای در سودای بازگشت به گذشته بودند و عده ای می خواستند بر ویرانه آن نظام نوینی بنا کنند. اما همگی در این نکته متفق القول بودند که بنای هر آینده ای، اعم از آن که رو به گذشته یا شده باشد یا آینده، جز با محو مظهر این نظام میسر نیست. این جنبش چنان که حتی نمایندگان جنبش بورژوازی رفرمیست نیز گفته اند و گروههای سیاسی انقلابی و حتی «رهبران» مذهبی بعدی نیز پذیرفته اند، اساساً و در آغاز خود جوش و خود بخودی بود. یعنی در آغاز نتوانست زیر پرچم يك رهبری متناسب با عمق و شدت خواسته های خویش گرد آید. نیروهائی که از آغاز یا بتدریج مدعی «رهبری» آن شدند، همواره یا شعارها و شیوه های عقب مانده تر ارائه می کردند و یا، حداکثر شعارها و شیوه های آن را تأیید و در دنبال آن حرکت میکردند.

الف - مفهوم دموکراسی توده ای جنبش

شعار «مرگ پر شاه» توده های خود انگیخته در واقع متوجه سرمایه داری وابسته به امپریالیسم آمریکا و از آن طریق متوجه خود امپریالیسم بود. توده های مردم به درجات متفاوتی از آگاهی و تجربه اجتماعی - سیاسی و حتی درك غریزی خود احساس می کردند که شاه مرکز و محور نظام حاکم است. همین درك منتها بمراتب آگاهانه تر برای بورژوازی متوسط و برای امپریالیسم جهانی به سرکردگی آمریکا نیز مطرح بود، زیرا اولیها تا آخرین روزها در صدد جانشین کردن فرمولهای سازشکارانه خویش بودند و بالاخره زیر نفوذ عوامل امپریالیسم و ناگزیر و باکراه تن به خلع

توده های زحمتکش مردم در جریان جنبش و تا مدتی پس از قیام بهمن (حتی در بعضی زمینه ها تا هم اکنون) به اقداماتی دست می زدند و شعارهایی می دادند که بازتاب شدت فشارهای تحمیل شده بر آنان بود. آنان از همان نخستین مراحل جنبش (فی المثل در قیام تبریز) مؤسسات و نهادهای اقتصادی - اجتماعی - سیاسی - پلیسی و مانند آنها را بی باکانه زیر حمله خود گرفتند و مراکز سلطه و اعمال قهر بورژوازی وابسته را نابود می کردند و حتی اینجا و آنجا به تاکتیک های قهر مسلحانه متوسل می شدند.

بروزه در آستانه قیام، توده های مردم به صور مختلف اراده خویش را در برابر و علیرغم اراده بورژوازی به نمایش می گذاشتند و فی المثل با تشکیل شوراهای کمیته های مختلف (منجمله در ادارات) وسایل انتقال قدرت را فراهم می کردند. شوراهای مختلفی قبل یا بعد از فرار سرمایه داران در کارخانجات تشکیل شد و توده کارگران اراده خود را اعمال می کردند. در این ادارات و مؤسسات دولتی شوراهای بودند که امور را اداره می کردند و یا مانع از گردش همیشگی کار می شدند. در محلات شهرها کمیته های تشکیل شده بود که عهده دار نظم و حتی توزیع ارزاق کمیاب و مقابله با عوامل «ضد انقلاب» بودند. در دهات نزدیک به شهرها و در دهات دیگر نیز روستائیان در نهاد هائی خود جوش گرد می آمدند و به خواستهای معوقه خویش جامه عمل می پوشاندند.

بدین ترتیب، توده های مردم زحمتکش گرایش عملی خود را به اعمال دموکراسی توده ای آشکار می ساختند و پایه های قدرت معارض با قدرت حاکم بورژوازی را فراهم می کردند. دموکراسی توده ای در وجوه گوناگون خویش متجلی می شد و راه خود را از «دموکراسی» مورد نظر بورژوازی متوسط و حتی «روحانیت مبارز» متمایز می کرد. توده مردم مستقیماً از حق بیان، تشکل، تجزیه و ابزار عقیده خود برای اعمال تغییرات انقلابی در ارکان جامعه استفاده می کرد.

توده مردم توأم با شعار ویرانگر «مرگ بر شاه»، بلافاصله خواست - ملی و سازنده خود را - برای برقراری نظمی عادلانه، آنهم از طریق نابود سازی مؤسسات و نهادهای وابسته به نظام سرمایه داری بزرگ و ایجاد نهادهای جانشین مطرح می کرد. بدین گونه توده مردم می خواست ظرف مدتی کوتاه انبوه تضادهای متراکم و حل نشده در نظم مستقر قبلی را رأساً حل کند و چنین نیز می کرد.

بنا بر این شواهد و حقایق دیگر می توان نتیجه گرفت که جنبش توده ای، صرف نظر از گرایش های گروههای مختلف مدعی رهبری (از جمله روحانیت مبارز و بورژوازی شرمگین جبهه ملی و غیره) و ادعاهای بعدی این نیروهای «رهبری»، توده مردم خواهان اعمال اراده خویش، در جهت مبارزه با سرمایه داری بزرگ بود و به این لحاظ بود که به چیزی جز «مرگ بر شاه» رضایت نمی داد.

دموکراسی ای که توده مردم عملاً تحصیل کرده بود، متوجه تأمین قدرت برای خود توده ها بود و نه متوجه انتقال قدرت به بورژوازی متوسط و نیروهای دیگر، این دموکراسی در وجه سیاسی خود نیز از حصار بورژوائی برکنار بود و به بورژوازی مجال برخورداری از این «حقوق» را نمی داد. این توده مردم بود که تصمیم می گرفت و عمل می کرد تا دموکراسی سیاسی را در جهت منافع خویش و علیرغم منافع بورژوازی (حاکم و غیر حاکم) هدایت کند و آن را به سطح دموکراسی برای خود، برای توده ها ارتقاء دهد.

در جهت استقرار همین دموکراسی برای توده ها بود که قیام بصورت حمله به پادگان نظامی، تصرف کلانتری ها، تسخیر زندان ها و آزاد ساختن زندانیان سیاسی و ویران کردن نهاد های اجتماعی - اقتصادی مانند وزارت اطلاعات و تأسیسات بزرگ مالی تظاهر کرد و باین ترتیب توده نشان داد که قصد دارد ماشین حکومتی سرمایه داری استعماری را بسود خود در هم بشکند.

ب - مفهوم ضد امپریالیستی جنبش

دموکراسی ای که توده ها در تحقق آن می کوشیدند در عین حال و خود بخود

جنبه ضد امپریالیستی داشت. از آنجا که سرمایه داری بزرگ وابسته توسط نظام شاهنشاهی مستقر شده بود، شعار مرك بر شاه، جنبه ضد امپریالیستی را در خود حل می کرد و چنین نیست که بتوان جنبه ضد سرمایه داری را از جنبه ضد امپریالیستی تفکیک کرد و این را احیاناً وجه غالب انقلاب شمرد. زیرا جنبش اگر موفق می شد با نهاد های سیاسی سرمایه داری بزرگ مبارزه موفق و پیگیر کند، خود بخود مبارزه علیه امپریالیسم، تا حدی بیکه در نظم جامعه ما حضور داشت، تحقق می یافت. با اینحال اخراج مشاوران نظامی و اقتصادی خارجی، اقدام به مصادره اموال و دارائیهای مؤسسات چند ملیتی و بیگانه، قطع صدور نفت و غیره تجلیات مختلف مبارزه مستقیم با امپریالیسم بود. اما همه این شعارها و اقدامات ضد امپریالیستی دوشا دوش مبارزه علیه سرمایه داری وابسته بود و نه جدا و مستقل از آن، چنان که بعضی نیروهای «ضد امپریالیست» دیر آمده مدعی شده اند.

جنبش انقلابی توده ای، از لحاظ طبقاتی که در آن شرکت داشتند نیز ماهیت دموکراتیک توده ای داشت. این طبقات اقشار گوناگون خرده بورژوازی و زحمتکشان شهری و روستائی و کارگران را در بر می گرفت. منتهی بر تمامی جنبش ابری غلیظ از توهمات و آرمانهای خرده بورژوائی سنگینی می کرد.

به طور خلاصه تا آنجا که به توده ها و شعارها و اقدامات انقلابی آنان مربوط می شود، جنبش انقلابی ایران، در وجه منفی مضمون ضد سرمایه داری بزرگ وابسته و در نتیجه ضد امپریالیستی داشت، و در وجه مثبت متوجه استقرار دموکراسی توده ای بود، دموکراسی ای که در وجوه مختلف اقتصادی و اجتماعی خویش می کوشد قدرت را در دست خود طبقات مولد و پیشتاز جامعه بگذارد. اما این جنبش دموکراتیک توده ای به لحاظ توهمات و آرمانهای خرده بورژوازی مجال بر کرسی نشان دادن قدرت خویش را نیافت و در ضمن قیام بهمن ۵۷، در عین آن که پایه های قدرت را از طریق دموکراسی توده ای خویش متزلزل کرده و می رفت آن را به یکباره به سود خویش و برای خویش درهم بشکند و پیروز شود، واسطه انتقال قدرت شد و جای

خود را به نیروهائی ضد دموکراتیک داد. در این انحراف، رهبری ای که برگرده انقلاب سوار شد نفس عمده داشت. این رهبری، حتی در جریان جنبش میکوشید تا احساسات و اقدامات ضد سرمایه داری بزرگ، ضد امپریالیستی توده ها را در حد ظاهری شعار مرگ بر شاه متوقف کند، مانع ارتقاء سطح آگاهی طبقاتی آنها شود و در راه گرایش توده ها به آرمان های پرولتری سدهای نفوذ ناپذیر ایجاد کند. این جنبه «رهبری» بخصوص پس از قیام بهمن ۵۷ به اوج شدت خود رسید.

فصل سوم مسئله قدرت و سمتگیری انقلاب

۱- ماهیت حکومت

الف - نحوه روی کار آمدن حکومت جدید

در نخستین سالهای دهه پنجاه سلطه بی رقیب حکومت سرمایه داری وابسته به امپریالیسم و فشار بیسابقه اقتصادی و اجتماعی که از طرف این حکومت به زحمتکشان و خرده بورژوازی شهر و ده و سرمایه داری سنتی بازار وارد میشد، تحت تأثیر بحران جهانی سرمایه داری نتایج خود را ببار آورد. خرده بورژوازی نسبت به حکومت سلطنتی، که قوه قاهره طبقه سرمایه دار مستعمراتی بود، نفرتی شدید یافت و علیه آن برانگیخته شد و گروه های متوسط و سنتی سرمایه داری نیز که از اثرات زیانبار سلطه حکومتی مصون نبودند، به سمت اپوزیسیون کشانده شدند و در عین حال امکان اظهار حیات یافتند، از سوی دیگر نفرت و نارضایتی های طبقاتی با مبارزه روحانیت سنتی علیه حکومت سلطنتی در هم آمیخت و این امر جنبش را نیروی بیشتری بخشید و سبب گسترش دامنه آن گردید.

جنبش توده ای با ترکیبی از تمام نیروها و دهقانان و زحمتکشان آواره در اواخر سال ۵۶ و اوایل سال ۵۷ اوج بیشتری گرفت و با پیوستن کارگران، بویژه پرولتاریای صنعت نفت به صف مبارزه، بحران به مرحله ای رسید که دیگر قهر و فشار قدرت حاکم بهیچوجه نتوانست از رشد و اعتلاء جنبش جلوگیری کند.

حکومت به رهبری امپریالیسم تمام برگ های ممکن را یکی پس از دیگری به زمین زد و تمام راه ها را طی کرد. طرح های حکومت «آشتی ملی»، «فضای باز»، قبول درخواست های رفاهی و بالاخره حکومت نظامی - که همگی با کشتارهای دستجمعی توده ها در کوچه ها و خیابان ها همراه بود - یکی پس از دیگری در برابر

امواج انقلابی توده‌ها در هم نوردیده شد. پس از همه اینها ملت «تویه نامه» شاه را نیز از هم پاره کرد و سرنگونی قطعی سلطنت را خواستار شد.

پس از شکست طرح‌های سرکوب و نرمش، امپریالیسم در برابر جنبش انقلابی ایران آخرین قدم به عقب را برداشت. امپریالیست‌ها در کنفرانس گوادلوپ به این نتیجه رسیدند که سیاست حمایت از رژیم باید کنار گذاشته شود، بشرطی که ایران در کنار دنیای غرب باقی بماند، نظام سرمایه‌داری حفظ شود، ارتش و دستگاه دولتی با کمترین آسیب در اختیار دولتی که جانشین حکومت پهلوی خواهد شد، قرار گیرد و دولتی با اصطلاح سوسیال دموکرات با میانجیگری سیاسیون بورژوا - لیبرال که از دوران مصدق بیادگار مانده بودند و جلب رضایت آیت الله خمینی بر سر کار آید.

دولت بختیار بدنبال سازش‌ها و مذاکرات مستقیم و غیر مستقیم با سیا سیون و رهبران جنبش، بعنوان دولت سوسیال دموکرات مورد نظر امپریالیست‌ها بر سر کار آمد تا بیاری مأمورین دولت آمریکا با حفظ ظواهر قانونی و مصالحه با آیت الله خمینی و همراهانش برای پیدا کردن راه حلی مسالمت آمیز انتقال نظام سلطنتی به نظام جمهوری را بنحوی سامان دهد که رشته کارها از هم گسسته نشود.

اما شور انقلابی توده‌ها این آخرین طرح را نیز در هم نوشت و امپریالیسم آمریکا و همدستانش را به این نتیجه رساند که «دولت شاپور بختیار يك راه حل قطعی» نیست و «کلید حل مشکل ایران» و بویژه «کلید ایجاد يك حکومت ضد کمونیست» در دست آیت الله خمینی است، هر چند که امپریالیست‌ها آیت الله خمینی و همراهانش را جانشینان شایسته‌ای برای حکومت شاه نمیدانستند^۱. آیت الله خمینی و همراهانش در حالیکه راه رسیدن بقدرت پیش پایشان هموار شده بود، آرام آرام بسوی حکومت میخزیدند تا ماشین دولتی و بویژه ارتش را دست نخورده در اختیار گیرند. چنانکه آیت الله خمینی تا آخرین لحظه دستور جهاد

«صادر نکرد» و «آخرین تصمیم خود را» نگرفت. اما مردم قبل از صدور دستور جهاد مصمصانه سربازخانه ها را فتح کردند و رژیم شاهنشاهی را بخاک سپردند.

دولت بخنیاار سقوط کرد و روحانیت بطور قطع بر مسند قدرت نشست، اما این حاکمان جدید با همه پیروزی ها به تشکیل حکومتی که ارگان سازش بورژوازی لیبرال و خرده بورژوازی بود و میتوانست نظر موافق امپریالیست ها را جلب کند تن در دادند با این شرط که روحانیت بدون شرکت در امور اجرائی و وظیفه ارشاد جامعه و نظارت بر حکومت را بر عهده بگیرد.

ب - ترکیب طبقاتی حکومت

حکومت جدید که در جریان انقلابی بی مانند بضد استبداد و استعمار بوجود آمد بعلت ترکیب پیچیده و اقدامات آشفته و رابطه مغشوش آن با گروه ها و طبقات مختلف اجتماعی بصورت طلسمی دست نیافتنی در آمد که نیروهای سیاسی جامعه را در شناخت طبقاتی خود سر در گم کرد. اینک تحلیل های گوناگونی بویژه از جانب مارکسیست ها طرح میشود که غالباً مخدوش و نارساست. عده ای حاکمیت را «ارگان سازشی» میان بورژوازی لیبرال و خرده بورژوازی با طبیعت دوگانه طبقاتی میدانند. عده ای آنرا حکومت خرده بورژوازی مرتجع میخوانند، عده ای دیگر آنرا بورژوائی میشناسند، جمعی به حکومت يك «کاست روحانی» اعتقاد دارند و جمعی دیگر به يك «کاست حکومتی» عقیده پیدا کرده اند. اقدامات گوناگون و متناقض حکومت نیز در جریان حاکمیت خود نظریات متناقض و سوء تفاهات گوناگونی را در مورد سیر تحول آن بوجود آورده است. بعلاوه بر سر مناسبات حاکمیت با امپریالیسم نیز اختلافات اندک نیست.

برای شناخت ماهیت حکومت شاید بهتر باشد از معیارهای گوناگون استفاده شود : شخصیت های حکومتی، عملکردهای حکومت، و غیبت قشرها و طبقات معین در حاکمیت میتوانند معیارهای سه گانه ای باشند که در شناخت آن کمک کنند.

شك نیست که در تشخیص ماهیت طبقاتی يك حکومت نمیتوان صرفاً روی

اعضای آن تکیه کرد زیرا افراد در معرض تحول و تغییر موضع هستند. در حقیقت برخورد افراد به مسائل طبقاتی است که ماهیت طبقاتی آنان را تعیین میکند با اینهمه وقتی کسی در دوره ای از زندگی خود در موضع طبقاتی معینی جا میگیرد شك نیست، تا هنگامی که در موضعگیری نسبت به مسائل در خط دیگری نیفتاده میتوان موضع طبقاتی او را از طریق کارهای گذشته اش مشخص کرد. اما بسیاری از کسانی که اکنون به قدرت رسیده اند از لحاظ وابستگی طبقاتی و موضعگیری سیاسی چهره ای ناشناخته دارند و بخصوص روحانیون که کسوت و موضع فرهنگی مشترك و مشابه شان مرزهای تمایز میان آنان را در هم ریخته و آشفته کرده است.

از میان این شخصیت ها میتوان چهره های بورژوا لیبرال و ناسیونالیست هائی که به خط جبهه ملی و مصدق وفادار مانده اند مشاهده کرد، عناصر وابسته به فدائیان اسلام که در گذشته سازمان تروریستی مذهبی مشکوکی بوده و در سرنگونی مصدق با سید ابوالقاسم کاشانی همکاری نزدیک داشته دیده میشود و آخر سر از همه «روحانیت مبارز» است که، تا آنجا که سابقه اش نشان میدهد از موضع ارتجاعی - یعنی مخالفت با حق رأی به زنان و اصلاحات ارضی - با سلطنت شاه مخالف بود. فضای مذهبی حاکم امکان داد که حتی برخی از عناصر و گروه های مذهبی و بعضی سازمان های دیگر که نمایندگان خرده بورژوازی رادیکال به حساب میآمدند به قدرت تقرب یابند. گذشته از اینها چهره های مشکوک و وابسته به امپریالیسم درمیان حاکمیت اندک نیستند که درعین ناشناخته بودن با نوساناتی که در خط حرکت و شعارهای جنبش بوجود آورده و میآورند مرزهای طبقاتی حاکمیت را بیش از پیش مخدوش و تشخیص خصلت طبقاتی آنها بیش از پیش مشکل میکنند.

شناخت جنبه طبقاتی حکومت با توجه به محافل سیاسی و طبقاتی که نتوانستند به حاکمیت راه یابند تا حدودی شاید بتواند امکان پذیر باشد. چنانکه میدانیم محافل بورژوا دموکراتیکی مانند کانون ملی دانشگاه ها، کانون وکلا، کانون نویسندگان و مانند اینها که در جریان انقلاب منعکس کننده اندیشه های بورژوا

دموکراتیک و حتی خرده بورژوازی بودند مطلقاً به بازی گرفته نشدند. سازمان های فدائیان خلق و مجاهدین خلق که یکی با ایدئولوژی مارکسیستی و دیگری با ایدئولوژی اسلامی، و هر دو با اعتقاد به مبارزه مسلحانه علیه حکومت شاه بوجود آمده بودند مطلقاً در قدرت راه نیافتند. بعلاوه سازمان سیاسی و صنفی کارگران و شخصیت های کارگری در جلب به صف قدرت مطلقاً به حساب نیامدند.

بجز سازمان ها و محافل و شخصیت های دموکرات و کمونیست و وابستگان به طبقه کارگر، طبقه سرمایه داری وابسته نیز، که قبلاً قدرت را در دست داشت از قدرت ساقط شد و عوامل آن رسماً از قدرت خلع شدند.

باین ترتیب از میان طبقات موجود جامعه، دهفانان، زحمتکشان شهری، سرمایه داران بزرگ وابسته و نمایندگان رسمی سیاسی آنان از حکومت بیرون ماندند و بورژوازی سنتی و خرده بورژوازی سنتی که بدنبال آن کشیده میشد، و نمایندگان سیاسی آنان با رهبری بلا رقیب روحانیت به قدرت رسیدند.

خصائل این دو طبقه را در سخنان و اعمال روزهای اول پس از قیام بهمن میشد دید و بعلاوه سوابق بعضی از شخصیت های اولیه درون قدرت بر این خصائل مهر تأیید می گذاشت. با اینهمه، درگیری های ایدئولوژیک و سلیقه ای که میان این دو طبقه وجود داشت و همچنین حضور فعال روحانیت، که با فرهنگ و معتقدات خاص خودش در شیوه دولتمداری مداخله جدی میکرد اذهان را برای تشخیص مرزهای طبقاتی حکومت بسختی مشوب میکرد، و همین مسئله بود و هست که تشخیص موضع طبقاتی حاکمیت را برای صاحب نظران و سازمان های سیاسی سخت مشکل کرده است.

با توجه به امکان تغییر موضع شخصیت ها و بخصوص ناشناخته بودن آنان مسلم است که نمیتوان بسادگی ماهیت طبقاتی آنان را تشخیص داد و طبعاً باید از عملکردهای آنان به موضع طبقاتی آنان پی برد. اما بسیاری از شخصیت هایی که در

قدرت بوده اند، و یا خود مجموعه قدرت، دارای عملکردهای متفاوتی بوده اند و عوامل بسیار متعددی در موضع گیری ها و عملکرد های آنان نقش داشته است و همین مسئله خود مرزهای طبقاتی حاکمیت را باز هم بیشتر مخدوش میکند. بعلاوه تشخیص رابطه طبقاتی بعضی اعمال و موضعگیری های سیاسی به تنهایی با هیچ معیاری قابل تشخیص نیست و بسیاری اعمال هستند که میتوان تعبیر مختلفی از آنان کرد. با اینهمه بسیاری از عملکردهای حاکمیت موجود بطور عمده در جهت حفظ منافع سرمایه داری و مناسبات سرمایه داری بوده است.

اما گذشته از عملکرد ها، میتوان برای تشخیص ماهیت طبقاتی حاکمیت به کارهایی که انجام نداده نیز توجه کرد باین معنی که این حاکمیت براساس جریان و خواست های انقلاب میبایستی کارهایی انجام میداد که نداده است، از جمله باید تغییراتی بنیادی در دستگاه ها و سازمان حکومتی بوجود میآورد و با وضع قوانین کاملاً جدید مناسبات اجتماعی را از ریشه عوض میکرد که در تمام این زمینه ها برنامه روشنی ارائه نکرد و دست به تغییرات عمده اجتماعی نزد این حکومت مناسبات موجود طبقاتی را در زمینه تولید کشاورزی و صنعتی در آنجا که زیر ضربات انقلاب از هم نپاشیده بود، پذیرفت و سیستم بانکداری را در مناسبات مالی قبول کرد. در عین حال برای احیاء محدودیت هایی که سرمایه داری بزرگ وابسته بر خرده بورژوازی وارد میآورد و در جریان انقلاب از بین رفت تلاش نکرد. در مورد کارگران نه علاقه ای به رفاه کارگران و رفع بیکاری روزافزون از خود نشان داد و نه در این زمینه ها دست به اقدامی زد. هیچ قانونی که بنفع دهقانان باشد بتصویب نرساند.

با اینهمه با توجه به آشفتگی سازمانی و ترکیب گوناگون شخصیت ها و فقدان برنامه روشن که در آغاز روی کار آمدن حکومت جدید مشاهده میشد میتوان تلفیقی از خصائل بورژوازی و خرده بورژوازی سنتی را در مجموعه حاکمیت مشاهده کرد که در عین حال کمترین علاقه ای به منافع کارگران و دهقانان و سایر زحمتکشان نداشت.

پ - روحانیت

نقش روحانیت در جنبش اخیر انقلابی ایران و قدرت فائده ای که در حاکمیت یافته و همچنین موقع مبهمی که در برابر خواست های طبقاتی و اجتماعی گرفته سبب بروز تعبیرها و تفسیر هائی شده که غالب آنها سعی میکنند رنگ علمی به خود بدهند. عمده ترین نظر اینست که روحانیت مستقلاً يك کاست را تشکیل میدهد که در ورای طبقات اجتماعی و جدا از آنها قرار دارد و مجموعه اعضای آن با وحدت نظر معینی حکومت را به خود اختصاص داده اند. ایدئولوژی اسلام که «جنبه طبقاتی ندارد» عامل پیوند و وحدت این کاست است و مناسبات و سلسله مراتبی نیز که در میان آنان وجود دارد این وحدت را از نظر روحی و مادی تقویت میکند. روحانیتی که «جمهوری اسلامی» را اعلام کرد و اینک قدرت را در دست دارد نیز با طرح مسئله شکل حکومتی ولایت فقیه و اینکه انقلاب بخاطر اسلام صورت گرفته خود به این توهم دامن میزند و میخواهد خود را پدیده ای مافوق طبقات جلوه بدهد.

گاه نیز گفته میشود که روحانیت به نظام های ماقبل سرمایه داری و فتودالیسم قرون وسطائی وابسته است و بهمین دلیل دارای نظریات ارتجاعی و فتودالی است. قسمتی از این روحانیت که در سال ۴۱ از نظر سیاسی فعال شد در حقیقت با مخالفت جدی خود با اصلاحات ارضی (و اعطای حق رأی به زنان) این توهم را بوجود آورد که مدافع و سختگیری فتودالیسم و نظام فتودالی است.

نظریه دیگری روحانیت را به خرده بورژوازی سنتی و روستائی میچسباند و آنرا سخنگو و نماینده سیاسی این طبقه می شمارد. منشاء طبقاتی اکثریت عظیم روحانیان و نحوه زندگی آنان و تماس نزدیک و دمخوریشان با این طبقه و اینکه بطور عمده از خرده بورژوازی تغذیه میکنند منشاء این سوء تفاهم شده است.

بعضی ها نیز در توجیه وضع موجود و دخالت فعال کنونی روحانیت شیعه در سیاست و حکومت اظهار عقیده میکنند که روحانیت شیعه فی المثل با روحانیت مسیحی تفاوت اساسی دارد زیرا مذهب شیعه و روحانیت آن در طول تاریخ با حاکمیت

در اپوزیسیون بوده و اساساً يك مذهب سیاسی رزمنده است.

بنظر میرسد که در تمام این نظرات حقیقتی نهفته است ولی در عین حال، هیچیک جنبه علمی ندارد. روحانیت هم «کاست» است، هم وابسته به نظام فئودالی است و هم با خرده بورژوازی پیوند دارد. روحانیت هم در سیر تاریخی خودش، هم در وابستگی اش به طبقات و هم در پیروی از تعالیم مذهبی اسلام قابل درک است و فراموش کردن یکی از این وجوه سبب گمراهی در شناخت آن خواهد شد.

روحانیت باعتبار تعالیم مذهبی و سلسله مراتب و مناسبات درونی خود و بالاخره نفسی که در جامعه و در رابطه معنوی با مردم بازی میکند بصورت يك «کاست» دارای خصوصیات معین و مشترکی است. کسوت روحانیت همه افراد این «کاست» را نه فقط در نظر مردم بصورت يك مجموعه جدا از جامعه، که وظیفه معینی در برابر خلق و خدا دارد، جلوه میدهد بلکه خود آنها نیز در برابر غیر روحانیون چنین احساس همبستگی در خود میکنند و مسجد و مدرسه و زیارتگاه و عبادات آنها را بصورت لشکر با انضباط و یکپارچه دین و خدا جلوه گر میکنند.

اما حقیقت اینست که این یکپارچگی، هنگامیکه جامعه در حال سکون افتاده و يك نظام اجتماعی ثابت و پا برجا مستقر است قابل طرح است. در چنین نظام اجتماعی روحانیت، قسمتی زاهدانه سر در دای خویش با فرهنگ خویش مشغول است و یا توده های مردم را با وعده های عقبی، و نصیحت و اندرز به تسلیم و رضا دعوت میکند و قسمتی دیگر در خدمت نظام مستقر به دعا گوئی ذات اقدس زورمندان میپردازد. اما هنگامیکه جامعه در بستر تحول میافتد و بر سر تغییر نظام اجتماعی درگیری های شدید رخ میدهد «کاست» روحانیت، علیرغم همه پیوندها متلاشی میشود، گروه های مختلف آن در جهت دفاع از منافع طبقات مختلف اجتماعی، هر يك مواضع جداگانه ای اتخاذ میکنند. در شرایط کنونی جامعه ما نیز چنانکه می بینیم روحانیت به گروه های مختلف تقسیم شده و نه تنها از نظر سلیقه و ادراکات از نظر موضع گیری بنفع طبقات مختلف جامعه نیز در مواقع مختلفی قرار دارند و گروه های

مختلف آن شدیداً با یکدیگر درگیر هستند و تمام گروه های چپ نیز لااقل به دو جناح بورژوا لیبرال و خرده بورژوا در درون روحانیت اعتقاد دارند در حالیکه علاوه بر این دو جناح صف بندی های طبقاتی دیگر نیز در میان آنان دیده میشود و با همه تلاش و تظاهری که در حفظ پیوند مجموعه روحانیت میکنند، اختلاف نظر های جدی و درگیری های شدید آنها در ارتباط با منافع طبقات مختلف به چشم میخورد.

روحانیت شیعه در شرایط معین تاریخی بوجود آمده و پا گرفته که از نظر مرحله تاریخی ماقبل سرمایه داری بوده و بوسیله امیران ایرانی در برابر خلافت بغداد رسمیت خود را تحقق بخشیده، بنا بر این از نظر اجتماعی - تاریخی میتواند بعنوان یک ایدئولوژی که خواهان نظام فئودالی ابتدائی و حاکمیت موروثی است تلقی شود اما این مذهب، مانند هر مذهب دیگر در برابر طبقات مختلف و در زمان های مختلف تفسیرهای متناسبی از احکام و شرایع خود بدست داده و حتی برای تطبیق خود با شرایط موجود اجتهاد را بعنوان یک اصل پذیرفته است که این امر خود در عین حال به «وعاظ السلاطین» که در خدمت قدرت های وقت بوده اند این امکان را داده است که اعمال و افعال قدرت های حاکم را تعبیر و تفسیر کنند. پیش از مشروطیت روحانیت طرفدار دربار و سلطنت بسیار نیرومند بود، پس از مشروطیت و استقرار سلطنت بورژوا - ملاک نیز، با اینکه نظام جدید با تنظیم سیستم مالیاتی و مداخله در موقوفات از نظر مالی، همچنین با تأسیس دادگستری جدید از نظر قدرت قضائی و معنوی محدودیت های فراوانی برای روحانیت بوجود آورد، قسمت اعظم روحانیت مزید آن بود و حتی بعد ها نیز در زمان حاکمیت سرمایه داری وابسته قسمتی از روحانیت در خدمت آن قرار داشت و این سیستم و سردمدارانش را تقدیس و تطهیر میکرد. حتی شاه مخلوع تأسیس سپاه دین را آغاز کرد و بسیاری از روحانیون سرشناس سرزندگی به درگاه او می سائیدند و حتی در قم و نجف روحانیانی بودند که در درجات عالی نیز قرار داشتند و کارشان توجیه نظام شاهنشاهی و دعا گوئی به ذات اقدس آن بود و اگر دورانی بر این میگذشت تماماً و بطور قطع به یکی از نهادهای سرمایه داری وابسته و

استعمار بدل میشدند. باین ترتیب روحانیت شیعه، مانند همه مذاهب دیگر، علیرغم گاهواره پدر سالاری و فئودالیس، در هر نظام طبقاتی میتواند به رابط معنوی و روحانی میان توده و حاکمیت بدل شود.

آنچه در زمینه وابستگی این «کاست» به خرده بورژوازی شهری و روستائی گفته میشود در آنجا که مربوط به حیات مادی اکثریت روحانیت است کاملاً درست است اما نحوه زندگی مادی خرده بورژوائی و یا تماس دائمی با توده های زحمتکش ضرورتاً بمعنای خرده بورژوا بودن نیست. روحانیون از اینجهت که در تولید مادی و معیشتی شرکت ندارند و از آنجا که ذهنیات بر آنها تسلط دارد بیشتر تحت تأثیر ایدئولوژی القائی موروثی هستند تا اندیشه های برخاسته از زندگی عینی و واقعی. و از آنجا که ایدئولوژی اسلام، مانند هر مذهب دیگری بر مناسبات طبقاتی صحه میگذارد، روحانیونی که نتوانند در دنیای خانگی زندگی فعال داشته باشند و خود را از ذهنیات کهن برهانند طبعاً تبلیغ کنندگان فاصله ها و ستم طبقاتی خواهند بود. باین ترتیب در لحظاتی که امواج توده های خرده بورژوازی و بویژه خرده بورژوازی زحمتکش شهر و ده علیه ستم طبقاتی حاکمیت به حرکت در میآید تنها قسمتی از روحانیت است که این خروش و طغیان طبقاتی را تأیید میکند اما با اینهمه حتی «انقلابی» ترین قسمت روحانیت هیچگاه خواستار الغاء مناسبات طبقاتی نیست و بیشتر خواهان آنست که عدل معنوی نیز در کنار ستم مادی جانی داشته باشد و طبعاً سرانجام پس از استقرار قدرت حاکمه جدید و با بازگشت قدرت قدیم مجدداً به تبلیغ توده های زحمتکش و خرده بورژوا به تسلیم و توکل و بازگشت به خدا و عقبی میپردازد.

« کاست » روحانیت بعلت تاریخ قدیم خود دارای سنتی قدیم نیز هست و در عین حال که در هر دوران تاریخی خود را با شرایط زمان خویش تطبیق میدهد با اینهمه بارگران سنت را همچنان بر دوش دارد و در عین حال سعی میکند که با حفظ سنت نه تنها خود را از دیگران ممتاز کند بلکه پیوند محکم خود را با جامعه سنتی نیز حفظ کند و از این طریق خود را با يك نیروی مادی نیز مجهز سازد. سنتی بودن

روحانیت او را محافظه کار می‌کند و اینست که در آغاز با هر تحول تندی در جامعه مخالفت می‌ورزد. اما محافظه کاری آن سبب می‌شود که پس از استقرار و تثبیت و تحول جدید خود را با آن تطبیق دهد. در جامعه ما در سالهای چهل که سرمایه داری وابسته با شتابی تند قدم در راه تثبیت خود نهاد اکثریت روحانیت به بعضی تحولات ناشی از آن و منجمله اصلاحات ارضی و شناختن حق رأی و انتخابات زنان در مجالس عمومی و شهری اعتراض و قسمتی از آن با این تحولات فعالانه مخالفت کرد. از نظر طبقاتی بورژوازی محافظه کار سنتی بازار این مخالفت ها را تأیید و با کمک روحانیت آنرا در حادثه ۱۵ خرداد ۴۲ سازمان داد که منجر به شکست شد.

از این پس روحانیت شیعه ایران به دو قسمت متمایز تقسیم می‌شود :
 روحانیتی که خود را با نظام جدید تطبیق داده و یا تسلیم آن شده و روحانیتی که سنت بر آن تسلط کامل داشت و در ارتباط با بورژوازی سنتی و خرده بورژوازی سنتی شهری موضع مخالف خود را همچنان حفظ کرد. باین ترتیب روحانیتی که در جریان سالهای چهل در موضع مخالفت با سلطنت شاهنشاهی باقی ماند از لحاظ طبقاتی بطور عمده به بورژوازی سنتی یا بورژوازی بازار بسته بود و در تمام طول این سالها در ارتباط با آن و بعنوان سخنگوی آن عمل میکرد اما در اوج اعتراضات و انقلابات قسمت محافظه کار این روحانیت نیز که هنوز رابطه خود را با مناسبات و سنت های گذشته نتوانسته بود بکلی پاره کند ناگزیر به جنبش پیوست. علیرغم نظریات و موضعگیری های متفاوت قسمت های مختلف روحانیون، بنظر میرسد که «کاست» روحانیت دوباره شکل گرفت، ولی سیر بعدی حوادث نشان داد که چنین نیست.

سرمایه داری سنتی بازار برای مقابله با سرمایه داری بزرگ وابسته، توده های خرده بورژوا و زحمتکشی را که از فشار اقتصادی و طبقاتی نظام شاهنشاهی بجان آمده و طغیان کرده بودند سعی میکرد با مخدوش کردن مرزهای طبقاتی انقلاب بدنبال خود بکشاند و برای این کار روحانیت را، که میکوشید اکنون که دیگر در جریان بحران سخت حاکمیت سرمایه داری قرار گرفته بصورت کاست عمل کند، با خود همراه کرد.

روحانیت که عناصر خرده بورژوائی رادیکال آن نیز حالا دیگر در درون «کاست» عمل میکرد راحت تر توانست خرده بورژوازی زحمتکش را بدنبال خود بکشانند و مجموعه این احوال سبب شد که جنبش خرده بورژوائی به هدایت و کمک بورژوازی سنتی بازار به دامن روحانیت بیفتد. باین ترتیب روحانیت فعال وابسته به بورژوازی بازار بکمک روحانیت محافظه کار و روحانیت وابسته به خرده بورژوازی، که اینک جمعاً بصورت یک «کاست» عمل میکردند، توانست تا رهبری جنبش توده ای بالا بیاورد.

اما در فردای سقوط نظام شاهنشاهی تلاش روحانیت آغاز و نزاع سه جریان روحانیت آشکار شد و اینک روحانیت محافظه کار از یک طرف و روحانیت مبارز وابسته به خرده بورژوازی رادیکال عملاً از رهبری کنار گذاشته شده اند و آنچه از روحانیت در قدرت باقی مانده همان روحانیت سنتی وابسته به بورژوازی سنتی بازار است ولی همین روحانیت نیز، در عین این وابستگی در زمینه های معینی با بورژوازی سنتی جداً در تعارض قرار گرفته است.

این تعارض ناشی از سنت پرستی متعصبانه مذهبی قسمتی از این روحانیت و تعالیم مذهبی لایتغیر اوست که در برخی زمینه ها به مناسبات ماقبل سرمایه داری باز میگردد و پا فشاری این قسمت از روحانیت برای تحقق این مناسبات حتی روحانیت سنتی را نیز در معرض تلاشی و گسیختگی تازه ای قرار داده است.

چنانکه هم اکنون ملاحظه میشود بعلت تسلط سرمایه داری سنتی بر قدرت، و بعلت تابعیت رهبری روحانی از این سرمایه داری، توده های خرده بورژوا و بخصوص زحمتکشان ضمن جدا کردن صفوف خود از این سرمایه داری، از رهبری روحانی وابسته به آن نیز بیش از پیش فاصله میگیرند و تنها قسمتی از روحانیت تهیدست و بی چیز است که با حفظ پیوند و احترام به مناسبات روحانیت بطور کلی، نادانسته این سوء تفاهم را در میان توده ها حفظ میکند که رهبری روحانیت در کنار آنهاست، و حضور همین روحانیت زحمتکش است که این سوء تفاهم را حتی در میان بعضی تحلیلگران متفکر نیز بوجود آورده که روحانیت، لااقل آنکه در حاکمیت فعلی مسلط

است، خصلت خرده بورژوازی دارد.

باین ترتیب میتوان گفت روحانیتی که به قدرت رسید، و هنوز در برابر تعارضات اجتماعی سخت جانی نمیکند نه کاست است و نه خرده بورژوازی و نه طرفدار نظام فئودالی، بلکه روحانیتی است سنتی که از لحاظ طبقاتی به بورژوازی سنتی بازار وابسته است و از لحاظ سنت پرستی و تعصب در حفظ تمامی سنن مذهبی اینک با بعضی نظامات سرمایه داری در تعارض قرار گرفته و در حال تجزیه تازه ای است و سرانجام ناگزیر جای خود را به روحانیتی خواهد داد که برای جلوگیری از سقوط قطعی روحانیت در انظار توده ها به حفظ احترام و موقعیت روحانیت بمنزله ارشاد کننده جامعه بسنده کند و ضمن استتار وابستگی طبقاتی خود میکوشد تا خود را از حاکمیت سیاسی و از میان دست و پای سرمایه داری بیرون بکشد و بار دیگر خود را در ورای طبقات قرار دهد.

ت - سیر تحول حکومت

بجز «روحانیت» حاکم، که بعلت خصلت ارجحایی و زیاده طلب و ضد دموکراتیکش از یکسو در انظار توده ها و از سوی دیگر برای سرمایه داری و بخصوص سرمایه داری وابسته بصورت غده ای چرکین در میآید، قسمت دیگری از حاکمیت که دارد به نیروی اصلی بدل میشود چیزی جز سرمایه داری نیست. این سرمایه داری اگر چه لیبرال و در مقایسه با سرمایه داری بزرگ انحصاری رفرمیست است، ولی سرانجام از نظر تاریخی وظیفه دارد که راه را برای سرمایه داری وابسته باز کند، و خود به آن ملحق شود.

میدانیم که پیروزی جنبش انقلابی ملت ما در سرنگونی بساط سلطنت در اساس مدیون جوشش خودبخودی توده های محروم و خرده بورژوا بود اما نمایندگی سیاسی - روحانی این خرده بورژوازی، که پس از انقلاب برگرده آن سوار شده بود از همان آغاز حاکمیت رسمی را به بورژوازی سنتی غیر روحانی تسلیم کرد و در عین حال از همان آغاز نیز مخالفت دو گروه در حاکمیت بصورت جنگ میان روحانیون و

غیر روحانیون، یا بقول روحانیون نزاع میان دو خط مکتبی و غیر مکتبی - و نه تعارض میان دو طبقه بورژوا و خرده بورژوا - در گرفت که همچنان ادامه دارد.

حاکمیت بورژوازی سنتی در جریان تحکیم خود، هم عناصر خرده بورژوا و اندیشه‌ها و انگیزه‌های خرده بورژوائی انقلابی را از درون خود بیرون راند و هم کوشید که فعالیت فکری و عملی افراد و سازمان‌های کمونیستی و رادیکال دموکراتیک را، که از آغاز در حکومت راه نیافته بودند محدود و سرکوب کند و همه این کارها نیز بدست روحانیت عقب مانده و مرتجع و بکمک عوامل و محافل و سازمان‌هایی که از حکومت شاهنشاهی باقی مانده بودند انجام گرفت. خمینی که با بسیاری از شعارها و سخنانش بنظر میرسید که نقش سخنگوی خرده بورژوازی زحمتکش را بازی میکند پس از مدتی کوتاه شعارها و خواست‌های خرده بورژوائی را بطور قطع بکناری نهاد و با پرافراشتن پرچم اسلام سعی کرد تا پرده ستری بر ماهیت طبقاتی انقلاب خلق بکشد و توده‌های زحمتکش را از تهاجم بیشتر به مواضع سرمایه داری باز دارد. بسیاری از عناصری که از مواضع خرده بورژوائی سخن میگفتند، ضمن پنهان شدن در پشت پرده «مکتب»، به مواضع بورژوائی در غلطیدند و در توجیه حفظ سازمان‌ها و نهاد‌های بورژوائی داد سخن دادند.

بورژوازی لیبرال از همان آغاز به تصفیه حکومت جدید از عناصر خرده بورژوائی انقلابی بسود خود دست زد، کوشید تا سازمان‌های انقلابی توده‌ای، مانند کمیته‌ها، را از عناصر انقلابی پاک کند و آنها را در بست در اختیار خود بگیرد، شوراها را کارگری و کارمندی را در کارخانه‌ها و مؤسسات اداری از میان بردارد و آنجا که موفق نشد شوراها را اسلامی را در برابر آنها علم کرد و آنها را بر اوضاع مسلط ساخت. نیروهای انقلابی ارتش را مورد تهدید قرار داد و کوشید تا انضباط بوروکراتیک و کورکورانه را، که در جریان انقلاب بکلی از میان رفته بود به ارتش بازگرداند و با کمک تیمساران شاهنشاهی ارتش را بسود خود بازسازی کند. در مورد سایر سازمان‌ها و نهاد‌های بورژوائی سلطنتی نیز، بجای تفسیر بنیادی آنها بسود زحمتکشان و

خرده بورژوازی انقلابی به طرح شعار پاکسازی اکتفا کرد. حکومت رسماً و عملاً به خلع سلاح نیروهای انقلابی، که در جریان انقلاب مسلح شده بودند، پرداخت. سعی کرد حرکات توده های بی چیز و بی خانمان را درمصادره ثروت های سرمایه داران بزرگ فراری مهار کند و چنین نیز کرد، شخصیت های سیاسی و اجتماعی نظام شاهنشاهی را که نتوانسته بودند بگریزند و به چنگ انقلابیون افتاده بودند در اولین فرصت مورد عفو قرار داد و تمامی عناصر پلیس و ساواک را از مجازات معاف ساخت، جنبش دهقانان را برای تصرف زمینهای ملاکان بزرگ غیر قانونی خواند، و در بازسازی تولید صنعتی بوسیله کارگران تا آنجا که توانست کارشکنی کرد، روشنفکران دموکرات را مورد تحقیر قرار داد و دانشگاه مبارزه جو را به محل جولان هرزه گردان «حزب الله» و محل تجمع نمازگزاران و مسئله گویان و دستفروشان مبدل کرد و در تمام این جریانها، با تکیه به اغفال و فریب توده ها از شیوه های فاشیستی مذهبی استفاده کرد.

بدنبال این اقدامات ضد دموکراتیک تدریجی و گام به گام حکومت اولین کودتای خود را علیه دموکراسی انجام داد. در ۲۸ مرداد ۵۸ بفرمان خمینی، که خود عنوان فرمانده کل قوا را بر خود نهاد و خود را اولی الامر خواند، یورش عمومی نظامی خود را علیه پایگاه های دموکراتیک جنبش آغاز کرد، سراسر کردستان زیر آتش قرار گرفت و زنان و مردان و کودکان اهل سنت این منطقه در دادگاه های شرع شیعه تیر باران شدند، و فرهنگ و مذهب کرد ها مورد اهانت شدید قرار گرفت. در نقاط دیگر ایران، و از جمله در تهران، تمام سازمان های دموکراتیک و لیبرال و هر سازمان روزنامه ای که کمترین انتقادی از حکومت کرده بود، و در رأس همه دو سازمان فدائیان خلق و مجاهدین خلق، مورد تهاجم قرار گرفتند و عملاً هر نوع فعالیتشان ممنوع شد و باین ترتیب هجوم حکومت به دست آورد های دموکراتیک انقلاب به اوج خود رسید. تنها شکست نظامی حکومت در کردستان بود که امکان گسترش و ادامه یورش به آزادی ها را برای آن محدود کرد. از این پس بود که هر کارگری امتیاز رفاهی و یا هر بیکاری کار خواست، ضد انقلاب نامیده شد و هر روشنفکری از عقیده ای جز عقیده حاکم سخن

گفت مهر ضد انقلاب بر چهره اش خورد.

در این مدت قشر روحانی حکومت موفق شد عنوان «جمهوری اسلامی» را برای حاکمیت خود به تصویب عمومی برساند و پس از يك سلسله مانورها و تقلبات آشکار مجلسی از روحانیون برای تصویب يك قانون اساسی سر هم بندی کند. سپس این قانون اساسی را که هیچکس حق اظهار نظر در باره آن نیافت و بکلی ورای اصل دموکراسی بود که در دوران انقلاب فریاد زده میشد، در يك فضای ارعاب، که بدنبال اشغال سفارت امریکا بعنوان يك عمل باصطلاح «ضد امپریالیستی» صورت گرفت، بوجود آمد، به رفراندم گذاشت. حکومت یکبار، باز هم در فضای ارعاب و تقلب و اعمال نفوذ های فاشیستی به انتخاب رئیس جمهوری دست زد و پس از آن به انتخاب مجلس شورای اقدام کرد که از لحاظ اعمال نفوذ و تقلب تاریخ پر فصاحت مجلس شورای ایران را غنائی تازه بخشید و قابل تذکر است که در تمام این رفراندم ها و باصطلاح انتخاب ها نیروهای اصیل دموکراتیک و کمونیست یا شرکت نکردند و یا در صورت شرکت، همه نوع فشار و تقلب در کار آنها اعمال شد. در جاهائی که انتخاب عناصر دموکرات و کمونیست حتمی بود حاکمیت از هیچ کاری روی برنگرداند و در نتیجه، مجلس شورا نیز، مانند خود حاکمیت بصورت مجموعه ای از نمایندگان سیاسی روحانی و غیر روحانی بورژوازی در آمد.

حکومت و «مجلس شورای اسلامی» ساخته و پرداخته او در ماه های اخیر فشار خود را به آخرین بقایای دموکراسی و آخرین سنگرهای نیروهای دموکرات انقلابی و کمونیست به حد اعلای خود رسانده اند. تعطیل دانشگاه های ایران برای مدت نامعلوم، که زیر نام «انقلاب فرهنگی» صورت گرفت، و «انقلاب اداری» که بدنبال آن آمد نمونه های شاهواره ای از این تهاجماتند. اینک ما در آستانه غیر قانونی شدن هر نوع فعالیت مخالف و حتی انتقادی نسبت به جمهوری اسلامی و سردمدارانش هستیم که میروند تا حکومت بورژوا - فاشیستی مذهبی و ارتجاعی خود را بر تمام شئون جامعه و سراسر کشور بسط و تحکیم بخشند.

باین ترتیب حکومت بعد از قیام بهمن ۵۷ که در آغاز بطور عمده بصورت ارگان سازش خرده بورژوازی سنتی و بورژوازی لیبرال برهبری روحانیت و خصوصیات دموکراتیک و ضد امپریالیستی نیم بند بروی کار آمد مانند همیشه یکبار دیگر در جریان تحول خود با طرد عناصر خرده بورژوازی دموکرات بسرعت از مواضع بورژوا دموکراتیک عدول کرد و با سرکوبی نیروهای واقعی دموکراتیک راه را برای تحکیم بورژوازی لیبرال مرتجع و بند و بست آن با امپریالیسم هموار کرد.

ث - درگیری های درون حکومت

ممکن است با تذکر این واقعیت که در درون حکومت درگیری های شدیدی وجود دارد یکپارچگی بورژوائی آن مورد تردید قرار گیرد. قبل از همه باید توجه داشت که مقصود از بورژوائی شدن حکومت بهیچوجه به این معنا نیست که گرایش ها و رفتارهای غیر بورژوائی در آن وجود ندارد بلکه منظور وجود و استقرار سلطه فائقه بورژوازی بر حکومت و جهت گیری آن حکومت است. وجود گرایش ها و رفتارهای غیر بورژوائی تنها از آنجا ناشی میشود که حکومتی که از درون انقلاب در آمده هنوز از نظر قدرت حاکمیت تثبیت نشده و زیر فشارهای خرده بورژوائی و دموکراتیک از درون خود و از درون جامعه قرار دارد. چنین امری کاملاً طبیعی است و به حساب دوگانگی طبقاتی قدرت حاکم نباید گذاشته شود. اما درگیری های درون قدرت در اساس از اختلاف در شیوه های حاکمیت ناشی میشود و کاملاً ممکن است که در جریان این کشمکش محل های طبقاتی نیز از طرف يك گروه علیه گروه دیگر مورد سوء استفاده قرار گیرد، و چنانکه بارها دیده شده موضعگیری های باصطلاح دموکراتیک یکی علیه دیگری که بنام زحمتکشان و روشنفکران صورت گرفته مطلقاً جدی و پیگیر نبوده است.

در هر حال اختلافات میان بلوک قدرت میتواند از نوع اختلافاتی باشد که در داخل هر دولت بورژوائی دیگری وجود دارد. در تمام ادوار و در تمام کشورها گروه های مختلف بورژوازی اولاً برای کسب قدرت با یکدیگر در مقابله با مردم و

خواست های آنان و همچنین نحوه کنار آمدن با امپریالیسم اختلاف نظر های جدی با هم داشته اند، آنچه مهم است موضعگیری کل حاکمیت در مواضع اساسی و تصمیمات اساسی در برابر توده های انقلابی است که در مورد حکومت موجود ایران وحدت نظر کامل دیده میشود کما اینکه در سرکوبی کارگران و دهفانان و دموکراسی توده ای و پامال کردن حقوق دموکراتیک مردم و دموکراسی سیاسی و مخالفت جدی با کمونیسم از نظر داخلی و مخالفت اصولی با نظام سوسیالیستی جهانی و همگامی با عوامل امپریالیسم در منطقه و در سراسر جهان تمام اعضای حاکمیت متفق القولند و اینها همه چیزی جز انعکاس خصلت بورژوائی موجود نیست.

علاوه بر آنچه گفته شد حضور روحانیت شیعه با معتقدات خاص خودش به اختلافات و درگیری های میان گروه های مختلف حاکم رنگ خاصی بخشیده است. در درون حکومت موجود ایران میتوان دو جریان فکری و سلیقه ای کاملاً متفاوت و سه جریان سیاسی را بچشم دید. این دو جریان فکری به موافقان و مخالفان ولایت فقیه تعلق دارد که اولی را بطور عمده روحانیون، با فرهنگ خاص خود تشکیل میدهند و دومی را بطور عمده سیاستمداران غیر روحانی با فرهنگ غربی بورژوائی. اما جریان سیاسی سوم خود آیت الله خمینی است که با بازی در میان این دو جناح عمده میکوشد تا قدرت فائقه خود را همچنان حفظ کند. تمام حوادثی نیز که طی یکسال و اندی حکومت اینان رخ داده با این معیار قابل درک و فهم است.

برای مثال، دولت بازرگان میرفت که حاکمیت خود و یارانش را بدون مشارکت روحانیون طرفدار ولایت فقیه و با جلب حمایت امپریالیسم امریکا تثبیت کند. او حتی برای انحلال مجلس خبرگان و بتصویب رساندن طرح قانون اساسی خودش - که بطور قطع با ولایت فقیه سازگاری نداشت - اقدام کرد و کاملاً در آستانه موفقیت بود که خمینی با اشغال سفارت امریکا او را ناگزیر به کناره گیری از مقام ریاست قوه اجرائی کرد.

گروه روحانی، که با کنارزدن بازرگان از قدرت اجرایی داشت به قدرت مطلقه میرسید با دخالت مستقیم خمینی در انتخاب رئیس جمهوری و مانور او مبتنی بر کنار گذاشتن جلال الدین فارسی از نامزدی ریاست جمهوری مواجه شد و با همه تلاش ها و مانورهای زیرکانه و وقیحانه، قافیه را بنفع بنی صدر، که يك بازرگان كوچك است، باخت. اما خمینی باز هم یکبار دیگر برای حفظ تعادل میان دو جناح. در انتخابات مجلس شورای اسلامی بكمك جناح مقابل بنی صدر آمد و از آن پس برای جلوگیری از قوت گرفتن بنی صدر همچنان به مانورهائی از قبیل انتخاب بهشتی به ریاست شورایعالی قضائی - که علاوه بر نیروی قضائی، جانشینی احتمالی ریاست جمهوری را نیز برای او ذخیره کرده است - ، راه انداختن «انقلاب فرهنگی» و سپس «انقلاب اداری» دست میزنند.

چنانکه معلوم است در تمام این اقدامات و در تمام ادعا نامه هائی که دو جناح عمده حاکم علیه یکدیگر صادر میکنند و همچنین در میثاق هائی که برای تجدید وحدت می بندند حتی برای نمونه کلامی که از اختلاف موضع طبقاتی حکایت داشته باشد بیجان نیآید و آنچه طرفین یکدیگر را به آن متهم میکنند و یا بر سر آن آشتی میکنند، بقول خودشان، «اموال مکتبی» است که در حقیقت همان شیوه حکومت است.

در مسئله مناسبات با امپریالیزم نیز بطوریکه دیده میشود در زمینه ادامه وابستگی اقتصادی و نظامی و همچنین همکاری سیاسی با عوامل آن در منطقه و موضع گیری علیه اتحاد شوروی، هیچگونه اختلاف اصولی میان دو جناح دیده نمیشود و در مسئله گروگان های امریکائی که نیز هر دو جناح در جستجوی راه حل «آبرومندان» و بانتظار رسمیت یافتن مجلس شورا هستند که ضمن يك معامله سیاسی به این بازی خاتمه دهند و خود را از بن بست بیرون بکشند.

بنا بر این اختلافات میان گروه های حاکمه را رنگ طبقاتی دادن کاری عبث و گمراه کننده است.

۲ - حکومت و هدف های انقلاب

الف - تفاوت حاکمیت موجود با حکومت شاهنشاهی

طرح این مسئله از این نظر حائز اهمیت است که دو موضعگیری افراطی و سطحی در برابر حکومت وجود دارد: یکی به این نتیجه میرسد که اگر این دو با هم اختلاف دارند پس باید حکومت موجود را درست تایید کرد و دیگری به این نتیجه میرسد که اگر باید با این حکومت در اپوزیسیون بود پس لابد این دو حکومت تفاوت اصولی با یکدیگر ندارند.

در حکومت شاهنشاهی، سرمایه داری وابسته، که حلقه اتصال امپریالیسم و یا در حقیقت خود عامل بلافصل وابستگی و استعمار کشور بود، در حاکمیت بود. حال آنکه در شرایط موجود این قشر از سرمایه داری مطلقاً اعمال حاکمیت نمیکند بلکه برعکس سرمایه داری رفورمیست و غیر انحصاری است که در قدرت است. در زمینه اقتصاد در حکومت شاهنشاهی سرمایه داری بزرگ وابسته بصورت قشری از یک طبقه و در رابطه تنگاتنگ با قدرت وجود داشت و حال آنکه در شرایط موجود اقتصاد وابسته بطور عمده جنبه دولتی یافته و سرمایه داری وابسته بر قدرت حاکم نظارت و دخالت ندارد و برعکس این دولت است که بر این قشر از سرمایه داری نظارت و در امور مربوط به آن دخالت فائده دارد. عوارض این اختلاف در اینست که دیگر خرده بورژوازی مانند گذشته از طرف حکومت زیر فشار ناپدید نشده نیست. اما از آنجا که وابستگی در اساس به بافت اقتصاد جامع مربوط است و سرمایه داری حاکم کنونی نه میخواهد و نه میتواند رشته های این بافت را بکلی از هم بگسلد ناگزیر خود بزودی در این بافت گره خواهد خورد و به جزئی از سرمایه داری وابسته بدل خواهد شد.

در حکومت گذشته، این امپریالیسم، و بخصوص امپریالیسم امریکا بود که در تمام شئون حاکمیت و جامعه برنامه ریزی میکرد و نه تنها مستشارهای امریکائی بلکه مدیران ایرانی جامعه و نهاد های سیاسی و بوروکراتیک و نظامی همه بمشابه

عوامل امپریالیسم و مجری برنامه های آن کار میکردند ولی در حکومت جدید بسیاری از مدیران مملکتی ظاهراً بعنوان عامل امپریالیسم عمل نمیکند، برنامه های امپریالیستی متوقف شده و نهاد های بوروکراتیک نیز بعنوان نهاد های منسجم وابستگی تنگاتنگ با امپریالیسم ندارند، و حکومت و امپریالیسم هر دو در تلاش استقرار تفاهم و همکاری هستند.

اما در زمینه دموکراسی حکومت موجود، بعلمت ماهیت بورژوازی، مثل حکومت شاهنشاهی ضد دموکرات است با این تفاوت که آن حکومت از انسجام و استحکام کافی برخوردار بود و این یکی هنوز برای اعمال این خصوصیت ضد دموکراتیک از ثبات و استحکام لازم برخوردار نیست.

باین ترتیب حکومت جدید علیرغم خصلت ضد دموکراتیک خود و آشتی جوئیش در برابر امپریالیسم با حکومت شاهنشاهی تفاوت های عمده دارد.

ب - حکومت و دموکراسی توده ها

در ذکر ماهیت انقلاب گفته شد که وجه اصلی آن دموکراتیک بمعنای توده ای آنست و این خود شامل دموکراسی مادی برای طبقات زحمتکش و دموکراسی ذهنی برای نمایندگان سیاسی و فکری این طبقات است، و گفته شد که مقصود از دموکراسی مادی یعنی شرکت و یا سلطه زحمتکشان بر حاکمیت از طریق ایجاد نهاد های اجتماعی و حکومتی و سیاسی و نظامی و فرهنگی و نظارت سازمان های سیاسی و صنفی توده ای خاص زحمتکشان بر این حاکمیت که در عین حال متضمن محدود کردن فعالیت های طبقات استثمارگر میان حال و سرکوبی قطعی سرمایه داری بزرگ وابسته و انحلال تمام نهاد ها و سازمان های مربوط به آن نیز هست، و نیز گفته شد که توده ها این خواست ها را ضرورتاً آگاهانه و با تعیین دقیق مرزها و خصوصیات این اصل بیان نکردند بلکه این خصوصیت جوهر تمامی زندگی و خواست زحمتکشان بود که مدتها در امواج سرخ انسانی خیابان ها جاری و در فریاد های در هم آمیخته حلقوم ها و سلاح ها منعکس میشد.

توده های انقلابی در روزهای اول پس از قیام بسیاری از آزادی های دموکراتیک را بدست آوردند. آنها مسلح شدند، کمیته ها را بوجود آوردند و به نظم و انتظام محله ها پرداختند. سرمایه داران را از کارخانه ها بیرون راندند و اداره کارخانه ها را بدست گرفتند. مزارع بزرگ سرمایه داران و ملاکان را اشغال کردند، مدیران مؤسسات بزرگ را از مؤسسات اقتصادی بیرون راندند، تأسیسات فرهنگی را از عوامل شاهنشاهی پاک کردند، تیمسارها و فرماندهان دریاری را کنار زدند و در تمام تأسیسات تولیدی، فرهنگی، نظامی، اداری و اجتماعی شوراهائی از زحمتکش ترین و انقلابی ترین افراد تشکیل یافت و اداره امور را در دست گرفت. خانه ها و آسمان خراش های سفته بازان و زمینخواران بوسیله بیخافان ها اشغال شد.

نیروهای انقلابی سیاسی از بند رها شدند و مراکز علنی و پنهانی پلیسی حکومت استعماری سلطنتی را به تصرف در آوردند و جنایتکاران نظام شاهنشاهی را فراری دادند و یا بدست مجازات سپردند. خلق های زیر ستم نیز مسلحانه به دفاع از حقوق دموکراتیک و ملی خود بپاخواستند.

اما حکومت موجود این دموکراسی توده ها را رشد و گسترش نداد بلکه بر عکس از همان لحظه اول با تمام نیرو کوشید تا دهقانان را از مزارع بیرون کند، کارخانه ها را از چنگ کارگران بیرون بیاورد و شوراهای دهقانی و کارگری را منحل کند، سلاح از دست انقلابیون بگیرد و تأسیسات پلیسی را از چنگ آنان بیرون بیاورد. نظامیان انقلابی را بنام مراعات انضباط دو باره به مهره های بیجان دست تیمساران شاهی و عامل کشتار هموطنان بدل کند، کمیته های محله ها را بدست مرتجعین و فرصت طلبان بسپارد و عناصر شاهنشاهی و ساواک را مورد استفاده قرار دهد و آنها را به وسیله ای برای کنترل و سرکوب آزادیخواهان و انقلابیون مبدل سازد. در همه جا شوراهای را منحل کند و یا زیر عنوان شورای اسلامی بدست اوپاش فرصت طلب بسپارد و بیخافان ها را از خانه های تصرف شده شادایان بیرون براند، جنبش های ملی خلق ها را به وحشیانه ترین وجهی سرکوب کند، فعالیت سازمان های

دموکراتیک توده ای را در سراسر کشور ممنوع سازد، آزادیخواهان را به چوبه های اعدام ببندد و بی هیچ محاکمه و حتی اعلام اتهامی تیز باران کند و جنازه ها شان را در بیابان ها بیندازد و زندان ها را از ترقیخواهان انباشته سازد، در عوض، تمام جنایتکاران شاهنشاهی را مشمول مراحم و عفو خود کند و با تصرف تمام افزارهای سلطه شاهنشاهی از قبیل ساواک و ارتش، به همان شکل که بودند نظم کهنه را با افزودن جنبه های ارتجاعی تازه ای بر آن، از نو برپا دارد. حکومت همه این کارها را هم کرد و همچنان بر تمام مظاهر دموکراسی میتازد و همه جا توده های زحمتکش هستند که بدست این حاکمیت نه فقط از قدرت ها و امتیازاتی که در جریان انقلاب بدست آوردند خلع ید میشوند بلکه از زندگی نیز ساقط میشوند، و در عوض، سرمایه داری است که چه بصورت شخصی و چه بصورت دولتی جان تازه میگیرد. گذشته از اینها ارتجاع مذهبی نیز تمام اصول و مظاهر دموکراسی را تخطئه و سرکوب میکند و پهنه اندیشه و دموکراسی سیاسی را بر اندیشمندان و دموکرات های انقلابی تنگ کرده است و حکومت الهی فقیه عصر جا هلیت را با تمام بی فرهنگی هایش جایگزین حاکمیت توده ها کرده و آنرا صورت قانونی بخشیده است. اینک قشربون مرتجع ابائی ندارند که با بریدن سر یک میلیون «کمونیست» از ایران اندونزی دیگری بسازند.

باین ترتیب آیا میتوان مدعی شد که قدرت حاکمه موجود دموکرات است؟ بطور قطع جواب منفی است: این حکومت دموکرات نیست.

پ - حکومت و امپریالیسم

گفته شد که انقلاب در مسیر سرنگونی استبداد شاهنشاهی و استقرار دموکراسی توده ای طرد امپریالیسم را نیز نهفته داشت و این خصوصیت را در عمل با کوتاه کردن دست مستشاران امریکائی از تمام تأسیسات مملکتی و بیرون راندن آنان از مملکت و حمله به سفارت امریکا در روزهای اول قیام نشان داد و بر شعار قطع تمام مناسبات سیاسی، اقتصادی و نظامی استعماری پا فشاری کرد.

حکومت تازه که به اعتراف بعضی از سردمداران‌ش در جریان يك رشته رابطه‌ها و توافق با امریکا روی کار آمد این دست آورد انقلاب را رشد و گسترش نداد بلکه بر عکس مبارزه علیه امپریالیسم را به يك تب تبلیغاتی علیه کارتر تبدیل کرد و آنرا به حد يك شعار نیم بند و تو خالی خیابانی تنزل داد. در عوض از همان آغاز اعتراف کرد که از لحاظ اقتصادی جز ادامه وابستگی به امپریالیسم راهی ندارد و کوشید تا این وابستگی را در غیاب سرمایه داری بزرگ خصوصی، دولتی کند. دولت موقت اعلام کرد که از لحاظ نظامی ناگزیر است که تمام قرارداد های تسلیحاتی با امریکا را حفظ کند. اما از لحاظ سیاسی از همان لحظه اول کوشید تا توده‌ها را قانع سازد که برای مقابله با شوروی و جلوگیری از رخنه کمونیسم ناگزیر است رابطه سیاسی خود را با امپریالیسم امریکا مستحکم سازد، و اگر چه رقیبان دولت بازرگان او را بیپهانه مذاکرات محرمانه با وزارت خارجه امریکا و مشاور خارجی کاخ سفید قربانی کردند اما خود در راه قطع وابستگی اقتصادی و پیوند نظامی و رابطه سیاسی با امریکا قدمی فراتر از او بر نداشتند.

رهبر روحانی حکومت علیرغم ابراز نفرت نسبت به بیگانگان غربی، که خائنان به طبقه کارگر میکوشند این خصلت او را بعنوان خصلت ضد امپریالیستی جا بزنند، تمام دولت های مسلمان دست نشانده استعمار را تأیید و سیاست همکاری با آنان را تأکید میکند و علیه دولت انقلابی افغانستان فرمان جهاد میدهد. حکومت، اینک مملکت را پایگاه کمک های مالی، تسلیحاتی و نظامی ضد انقلابیون افغان و اریابان امپریالیست آن کرده و تنها دغدغه وزارت خارجه ایران ایجاد بلوک سیاسی - نظامی با دست نشاندهگان امپریالیسم امریکا علیه اتحاد شوروی و افغانستان است. در منطقه، روزهای خوش ماه عسل با فلسطین و نیروهای ضد امپریالیست منطقه مدت های درازی است دیگر سپری شده و وزارت خارجه جمهوری اسلامی ایران بجای مبارزه علیه صهیونیسم و بقیه عوامل امریکا تمام حواس خود را در ایجاد تحریک و توطئه و گسترش عملیات ایدائی و تبلیغاتی در منطقه متمرکز ساخته است.

گذشته از اینها اینک حکومت به در یوزگی بر آستانه امپریالیست های اروپا و ژاپن سر میساید و هر صدقه سیاسی و اقتصادی آنها را بعنوان يك پیروزی بزرگ خود به رخ ملت میکشد.

باین ترتیب آیا میتوان مدعی شد که قدرت حاکمه جدید ضد امپریالیست است؟ بطور قطع جواب منفی است: این حکومت ضد امپریالیست نیست.

ت - امپریالیسم امریکا و حکومت ایران

پیشتر گفتیم که حکومت جدید ایران با رضایت امپریالیست ها و در پیشاپیش آنها امپریالیسم امریکا و با جلب اطمینان آنها به اینکه «دولت اسلامی و غیر متعهد آینده ایران روابط خوبی با واشنگتن و متحدان آن خواهد داشت»^۱ و بگفته آیت الله خمینی چنانکه پشتیبانی امریکا از شاه و دولت بختیار قطع شود «همه عداوتها نسبت به امریکا از میان خواهد رفت»^۲ روی کا آمد تا جنبش دموکراتیک و ضد امپریالیستی مردم کشور ما عمق پیدا نکند و رادیکالیزه نشود.

دولت موقت انقلاب اسلامی ایران در فردای قیام قیامیل خود را به حفظ روابط دوستانه با ایالات متحده امریکا و تصمیم خود را مبنی بر استفاده از مستشاران امریکائی اعلام داشت و وزیر خارجه آن دولت حتی دخالت مجلس سنای امریکا را در امور داخلی ایران هنگام اعدام انقلابی مزدوران امپریالیسم و صهیونیسم مانع ادامه روابط حسنه بین دو دولت ندانست و بالاخره این دولت به دستاویز «پیچیدگی خاص» قراردادهائی که با امریکا بسته شده بود، در تفکیک و تشخیص قراردادهائی که «بخیر و صلاح ملت و مملکت نبود» و بایستی لغو میگردد توفیقی بدست نیآورد.

دولت امریکا نیز در عوض طی نامه ای «اظهار آمادگی دولت خود را برای همکاری از نظر اقتصادی و در بعضی دیگر زمینه ها حتی در مورد مسائل نظامی

۱- رجوع شود به کیهان ۲۳/۱۰/۵۷

۲- اطلاعات ۲۴/۱۰/۵۷

اعلام داشت^۱

در داخل کشور نیز دولت موقت به تحکیم پایگاه داخلی امپریالیسم، سرمایه داری وابسته و ارگانهای فشار و سرکوب آن پرداخت، به سرمایه داران فراری تضمین جانی و مالی داد تا به ایران برگردند و بکار خود ادامه دهند و نه فقط سرمایه های خارجی را مصادره نکرد بلکه تمایل خود را به جلب سرمایه های خارجی ابراز داشت و وزیر امور اقتصادی آن دولت به کاردار سفارت امریکا اطمینان داد که دولت موقت «همه حقوق سرمایه گذاران و سهامداران خارجی بانک های ملی شده را حفظ خواهد کرد.» و چون گزارش تمام اقدامات دولتی هر هفته به اطلاع آیت الله خمینی میرسید و از او کسب نظر میشد، این اقدامات مبین سمت گیری اصلی مجموع قدرت ها کم بعد از قیام در برابر امریکا است و نه فقط دولت موقت.

چنانکه ملاحظه میشود در حالیکه نیروهای ترقیخواه در آستانه قیام شعار «بعد از شاه نوبت امریکا است» را پیش کشیده بودند حکومت جدید ایران راه سازش با امپریالیسم را برگزید.

در آغاز نیمه دوم سال ۵۸ اعتلاء مبارزات دموکراتیک و ضد امپریالیست توده ها و فشار آنها بر حاکمیت جهت بر آورده ساختن خواست هایشان از یکسو و ناکامی یورش نظامی به کردستان، شکست اقدامات حکومت در تعطیل آزادیهای که پس از قیام بدست آمده بود، بی اعتبار شدن مجلس خبرگان و قرار گرفتن آن در معرض انحلال، عدم شرکت مردم در انتخابات قلابی «شوراها» تظاهرات گسترده قشرهای مترقی جامعه از دانش آموز و دانشجو و کارگر در دفاع از آزادیها و حقوق دموکراتیک و دوری فزاینده مردم از حکومت اسلامی، اتوریته و اعتبار شخص آیت الله خمینی و حکومت جمهوری اسلامی را بشدت دچار مخاطره ساخت و موقعیت جناح حزب جمهوری اسلامی و روحانیون را در برابر جناح «لیبرالها»، که با وجود اختلاف در شیوه اعمال

حاکمیت هر دو مدافع نظام بورژوائی میبا شدند، تضعیف نمود. در چنین شرایطی بود که حاکمیت موجود اقامت شاه مخلوع در امریکا و ملاقات بازرگان با برژینسکی را مستمسک قرار داد و سفارت امریکا را اشغال کرد و دست به گروگانگیری زد تا ضمن سرکوب مخالفان، موضع مدافعان ولایت فقیه و موافقان اعمال حاکمیت از طریق سرکوب آشکار و خشونت زیر پوشش اسلام را تحکیم کند و بار دیگر صفوف انبوه مردم را با سوء استفاده از احساسات عمیق ضد امپریالیستی آنها به خیابانها بکشانند و سلطه حاکمیت موجود را در مقیاس وسیعی بر توده ها تأمین کند. بعلاوه گروگانگیری برای حاکمیت این نتیجه را در برداشت که قسمتی از نیروهای چپ را گنج و منحرف کند و میان آنان اختلاف بیندازد و سلاح مبارزه علیه امریکا را از دست آنان بگیرد.

گذشت هشت ماه از اشغال سفارت امریکا و گروگانگیری بخوبی نشان داد که این عمل يك رويارویی در سطح با امپریالیسم امریکا بود و هرگز به يك مبارزه اصولی با امپریالیسم نیانجامید و حاکمیت موجود از این اقدام بیش از همه برای تحکیم و قانونی ساختن سلطه خود و اجرای مقاصد ضد خلقی خویش در سرکوب توده ها، عقب نشانیدن رقبا و مخالفان و سپردن اهرم های حکومتی بدست مدافعان ولایت فقیه بهره برد. حکومتی که پایمال کردن آزا دیها و حقوق دموکراتیک مردم، سرکوب نظامی خلق های کرد و ترکمن، کشتار خونین دانشجویان، اخراج کارگران مبارز از کارخانه ها و حتی اعدام آنها، بیرون راندن دهقانان از زمین های مصادره شده بزور سرنیزه و تهدید به اعدام و براه انداختن دسته های فاشیستی برای ارباب مردم را مقدم ترین برنامه خود قرار داده. حکومتی که از تشکل و آگاهی توده بیش از امپریالیسم وحشت و واهمه دارد نمیتوانست و نمیتواند يك مبارزه اصولی با امپریالیسم را پیش ببرد.

بحثی نیست که امپریالیسم جهانی و در رأس آن امپریالیسم امریکا مستقیم یا غیر مستقیم به تضعیف و حتی سقوط آتی این حکومت اساساً بورژوائی کمک میکند و عوامل مستقیم و غیر مستقیم سیاسی و نظامی امپریالیسم جهانی میکوشند

یا این حکومت را ساقط سازند یا آنرا به مسیر دلخواه خویش سوق دهند.

این حقیقت موجب سوء تفاهماتی نسبت به ماهیت حکومت شده است و عده ای از گروههای سیاسی مخالف با امپریالیسم جهانی را معتقد به ماهیت ضد امپریالیستی و بالاتر از آن ضد سرمایه داری حکومت کرده است. قبل از هر چیز باید يك سوء تفاهم اساسی حاکم بر بعضی گروهها را مرتفع کرد. باید میان دستاوردهای جنبش در زمینه های مختلف و آنچه حاکمیت کنونی خواسته و توانسته انجام دهد فرق گذاشت. اقدامات ضد امپریالیستی ای که تحت فشار توده ها صورت گرفته (نظیر الغاء قرارداد های خرید اسلحه، خروج از پیمان سنتو، اخراج کارشناسان نظامی امریکا و قطع صدور نفت در آستانه قیام) نباید بحساب حاکمیت گذاشته شود. بعضی عناصر درون حکومت تا حدی کوشیدند این اقدامات را تأیید و تقویت کنند و گسترش دهند ولی در مجموع حاکمیت در قبال امپریالیسم نه تنها بازتاب و نماینده روحیه ضد امپریالیستی جنبش نبوده، بلکه آنرا منحرف نیز کرده است. از طرف دیگر اقدامات امپریالیست ها علیه حکومت (از قبیل قطع خرید نفت، قطع روابط سیاسی ایران و امریکا و محاصره اقتصادی) اولاً اقدامات آنهاست و ابتکار آن با حکومت نبوده و بیش از این که متوجه حکومت باشد متوجه توده های مردم ایران شده است. گذشته از این سوء تفاهم باید گفت مخالفت با سرمایه داری انحصاری (امپریالیسم) به طور کلی از دو زاویه متفاوت می تواند انجام گیرد یکی از جناح راست و ارتجاعی و دیگری از سمت چپ و انقلابی. طبقات و نیروهای اجتماعی وابسته به شیوه های تولید پیش از انحصاری (سرمایه داری رقابتی، زمینداری یا فئودالیسم و قبل از آن) اساساً با ماهیتی ارتجاعی نسبت به امپریالیسم مواجه می شوند. اینان می خواهند چرخ حرکت تاریخ را متوقف کنند و مناسبات تولیدی را به گذشته باز گردانند و در این معنی مرتجع هستند. نیروهای دیگری که از متن مناسبات سرمایه داری در آمده اند، پرولتاریا و خرده بورژوازی با امپریالیسم از موضع انقلابی برخورد می کنند. بعضی نیروهای بینابینی و حتی وابسته به شیوه های کهن هستند که می توانند زیر رهبری پرولتاریا

قرار گیرند و در پیشبرد مبارزه دموکراتیک توده ای، که وجه خارجی آن مبارزه با امپریالیسم است، بکوشند.

با این مقدمه باید با سوء تفاهم دیگری نیز روبرو شد که هر نوع مخالفت با امپریالیسم (حتی لفاظی «ضد امپریالیستی» و نمایش «ضد امپریالیستی») را مترقی می شمرد و حتی منافع پرولتاریا را به پای آن قربانی می کند. به طور کلی صرف نظر از گرایش این یا آن عنصر دارای «حسن نیت» و «ضد اجنبی»، اقداماتی که علیه امپریالیسم صورت گرفته یا از طرف و تحت فشار نیروهای مردمی جنبش بوده و ناگزیر موجب پذیرش حکومت واقع شده (حتی حکومت بختیار نیز ناچار بود اینها را بپذیرد) و یا در واقع نمایش به منظور تثبیت قدرت و تحکیم مواضع و سرکوب و تخریب جنبش ضد امپریالیستی توده ای و یا حاصل ابتکارات خود امپریالیستها بوده است.

تردیدی نیست که در اثر جنبش مردم و گرایشهای ضد سرمایه بزرگ حکومت، سرمایه داری بزرگ وابسته لطمات جدی خورده و به سرمایه داری بزرگ وابسته دولتی تبدیل شده است، بدون اینکه پایه و اساس آن لطمه ای ببیند.

در آستانه قیام ۲۲ بهمن ۵۷، حکومتی که آیت الله خمینی در رأس آن قرار داشت، از بسیاری جهات «بد ناگزیر» و یا «مطلوب ناچار» بود زیرا جنبه مذهبی آن مانع از گرایش روزافزون به سمت کمونیسم می شد، می توانست حائلی در برابر شوروی، همسایه شمالی ایران باشد، می توانست حتی در عوض شاه که نقش ژاندارم منطقه ای را ایفا می کرد، همان نقش را تحت پوشش موجه اسلامی ادامه دهد و دست کم موقتاً جلوی آشفته گی اوضاع منطقه را بگیرد، در برابر چشم انداز رادیکالیزه شدن جنبش و طولانی شدن مبارزه که اساس سرمایه داری وابسته را به خطر می افکند، خمینی نیروئی بود که در عین مبارزه با سرمایه داران، وابسته (و نه سرمایه داری وابسته) می توانست بخوبی با ایدئولوژی اسلامی جلوی جنبش دموکراتیک توده ای را بگیرد.

این در آغاز کار بود. اما رفته رفته معلوم شد که این حکومت از اعمال سیاستهای سرکوب ایدئولوژیک - نظامی مؤثر و قاطع و اعمال رفرمهای اقتصادی عاجز است. کشور در میان غرقاب بحران اقتصادی که با بحران سیاسی گره خورده بود، فرو می رفت و این حکومت نه تنها برنامه ای برای بحران نداشت و یا اگر تا حدی داشت امکان اجرای آن را نمی یافت، با بی تدبیری ها و ناپختگی های بورژوائی - ارتجاعی خویش بر ابعاد بحران می افزود. حکومت مطلوب امپریالیسم و بخصوص امپریالیسم امریکا، حکومتی است که بتواند سیاست نان و چماق را توأمأ اجرا کند و مقدمات سلطه مجدد سرمایه داری وابسته را فراهم آورد، اما این حکومت بویژه نمایندگان مذهبی آن با بی اعتنائی به خواستهای مردم و عدم کفایت در اجرای رفرمهای بورژوائی و در عوض تأکید بر جنبه های غیر اساسی و اخلاقی، بحران اقتصادی را بیش از پیش با بحران سیاسی - اجتماعی مربوط کرده اند و بر عکس آنچه در ابتدای امر می خواستند و می کردند، اکنون زمینه را برای نفوذ نیروهای دموکرات و کمونیست هموارتر می کنند. اکنون روز بروز در برابر امواج سرکش مخالفت های متشکل و غیر متشکل توده ها نا توانتر می شود و خود به دست خویش به سقوط نزدیکتر می شود، بدون آن که معتقد باشیم میان روحانیت و امپریالیسم توافقی صریح در این مورد وجود داشته که روحانیت راه تعمیق جنبش را ببندد. در هر حال این «فایده» جنبه روحانی حکومت دیگر از دست رفته و به ضد خود تبدیل شده است. تعارض میان زیر بنای سرمایه داری جامعه و روینای غیر سرمایه داری روز بروز آشکارتر می شود. قطع امید مراکز قدرت امپریالیستی از سردمداران حاکمیت موجود دقیقاً ناشی از آنست که ظرفیت اجتماعی و تشکیلاتی آنان را برای بوجود آوردن و اداره يك رژیم ثابت و استوار بجهات و دلایل گوناگون مورد تردید قطعی قرار داده و در فکر پیدا کردن عناصر و سازمانهایی است که واجد این ظرفیت و اعتبار باشند.

از اینرو امپریالیسم می کوشد از سوئی با تقویت مستقیم و غیر مستقیم عناصر بورژوا - لائیک دست عناصر روحانی را کوتاه کند و در عین حال برای شرایطی

که این نقشه به قدر کافی مؤثر واقع نشود، در تدارك حکومت جانشین است، و این در صورتی است که اعمال فشارهای اقتصادی - سیاسی و نظامی نتواند آنان را بر «سر عقل» آورد. در آن صورت در شرایطی مساعد که توده های مردم متوهم از این حکومت دل بریدند و نه به سوی چپ و نیروهای دموکراتیک، بلکه به سوی عناصر راست و «سوسیال - دموکرات» و حتی سلطنت طلب رو آوردند، و یا دست کم حالت انفعال و سیاست گریزی در پیش گرفتند، وضع مساعد برای ساقط شدن خود بخودی یا ساقط کردن حکومت فراهم می شود و امپریالیسم می تواند حکومت مطلوب خویش را بر سر کار آورد.

× × ×

از جانب دیگر باید با این توهم که در درون جنبش چپ ریشه دارد، مبارزه کرد که گویا هر مخالفتی به هر صورت با «امپریالیسم» و سیاست انحصارات به معنای بارز، ضد امپریالیستی است. بسیاری از حکومتها حتی بورژواترین آنها، مثل حکومت دوگل را سراغ داریم که می کوشد علیه انحصارات امپریالیسم امریکا مبارزه کند و به طور کلی جریان اروپا در برابر امریکا، یا مبارزه سرمایه نیمه انحصاری و رقابتی با سرمایه انحصاری و یا انحصارات نفتی با انحصارات نظامی و غیره جریانهای شناخته شده است.

این توهمها ناشی از این است که بورژوازی را یکدست می پندارند و بنا بر این امکان هر نوع درگیری میان بخشهای آن را منتفی می شمارند، و بویژه تجربه سالها تسلط بلا منازع حکومت سرمایه داری وابسته شاه که مانع از علنی شدن و بروز درگیری ها میشد، بر این توهم جنبش چپ دامن می زند.

بی تردید بین این حکومت و امپریالیسم اختلاف های گوناگونی در زمینه های مختلف وجود دارد. نیروهائی که منشاء خرده بورژوائی دارند، و بویژه روحانیت، امپریالیسم امریکا را بویژه از آن رو که حامی شاه بود، دشمن می شمارند و این دشمنی را به شکل مبارزه ضد اجنبی و فرهنگ اجنبی آشکار می کنند. بعضی نیروهای

دارای منشاء و ماهیت بورژوازی لیبرال با بورژوازی انحصار طلب بزرگ مبارزه دارند. سرمایه بزرگ با سرمایه متوسط درگیری دارد. میان عناصر خرده بورژوا در درون بلوک حاکم و نیروهای بورژوا - لیبرال از يك طرف و از طرف دیگر میان مجموعه این نیروها و نیروهای امپریالیست دشمنی هائی وجود دارد که باید همگی آنها را در چارچوب مناسبات بورژوائی قابل حل دانست، بویژه اگر فشار توده ها چشم انداز حکومتی غیر بورژوا را محتمل کند. بدون آن که ماهیت این مبارزات ناشناخته و ندیده گرفته شود نباید به این اختلافات به عنوان مبارزه ضد امپریالیستی آنها به عنوان وجه اصلی جنبش توده ای مردم چشم دوخت، چون این اختلافات براحتی می تواند مرتفع شود و از سوی دیگر چنانکه در بخشهای دیگر یاد آور شدیم، مبارزه ضد امپریالیستی از مجرای مبارزه علیه سرمایه داری می گذرد و هر تعبیر دیگری جز این ساده لوحانه و بنا بر این بورژوائی است.

عمده کردن تضاد های درون بورژوازی و چشم دوختن به این تضادها هیچ وجه مشترکی با جنبش مستقل پرولتری ندارند و در حکم فراموش کردن منطق و جریان مبارزه طبقاتی و تسلیم طلبی است.

از سوی دیگر اختلافات امپریالیسم با حکومت فعلی را نباید منحصر به اختلاف آخوندیسم («ولایت فقیه») و امپریالیسم کرد. مسئله بر سر این است که بعضی روحانیون و نه منحصراً آنان بلکه با کمک بعضی غیر روحانیون مذهبی با طفره رفتن از فرمیسم بورژوائی و دامن زدن به نارضائی توده ها و سوق دادن محتمل آنها به سوی نیروهای مترقی، از اجرای برنامه امپریالیستی، یعنی تحکیم و بازسازی مناسبات سرمایه داری - که ناگزیر وابسته خواهد بود - عاجز هستند. براحتی قابل تصور است که يك رجل مذهبی و حتی روحانی (از انواع بازرگان - بهشتی و غیره) بتوانند با حفظ جنبه و کسوت روحانی خویش مجری برنامه های امپریالیسم باشند و از جنبه مذهبی خویش برای سرکوب ایدئولوژیک جامعه بهره گیرند - هر چند که تحقق این چشم انداز « با توجه به اوضاع و احوال حاکم بعید به نظر می رسد - از نظر اصولی میان «ولایت

فقیه» و «استبداد سلطنتی» مادام که بکوشند منافع امپریالیسم را حفظ کنند، اختلافی ماهوی وجود ندارد.

ث - آیا حاکمیت تثبیت شده است؟

مسئله تثبیت یا عدم تثبیت حاکمیت از لحاظ تعیین استراتژی مبارزه مفید است زیرا در صورت عدم تثبیت این سؤال برای نیروهای مترقی پیش میآید که آیا باید به تثبیت حکومت کمک کنند یا به عدم تثبیت آن و طبعاً موضعگیری در برابر حکومتی که تثبیت شده با حکومتی که تثبیت نشده متفاوت خواهد بود. اما تا آنجا که بنظر میرسد حکومت موجود با همه تلاشی که در زمینه های مختلف میکند همچنان بی ثبات است.

تثبیت يك حکومت، به تعبیری بمعنای اعمال سلطه حاکمیت آن بر تمام نقاط و شئون کشور و جامعه است. اعمال سلطه حاکمیت در عین حال که از جهتی مستلزم ثبات در فرم است، یعنی اینکه يك حاکمیت نهاد های سیاسی و اجتماعی خودش را بوجود آورده باشد، مستلزم وجود يك برنامه و يك استراتژی نیز هست که بر حسب آن بداند فردا پس از امروز چه خواهد کرد نه اینکه بدنبال حوادث در حرکت باشد و حتی لااقل در مراحل اولیه اجرای برنامه خود قدم نهاده باشد. اما چنانکه می بینیم حکومت موجود از نظر نهاد های خاص خودش هنوز جا نیافتاده و مدام در تزلزل و تحول است، بر بسیاری از نقاط کشور نتوانسته است حاکمیت خود را اعمال کند و همانطور که خود مسئولین درجه اول نیز میگویند مراکز متعدد قدرت و تصمیم گیری در مملکت وجود دارد و هرج و مرج بر همه شئون آن حاکم است.

این حاکمیت هنوز نتوانسته است برنامه ای بصورت يك سیستم ارائه بدهد و حتی از طرح ها و سخنان مسئولین درجه اول مملکتی نیز نمیتوان يك مجموعه و نظام استراتژیک تدوین کرد. مجموع حاکمیت حتی برای کوتاه مدت و در زمینه های محدود نیز، مثلاً بودجه سالانه، بر سر يك برنامه به توافق نرسیده است. تنها چیزی که قسمت روحانیت این حکومت، که ظاهراً قدرت فائقه دارد، توانست بعنوان يك اصل

حکومتی تحمیل کند و آنرا در قانون اساسی بگنجانند اصل ولایت فقیه بود ولی خصوصیات دیگری که از جانب جناح های مختلف حکومت عرضه میشود، در زمینه های سیاسی، نظامی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مطلقاً انسجام و هماهنگی ندارد و نظرات و طرحهایی که ارائه میشود غالباً انعکاسی از خواست های طبقات و قشر های مختلف اجتماعی است که با یکدیگر در تعارض و حتی جدال هستند و این سخن به این معنی است که عوامل و خواست های طبقات و قشر های مختلف اجتماعی مختلفی که در حاکمیت هستند هنوز نتوانسته اند بر سر نقاط مشترکی، که ثبات حاکمیت را تأمین کند به توافق برسند و یا هنوز قضیه بسوزد قیامت و خواست های يك طبقه پایان نیافته است. حتی تدوین قانون اساسی نیز نتوانست به تثبیت حاکمیت، از لحاظ وجود يك استراتژی کمک کند زیرا جناح های مختلف هر کدام قسمتی از آن را در تئوری و عمل قبول ندارند و اصولاً مجموعه حاکمیت آنرا جدی تلقی نمیکند.

اختلافات گروهی که در بطن این حکومت وجود دارد هنوز دقیقاً مرزهای طبقاتی یا فرهنگی یا تاریخی و اجتماعی و یا گروهی خود را متمایز نکرده اند، حتی از لحاظ رفتارها و شیوه های بوروکراتیک هرج و مرج وجود دارد. باین ترتیب و از این لحاظ نیز حاکمیت تثبیت نشده است.

اگر قبول کنیم که این حاکمیت در اساس جنبه بورژوازی دارد منطقاً باید بتواند بورژوازی را به خود جلب و مطمئن کند ولی چنانکه می بینیم بعلت فقدان يك برنامه مطمئن بورژوازی، سرمایه داری ایران به این حکومت اطمینان کافی ندارد و بطور جدی و کامل با آن همکاری نمیکند زیرا بورژوازی در مجموع شاهد آنست که هیئت حاکمه نتوانسته (و معتقد است که نمیتواند) جنبش ضد سرمایه داری را سرکوب کند، بلکه برعکس بطور غیر مستقیم موجب تقویت و گسترش پایه توده ای آن میشود. بعلاوه علیرغم ادعای کسانی که معتقد به حضور و نفوذ خرده بورژوازی در حاکمیت هستند خرده بورژوازی، حتی خرده بورژوازی سنتی، اندک اندک از آن دور میشود. باین ترتیب حکومت از لحاظ جلب همکاری طبقات اجتماعی نیز تثبیت شده نیست.

جنبه های ضد دموکراتیک و بورژوائی حکومت در عین حال به فاصله گیری زحمتکشان نیز با او افزوده است و باین ترتیب حکومت از نظر وابستگی و اتکاء به طبقات مختلف جامعه وضع متزلزلی دارد.

دستگاه های بوروکراتیک و اجرائی حکومت نیز هنوز نتوانسته اند با یکدیگر هماهنگی پیدا کنند و بصورت يك مجموعه در آیند و آنها نیز که وجود دارند غالباً بفرمان او نیستند تا آنجا که رئیس جمهوری در مورد اقدامات وزیران رسماً از خود سلب مسئولیت میکند. دولت بر حوادثی که در سراسر مملکت میگذرد و بر اقداماتی که گروه های بوروکراتیک میکنند آنطور که شایسته يك حکومت مرکزی است مطلقاً کنترل ندارد.

حکومت از جهت توده هائی نیز که هنوز به آن باور دارند و او را ناگزیر در برابر خواست های دموکراتیک و ضد امپریالیستی خود متعهد کرده اند تثبیت نشده است زیرا در اثر فشار اینها نمیتواند رشته های گسسته اجتماعی سرمایه داری و ضد توده ای گذشته را بی درد سر دوباره پیوند دهد.

حاکمیت از نظر جهانی نیز، گذشته از نظام های سوسیالیستی که دلیلی بر اعتماد درست به آن ندارند و به تبع منافع سیاسی خویش نمیتوانند بر آن تکیه کنند، از نظر امپریالیستها نیز قابل اعتماد نیست زیرا ضعف های آن مانع قاطعیت او در برابر طبقات انقلابی میشود و جنبه های مذهبی آن بشکل موجود در راه ایجاد تفاهم میان او و بورژوازی جهانی موانعی میتراشد.

باین ترتیب حکومت از لحاظ تکیه گاه اجتماعی و طبقاتی و جهانی متزلزل است، از لحاظ چهره ها و نهاد های سیاسی - اجتماعی خود هنوز نتوانسته است سیمای مشخصی بگیرد، برنامه ای که بصورت يك سیستم بتواند گروه های معینی از جامعه را برای همیشه به همکاری جدی جلب کند ندارد، نظام سوسیالیستی و امپریالیستی هیچکدام به دوام آن اطمینان ندارند و بالاتر از همه اینکه فاقد يك قدرت متمرکز است که بتواند سلطه خود را بر نقاط و شئون مختلف کشور و جامعه

۳- سرنوشت انقلاب و حاکمیت

الف - انقلاب تا کجا به هدف هایش رسیده؟

در تحلیل رابطه حاکمیت با هدف های انقلاب، ابتدا باید دست آوردهای انقلاب را از اعمال حاکمیت موجود کاملاً تفکیک کرد و مراقب بود که آنچه توده ها در جریان انقلاب خود بدست آورده اند به حساب حاکمیتی که بدنبال قیام ۵۷ بر سر کار آمد گذاشته نشود.

قبلاً گفته شد که انقلاب از نظر محتوا دو هدف عمده را، که هر دو ارتباط ارگانیک و ناگسستنی با هم دارند، تعقیب میکرد: یکی استقرار دموکراسی توده ای و دیگر قطع ریشه امپریالیسم. اما انقلاب از لحاظ شکل حاکمیت نیز هدفی را تعقیب میکرد و آن سرنگونی سلطنت بود، که البته این شکل از حاکمیت بدون توجه به مضمون استبدادی آن نمیتوانست قابل درک باشد.

تا آنجا که به انقلاب مربوط است توانست سلطنت را سرنگون کند و دستگاه سلطنت را برچیند و در این زمینه به هدف خود رسید اما البته نهاد ها و سازمان هائی که این دستگاه را بر سر پا میداشتند بتفاوت آسیب دیدند و دچار تزلزل شدند اما در اساس همچنان باقی ماندند.

از لحاظ مضمون هدف های انقلاب نیز، سرمایه داری وابسته ضربه اساسی خورد. از قدرت خلع ید شد و از حاکمیت سیاسی بیرون افتاد. سرمایه داران بزرگ مالی، صنعتی و کشاورزی گریختند و در بسیاری از جاها و بسیاری از زمینه ها توده ها توانستند به دموکراسی خاص خودشان دست یابند، از جمله در بسیاری از کارخانه ها شوراهای کارگری قدرت را در دست گرفتند، دهقانان در مناطقی که ملاکان بزرگ گریختند زمین ها و افزارها و ماشین های کشاورزی را مصادره کردند، در بسیاری نقاط نیز ملاکان را از قلمرو خودشان بیرون راندند و قدرت خود را در اداره

مزارع و تولید کشاورزی اعمال کردند، فشار حاکمیت استبدادی که از طریق سازمان های شهری و پلیس و دستگاه قضائیش عمل میکرد از گرده خرده بورژوازی شهری برداشته شد.

دانشگاه ها و مدرسه ها درست در اختیار مجموعه دموکراتیکی از نیروهای انقلابی معلمان و محصلان قرار گرفت، صدا و سیمای انقلاب از طریق دستگاه های رادیو تلویزیون ایران به سراسر جهان پخش میشد و هر لحظه بر شور و هیجان دامن میزد.

دموکراسی سیاسی با چنان وسعتی برقرار گردید که نه تنها سازمان های سیاسی و مطبوعات توده ای و بورژوا دموکراتیک امکان فعالیت بی قید و شرط یافتند بلکه توده های وسیعی به سلاح های جنگی دست یافتند و آنها را به ضامن پیروزی های انقلابی خویش بدل کردند، ملیت های مختلف ایران و بخصوص خلق های کرد و ترکمن امیدوار به تحقق خواست های ملی خویش به سازماندهی پرداختند و گروه های مسلح توده ای در سراسر ایران به پاسداری از انقلاب پرداختند و در بسیاری جاها عملاً قدرت خود را در جهت انقلاب بکار میبردند.

البته این دموکراسی کامل نبود زیرا خرده بورژوازی - و بخصوص خرده بورژوازی شهری - امکان و فرصت نیافت سازمان های مؤثر اجتماعی و صنفی و سیاسی خودش را بوجود بیاورد که بتواند از طریق آنها نتایج حاصله از انقلاب را بسود خود سازمان دهد، و یا اعمال قدرت کارگران و دهقانان هم از نظر گسترش، دامنه نسبتاً محدودی داشت و هم محدودیت امکانات مادی موجود قدرت حاکمیت آنها را در واحدهای تولیدیشان محدود میکرد. اما هر چه بود انقلاب در این زمینه بطور نسبی به هدف خود رسیده بود.

در زمینه قطع ریشه امپریالیسم نیز انقلاب ضربه اساسی به آن زد زیرا قبل از همه پایگاه مادی امپریالیسم یعنی سرمایه داری بزرگ وابسته را از حاکمیت بیرون رانده بود، بعلاوه به ابزارهای بوروکراتیک آن و عامل عمده استقرار آن، ارتش،

لطمات جدی وارد آورد. انقلاب سبب شد که تمام مستشاران امریکائی از کشور بگریزند و حکومت بختیار که با توافق امپریالیسم امریکا بر سر کار آمد زیر ضربات انقلاب بعضی از قراردادهای تسلیحاتی و نظامی را لغو کرد، از پیمان سنتو بیرون آمد و رابطه خود را با بعضی از کشورهای دست نشانده امپریالیسم، مانند اسرائیل و افریقای جنوبی قطع کرد. مردم انقلابی کار سفارت امریکا را فلج کردند بی آنکه امپریالیسم بتواند کوچکترین عکس العملی از خود نشان دهد. در این زمینه نیز انقلاب مرفقیتهای چشمگیر داشت، اما وابستگی اقتصادی - تا آنجا که اقتصاد فعال بود و بویژه از طریق دولتی - همچنان ادامه یافت.

ب - حاکمیت و روند انقلاب

عناصر و نیروهائی که در لحظات اوج انقلاب با استفاده از عوامل مساعد بیرون از جریان های انقلابی فرمان آنها بدست گرفتند نه فقط انقلاب را تداوم بخشیدند بلکه از همان قدم اول کوشیدند تا ارابه انقلاب را از مسیر اصلیش منحرف سازند. آنها بجای سازماندهی انقلاب و تکامل بخشیدن به آن از همان لحظه آغاز، فرمان «انقلاب بس» صادر کردند.

رئیس «دولت موقت» در اولین نطق خود وحشت خویش را از انقلاب ابراز کرد. او ضمن دفاع از ضرورت حفظ پایگاه اقتصادی سلطه سرمایه داری و ادامه اقتدار سازمان های سیاسی و اجتماعی و نظامی آن، بلافاصله از کارگران خواست که دست از مداخله در امور واحد های تولیدی بردارند، توده های زحمتکش از توقعات خود در زمینه امتیازات رفاهی صرفنظر کنند و دهقانان از تجاوز به حریم مالکیت خودداری ورزند. امام خیلی زود مردم زحمتکش را از اشتباه بیرون آورد که اینها برای شکم انقلاب نکرده اند بلکه برای بهشت انقلاب کرده اند، و اساساً آنها انقلاب نکرده اند بلکه چون به خداوند رو آورده اند خداوند نیز حال آنها را متحول کرده، یعنی سایه خود را از سرشان برداشته و آیتش را بر سر آنان نازل کرده است.

روحانیت مسلط بر حاکمیت، زنان را که در جریان انقلاب دست به اسلحه برده و

بسیاری در جنگ های تن بدن جان سپرده بودند و برای سرنگونی استبداد سیل وار به کوچه ها و خیابان ها سرازیر شدند، از حقوق و امتیازات اندکی که تا این زمان بدست آورده بودند محروم کرد و هم اکنون نیز با قدرت تمام میکوشد بردگی زنان مولد و زحمتکش را در رشته های تولیدی تحکیم بخشد و همه زنان را به آلت مطلق ارضاء غریزه جنسی، وسیله انباشتن شکم مردان و اعضای خانواده و ماشین تولید نسل مبدل سازد.

گروهی که به حاکمیت دست یافت توقع بقیه نیروهای انقلابی و دموکرات را برای مشارکت در حاکمیت به مسخره گرفت. «روحانیت» رهبری انقلاب را تیول خود اعلام کرد، انقلاب ایران را تحول الهی خواند و جنبه طبقاتی و اجتماعی آنرا بکلی منکر شد، دانشگاهیان و روشنفکران انقلابی را تحقیر و تخطئه کرد و به آنان ناسزا گفت و امام خود، دانشگاه را که روزی سنگر انقلاب میخواندند مرکز فحشاء و انحراف خواند.

مجموعه حکومت آزادی مجامع و مطبوعات را مخصوص و محدود به خود و مردمی که فقط گوش به آنان داشتند کرد. چند بار انتخابات و مراجعه به آراء عمومی براه انداخت و در تمام مراحل آن به بدترین و وقیحانه ترین مداخلات و تقلبات دست زد. هر نوع سازمان صنفی و سیاسی مرکز توطئه علیه جمهوری و هرگونه اجتماع و انتقاد و اعتراض عمل ضد انقلابی تلقی شد. گفته شد جز اسلام پناهان، همگی رزمندگان ترقیخواه و پیشتازی که بدست جلادان شاه کشته شده و یا زندانی شده بودند کاری عبث و بیهوده کرده بودند و فداکاری هاشان و رنجهایشان را باید به حساب شخصی خودشان و اندیشه های منحرفشان گذاشت و همین ها را بجرم اظهار عقیده، بجرم تشکیل اجتماع و بجرم نوشتن و خواندن و فروش روزنامه صد صد و هزار هزار دو باره روانه زندان کردند وعده ای را نیز بفتوای هر ملا که نام قاضی شرع بر خود نهاد به چوبه اعدام بستند بی آنکه حق دفاع به آنان داده شود.

حاکمیت بجای در هم شکستن ماشین حکومتی و استقرار نظم نوین انقلابی

تمام نهاد های شاهنشاهی و استعماری را حفظ کرد و کوشید تا ریخته پاشیده های آنرا جمع و جور کند و سازمان بدهد و بایک آب توبه آنرا تطهیر کند و به خدمت جمهوری اسلامی در آورد در عین حال نهاد های توده ای را که در جریان انقلاب بوجود آمده بود یا منحل کرد و یا آنها را با دقت و وسواس از عناصر انقلابی و «نا مطمئن» پاک کرد.

حکومت، حتی بیش از پنج ماه از قیام نگذشته بود که علیه تمام نیروهای انقلابی و دموکرات دست به کودتا زد و در روزهای آخر مرداد با تمام نیرو به دموکراسی یورش برد: با یک فرمان امام باشگاه ها و اجتماعات و مطبوعات مترقی مانند سازمان های چریک های فدائی خلق و مجاهدین و مانند اینها در سراسر ایران تعطیل شد و خلق های کرد و ترکمن در معرض تهاجم نظامی قرار گرفتند. امام آزادی ها و امکاناتی را که انقلاب برای خلق های ما به ارمغان آورده بود هدیه خود به مردم تلقی کرد و از اینکه «پنج ماه آزادی داده است»، رسماً توبه کرد و از پیروان خود خواست که به هیچ چیز جز اسلام، یا عبارت بهتر شیعه، و آنهم شیعه ای که فقط او میفهمد و هر لحظه بمیل خود تفسیری تازه بر آن میتراشد تن در ندهند.

او هر چند قبل از قیام برای جلب توده ها از دموکراسی واقعی سخن میگفت دموکراسی را حتی بصورت کلمه هم نتوانست تحمل بکند و در جریان یک جنجال تب آلود و در یک رفراندم اصطلاح «جمهوری اسلامی» را، که هیچکس بر محتوای آن آگاه نبود، بر نظام انقلاب تحمیل کرد. او پس از مانورهای گوناگون سرانجام در شرایط اختناق که خود بوجود آورده بود مجلسی از «خبرگان» ترتیب داد و بنام بررسی قانون اساسی، که قبلاً آنرا طرح کرده بودند، قانونی از آستین بدر آورد که هیچیک از آحاد ملت کمترین آشنائی قبلی با مفاد آن نداشت و در تدوین و تصویب آن حتی یک کارگر یا دهقان یا کاسب یا روشنفکر دخالتی نداشت، قانونی که با تحمیل اصل ولایت فقیه حاکمیت نامحدود و الهی یک فرد را بجای ملت و نظام ارتجاعی را بجای نظام انقلابی صورت قانونی میداد و فقیه شیعه را قانونگذار و قاضی و مجری و فرمانروای کشور و ولی امر میشناخت و تبعیت بی چون و چرای خلق را از او الزامی و

حکم هر دو جهانی می‌شمرد. و هم اکنون نیز، حاکمیت باستاند همین قانون است که هرچه بیشتر احساس ضعف میکند بیشتر به بقایای آزادی های دموکراتیک هجوم میبرد و برای سرکوب سازمان های مترقی به شیوه های فاشیستی دست میزند.

اما آنچه مربوط به امپریالیسم و وابستگی امپریالیستی است «دولت موقت» در اولین روز استقرار خود از بی نظمی هائی که در سفارت امریکا رخ داد از سفیر آن دولت معذرت خواست. این دولت عملاً دست به ترکیب هیچیک از رشته های استعماری که ایران را به گردونه امپریالیسم امریکا بسته بود نزد و بر عکس رسماً خواستار تحکیم آن رشته ها شد و حتی در زیر فشار خواستهای مردم انقلابی مبنی بر لغو قراردادهای امپریالیستی، در برابر لغو یک قرارداد از هزار قرارداد نظامی با امریکا به لغو قرارداد دفاعی میان ایران و شوروی دست زد.

قانون اساسی مصوب خبرگان که در هیجان یک تبلیغات میان تھی ضد امریکائی به رأی عمومی گذاشته شد نه تنها اصل دموکراتیک انقلاب را زیر پا گذاشته بود بلکه کمترین نامی از جنبه ضد امپریالیستی جمهوری اسلامی بمیان نیاورده بود. در زمینه اقتصاد، حاکمیت کوشید با تمام قدرت، مناسبات جمهوری را با امپریالیست های جهانی حفظ کنند و تاکنون هم این مناسبات را در غالب جهات آن حفظ کرده است.

بزرگترین شاهکار «مبارزه ضد امپریالیستی» حاکمیت، اشغال سفارت امریکا بود که در واقع برگی بود که امام و پیروانش برای خلع سلاح مخالفان ولایت فقیه در داخل خود حاکمیت بر زمین زدند و ساده لوحان آنرا به حساب جنبه ضد امریکائی قسمتی از حاکمیت نهادند.

اینک بنظر میرسد که میان امپریالیسم و حاکمیت ایران نبردی درگیر است ولی حقیقت اینست که این نبرد اختلاف ساده ای است بر سر شیوه ارتجاعی حکومت و شیوه مدرن بورژوا امپریالیستی آن و تعویض مهره های حکومت بسود این یا آن شیوه حاکمیت و آنرا نباید مطلقاً به حساب مبارزه طبقاتی میان انقلاب و ضد انقلاب

تلقی کرد.

ب - شکست یا ادامه انقلاب

قبلاً باید دانست آنچه معیار پیروزی يك انقلاب است سرنگونی طبقه حاکم و انهدام دستگاه های قدرت او از لحاظ سیاسی، اداری، نظامی و فرهنگی است و نمونه های بارز این پیروزی در تاریخ بشر انقلاب بورژوائی ژانویه ۱۷۸۹ فرانسه و انقلاب پرولتاریائی اکتبر ۱۹۱۷ روسیه و یا انقلاب توده ای ضد امپریالیستی دراز مدت ویتنام است که در آنها يك طبقه از حاکمیت سرنگون شد و طبقه دیگر به حاکمیت رسید و نظام و مناسبات اجتماعی این جوامع در تمام وجوهشان از بیخ و بن تغییر کرد.

در مورد انقلاب ایران با توجه به هدف های انقلاب و اعمال و نظرات حاکمیت میتوان شکست یا ادامه انقلاب را از چند زاویه بررسی کرد :

در زمینه هائی که حاکمیت تازه ارتجاعی و بورژوائی تثبیت شده انقلاب بطور قطع شکست خورده زیرا هدف انقلاب روی کار آوردن حاکمیت توده های زحمتکش خرده بورژوا همراه با عناصر بورژوا دموکرات بود نه بورژوازی لیبرال و یا مرتجع. در زمینه هائی که حاکمیت توانسته است مناسبات سرمایه داری و امپریالیستی حاکم گذشته را بر سر پا نگاه دارد انقلاب بدون آنکه به هدفش برسد متوقف شده، و اما در آن زمینه که مبارزه برای روی کار آوردن حکومت دموکراتیک توده ای، از میان بردن بقایای مناسبات سرمایه داری بزرگ و وابستگی های استعماری در شرایط تزلزل حاکمیت در جریان است در واقع انقلاب ادامه دارد.

باین ترتیب آنچه مربوط به سرنگونی دستگاه حاکمه شاهنشاهی بود انقلاب را پایان گرفته باید دانست اما در مورد آن شکل از حاکمیت انقلابی که مورد نظر بود، یعنی حکومت جمهوری دموکراتیک توده ای با مشارکت همه نیروهای انقلابی، معلوم است که با استقرار جمهوری اسلامی مبتنی بر ولایت فقیه انقلاب بطور قطع دچار شکست شده و به هدف خود نرسیده است و این هدف همچنان در پیش روی انقلاب و

نیروهای انقلابی قرار دارد.

در زمینه خلع ید کامل از سرمایه داری وابسته و قطع ریشه های نفوذ همه جانبه امپریالیسم گردونه فعالیت عملی علیه این دو عامل از حرکت باز ایستاده و در نتیجه انقلاب در این زمینه ها متوقف شده است.

اما حکومت موجود هنوز نتوانسته است اولاً تمام دست آورد های انقلاب را کاملاً از میان ببرد، و ثانیاً تمام نیروهای انقلابی را سرکوب کند و بالاخره هنوز نتوانسته است نظام خود را تعادل و ثبات بخشد و از این لحاظ میتوان گفت که انقلاب بصورت مبارزه برای تکامل و پیشرفت انقلاب و باز پس گرفتن حقوق و امکانات و آزادی های انقلابی از دست رفته میان نیروهای انقلابی با نیروهای ارجماعی، سرمایه داری و امپریالیستی بیرون و درون حاکمیت ادامه دارد.

اما اگر مسئله قدرت حکومتی عامل عمده یک نظام اجتماعی بحساب آید و تعادل نیروها در شرایط تاریخی کنونی، بطور عمده بر اثر فقدان رهبری طبقه کارگر، بزبان نیروهای انقلابی بر آورد شود، بخصوص با توجه به دیالکتیک روند پدیده ها که بموجب آن توقف یعنی بازگشت و مرگ، مسلم است در زمینه هایی که انقلاب مترقف شده شکست آن حتمی خواهد بود، و در زمینه هایی نیز که انقلاب ادامه دارد راه پیشرفت و تکامل، بصورت گذشته، به روی آن کاملاً بسته است و روند آن جز شکست نهایت دیگری ندارد چرا که سرمایه داری به هر شکلش، بعلت وابستگی در بافت اقتصادی جامعه، در سیر تکاملی خود به وابستگی منجر میشود و نظام سرمایه داری وابسته نیز چیزی جز نظام استعماری نیست.

چنین است که باید گفته شود انقلاب، از جنبه ضد سرمایه داری و ضد امپریالیستی آن، در آنجا نیز که هنوز شکست قطعی نخورده در سرایش شکست افتاده است، و علیرغم جلا شدن توده ها از حاکمیت و جلب قسمتی از آن بسوی نیروهای انقلابی، تثبیت حاکمیت - حتی با تغییراتی در افراد و شیوه های کار - بسود ضد انقلاب

خواهد بود و درحقیقت این ضد انقلاب است که تثبیت خواهد شد، ضد انقلابی که انقلاب را حتی در زمینه دموکراسی نیز بطور قطع دچار شکست خواهد کرد.

بالاخره با توجه به اینکه حاکمیت موجود از بقایای نیروهای رادیکال خرده بورژوا تصفیه میشود و در برنامه های خود نیز میکوشد تا با بازگشت به عقب و سرکوب نیروهای ترقیخواه ثبات خود را تأمین کند و با توجه به این که روحیه انقلابی توده ها بسود رشد ضد انقلاب فروکش کرده و میکند شکست انقلابی که در سال ۵۷ به اوج خود رسید در این مرحله از تاریخ حتمی خواهد بود.

فصل چهارم استراتژی و تاکتیک های مبارزه

۱- اردوی انقلاب

استراتژی، با توجه به مرحله تاریخی و سطح مناسبات طبقات جامعه و در عین حال مناسبات جهانی ویرآورد نیروهای سوسیالیسم و امپریالیسم و جنبش های دموکراتیک و ضد امپریالیست، معمولاً بر اساس تشخیص مرحله انقلاب، ارزیابی نیروهای انقلاب و ضد انقلاب، و موضعگیری حکومت در برابر انقلاب باید تدوین شود.

در لحظه کنونی سه نیروی عمده در جامعه ما در حال فعالیت است: نیروهای ضد انقلاب، نیروهای میانه و محافظه کار و نیروهای انقلاب. با اینهمه مرزهای طبقاتی، میان این نیروهای سه گانه مخدوش و ناروشن است. از علل این ناروشنی مرزهای طبقاتی یکی مقابله امپریالیسم با انقلاب دموکراتیک توده ای ایران است که هر جریان سیاسی و یا قشر اجتماعی که انتقاد یا اختلاف سلیقه و روشی با حاکمیت امپریالیسم داشته باشد، حتی اگر این اختلاف از موضع ارتجاعی هم باشد، میتواند چهره انقلابی بگیرد و خود را در صف انقلاب جا بزند. دیگر حضور فعال روحانیون در مبارزه است که در مواضع طبقاتی مختلف ولی با فرهنگ و کسوتی بظاهر یکدست خصوصیات طبقاتی را با خصوصیات فرهنگی درهم میآمیزند و با تبدیل جنگ طبقاتی به جنگ باصطلاح مکتبی مرزهای طبقاتی مبارزه را مخدوش میسازند. علاوه بر این نیروی میانی محافظه کار نیز وجود دارد که گاه به سازش با امپریالیسم میغلطد و گاه به سوسیالیسم دموکراسی روی خوش نشان میدهد و به ایجاد سوء تفاهم در میان قشرهایی از مردم و نیروهای انقلاب امکان میدهد. نیروهای انقلابی نیز که غالباً خود بشدت زیر فشار ادراکات و استنباطات خرده بورژوازی هستند در میان این مرزهای

ناروشن سر درگم بدنبال مواضع واقعی خویش در جستجو هستند، و بنظر میرسد تا وقتیکه نیروهای ضد انقلاب و محافظه کار در جریان حدت یافتن انقلاب رادیکالیزه نشده اند همچنان سرگردان خواهند بود و امکان نخواهند یافت که توده ها را در جهت انقلاب سازمان بدهند، حضور فعال و یا حتی غیر فعال توده ها در پیروی از مسئولان حکومت موجود نیز همچنان به این تداخل مرزهای طبقاتی و سوء تقاضات ادامه میدهد.

با اینهمه میتوان تا حدود زیادی این نیروها را از یکدیگر تفکیک کرد.

الف - طبقات و جریان های ضد انقلابی

بر همه روشن است که آن نیروی اجتماعی که در جریان انقلاب مستقیماً زیر ضربه توده ها قرار گرفته سرمایه داری بزرگ یا سرمایه داری استعماری ایران بود که حتی با همه لطافتی که از لحاظ مادی و عینی دیده از نظر سیاسی و ذهنی در جامعه ما همچنان نیرومند است: رجال و نهاد های سیاسی و بوروکراتیکی که این رژیم از خود بجا گذاشته و بالاخص فرهنگی که طی سالیان حاکمیت خود به مردم القا و آنان را فاسد کرده همچنان بقوت خود باقی و فعال است. این نیرو از طریق عوامل سیاسی خود که بوسیله امپریالیسم سازمان داده میشود مدام در حال توطئه علیه انقلاب است باین معنی که با استفاده از ضعف های حاکمیت موجود و همچنین ضعف های نیروهای انقلابی بصورت تدریجی و پراکنده ولی مستمر و فعال به نیروهای انقلابی، از نظر عینی و ذهنی، لطامات سنگینی وارد میآورد و خود را برای ضربه آخرین آماده میکند. بزرگترین و صمیمی ترین تکیه گاه این نیروی ضد انقلابی خرده بورژوازی مرفه جدیدی است که بویژه در دو دهه اخیر به طفیل این سرمایه داری استعماری بوجود آمده است و خود توده نسبتاً عظیمی را تشکیل میدهد که در عین حال در نهاد ها و سازمان های اجتماعی نقش عمده ای بازی میکنند.

علاوه بر این بقایای بورژوازی، چه آن قسمت که بصورت بورژوازی لیبرال و یا فرمیستی تظاهر میکنند و چه آن قسمت که مایه هائی از فاشیسم مذهبی را با

خود دارد دستیاران و مدد کاران مستقیم و غیر مستقیم سرمایه داری استعماری هستند.

ارتجاع چه بصورت سنت های طبقاتی - اجتماعی و چه بخصوص بصورت سنت های فکری و مذهبی، در عین حال که شدیداً مورد نفرت سرمایه داری استعماری هستند مایه امید و دل بستگی نیرومند این سرمایه داری در سرکوبی نیروهای ترقیخواه و کمونیستی نیز هستند. این ارتجاع، در عین حال با رفتار فاشیستی و عقب مانده خود کراهت و زشتی چهره سرمایه داری استعماری را در برابر نیروهای متوسط و حتی قسمتی از مردم عادی و زحمتکش و نا آگاه قابل تحمل و حتی مطلوب جلوه میدهد و راه را برای بازگشت او هموار میسازد. سرمایه داری استعماری با کمک غیر مستقیم همین ارتجاع است که گروه های فاشیستی و عملیات خرابکارانه قانونی و موجه را سازمان میدهد.

سرمایه داری بزرگ استعماری که خود را در تمام نهاد های حکومتی، سیاسی و اجتماعی پنهان کرده است عملیات خود را علیه انقلاب و نیروهای انقلابی، با لفاظی ها و شعار های افراطی هم راست و هم چپ، سازمان میدهد. در سازمان هایی مانند فدائیان اسلام و جمهوری اسلامی و جبهه ملی، دولت و ارتش و ریاست جمهوری و مجلس شورای اسلامی و بالاخره در مراکز مختلف و مستقل قدرت و در جناح های مختلف روحانیت، با شکل های کاملاً متعارض ولی همسو، امر سرکوبی انقلاب را سازمان میدهد.

باین ترتیب علاوه بر سرمایه داری بزرگ وابسته و خرده بورژوازی مرفه جدید انگلی، که نیروهای اصلی ضد انقلاب هستند، اردوی ضد انقلاب مرزهای خود را تا اعماق سرمایه داری لیبرال و خرده بورژوازی دارای گرایش های فاشیستی و محافظ ارتجاع مذهبی و سازمان های اجتماعی و سیاسی ناهمگون و تمام دستگاه های حکومتی موجود گسترده است.

اما علاوه بر سرمایه داری وابسته و خرده بورژوازی مرفه جدید انگلی، ارتجاع

مذهبی، که از موضع قرون وسطائی با سلطنت پهلوی مخالفت میکرد و با استفاده از شور انقلابی توده ها و فریب آنان به قدرت رسید، در اردوی ضد انقلاب قرار دارد. روحانیت قشری که خواهان بازگشت به عصر جاهلیت است ضمن هجوم به تمام پدیده های مدرن، اعم از آنچه که در خدمت سرمایه داری استعماری بکار میرود و یا آنچه که ترقیخواهانه و انقلابی است و ضمن اینکه با مظاهر استعمار ناسازگاری نشان میدهد هجوم خود را در اساس بر ضد نیروهای مترقی و دموکرات و کمونیست سازمان میدهد. این ارتجاع با تظاهرات و رفتارهای توده ای و با استفاده از نفوذ معنوی سنتی خود توده ها را فریب میدهد و در میان نیروهای انقلابی ناآگاه و بی تجربه سردرگمی بوجود میآورد. ارتجاع در عین حال با طرح مسائل مجعول و اختلاف اندازی های ساختگی میان گروه های اجتماعی مردم بخصوص مبارزه طبقاتی را از مسیر خود منحرف میکند.

ب. طبقات و سازمان های محافظه کار و میانی

در جریان انقلاب، بورژوازی سنتی، که از جانب سرمایه داری بزرگ زیر فشار بود، فعالانه در صف نیروهای توده ای انقلاب وارد شد و توانست بکمک روحانیت زمام آنرا بدست گیرد، موفق شد تمام خرده بورژوازی سنتی را بدنبال خود بکشد. اما قسمتی از روشنفکران همین بورژوازی بعلت نپذیرفتن سلطه ارتجاع مذهبی و عدم تمکین به شیوه های خشن و نامتمرکز اعمال قدرت از همان آغاز از قدرت کنار گذاشته شدند و بصورت نیروهای متنفذ لیبرال در خارج از حاکمیت قرار گرفتند. در آغاز همین روشنفکران، و سپس بسیاری از عوامل دیگر این بورژوازی بعلت تشدید اعمال شیوه های ارتجاع مذهبی و قوت گرفتن آن همکاری خود را با رهبری روحانی تضعیف کردند و اینک قسمت عمده ای از نیروی سرمایه داری سنتی بصورت تقریباً منفعل در آمده و محافظه کارانه در انتظار تغییر اوضاع بسر میبرند.

قسمت های فعال تر لیبرالیسم بورژوائی سعی میکند تا نیروهای دموکراتیک

انقلابی را به خود جلب کند و با پرچم مبارزه علیه ارتجاع، ضمن سازش مستقیم و غیر مستقیم پس پرده با امپریالیسم انقلاب و نیروهای انقلابی را به انحراف بکشاند. باین معنی که ماهیت ضد امپریالیستی انقلاب را با هویت توده ای - دموکراتیک آن یکجا مدفون سازد و بعنوان مبارزه علیه ارتجاع، حاکمیت بورژوا لیبرال خود را، که دیگر مدتهاست به گورستان تاریخ سپرده شده است به توده ها جا بزند. این قسمت از بورژواری در عین حال میکوشد تا ناسیونالیسم را، که نیروی قابل ملاحظه ایست و بخصوص نسبت به ارتجاع مذهبی حساسیت دارد، به خدمت خود در آورد، و در جریان پیشرفت حاکمیت خود توده ها را کنار بزند و راه را برای بازگشت سرمایه داری بزرگ هموار کند.

پ - طبقات و نیروهای انقلابی

در برابر اردوی ضد انقلاب، که از نیروهای سرمایه داری مستعمراتی و خرده بورژواری جدید انگلی و همچنین ارتجاع مذهبی و قسمتی از خرده بورژواری عقب مانده و نا آگاه که متمایل به شیوه های فاشیستی است تشکیل میشود، و همچنین در برابر طبقات بورژواری محافظه کار و روشنفکران لیبرال نیروهای عظیم توده های کارگر و دهقان و خرده بورژواری دموکرات و روشنفکران انقلابی و کمونیست قرار دارند که اردوی انقلاب را تشکیل میدهند. بر اردوی انقلاب نیروی ملیت های خواهان خود مختاری را نیز باید افزود.

اینها در حکومت پس از انقلاب راه نیافته اند و حکومت چند ماه پس از استقرار، خصومت خود را با تمام این اردو آشکار ساخت، تمام سازمان ها و فعالیت های آنان را عملاً غیر قانونی کرد و مسلحانه به سرکوب آنها پرداخت. در این سرکوبی بویژه ارتجاع مذهبی نقش اساسی دارد.

در آغاز، قسمت بزرگی از خرده بورژواری مشتاقانه روحانیونی را، که بزبان آنها و از زبان آنها سخن میگفتند، دنبال میکرد و قسمت عمده ای از کارگران در انتظار معجزه این رهبری ساکت ماندند و قسمتی از روشنفکران انقلابی، امیدوار به

سخنان آن گوش فرا دادند اما پس از یکسال و اندی اینک دیگر توده ها گروه گروه صف خود را از آن جدا میکنند، از آن فاصله میگیرند و در برابر آن میایستند.

اما این نیروها بجای آنکه در اطراف سازمان های انقلابی اجتماع کنند قسمتی منفعل و قسمتی از آنها حتی جذب قطب های ضد انقلاب، که از دموکراسی و رفاه و سعادت ملت دم میزنند، میشوند. سازمان های کمونیستی و دموکرات خرده بورژوا بعلت ضعف سازمانی و ضعف ایدئولوژیک نتوانسته اند این نیروها را بطور عمده در جهت انقلاب جذب و سازماندهی کنند و خود غالباً در زیر ضربات قدرت حاکم و در برابر شعبده های او گیج و منگ به چپ و راست میزنند و تا حدودی مانع رفع توهم از توده ها میشوند.

۲- مبارزه و وظایف نیروهای انقلاب

انقلاب از آغاز خویش مراحل گوناگونی را طی کرد و پس از قیام بهمن ۵۷ و سرنگونی قدرت سلطنت وارد مرحله تازه ای شد. بورژوازی لیبرال با کمک قشر سازشکار و مرتجع خرده بورژوازی به رهبری و حکومت صعود کرد و این دو بلافاصله کوشیدند تا انقلاب را از محتوا خالی سازند. اولی توده های انقلابی را به ادامه بار بردن و خار خوردن و استثمار شدن دعوت کرد و دومی از بیخ و بن به انکار خواست ها و هدف های مادی انقلاب پرداخت و در زبان تبلیغ مذهبی و دعوت توده ها به گذشتن از دنیا به نفی کیفیت طبقاتی انقلاب و استتار ماهیت استثمار بورژوازی به قدرت رسیده پرداخت و مرحله و باب تازه ای را ناگزیر در برابر انقلاب و نیروهای انقلابی باز کرد.

الف - مرحله تازه انقلاب

چنانکه معلوم است در جریان انقلاب خواست های دموکراتیک توده ها مطرح شد و سرنگونی حاکمیت سرمایه داری وابسته در هیئت سلطنت پهلوی برای توده ها بمنزله آزادی از فشارهای گوناگون سرمایه داری و تحصیل قدرت بود اما چنین نشد و نیروهائی که قدرت حکومتی را بنام توده ها غصب کردند در خدمت او نبودند. این

نیروها، که عبارت از بورژوازی لیبرال غیر مذهبی و روشنفکران وابسته به آن و بورژوازی سنتی و روحانیت وابسته به اینها و خرده بورژوازی مرفه بودند، با شرکت در جریان انقلاب ترانسته بودند توده ها را فریب دهند و فرمان حاکمیت را از آنها بگیرند اما حالا که معلوم شده است که اینها به خواست های انقلاب و خواست های توده ها پشت کرده اند ناگزیر نه تنها در صف بندی انقلاب، بلکه حتی در محتوای آن نیز تغییراتی رخ داده است. تجربه انقلابی تازه توده ها میتواند عاملی باشد که انقلاب را به مرحله تکامل یافته تری تعالی دهد. در این تجربه بورژوازی سنتی و بقایای سیاسی بورژوازی ملی و لیبرال و همچنین روحانیت به توده ها ثابت کردند که مطلقاً شایستگی رهبری و حاکمیت را، نه تنها بسود توده ها، حتی بسود بورژوازی هم ندارند.

توده ها در دنباله انقلاب خود باید قاطعانه به تغییر رهبری دست بزنند و انقلاب را آگاهانه در جهت سوسیالیسم برانند. در مرحله تازه انقلاب، دیگر بورژوازی، به هر شکلش که باشد، حتی اگر قسمتی از آن با انقلاب همراهی کند در رهبری آن نباید راه داشته باشد، زیرا چنانکه معلوم شده است این بورژوازی نه تنها نمیتواند خود را با هدف های انقلاب دموکراتیک توده ای تطبیق دهد بلکه حتی در جریان انقلاب دموکراتیک و ضد امپریالیستی نیز کارش فقط چانه زدن بر سر بهای واگذاری و فروش وطن و ملت و دموکراسی و انقلاب به امپریالیسم است. اساساً در انقلاب دموکراتیک توده ای شعاری که بنحوی به رشد بورژوازی کمک کند نمیتواند مطرح باشد. در مرحله تازه انقلاب بطور قطع قسمت عمده این طبقه در کنار ضد انقلاب و علیه انقلاب سنگر خواهد گرفت، ارجحاً روحانی نیز بدون شك در صف ضد انقلاب خواهد بود و جهادی را که هم اکنون مدتی است بر ضد نیروهای دموکرات انقلابی و کمونیست برآه انداخته است بسود سرمایه داری و امپریالیسم به اوج خود خواهد رساند. تنها طبقات زحمتکش و روشنفکران وابسته به آنها خواهند بود که از طریق سازمان های توده ای خود رهبری و حاکمیت خویش را باید اعمال کنند. در مرحله بعدی انقلاب

دموکراسی قلابی بورژوائی و ناسیونالیسم نیم بند بورژوائی بکلی آبرو باخته است و توده ها «دموکراسی» و «ناسیونالیسم» خودشان را با درک خود و بشیوه خود تعقیب و هدایت خواهند کرد.

باین ترتیب مرحله تازه انقلاب دموکراتیک توده ای با رهبری طبقه کارگر و سمتگیری سوسیالیستی آغاز شده است. تجربه انقلابی امروزی توده ها بهترین زمینه برای درک و پذیرش این مرحله از انقلاب است و تمام نیروهائی که تاکنون در اردوی انقلاب باقی مانده اند و برای تغییر حاکمیت بسود زحمتکشان مبارزه میکنند جزء نیروهای انقلاب در این مرحله خواهند بود. این نیروها بطور اساسی عبارتند از طبقه کارگر، دهقانان زحمتکش، خرده بورژوازی زحمتکش و روشنفکران انقلابی که در رأس آنها سازمان ها و نیروهای کمونیست و دموکرات انقلابی قرار دارند.

ب - نیروهای چپ و حاکمیت

با توجه به اینکه حکومت موجود از هدف های انقلاب عدول کرده، با توجه به اینکه کمترین اعتنائی به خواست های طبقاتی توده ها نداشته و در راه تأمین آنها هیچگونه قدم اساسی برنداشته، با توجه به اینکه در راه قطع ریشه وابستگی به هیچگونه اقدام اساسی و جدی دست نزده، با توجه به اینکه کینه خود را در هر لحظه نسبت به هر فکر و پدیده و اقدام دموکراتیک عمیقاً نشان داده و بسختی آنرا سرکوب کرده، با توجه به اینکه تمام کوشش خود را در راه استقرار و تحکیم یک حاکمیت ارتجاعی عصر جاهلیت بکار میبرد و بالاخره با توجه به اینکه میروود تا حکومت بورژوا فاشیستی مذهبی را در تمام شئون جامعه برقرار کند بدون شك نمیتواند مطلقاً مورد تأیید و یا حمایت نیروهای انقلابی قرار گیرد و با خصوصیاتى که از خود نشان داده تنها استراتژی که در پیش روی نیروهای انقلابی ترقیخواه باقی میماند مبارزه تا حد سرنگونی آن میباشد. باین ترتیب آنان که در پیچ و خم های لحظات و سخنان و اعمال حاکمیت موجود و یا جناح هائی از آن میکوشند تا از پشت منشورهای چند ضلعی

رنگ و منظره دلپذیر و مطلوبی پیدا کنند و با هزاران تعبیر و تفسیر نشانی از جنبه های ضد امپریالیست، دموکراتیک و توده ای برای حکومت بتراشند بیهوده نیروی خود و توده را ضایع و به جنبش انقلابی ملت ما آگاهانه و با ناخود آگاه خیانت و جهت مبارزه را منحرف میکنند.

بدون شك مبارزه با حکومت بورژوا - ارجحایی موجود بسادگی مبارزه با حکومت سرمایه داری وابسته نیست زیرا این مبارزه از دو سو پیچیده است: یکی از این جهت که در مورد حاکمیت هنوز توهماتی در میان توده ها وجود دارد، بویژه که این حاکمیت معتقدات مذهبی مردم را به بازی گرفته است، و دیگر از آن جهت که این حکومت و شیوه ها و سلیقه های او در اعمال حاکمیت مطلوب امپریالیسم و سرمایه داری بزرگ وابسته نیست و این دو میکوشند تا در شرایط مناسب حکومت مطلوب تری بجای آن بگذارند. باین ترتیب کمونیست ها و نیروهای دموکرات انقلابی در جریان مبارزه خود باید تلاش کنند که از یکسو در برابر توده ها قرار نگیرند و از سوی دیگر صفشان با صف عوامل امپریالیسم و سرمایه داری بزرگ وابسته در هم نیامیزد و طبیعی است که چنین مبارزه ای نمیتواند بدون ظرافت انقلابی و هوشیاری دائمی انجام گیرد.

سخن بر سر اینست که تا از توده توهم زدائی نشود و تا وقتی که تمام مرزهای فعالیت نیروهای انقلاب از عوامل امپریالیسم و سرمایه داری دقیقاً متمایز نشود هر گونه اقدام علیه حاکمیت موجود در نقاطی از کشور که هنوز از توده ها توهم زدائی نشده یا با شکست همراه خواهد بود و یا سبب خواهد شد که ضد انقلاب با استفاده از ضعف نیروهای انقلابی از آن بسود خود بهره برداری کند.

بنابر این مبارزه علیه حاکمیت موجود تا رسیدن به نقطه نهائی، مراحل و اشکال گوناگونی دارد: اولاً باید تمام تلاش بر این باشد که از توده ها نسبت به حاکمیت توهم زدائی شود. این کار را حکومت خود بخود تا حدود زیادی انجام میدهد باین معنی که ماهیت طبقاتی ضد توده ای و حتی ضد ملی خود را در طول زمان با اعمال روزانه

خود نشان میدهد و همچنین عدم صلاحیت خود را برای اداره جامعه - حتی بنفع سرمایه داری و حتی در جهت و بسود معتقدات مذهبی مردم - آشکار میکند و توده های زحمتکش و معتقدین صدیق به مذهب شیعه و در عین حال علاقمندان به ناسیونالیسم ایرانی را از خود دور میکند اما اگر کمونیست ها و نیروهای دموکرات انقلابی در این افشاگری فعال نباشند و در تسریع توهم زدائی به توده ها کمک نکنند این روند بزبان انقلاب منجر خواهد شد زیرا توده های جدا شده از غاصبان قدرت یا منفعل خواهند شد و یا در جریان کار عملاً بسود عوامل امپریالیسم و سرمایه داری وابسته به کار گرفته خواهند شد.

ثانیاً جریان مبارزه کمونیست ها و نیروهای دموکرات انقلابی علاوه بر جدا کردن توده ها از حاکمیت در عین حال باید به جدا شدن نیروهای مردم و میانی از آنان کمک کند. هم اکنون نیروهای میانی زیادی در درون و یا اطراف حکومت درموقع خود مقاومت میکنند و امیدوارند که شاید بتوانند به ارتجاع مذهبی دهنه بزنند و یا از رشد بورژوائی آن بکاهند. باید با افشاگری های فعال هر چه سریعتر و هر چه بیشتر به این نیروها تفهیم کرد که این حکومت يك پدیده ارتجاعی و بورژوائی است و هیچ امیدی به اصلاح آن نیست و باین ترتیب این نیروها را به عدم همکاری با حاکمیت و جدائی قطعی از آن تشویق کرد. در جریان چنین فعالیتی است که نیروهای مذهبی و توده ای اصیل، که هنوز در موقع خود در صف حاکمیت مقاومت میکنند به صلاحیت و صداقت نیروهای انقلابی ایمان میآورند.

ثالثاً طبیعی است که طی این مبارزه، کمونیست ها و نیروهای دموکرات انقلابی در هر لحظه باید تاکتیک ها و شعار های کاملاً روشن و مشخصی داشته باشند که از تاکتیک ها و شعارهای عوامل امپریالیسم و سرمایه داری بزرگ وابسته کاملاً متمایز باشد. اما همانطور که برای ایجاد تمایز میان صفوف انقلاب و ضد انقلاب باید شعار روشن و مشخص داشت نباید در برابر هرچیگری ها و تبلیغات فاشیستی و فریب دهنده توده ها و همچنین سیاست بازی ها و خود فروشی های اپورتونیسم در

جناح «چپ» و خائنان به طبقه کارگر يك لحظه هم در مبارزه و دادن شعار دچار تردید شد و مبارزه را با قاطعیت تمام در میان همه این پیچ و خم ها باید تا سرنگونی قطعی این حکومت پیش برد. با چنین مبارزه ای است که میتوان امید داشت پس از سقوط حاکمیت کنونی توده ها به حاکمیت واقعی خودشان برسند، البته اگر عوامل امپریالیسم و سرمایه داری بزرگ وابسته پیش از موقع دست بکار نشوند.

اما نیروهای کمونیست و دموکرات انقلابی در جریان درگیری با حکومت بورژوا ارتجاعی موجود، ناگزیر از همه اشکال مبارزه باید استفاده کنند و در هر لحظه برای استفاده از هر شکل مبارزه آمادگی داشته باشند، شکل مبارزه بهیچوجه اصالت ندارد و معیار کاربرد آن تنها تقویت نیروهای انقلابی و تضعیف حکومت است و طبیعی است که انتخاب شکل مبارزه با توجه به آمادگی توده ها و تناسب قوا صورت میگیرد. بنابراین در شرایط کنونی که حاکمیت در همه نقاط ایران و در تمام شئون جامعه بشکل یکنواخت و متمرکزی تثبیت نشده بر حسب شرایط محل و زمان میتوان از تمام اشکال مبارزه - از مسالمت آمیزترین تا قهرآمیزترین و از فردی ترین تا جمعی ترین اشکال - استفاده کرد. اگر در محلی و در موردی توده ها دچار توهم هستند مبارزه بشکل تبلیغ و افشاگری بوسیله مطبوعات یا اجتماعات و یا حضور فعال در محل های تجمع توده ها و با شرکت فعال در سازمان های دموکراتیک و با استفاده از تریبون های قانونی مثل انتخابات و کرسی های پارلمانی صورت خواهد گرفت و اگر در جایی و موردی توده ها در برابر حکومت قرار گرفته اند و از لحاظ ذهنی و عینی برای هر نوع درگیری و برخوردی آمادگی دارند میتوان با زبان اسلحه سخن گفت در غیر اینصورت توده های زحمتکش و ناسیونالیست و ترقی طلب، که باید همدست نیروهای دموکراتیک و توده ای باشند، شکار امپریالیسم و سرمایه داری وابسته خواهند شد و خلق ما بار دیگر به فاجعه تازه ای که معلوم نیست چقدر بطول خواهد انجامید، گرفتار خواهد شد.

ب - نیروی چپ و ضد انقلاب

قبل از همه باید توجه داشت که عوامل امپریالیسم و سرمایه داری بزرگ تنها بصورت نیروی اپوزیسیون آشکار در برابر حکومت میراث خوار انقلاب قرار ندارد بلکه هم بصورت سازماندهان مخفی و توطئه گر در خارج حاکمیت و هم بصورت عوامل منحرف کننده انقلاب در درون آن حضور دارند. باین معنی ضد انقلاب، بمعنی اخص، در درون حکومت نیز به اشکال مختلف، تاکتیک ها و بازی های گوناگونی را هدایت میکند تا راه را برای شکست قطعی انقلاب هموار سازد. گذشته از آن ضد انقلاب توجه دارد که در درون حکومت، هم نیروهای ناآگاه و هم نیروهای متزلزلی وجود دارند که میتوانند اولی ها را بسود خود بکار گیرد و دومی ها را نیز در جریان کار با دادن وعده و رشوه به استخدام خود در آورد. ضد انقلاب در عین حال با استفاده از تمایلات و ناآگاهی های قسمتهائی از اپوزیسیون که تمایلات ضد ارتجاعی و یا ناسیونالیستی دارند آنها را مورد استفاده قرار میدهد. علاوه بر همه اینها ضد انقلاب مراقب است که از «چپ روی» های قسمت هائی از جناح چپ نیز بسود خود بهره برداری کند.

باین ترتیب مبارزه با ضد انقلاب (بمعنای اخص) نیز، مانند مبارزه با حاکمیت بورژوا ارتجاعی موجود، بسیار پیچیده و ظریف است و نیروهای کمونیست و دموکرات انقلابی باید آگاهی بیش از حد داشته باشند که در جریان مبارزه با حاکمیت آب به آسیاب ضد انقلاب نریزند و یا بر عکس در رویارویی با ضد انقلاب نیروهای خود را بسود حاکمیت خلع سلاح نکنند.

نیروهای انقلابی باید با این روحیه، که هدفش بطور یکطرفه تنها سرنگونی این حکومت است بدون آنکه ماهیت حکومت جانشین آن روشن باشد، بشدت مبارزه کنند. باید برای توده دقیقاً روشن شود که مشخصات حکومت بعدی چیست تا حکومت بعدی را در هر لباس که باشد بشناسد و آمادگی ذهنی و مادی داشته باشد که موضع روشنی در برابر آن اتخاذ کند و اگر آنرا نامطلوب تشخیص داد از همان لحظه اول در مبارزه با آن دچار تردید نشود.

کمونیست ها و نیروهای دموکرات انقلابی در مبارزه برای جدا کردن بقایای نیروهای دموکرات و ضد امپریالیست واقعی باید در عین حال روی عوامل امپریالیسم و سرمایه داری بزرگ انگشت بگذارند بی آنکه خواسته باشند با این عمل خود حساب رهبری را، که با هزار پیوند به آنان پیوسته است، از آنها جدا کنند. آنها در عین حال نیروهای متزلزل درون حاکمیت را که بسمت سازش با ضد انقلاب میخزند باید رسوا سازند و به عناصر ناآگاه کمک کنند که صف خود را از صف ضد انقلاب سوا کنند.

در جامعه ما نیروهای ناسیونالیست فراوانی، بویژه در ارتش، وجود دارند که از «بی وطنی» قشربون مذهبی رنج میبرند و از آن نفرت دارند، نباید گذاشت که این نفرت آنان را به دام بیوطنی سرمایه داری بزرگ وابسته و عوامل امپریالیسم بیندازد بلکه بر عکس این روحیه در جریان استقرار و تحکیم دموکراسی و ترقی میهن و ملت قرار گیرد.

گذشته از اینها نیروهای کمونیست و دموکرات انقلابی نباید اجازه بدهند که ضد انقلاب از فعالیت های آنان علیه حکومت برفع خود بهره برداری کند و این امر از این طریق امکان پذیر است که این نیروها نه فقط در تبلیغات و شعار و نه فقط در آگاهی و آموزش خود و توده ها بلکه در صحنه مبارزه مسلحانه نیز بسود انقلاب - و نه بسود حکومت موجود - در برابر ضد انقلاب قرار گیرند.

در مورد عملیات نظامی ضد انقلاب که برهبری امپریالیسم امریکا علیه حکومت موجود صورت میگیرد شقوق گوناگونی را میتوان پیش بینی کرد . ضد انقلاب ممکن است بخواهد مناطقی از ایران را به تصرف خود در آورد و آنها را به پایگاهی برای تهاجم بعدی خود بدل کند، ممکن است بخواهد با يك کودتای نظامی خشن همراه با قتل عام تمامی عناصر انقلابی و دموکرات و حتی لیبرال کار این حکومت را یکسره کند، ممکن است با يك کودتا، که بیشتر جنبه سیاسی داشته باشد به استقرار يك حکومت لیبرال و ضد آخوندی (حتی با کمک قسمتی از نیروهای حاکم موجود) دست بزند. در تمام این موارد و در برابر هر شق دیگری از حمله ضد انقلاب و امپریالیسم

نیروهای انقلابی نباید مشی مستقل خویش را فراموش کنند. آنها از تضعیف و سرنگونی حکومت بورژوا - ارتجاعی موجود کوچکترین اندوهی به خود راه نمیدهند بلکه از آن استقبال میکنند اما در عین حال مجال موفقیت و استقرار به کودتا، و حکومت ضد انقلابی نیز نمیدهند. آنها در رویارویی این دو نیروی ضد انقلابی و در رویارویی خود با این هر دو نیرو حکومت دموکراتیک توده ها را تدارک می بینند. نیروی توده ای انقلابی اگر برای استقرار حکومت دموکراتیک توده ای در همین لحظه کافی نباشد برای جلوگیری از استقرار این دو نیروی ضد انقلابی کاملاً کافی است، فقط باید بدور از فریب ها و باصطلاح تحلیل های مارکسیستی دروغین این نیروی توده ای را سازمان داد.

نیروهای سازمان یافته انقلابی در صورت اول اگر بتوانند باید مناطقی را که مورد تهاجم ضد انقلاب قرار میگیرد بسود انقلاب - و نه بسود حاکمیت - از چنگ آن بیرون بیاورند و آنجا ها را به پایگاه انقلاب مبدل سازند. در برابر کودتای خشن نظامی باید بطور موقت هم شده با تمام عناصری که مورد هجوم قرار میگیرند - حتی بورژوا لیبرال ها - همدست شوند بی آنکه کمترین امکانی برای تقویت لیبرالیسم به این بورژوازی سازشکار بدهند. اما در برابر شق کودتای سیاسی و بازی دموکراسی، نیروهای انقلابی باید قویاً و وسیعاً به افشای لیبرالیسم و دموکراتیسم و سوسیال دموکراتیسم بورژوائی در برابر توده ها دست بزنند و پایگاه های مسلح انقلاب را در سراسر کشور با تمام قدرت تقویت کنند و با محاصره ضد انقلاب بوسیله نیروهای مسلح انقلاب مجال استقرار به آن ندهند.

باین ترتیب نیروهای انقلابی با حفظ صف مستقل خویش شعار میدهند «همه نیروها علیه ضد انقلاب» بی آنکه يك لحظه هم فراموش کنند که مبارزه علیه ضد انقلاب در عین حال از مبارزه علیه حکومت جدا نیست و مبارزه آنها در عین حال مبارزه علیه حکومت ضد انقلابی نیز هست.

ممکن است امپریالیسم و سرمایه داری وابسته در جریان مبارزه خود برای يك

دوره به بورژوازی لیبرال و یا لیبرالیسم بورژوائی تکیه و آنرا تقویت کند و ممکن است نیروهای اپوزیسیون در شرایطی نباشند که بتوانند با کمک توده ها از رسیدن آن به حاکمیت بسود خود جلوگیری کنند. در اینصورت نیز باید بدون کمترین توهمی مبارزه قطعی و جدی را در اشکال مناسب علیه آن سازمان داد و اجازه نداد که حکومت آن پا بگیرد زیرا عمر بورژوازی، حتی بشکل لیبرال یا رفرمیست یا ملی و یا حتی «دموکرات» و «پنوسیال دموکرات» از نظر تاریخی در میهن ما بسر آمده و جز تکیه به امپریالیسم، و سرانجام ادغام در سرمایه داری وابسته و تسلیم حاکمیت به آن، راهی ندارد.

در تمام این جریانات، بدون شك اگر شکل مبارزه و شعار مبارزه در محل و مورد و لحظه بدرستی و بموقع انتخاب نشود و نیروهای کمونیست و دموکرات انقلابی بموقع و فعالانه وارد عمل نشوند انقلاب، که اینک بدست حاکمیت موجود در سرآشوب سقوط افتاده، سرانجام بسود امپریالیسم و سرمایه داری بزرگ مدفون خواهد شد.

پ - نیروی چپ و توده ها

کمونیست ها برای اینکه بتوانند استراتژی و تاکتیک های درست و بموقع انتخاب کنند و آنرا تحقق بخشند ناگزیر باید توده ها را بدنبال خود داشته باشند. آنها برای این کار باید از سه طریق عمل کنند: از طریق حزب، از طریق جبهه دموکراتیک توده ای و از طریق توده.

آنچه به جنبش کمونیستی ایران مربوط است با اینکه يك سال و نیم از قیام بهمن میگذرد نه يك حزب کمونیست وجود دارد و نه يك جبهه توده ای و نه اینکه کمونیست ها توانسته اند در همه جا و بنحو گسترده ای با توده ها تماس وسیع و فعال بگیرند. در نتیجه، استراتژی روشن و قابل قبولی در برابر کمونیست های ایران و هواداران آنان قرار ندارد و جنبش با پراکندگی و سردرگمی بدنبال حوادث میرود.

وضعیت حاضر البته، در وهله اول ناشی از فشار وحشتناک بیست و پنج ساله حکومت شاهنشاهی بر نیروهای ترقیخواه و کمونیستی است و در وهله دوم مربوط به

موضعگیری و رفتار حاکمیت موجود در برابر این نیروهاست که مجال سازماندهی و انباشت تجربه را از این نیروها سلب کرده است. با اینهمه میتوان در هر سه زمینه دست به اقداماتی زد و تا این نقیصه ها رفع نشود امپریالیسم و سرمایه داری حاکمیت خود را به اشکال مختلف بر ملت و میهن ما ادامه خواهند داد و زحمتکشان وطن ما همچنان در زیر فشار استثمار و ستم طبقاتی دست و پا خواهند زد.

اول - مسئله حزب

گره اصلی کار کمونیست های ایران مسئله حزب است و امروزه برای آنها تشکیل حزب اساسی ترین مسئله است که با همه شعارها و حسن نیت ها و تلاش ها همچنان لاینحل مانده است. مسلم است که تشکیل حزب کمونیست بدون توافق مارکسیست ها بر سر يك استراتژی واحد امکان پذیر نیست. اما پراکندگی سازماندهی در میان کمونیست های ایران، علاوه بر فقدان استراتژی واحد اولاً ریشه در تاریخ دارد و ثانیاً عدم توافق یا بعبارت بهتر فقدان درك درست در باره مبانی وحدت کمونیست ها مانع از ایجاد يك حزب واحد شده است. در عین حال عدم تماس یا ضعف رابطه کمونیست ها با توده های زحمتکش و زندگی و مبارزات آنها ایجاد حزب را به يك مسئله آکادميك قابل بحث در محافل روشنفکری تبدیل ساخته و آنرا در يك دور باطل انداخته است. از طرف دیگر به اثبات رسیده است که تلاش برای ائتلاف و الحاق مصنوعی گرو های کمونیستی بشکل موجود نمیتواند بجائی برسد. باین دلیل تنها راه ایجاد حزب آنست که فعالین کمونیست در گروه های متفاوت گرد آیند، تحلیل خود را از مرحله تاریخی جامعه و ترکیب طبقاتی آن، مرحله انقلاب و بالاخره وظایف کمونیست ها در این مرحله از تاریخ و انقلاب ارائه دهند و آنرا در عمل و در تئوری تبلیغ کنند، ضمن شرکت فعال در مبارزه روزانه توده ها به مبارزه ایدئولوژیک در سطح جنبش کمونیستی و در درون گروه ها پردازند و برای توافق بر سر يك تحلیل مشترك هر گروه با گروه های دیگر تماس فعال و مستقیم بگیرد و ضمن تبادل نظر

دائمی بر سر مسائل مشخص تحلیل های خود را در عمل محك زنند و به ائتلاف های موضعی بپردازند و به عمل مشترك اقدام کنند. حتی قبل از الحاق دو گروه به یکدیگر، علاوه بر عمل مشترك موضعی میتوان بر سر این یا آن خط استراتژیک به توافق رسید. طبیعی است که وحدت کمونیست ها در يك سازمان واحد هنگامی سرانجام خواهد گرفت که بر سر درك خود از «مرحله تاریخی جامعه و ترکیب طبقاتی آن»، «مرحله انقلاب» و بالاخره «وظایف کمونیست ها در این مرحله از تاریخ و انقلاب» به توافق کامل برسند، وحدتی که بر اساس گذشت و یا معامله بر سر این سه اصل صورت بگیرد تصنعی و ناپایدار و در حقیقت بزبان وحدت خواهد بود. اما در عین حال باید پذیرفت که اختلاف نظر بر سر مسائل فرعی نمیتواند دلیل موجهی برای پراکندگی تشکیلاتی باشد. باید با اندیشه فرقه گرائی و ریشه های تاریخی آن بشدت در عمل و تئوری مبارزه کرد، و پیش از آنکه ارتجاع و سرمایه داری وابسته موفق شوند راه فعالیت علنی را بکلی بر کمونیست ها ببندند، گروه های بزرگ و کوچک کمونیستی باید ضمن تشدید فعالیت در میان توده ها و بخصوص کارگران، به موافقت ها و ائتلاف ها دست یابند.

یکی از عوامل تفرقه گروه های کمونیستی درك ناصحیح از انترناسیونالیسم پرولتری است که تا چندی پیش کمونیست ها را بر حسب جاذبه قطب های قدرت در اردوی سوسیالیسم و یا سلطه اندیشه ناسیونالیسم از یکدیگر جدا میکرد. انترناسیونالیسم که صفت سوسیالیست و پرولتری را در خود نهفته دارد، چنانکه از خود کلمه نیز فهمیده میشود عبارتست از تفاهم متقابل و همکاری سازمان یافته میان نیروهای جنبش پرولتاریائی جهان در راه استقرار سوسیالیسم اعم از آنکه این نیروها به حاکمیت رسیده باشند و یا آنکه برای رسیدن به حاکمیت همچنان به مبارزه با نیروی سرمایه در قلمرو خود ادامه بدهند. طبیعتاً بزرگی و کوچکی این نیروها و همچنین حاکمیت دولتی و عدم حاکمیت آنها و یا قدمت و جوانیشان نمیتواند امتیازی نسبت به دیگری به حساب آید و این همکاری متقابل را به تبعیت یکی از

دیگری تبدیل کند و یا مانع انتقاد یکی از دیگری شود چه در اینصورت دیگر
 انترناسیونالیسم به کلامی میان تهی بدل میشود و پیروزی جنبش کارگری را در
 گوشه های مختلف جهان به تبعیت از نوسانات گوناگون اشتباهات و یا مصالح این یا
 آن قطب در معرض تردید و یا تهدید قرار میدهد. قطب گرایی در جنبش پرولتاریائی
 جهان، که در شرایط معین تاریخی بوجود آمد و تقویت شده نه تنها نفی
 انتر ناسیونالیسم بمعنی واقعی آنست بلکه در عمل نیز موجب ضعف فکری احزاب و
 افراد کمونیست و اشاعه عامیگری در مارکسیسم و در حقیقت ضعف جنبش کارگری
 در گوشه های مختلف جهان خواهد بود. در عین حال عکس العمل در برابر قطب گرایی
 نیز که پس از سالهای شصت در جنبش کمونیستی جهان - بویژه در کشورهای که
 تصور میرود سیاست های غلط یا اشتباه آمیز اتحاد شوروی به جنبش توده ای آن صدمه
 زده - بصورت گرایش ضد شوروی در آمد که خود بنوبه خویش آسیب فراوانی به جنبش
 کارگری جهان وارد آورد. مسلم است که در دنیای طبقاتی کنونی و در زیر فشار
 سرمایه داری انحصاری امپریالیست بر قسمت عمده ای از جهان، در هیچ جای جهان،
 کمونیسم بی عیب و نقص به مرحله آرمانی خویش نرسیده است. کمونیست های ایران
 ضمن قبول این اصل و اتخاذ موضع انتقادی نسبت به جوامع سوسیالیستی و احزاب
 کمونیستی، بدون اینکه آنها را به مسئله عمده مبدل سازند، میتوانند بعد از توافق بر
 تحلیل مشخص جامعه خویش و مرحله انقلاب و استراتژی واحد به ایجاد حزب خویش
 توفیق یابند.

در عین حال بدیهی است که در شرایط تاریخی کنونی ایران و با توجه به وضع
 موجود وحدت برای ایجاد حزب طبقه کارگر از طریق پراکندگی صورت میگیرد و
 گروه ها و سازمان های موجود نه فقط مواضع مشترک بلکه بویژه باید مواضع و مرزهای
 اختلاف را هرچه بیشتر روشن و مشخص سازند و از ایجاد هر گونه سوء تفاهم و
 ائتلاف و الحاق زودرس بشدت بپرهیزند زیرا این امر فقط به انشعاب ها و تفرقه های
 تازه در میان جبهه کمونیسم و سرخوردگی توده های زحمتکش خواهد انجامید و به

جنبش کمونیستی میهن ما شدیداً لطمه خواهد زد.

دوم - جبهه دموکراتیک توده ای

در مرحله تاریخی کنونی و مرحله کنونی انقلاب برای بشمر رساندن انقلاب نیروهای عظیم از خرده بورژوازی شهری و روستائی میتوانند در مبارزه علیه سرمایه داری بزرگ اشتعماری متحد طبقه کارگر باشند. در حقیقت در لحظه کنونی، انقلاب در برگیرنده منافع تمامی این نیروهاست و جمع تمام این نیروها و هماهنگ کردن مبارزه آنها زیر سلطه پرولتاریا است که بشمر رساننده انقلاب است. باین ترتیب، در این مرحله از تاریخ بدون پذیرش يك استراتژی واحد از جانب پیشتازان این نیروها و رهبری مشترك آنها امکان پیروزی انقلاب و استقرار يك حکومت انقلابی پایدار غیر قابل تصور است.

بنا بر این کمونیست های ایران، ضمن تلاش برای بوجود آوردن حزب طبقه کارگر، باید برای ایجاد جبهه مشترکی با پیشتازان خرده بورژوازی انقلابی نیز کوشش کنند. این تلاش و کوشش دو جهته، بر حسب پیشرفت جریان انقلاب و تناسب نیروها ممکن است به نتایج متفاوتی برسد و نباید تلاش در جهت ایجاد یکی را به پیدایش یکی دیگر معلق کرد. شاید جبهه دموکراتیک توده ای بدون وجود يك حزب کمونیستی میسر نباشد و یا شاید هم سازمان های خرده بورژوائی رادیکال پیش از تشکیل حزب کمونیست به ائتلاف با سازمان های پراکنده کمونیستی تن دهند و در این صورت بخواهند از موضع قدرت با کمونیست ها سخن بگویند و عمل کنند. این مطلب بر خلاف تصور بسیاری، اگر به گذشت از اصول استراتژیک دوران کنونی مبارزه و تضعیف کمونیست ها منجر نشود مطلقاً اشکالی ندارد. ضعف جناح کمونیستی دلیل موجهی برای عدم ایجاد جبهه دموکراتیک توده ای نمیتواند باشد زیرا فقدان چنین جبهه ای همیشه بزیان انقلاب و در نتیجه بزیان جنبش کمونیستی خواهد بود. کمونیست ها، اگر درست عمل کنند، میتوانند از طریق جبهه دموکراتیک توده ای نیز

به تقویت حزب و جنبش کمونیستی و بالنتیجه اعمال رهبری طبقه کارگر و تضمین موفقیت قطعی انقلاب با سمتگیری سوسیالیستی کمک کنند. طبیعی است که این جبهه سرانجام باید رهبری طبقه کارگر را بپذیرد و بخصوص این رهبری است که استقرار و استمرار حاکمیت انقلاب دموکراتیک توده ای را با جهت گیری سوسیالیستی تضمین میکند و آنرا از گزند نوسانات و تردیدهای خرده بورژوازی در امان میدارد. در عین حال استحکام این جبهه، که خود تحقق بخش و تضمین کننده دوام حاکمیت نیروهای انقلابی است، تنها در صورتی امکان پذیر است که منافع خرده بورژوازی زحمتکش و انقلابی را تمام و کمال منظور دارد.

بدون شك جبهه دموکراتیک توده ای به ائتلاف و همکاری میان چند سازمان سیاسی خرده بورژوائی و پرولتری از بالا محصور و محدود نمیشود بلکه در عین حال و بصورت ریشه ای به همکاری و ائتلاف نیروهای ترقیخواه و دموکراتیک در سازمان های توده ای صنفی و صنفی - سیاسی از پائین مربوط است. کمونیست ها باید صدیقترین فعالین در این سازمان ها باشند و از طریق فعالیت صادقانه خود در این سازمان ها نه فقط به گسترش و تقویت مبارزات توده ای دموکراتیک یاری برسانند بلکه حقانیت خود را در عمل به توده ها ثابت و رابطه تنگاتنگی با آنها برقرار کنند. کمونیست ها در آنجا که هنوز صفوف، و گروه های اجتماعی دارای سازمان های دموکراتیک خود نیستند باید در تشکیل این سازمانها به آنان کمک کنند و در آنجا که این سازمان ها تشکیل شده باید بکوشند تا در هدایت آنها بهترین نقش را داشته باشند. غرض از هدایت این سازمان ها بهیچوجه تبدیل آنها به زائده سازمان ها و گروه های سیاسی نیست بلکه درست بر عکس جلب و تشکل هر چه بیشتر توده ها حول محور مواضع صحیح و مناسب توده ای صنفی و صنفی - سیاسی آنها و رادیکالیزه کردن مبارزه توده ای صنف ها و گروه های اجتماعی بر اساس خواست های مشخص صنفی و گروهی آنهاست. باید با تکیه بر خواست های گروهی و صنفی پیوند توده ها را با این سازمان ها محکمتر ساخت، سازمان های محلی و موضعی را به سازمان های سراسری و

اتحادیه های عمومی تبدیل کرد و از این طریق مبارزات صنفی و گروهی را هماهنگی و نیرو بخشید. سازمان هائی که باین ترتیب تشکیل و تقویت و رهبری میشوند بهترین ضامن همکاری توده ها و بهترین محل پیوند توده ها با کمونیست ها و سازمان های کمونیستی خواهند بود و تنها از این طریق است که میتوان به ائتلاف ها و همکاری های میان سازمان های سیاسی دموکراتیک و کمونیستی مطمئن بود و استمرار آنها تضمین گردد.

باین ترتیب کمونیست ها باید در اتحادیه ها، شوراها و سندیکاهاى کارگران، دهقانان، روشنفکران، پیشه وران، کسبه و خلاصه هر جا که توده ها برای خواست های دموکراتیک و توده ای خود تحت هر عنوان اجتماع میکنند، حضور فعال و آگاه داشته باشند و از این راه پایه های تشکیلاتی مبارزه دموکراتیک توده ای را مستحکم سازند و جنبش را از تقاء بخشند.

جبهه دموکراتیک توده ای در عین حال بدون پیوند تنگاتنگ با مبارزه ملیت های مختلف ایران در راه رهائی از قید شوونیسم و استقرار خود مختاری و تأمین آزادی های فرهنگی و مذهبی و همکاری و همگامی با سازمان های دموکراتیک این ملیت ها که در این راه مبارزه میکنند نمیتواند مفهوم کامل خود را بدست آورد. حاکمیت بورژوائی جمهوری اسلامی هم در قانون اساسی خویش و هم در رفتار با ملیت های مختلف کرد و ترک و بلوچ و عرب و ترکمن بصراحت نشان داد که در این زمینه تا چه حد با اصول دموکراسی خصومت و کینه دارد و در سرکوبی مردم بی سلاح این ملیت ها نه تنها اصول دموکراتیک را زیر پا میگذارد بلکه مطلقاً پای بند اسلامیت و قومیت نیز نیست. این حاکمیت در حق خلق های کرد و ترکمن، که آنها را به تجزیه طلبی متهم میکند، تاکنون بیش از هر بیگانه متجاوزى جنایت روا داشته است.

در شرایط تاریخی کنونی میهن ما، خود مختاری برای ملیت ها یکی از وجوه دموکراسی است و مبارزه در راه تأمین خود مختاری خود بخود بصورت جلوه ای از

مبارزه در راه تأمین دموکراسی در میآید. بیهوده نیست که حاکمیت ضد دموکرات موجود فی المثل مبارزه در راه تحقق خود مختاری خلق کرد را در ارتباط مستقیم با مبارزه نیروهای انقلابی در راه تحقق دموکراسی در سایر نقاط ایران میدانند و هجوم به کردستان را با یورش به سازمان های انقلابی هماهنگ و مربوط میکنند و بیهوده نیست که بدنبال شکست در یورش خویش به کردستان از سرکوبی قطعی سازمان های انقلابی عاجز میمانند. حاکمیت موجود از خود مختاری مثل جن از بسم الله میترسد زیرا بیم آن دارد که مناطق خود مختار در عین حال به پایگاه تسخیر ناپذیر تحقق و بسط دموکراسی در سراسر ایران بدل شوند.

جنگ علیه خواست های خلق ها تنها از شورونیسسم و برتری طلبی ملی سرمایه داری و یا برتری طلبی ارتجاعی مذهبی ناشی میشود و باین معنی مبارزه در راه تحقق خود مختاری نبردی علیه دیکتاتوری سرمایه داری و درعین حال مبارزه ای بسود دموکراسی فرهنگی و فکری خواهد بود. هجوم به جنبش خود مختاری و یا نادیده گرفتن خواست های خلق ها در حقیقت تنها به دور شدن واقعی خلق های ایران از یکدیگر و تضعیف مبارزه در راه استقلال منجر خواهد شد و سلطه امپریالیسم را بر کشور تسهیل خواهد کرد و حال آنکه پیروزی این جنبش وحدت واقعی میهن را تحکیم خواهد بخشید !

باین ترتیب مبارزه علیه حاکمیت موجود بخاطر استقرار دموکراسی توده ای در زمینه های گوناگون و همچنین مبارزه در راه استقلال کشور به مبارزه در راه تحقق خود مختاری خلق های مختلف ایران پیوند میخورد و از اینرو سازمان های انقلابی و دموکرات باید در ائتلاف با سازمان های دموکراتیک و پیشتاز خلق ها و مشارکت در اشکال گوناگون مبارزه آنها جبهه دموکراتیک توده ای را هر چه بیشتر تقویت کنند.

سوم - نیروی چپ و مردم

در دوران استراتژیک کنونی مبارزه علیه سرمایه داری بزرگ و بسته و

امپریالیسم، علاوه بر طبقه کارگر و خرده بورژوازی شهر و ده، نیروهای دموکراتیکی نیز وجود دارند که در مرحله مبارزه برای سرنگونی قطعی این سرمایه داری بزرگ و قطع کامل ریشه امپریالیسم در جناح مبارزه قرار میگیرند.

در جمهوری دموکراتیک توده ای و رهبری طبقه کارگر طبیعی است که علیرغم سمتگیری سوسیالیستی، نظام حاکم تا استقرار سوسیالیسم مرحله ای سیاسی و دراز مدت باید طی شود. در این مرحله طبقه کارگر علاوه بر داشتن حق کار، باید قدرت خود را از طریق شوراهای کارگری در مدیریت تولید اعمال کند. اداره زندگی کارگران و مسائل رفاهی و تأمین معیشت و بهداشت و تحصیل افراد خانواده کارگران و مانند اینها باید از طریق سندیکاها تدوین و تضمین گردد و هیچ قانونی که در مورد زندگی کارگران تنظیم میشود، بدون اشتراك و رضایت سندیکا های کارگری نباید صورت قانونی بخود بگیرد. باین ترتیب، معیشت، دموکراسی و قدرت حاکمه برای کارگران، در این مرحله از تاریخ کشور از طریق شوراها و سندیکا های کارگری تأمین خواهد شد. اقتصاد صنعتی نظم و رونق خواهد یافت. بی بند و باری ناشی از سودجویی سرمایه داری در تولید از میان خواهد رفت و رهائی از قید وابستگی استعمار تضمین خواهد شد. وظیفه کمونیست ها در شرایط کنونی آنستکه تماس خود را با کارگران در واحدهای تولید گسترش دهند و ضمن تبلیغ این نظرات و توضیح آنها از هم اکنون در جریان مبارزه بحد حاکمیت سرمایه داری ارجحاعی موجود در تکوین نطفه های چنین روندی کارگران را یاری کنند.

در مورد روستا و روستائیان، باید در این مرحله از تاریخ، بجای کوشش در راه رونق زرق و برق شهرها بسرعت به عمران و آبادی روستاها و تأمین ارتباط آنها با شهرها و از میان بردن اختلاف میان شهر و ده تا حد ممکن، پرداخت. در مورد دهقانان، که مجموعه ای از کارگران، نیمه کارگران، دهقانان زحمتکش و فقیر و دهقانان ثروتمند و مرفه را تشکیل میدهند، در همه جا باید شوراهای روستائی با سلطه فائده زحمتکشان ده تشکیل شود و نسبت به توزیع وسایل تولید و شیوه کار برد آنها تصمیم بگیرد.

طبیعی است که حکومت در گسترش تولید مدرن باید حداکثر کمک را به تولید کنندگان کشاورزی بکند. سازمان های سیاسی مترقی باید در سازماندهی اجتماعی و انواع تولید فردی و تعاونی و اشتراکی به روستائیان یاری رسانند. باین ترتیب است که دموکراسی در اداره امور اجتماعی و اقتصادی پدید خواهد آمد و تولید رونق خواهد گرفت و نیاز یکجانبه به خارج و وابستگی در زمینه اقتصاد کشاورزی از میان خواهد رفت. کمونیست ها هم اکنون موظفند به هر ترتیب ممکن دهقانان و زحکتکشان ده را برای اخراج ملاکان و اربابان جدید و قدیم یاری کنند و نگذارند که بورژوازی و کراسی اسلامی با تلقینات طبقاتی خود جای بوروکراسی شاهنشاهی را بگیرد.

خرده بورژوازی مولد شهری همیشه زیر تهدید رشد بی بند و بار تولید بزرگ بخود لیزیده و در معرض ورشکستگی قرار گرفته است، و خرده بورژوازی توزیع کننده علاوه بر اینکه بنفع واسطه ها و دلان استثمار میشده و در نزاع و درگیری با مصرف کننده کفاره پرداز سرمایه داران بوده و در دهه اخیر نیز از طریق ایجاد و گسترش بی بند و بار فروشگاه های بزرگ در معرض تهدید و سقوط قرار داشته است، و بالاخره خرده بورژوازی شهری از مأموران بوروکراسی حاکم از پلیس و شهرداری گرفته تا کارمند دارائی و حتی مأمورین آموزش و پرورش همیشه زور شنیده و ستم دیده و کمتر قانون و نظمی توانسته است جلو اجحافات پشت میز نشین ها را نسبت به ارباب رجوع بگیرد. درحاکمیت دموکراتیک توده ای سازمان های صنفی و تعاونی تولید و توزیع با اختیار و آزادی کامل افراد اصناف بوجود خواهد آمد. با نابودی واسطه ها و دلال های بزرگ، مصرف کننده مستقیماً با تولید کننده و توزیع دست اول تماس خواهد داشت که خود سبب پائین آمدن قیمت ها و مانع گرانی های ناشی از سودجویی و سفته بازی سرمایه داری خواهد شد، شهر داری ها معنی واقعی خود را باز خواهند یافت و امور شهری بوسیله خود مردم و از طریق نمایندگان منتخب هر محل اداره خواهند شد. باین ترتیب دموکراسی انقلابی در اداره جامعه شهری برقرار و گذران و معیشت تا حدود زیادی سهل و آسان خواهد شد. کمونیست ها باید از

هم اکنون اصناف را به مبارزه علیه سرمایه داری بزرگ خصوصی برانگیزند و آنها را به ایجاد اتحادیه های صنفی برای مبارزه با ستم و فشار بوروکراسی تشویق کنند، مردم شهرها را به حقوق خود آشنا سازند و از این طریق آنها را علیه دیکتاتوری بوروکراسی موجود بشورانند.

در شرایط کنونی مبارزه سرمایه داری لیبرال یا رفرمیست که هم از جانب سرمایه داری بزرگ وابسته و هم از سوی مادر تغذیه کننده آن یعنی امپریالیسم خود را در معرض تهدید احساس میکند تا حدی و بنحوی در مبارزه دموکراتیک و ضد امپریالیستی ذینفع است و بنا بر این، اگر با جنبش توده ای نمیتواند همراه شود لاقلاً میتواند بسود امپریالیسم و سرمایه داری بزرگ وابسته علیه جنبش وارد عمل نشود، بخصوص اگر جنبش توده ای از چپ روی بهره یزد و جانی برای این سوء تفاهم نگذارد که محض رسیدن به حاکمیت سرمایه های متوسط را مصادره خواهد کرد، بدون شك در جمهوری دموکراتیک توده ای آینده، فعالیت این گروه اجتماعی بسط نخواهد یافت ولی در عین حال از او سلب مالکیت و فعالیت نیز نخواهد شد. تنها پس از گذار از يك مرحله اجتماعی است که خود بخود دیگر جانی برای فعالیت او باقی نخواهد ماند اما آنچه که بالفعل این بورژوازی را تهدید میکند ارتجاع، سرمایه داری بزرگ و امپریالیسم است و بهمین دلیل آمادگی دارد که در برابر جنگ توده ها با این سه لاقلاً جانب هیچیک را نگیرد. بنا بر این کمونیست ها باید در رفع این سوء تفاهم که کمونیسم همه را نابود میکند، از همه سلب مالکیت میکنند و غیره فعالانه بکوشند و تبلیغ کنند.

کشور ما کشور کثیرالمله است که شووینیسم فارسی تا کنون بر آن حاکم بوده و همچنان حاکم است. ملت هائی مانند کرد و ترك و ترکمن و بلوچ و عرب به انحاء مختلف مورد اهانت شووینیسم فارسی بوده اند و فرهنگ و خصوصیات ملی آنها زیر فشار نابود کننده قرار گرفته است. پس از فرو ریختن نظام شاهنشاهی، این ملیت ها بار دیگر امکان یافته اند تا علیه این ستم ملی فریاد بر آورند ولی از طرف میراث خواران

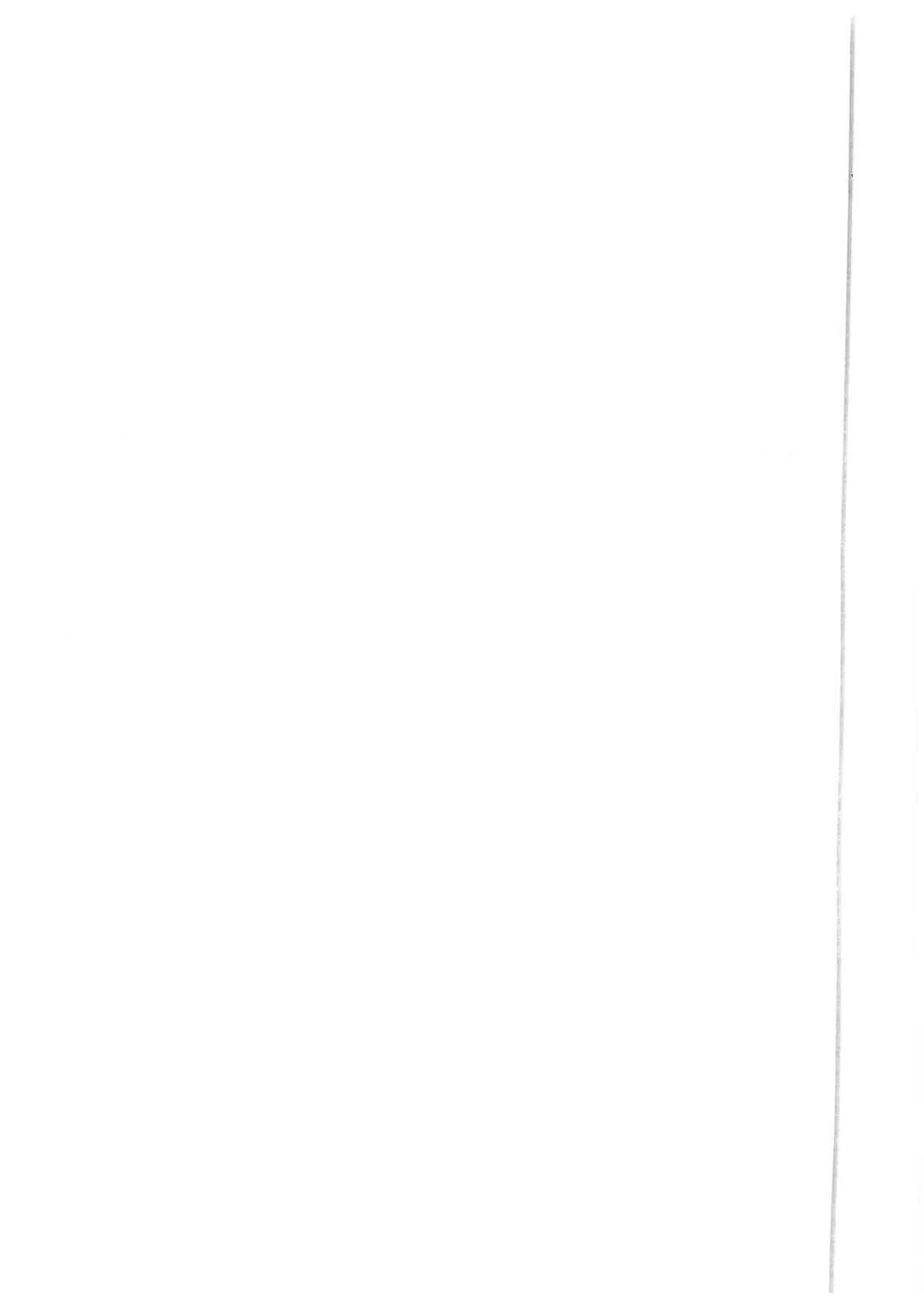
انقلاب نیز با آنان عیناً همان رفتار میشود که در گذشته میشد. در جمهوری دموکراتیک توده ای خود مختاری واقعی ملیت ها، نه بشیوه بورژوائی و یا حتی ملوک الطوائقی فئودالی، بلکه بشیوه توده ای تأمین خواهد شد. کمونیست ها در مبارزه این ملیت ها برای تأمین حقوق خویش باید با آنها متحد باشند و مبارزه ملی را با مبارزه طبقاتی در آمیزند و ضمن تقویت نبرد آنها بصد حکومت ارتجاعی سرمایه داری موجود نگذارند که استثمار گران محلی زیر پرچم مبارزه ملی بر قدرت سوار شوند بلکه بر عکس، کاری کنند که توده ها ضمن بدست آوردن خود مختاری، زمینه های قطعی نابودی استثمار را نیز فراهم آورند.

در جامعه ما معتقدات مذهبی مختلفی وجود دارد و بخصوص جمعیت عظیمی از هم میهنان ما اهل تسنن هستند. حکومت ارتجاعی جدید ستم برتری طلبی شیعی را نیز بر تمام ستم های شوونیستی حکومت های سابق افزوده است. طبیعی است که در هیچ حکومتی نمیتوان از دموکراسی دم زد و معتقدات مذهبی معینی را بر مردم تحمیل کرد و یا برای صاحبان عقاید مذهبی دیگر محدودیت قائل شد و آنها را مورد اهانت قرار داد. آزادی مذهب بدون جدائی دین از حاکمیت سیاسی نمیتواند تأمین شود بخصوص که قشریون شیعی علاوه بر حاکمیت سیاسی، بدون توجه به رشد جامعه و مرحله تاریخی که کشور ما در آن قرار دارد اصرار دارند که آئین های اقتصادی بدوی و عصر جاهلیت را بر نظام اقتصادی کنونی جاری سازند. باین ترتیب شعار جدائی دین از سیاست نه تنها اقتصاد و مدنیت را از قیود فاناتیسم و رکود و یا عقب ماندگی مذهبی آزاد خواهد کرد بلکه آزادی معتقدات مذهبی را نیز برای مؤمنین به تمام ادیان امکان پذیر خواهد ساخت. کمونیست ها باید با مبارزه در راه تأمین آزادی مذاهب و ادیان نشان دهند که تنها نیروئی هستند که به معتقدات مذهبی پیروان تمام ادیان احترام میگذارند و تنها نیروئی هستند که آزادی معتقدات مذهبی را واقعاً و برای همیشه تأمین خواهند کرد.

طرح شعار های درست توده ای، تبلیغ وسیع و مستمر آنها در میان توده ها،

سازمان دادن و کمک به سازماندهی توده‌ها به شکل‌های مختلف در حول شعارهای مختلف، مبارزه بی‌امان در راه تحقق آنها به هر طریق ممکن با بسیج توده‌ها در پشت سر نیروهای پیشتاز برای بکرسی نشاندن آرزوهای خویش و آماده کردن آنها برای پذیرش تمام اشکال مسالمت‌آمیز و قهرآمیز مبارزه، چنین است راه رهائی قطعی از چنگال ابرتجاج، سرمایه‌داری بزرگ وابسته و امپریالیسم، و چنین است راه رسیدن توده‌ها به حاکمیت و چنین است راه تحقق آرمان‌های والای کمونیست‌ها.

تیرماه ۱۳۵۹



انقلاب ایران زمینه ها و هدف ها*

۱- در باره زمینه های که منجر به بروز قیام بهمن شد یعنی مشخصاً زمینه های تاریخی - سیاسی و فرهنگی ملی این قیام توضیحاتی بدهید.

انقلاب یا بقول شما قیام بهمن اساساً بر زمینه تشدید اختلاف طبقاتی و قطبی شدن جامعه صورت گرفت. بنا بر این انقلاب بهمن يك انقلاب طبقاتی بود منتها يك طرفش سرمایه داری بزرگ وابسته بود که خورده سرمایه داری و سرمایه داری متوسط تازه بدوران رسیده را هم پشت سر خودش داشت و يك طرف دیگرش تقریباً تمام مردم بودند بهمین دلیل میشود گفت که این يك انقلاب توده ای بود که هدفش سلب قدرت و بزرگ کشیدن این سرمایه داری بود و همین کار را هم کرد. وقتی میگویم تمام مردم یعنی کارگرها، دهقان های آواره که بصورت حاشیه نشین های شهرها در آمده بودند، تمام کسبه، و صنعتکار های خرده پا و باصطلاح بازار که نماینده خورده سرمایه داری و سرمایه داری متوسط سنتی بود که در نظام اقتصادی جدید و بازار جدید بسرعت تحلیل میرفت. این توده وسیع در عین حال که زیر فشار شدید اقتصادی بود و تبعیض و محرومیت اقتصادی را شدیداً احساس میکرد از لحاظ سیاسی هم از هر نوع قدرت محروم بود. منظورم این نیست که در حکومت شرکت نداشت، اینکه معلوم است، منظورم اینست که از داشتن هر نوع سازمان سیاسی - اجتماعی هم محروم بود. دیکتاتوری طبقه سرمایه داری وابسته، که در نظام شاهنشاهی تجسم پیدا کرده بود مجال عرض وجود به هیچ گروه و دسته اجتماعی را نمیداد. بهمین دلیل هم از لحاظ سیاسی همه این توده ها در برابر حکومت

* مصاحبه با رادیو محلی زوریخ، ۱۳ بهمن ۱۳۷۱

قرار گرفته بودند. نتیجه ای که میشود گرفت اینست که انقلاب بهمن بر زمینه طبقاتی - سیاسی حاکمیت دیکتاتوری سرمایه داری وابسته بوجود آمده بود و بصورت مبارزه میان توده مردم و دیکتاتوری سلطنتی، که تجسم همان دیکتاتوری طبقاتی بود، در آمده بود. در نتیجه، يك انقلاب توده ای دموکراتیک بود. اما من منظورتان را از اصطلاحات تاریخی - فرهنگی - ملی درست نمی فهمم.

از نظر تاریخی، خوب، بالاخره معلوم است که این انقلاب در بستر تاریخ ایران اتفاق میافتد و بدست ملتی اتفاق می افتاد که در همین صد سال اخیر انقلاب مشروطیت را از سر گذرانده بود، شاهد قیام های دموکراتیک مختلفی بود که در آستانه و در جریان بقدرت رسیدن رضا شاه سرکوب شدند، شاهد سرنگونی مفتضحانه رضا شاه و پشت سرش جنبش عظیم توده ای سال های پس از شهریور ۱۳۲۰ و بعدش هم جنبش ملی شدن صنعت نفت بود، شاهد کودتای امریکائی - انگلیسی ۲۸ مرداد ۳۲ و بعد هم رشد سریع و سرسام آور سرمایه داری وابسته و بقدرت رسیدن آن بود و همینطور تحولات اجتماعی که همراه با این تغییرات و جابجائی طبقات بوجود آمده بود. خوب، همه اینها تأثیرات مثبت و منفی خودشان را بر انقلاب می گذاشتند چه در آنجا که این انقلاب تجربیات گذشته را آگاهانه یا نا آگاهانه بکار میبرد و چه در آنجا که میان حال و گذشته انقطاع و گسست بوجود میآورد.

مسئله زمینه فرهنگی هم طبیعی است که هر کدام از این نیروهای اجتماعی که با هم بودند یا در برابر هم قرار گرفته بودند فرهنگ خاص خودشان را داشتند. منلاً فرهنگ بی بند و بار کاباره ای و یا آریستوکراتیک مبتذل جدید و بی ریشه ای که همین طبقات تازه بدوران رسیده به آن دامن میزدند طبیعتاً با فرهنگ سنتی مردم کوچه و بازار و همینطور فرهنگ مترقی و پیشتاز در برخورد بود، بخصوص که این یکی مورد تحقیر آن یکی هم قرار میگرفت.

یا مسئله ملی که به آن اشاره میکنید طبیعی بود که در اثر نفوذ همه جانبه آمریکا در اقتصاد و سیاست ایران و برنامه ریزی هایش نمیتوانست مردم را نسبت به

امریکا، که حکومت ایران مثل عروسک خیمه شب بازی توی دستش بود بیطرف، نگه دارد.

ولی آنچه که من بتأکید باید بگویم اینست که هیچکدام از این عوامل تاریخی، ملی، فرهنگی علت انقلاب یا لاقول علت اصلی انقلاب را تشکیل نمیدادند. مسلم است که هر کدام از این عوامل نقش خودشان را بجا میگذاشتند ولی هیچکدام عامل عمده نبودند مثلاً همین عامل ملی که اسم بردید، که ظاهراً منظورتان احساس حقارت در برابر امریکائی هاست. ما در تمام طول تاریخ انقلاب هیچ جا اقدامی بر ضد خارجی ها یا امریکائی ها ندیدیم و یا شاید حتی بشود گفت که یکبار هم شعار مرگ بر امریکا را نشنیدیم. اقداماتی مثل اشغال سفارت امریکا و گروگانگیری و یا شعار مرگ بر امریکا و خلاصه بر حسب انقلاب ضد امپریالیستی، یا بهتر بگویم ضد امریکائی، به انقلاب توده ای - دموکراتیک مردم ایران چیز هائی بود که بعد از انقلاب و دقیقاً بقصد انحراف انقلاب از هدف یا هدف های اصلیش مطرح شد.

ما از نظر باصطلاح «ملی» تحقیر نمیشدیم، بر عکس با راه انداختن جشن های دو هزار و پانصد ساله و امثال اینها میخواستند ثابت کنند که هنر نزد ما ایرانیان است و بس.

با تحقیر هویت اسلامی که اسم میبیرید، ممکن است بعضی مذهبی ها از تظاهرات تجدید مآبانه و مبتذل دستگاه های فرهنگی حکومت متأثر شده باشند ولی فراموش نکنید که خود دستگاه هم مخالفتی با فرهنگ مذهبی نداشت. همین مطهری استاد دانشگاه دستگاه بود و کیابیا داشت. بعلاوه دستگاه فرهنگ مذهبی فکلی را که بوسیله امثال شریعتی و آل احمد در میان جوان ها برد داشت بطریق غیر مستقیم تبلیغ میکرد و تازه به این هم اکتفا نمیکرد و آدم هائی مثل سید حسین نصر و داریوش شایگان و نراقی را هم داشت که خودشان هر کدام یک پا مجتهد و فیلسوف اسلامی بودند، و تبلیغ گر بازگشت به خویش و از این قبیل مهملات بودند. دستگاه سپاه دین درست میکرد. خود شاه در مکه احرام می بست و در برابر آیت الله

بروجردی زانو میزد و قرآن مخصوص چاپ میکرد، عیالش هم هر از چند گاه به طواف ضریح حضرت رضا میرفت و ازش مدد میطلبید. مردم عادی هم که سرشان به زندگی عادیشان بسته بود و طبق معمول مسجد و محراب نمیشناختند. کدام هويت اسلامی و چه جوری مورد تحقیر قرار میگرفت. تفاوت میان چادر و مینی ژوب، در عین حال که يك اختلاف بظاهر فرهنگی است ولی بیشتر تفاوت فقر و ثروت است نه اختلاف عقیده مذهبی برای اینکه خیلی از آن مینی ژوب پوش ها از خیلی چادر بسرها امل تر و خرافی ترند و یا خیلی فکلی ها از حاجی آقا و عمامه ای ها از نظر فرهنگی عقب مانده ترند.

البته منظور من این نیست که این مسئله هیچ انعکاسی در انقلاب نداشته است، اینهم مثل ده ها عامل دیگر انعکاسی در انقلاب داشته اما منظورم اینست که آنطوری که بعد ها این مطلب را مهم کردند، تا آنجا پیش بردند که رنگ اسلامی به انقلاب زدند این يك جعل تاریخی است.

در همین جنبش مشروطیت خودمان هر چه دستگاه روحانی و استبداد درباری و حتی دستگاه های استعماری زور زدند رنگ اسلامی به آن بزنند نتوانستند؛ از در مخالفت و مشروطه مشروعه در آمدند که مردم رهبرشان را، که از خمینی هم خیلی اعلم تر بود دار زدند؛ از در موافقت هم که در آمدند مردم عادی حساب کار دستشان بود. سید عبدالله بهبهانی را ترور کردند آب از آب تکان نخورد، سید محمد طباطبائی را هم محترمانه خانه نشین کردند. معنیش این نیست که مردم دوره مشروطیت مسلمان نبودند، منظور اینست که با قدرت مذهبی بصورت حکومت موافق نبودند. مگر در همین جنبش ملی شدن صنعت نفت سید ابوالقاسم کاشانی خودش را بعنوان يك پای عمده قاتی نکرده بود؟ و مگر وقتی مصدق با او درگیر شد مردم پشتش را خالی نکردند؟ اساساً کدام ملت است که ادبیاتش مثل ادبیات و فرهنگ ایران اینقدر با فرهنگ مذهبی و روحانیت درگیری داشته؟ من که سراغ ندارم.

من مطلقاً نمیخواهم منکر وجود مذهب و تأثیرش در زندگی مردم ایران بشوم.

بشریت در يك يا چند مرحله از تاریخ حیاتش به مذهب نیاز روحی دارد، ایرانی هم جزئی از بشریت است، ولی میخواهم بگویم که ملت ایران کمتر از هر ملت دیگری تعصب مذهبی داشته و یا آلت دست روحانیت مذهبی خودش بوده، لاقلاً، همانطور که گفتم، در صد سال اخیر این را نشان داده.

اینکه چطور شد انقلاب بهمن زیر نفوذ روحانیت، آنهم در واقع نه روحانیت رسمی و مشروع، بلکه بالاخص زیر نفوذ خمینی و شاگردها و مریدانش قرار گرفت باید در جای دیگر دنبال علتش گشت که عمده اش، آنطور که معروف شده خلأ رهبری بود. علت این خلأ رهبری هم این بود که دیکتاتوری محمد رضا شاه هر نوع مخالفت دموکراتیکی را سرکوب میکرد و در نطفه خفه میکرد، نیروهای لیبرال غیر انقلابی هم جوابگوی خواست های مردم نبودند. خوب، این روحانیتی که بالا آمد اولاً يك حداقل سازماندهی داشت و بر خلاف نیروهای دموکراتیک انقلابی دستش تا حدود زیادی باز بود. ثانیاً و مهمتر از آن اینکه در آستانه انقلاب و در جریان آن، چه امپریالیسم و چه تمام عناصری که از کمونیست ترس داشتند برای قرار دادن آن در رأس جنبش کمکش کردند، تازه خود دستگاه استبدادی هم از ترس اینکه نکند حکومت بدامن کمونیسم بیفتد این روحانیت را تقویت کرد، تمام تریبون های بین المللی و داخلی را در اختیارش گذاشتند در حالیکه همزمان نیروهای دموکراتیک را، گر چه بسیار ضعیف هم بودند، میکوبیدند. اینکه میگویم از ترس کمونیسم نه اینکه واقعاً کمونیسم خطر بالفعل بود، اصلاً، منتها عنصر خرده بورژوا در عصر ما حاضر است هر نیروئی را تقویت کند و از دموکراسی که هیچ، از لیبرالیسم منسوب به خودش هم صرف نظر کند برای اینکه این خطر بالقوه فعلیت پیدا نکند، هم اینها هم بودند که برای جلوگیری از رشد و نفوذ کمونیسم در انقلاب خمینی را به عرش بردند و همه جوره تقویتش کردند.

۲- مضمون یا جوهر این قیام را در چه خواست هائی خلاصه میکنید؟ آیا شعارهای استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی و امثال آن که طرح شدند حاشیه ای

بودند؟ آتش زدن بانک ها، مراکز فحشاء از طرف چه نیروهائی و به چه دلیلی صورت گرفت؟

مضمون و جوهر انقلاب را از نظر من از همان توضیحات قبلی میشود استخراج کرد. منظورم دموکراسی است. مضمون اصلی انقلاب بنظر من همان دموکراسی بود که از خیلی وقت پیش بصورت آزادی قلم و رفع سانسور، مثلاً بطور عمده از طرف کانون نویسندگان یا اتحادیه روزنامه نگاران مطرح میشد، یا مسئله رعایت حقوق بشر که با استفاده از فضای تازه بین المللی و بخصوص سیاست امریکا از طرف محافل معینی از روشنفکران مطرح شد، یا شعار آزادی زندانیان سیاسی و امثال اینها. خیلی از اصناف کارگری دنبال آزادی فعالیت های سندیکائی بودند ولی خوب، همه اینها یا مقابله استبداد سلطنتی مواجه میشد که آنها در وجود محمد رضا شاه خلاصه شده بود. بهمین دلیل بود که شعار مرگ بر شاه، یا آنطور که خمینی مطرح کرد، یعنی شاه باید برود، خیلی سریع به شعار توده ها تبدیل شد. در حقیقت این خواست توده ها بود برای اینکه همه خواست های دیگر توده در همین شعار خلاصه میشد. او در رأس سرمایه داری وابسته غارتگر قرار گرفته بود، او و دربارش مظهر تمام فساد های اجتماعی و اخلاقی و محور و نقطه اتکاء اصلی همه فساد ها بودند. او بخصوص مظهر تحقیر طبقاتی بود، او مظهر فساد بوروکراسی ای بود که مردم سنگینی اش را بر دوش هایشان روز بروز بیشتر احساس میکردند و بوی گند فسادش روز بروز بیشتر دماغشان را آزار میداد. او که موجودی ابله و عقب مانده بود بعنوان نابغه بخورد خلاق داده میشد و در حالیکه در برابر قدرت، هر قدرتی، شکل چندی آوری مفلوک و زیون بود در برابر مردم زیر فشار تا مینوانست فخر میفروخت و آنها را تحقیر میکرد. گذشته از اینها او با همه گنده گوئی هائی که میکرد يك پادو حقیر امپریالیسم بود. آنها در شهر یور بیست او را به تخت سلطنت نشانده بودند، تخت و تاجش را در ۲۸ مرداد ۳۲ به او برگرداندند، در سال ۱۳۴۱ با سرسپردگی به همین امپریالیسم بود که قدرت خودش را دو باره توانست پس بگیرد.

و بالاخره امپریالیست ها بودند که او را، که يك پهلوان پنبه بیشتر نبود، ژاندارم منطقه کردند، و هم او بود که در عوض تمام شریان های حیاتی اقتصادی، نظامی، سیاسی مملکت را به امپریالیست ها واگذار کرده بود و با قبول کاپیتولاسیون مملکت را بصورت مستعمره از نوع جدید امریکا در آورد. خوب، وقتی مردم میگفتند مرگ بر شاه یا شاه باید برود، در حقیقت معنایش این بود که نه تنها سرمایه داری وابسته به امپریالیسم را از قدرت بیخواستند بزیر بکشند بلکه دست خود امپریالیسم و بخصوص امپریالیسم امریکا را هم میخواستند از قدرت در ایران کوتاه بکنند برای اینکه این آدم و دم و دستگاهش عامل حلقه بگوش آنها بود. بنا بر این وقتی ما میگوئیم مردم در جریان انقلاب شعار مرگ بر امریکا را نمیدادند معنیش این نیست که مبارزه با امپریالیسم جزئی از مبارزه مردم نبود، یا اگر مردم رسماً بر ضد سرمایه داری وابسته حرفی نمیزدند معنیش این نبود که مردم مخالف سرمایه داری بزرگ نبودند، اصلاً خود فرار تمام این سرمایه دارها در جریان انقلاب و پیش از قیام بهمن نشان میدهد که آنها این خواست مردم و این خطر را حس میکردند و ولی همه آنها در تحقق دموکراسی و روی کار آمدن يك قدرت دموکراتیک بدست میآمد و بهمین دلیل بود که پیش از همه و بیش از همه افزارهای دیکتاتوری، یعنی افزارهای پلیسی و نظامی دستگاه مورد هجوم قرار گرفت و در مقابل، درهای زندان ها گشوده شد و مطبوعات و نشریات از قید سانسور رها شدند و فعالیت های علنی سیاسی و اجتماعی به اصل مسلط و جاری تبدیل شد، و همه اینها هم علی رغم خمینی و کسان دیگری صورت گرفت که قدرت را در دست گرفتند، یا مخالف ساخت و پاخت هائی بود که مورد نظر امپریالیست ها بود.

آتش زدن بانک ها، هتل ها، رستوران های بالای شهر و مشروفروشی ها و بقول شما مراکز فحشاء بنظر من يك نوع پرووکاسیون بود که کمتر نیروئی که در انقلاب شرکت داشت آنها را تأیید میکرد و حتی مذهبی ها هم علناً آنها را تأیید نکردند، برعکس طالقانی حمله به زنان شهر نور را تقبیح کرد. این کارها بیشتر در

حقیقت به عقده های حقارت و محرومیت بعضی اشخاص و گروه های عقب مانده اجتماعی جواب میداد و مطلقاً نمیتوان آنها را اعمال انقلابی دانست.

۳- چه طبقات و نیروهائی در این جنبش شرکت فعال داشتند، اهدافشان چه بود؟ کارگران، تجار، بازار، روحانیون، روشنفکران، زنان، اقوام مختلف، حاشیه نشینان چه خواست هائی داشتند؟ چه نیروهائی در انقلاب شرکت نکردند؟ چرا؟

در جواب سؤال اول کم و بیش به طبقات، و نیروهائی که در جنبش شرکت فعال داشته اند اشاره ای کردم. در حقیقت همانطور که همه مردم در انقلاب شرکت داشتند و از لحاظ وسعت شرکت توده ها این انقلاب يك انقلاب تاریخی بی نظیر بوده، تنها نیروهای خورده سرمایه داری و سرمایه داری متوسط تازه بدوران رسیده، یعنی لایه های مرفه جدید بودند که بصورت حامیان ادامه حکومت بختیار تظاهر کردند. از نیروهای توده ای هم گه بیطرف ماندند قشر های دهقانی ای بود که در جریان اصلاحات ارضی صاحب زمین شده بودند. اینها در حقیقت بقول معروف به مشروطه شان رسیده بودند اما دهقان های بی زمین شده که به شهر ها رانده شده بودند، و بقول شما بصورت حاشیه نشین ها در آلونک ها و زاغه های اطراف شهر ها زندگی میکردند کار و نان و مسکن میخواستند و کار و نان بخصوص پس از سال های رونق در دو سال آخر پیش از انقلاب بدنبال بحرانی که پیدا شده بود سخت بدست میآمد. بازاری ها یا خرده بورژوازی و بورژوازی متوسط سنتی از موجودیتشان دفاع میکردند برای اینکه با پیشرفت سرمایه داری نوع جدید و پیدا شدن طبقه متوسط جدید اصل موجودیتشان بخطر افتاده بود. روحانیان هم، که قدرتشان بعد از مشروطیت و مخصوصاً در حکومت رضا شاه افول کرده بود میخواستند با استفاده از ضعف های اخلاقی حکومت و جدائی مردم از آن دو باره کسب حیثیت و قدرت بکنند. کارگرها طبق معمول خواهان تأمین اجتماعی و زندگی بهتر و آزادی های سندیکائی بودند، زن ها و روشنفکرها خواهان آزادی بیشتر و مشارکت فعال در امور مملکتی و اجتماعی بودند و روشنفکرها بخصوص از بی نظمی ها و ریخت و پاش ها و عدم آزادی

برای استفاده از نیروی فکریشان رنج میبردند. اما در مورد اقوام مختلف یا ملیت های مختلف ظاهراً جز کرد ها ملیت دیگری نسبت به خصوصیات ملی خودش حساسیت نشان نمیداد شاید بعلت اینکه بعضی از آنها مثل آذربایجانی ها تا اندازه ای از این لحاظ ها ارضا میشدند و یا مثل بلوچ ها و ترکمن ها و عرب ها هنوز به مرحله ای از رشد تاریخی نرسیده بودند که بتوانند خواست های ملی خود را جمع بندی کنند و آنرا شکل بدهند و بصورت برنامه عرضه بکنند، بگذریم که البته در میان این ملیت ها روشنفکرانی وجود داشتند که مسائل ملی خودشان را بصورت نسبتاً خام و ابتدائی مطرح میکردند ولی در هر صورت این امر، مثل کردستان، بصورت يك خواست و جنبش توده ای در نیامد.

۴- آیا روشنفکران نقش هوشیارانه و از قبل تعیین شده ای در این جنبش داشته اند و یا روند جنبش را تسریع کرده اند (مثل شب های شعر و غیره)؟

اگر روشنفکران نقش هوشیارانه و از پیش تعیین شده ای داشتند که با احتمال قوی انقلاب بدست نیروهای عقب مانده ارتجاعی و قرون وسطائی منحرف نمیشد حتی اگر همه امپریالیست ها و همه نیروهای شیطانی هم برای انحراف آن تلاش میکردند. بگذریم از نیروهای انقلابی جوانی که بصورت مسلحانه با حکومت وارد مبارزه شده بودند. اساساً نیروی روشنفکری در برابر حکومت یکپارچه نبود. عده ای از سالها پیش صلاح خود را در این دیده بودند که بصورت تکنوکرات ها و محققان و هنرمندان مدرنیست و تئوری پردازان «پهلویست» خود را در اختیار قدرت بگذارند، عده دیگر که همچنان بصورت روشنفکران خرده بورژوا باقی مانده بودند و میراث دار چیزی بنام نیروی سوم بودند که بعلت کمونیسم ستیزی بیمارگونه به تئوری بافی های جورواجور دست میزدند و تمام فکر و ذکرشان این بود که کاری بکنند که شبیحی با اسم حکومت کمونیستی روی کار نیاید. اینها طیف وسیعی را تشکیل میدادند که در عین حال یکسرش ضد باصطلاح غربی بود و یکسر دیگرش ماوراء مدرنیسم و در تنها چیزی که مشترك بودند این بود که به هر کاری دست بزنند و به دامن هر نظریه ای خودشان را

آویزان بکنند برای اینکه از رشد افکار کمونیستی جلوگیری بکنند و همه شان در عمل ضد دموکراسی از آب در آمدند. البته عده دیگری هم بودند که روحیه انقلابی داشتند ولی در فضای اختناق از يك طرف و فضای تبلیغات و تعلیمات ضد کمونیستی از طرف دیگر نمیتوانستند افکار خودشان را تنظیم بکنند و درست سازمان بدهند. بهمین دلیل هم بود که در آستانه انقلاب حتی اینها هم زیگ زاگ میزدند.

در مورد حرکات روشنفکری اپوزیسیونی هم، از هر قبیلش، باید بگویم بیشتر معلول شرایط و حوادث بود تا علت، و البته طبیعی است که خودش در حرکات اجتماعی - انقلابی تأثیر متقابل میگذاشت ولی اینکه اینها برنامه ای برای تسریع انقلاب یا سازماندهی آن داشته باشند، نه، چنین چیزی نبود و باید گفت بیشتر از هر کس دیگر اینها بودند که در برابر انقلاب غافلگیر شدند.

۵- نقش سیاست های خارجی و حقوق بشر و اعمال فشار برای رفورم، مهمان نوازی فرانسه از خمینی، شرکت شخصیت های مورد غرب در جریان کار و نقشی که امثال هویزر بازی کردند چه تأثیری در جریان انقلاب داشت؟

مسلماً سیاست حقوق بشر و سیاست های مشابه آن در تسریع انقلاب تأثیر داشتند، باصطلاح «فضای بازسیاسی» که حکومت استبدادی اعلان کرد فقط زیر فشار جنبش انقلابی مردم نبود بلکه قبل از آن محصول سیاست های خارجی بود. البته حکومت میخواست برای دلخوشی سیاست های خارجی فقط ظاهر قضیه را آب و رنگ بدهد ولی چون زلزله در اعماق وجود داشت تنها اعلان «فضای باز»، حتی در حرف، کافی بود که در بالا طوفان در بگیرد و دستگاه استبدادی را متزلزل بکند. بنابر این باید توجه داشت که این سیاست ها فقط تسریع در تظاهر جنبش را امکان پذیر کرد که بهر حال بدون آنها منتها با تأخیر تظاهر میکرد. باز هم باید توجه داشت که این سیاست ها مجانی و محض رضای خدا نبود بلکه سیاست خارجی میترسید که بحران بشکل افسار گسیخته و طوری سرباز بکند که نشود کنترلش کرد و برای همین هم بود که حکومت محمد رضا شاه را زیر فشار قرار میداد که بحران را طبق برنامه

هدایت و مهار بکنند ولی خوب، هم از يك طرف بعلت قدرت انقلاب و هم از طرف دیگر بعلت خلأ رهبری ای که خودش بوجود آورده بود و هم تزیس از تقویت «کمونیسم» یا بعبارت بهتر دموکراسی، نیروهائی را بالا کشید که بعلت اینکه هرج و مرج و عقب ماندگی در ذاتش بود اسباب دردسر خودش هم شد.

۶- فکر نمیکنید شوروی ها و حزب توده در تقویت حکومت اسلامی و

همینطور انحراف انقلاب نقش داشته اند؟

مسلماً نقش داشته اند. شوروی ها از ده سال پیش یکنوع سیاست ضد امریکائی بنظر من عامیانه را در عرصه جهانی اعمال کرده اند یعنی هر جا يك کسی یا جنبشی سر بلند کرد که لطمه ای، حتی سطحی و موقتی، به قدرت امریکا میزد آنرا خالصاً مخلصاً تقویت میکردند حالا میخواست این جریان ناسیونالیستی و فاشیستی و ضد توده ای یا هر چیز دیگر باشد مثل کمک هائی که به امثال ناصر یا صدام حسین کردند. در مورد حکومت اسلامی البته انتقادات بسیار د قیقی از جانب شوروی ها گاهی صورت میگرفت، و حتی یادم هست یکبار برژنف گفت بعضی نیروها میخواهند انقلاب ایران را از خط خودش خارج کنند که البته آنهم معلوم نبود که مخاطبش کیست ولی تا آنجا که معلوم است سیاست شوروی ها در مجموع تقویت خمینی و حکومت اسلامیش بود صرفاً برای اینکه شعار مرگ بر امریکا میداد، و حال آنکه شعار مرگ بر شوروی هم میداد ولی ظاهراً این مسئله برای شوروی ها اصلاً اهمیتی نداشت، همانطور که گفتم اصل این بود که يك کسی شعار مرگ بر امریکا بدهد حالا این شعار میتواند سطحی و بدون عمق هم باشد و یا شخص شعار دهنده یا جنبش شعار دهنده يك شخص یا جنبش ارتجاعی باشد اصلاً مطرح نیست. خوب، حزب توده هم که صد در صد وابسته به دستگاه های بوروکراسی شوروی بود همین سیاست را تعقیب کرد و آنرا هم بشکل بسیار خرابکارانه و توطئه گرانه ای اجرا کرد و همانطور که میدانیم علناً شعار میداد که آزادی و دموکراسی در برابر مبارزه با امپریالیسم امریکا مسئله مهمی نیست و باید کنار گذاشته شود و جوهر و محتوای

اصلی انقلاب را در برابر يك شعار سطحی و قلابی مرگ بر امریکا کنار گذاشت و آزادی و دموکراسی را در پای آخوند های مرتجع و حکومت اسلامی فاشیستی مذهبی قربانی کرد و باین ترتیب نقش نسبتاً مهمی در انحراف انقلاب بازی کرد.

۷- برای ایران چه سرنوشت تاریخی - سیاسی پیش بینی میکنید؟ دورنگای

آینده را چگونه می بینید و بنظر شما نیروهای مترقی و دموکرات باید چه بکنند؟
حکومت موجود ایران، یعنی حکومت اسلامی يك پدیده غیر تاریخی و بهتر بگویم ضد تاریخی و محکوم به زوال است. این حکومت در حقیقت موجودیتش مدیون امپریالیسم و آنتی کمونیسم است و در اثر نبودن يك نیروی آلترناتیو یا بدیل و همینطور امیدواری های امپریالیسم برای مهار کردنش تثبیت شد. از جنگ هشت ساله با عراق برای ادامه حیات مردار خوری خودش استفاده کرد و حالا هم در يك بن بست همه جانبه اقتصادی، سیاسی و اجتماعی گیر کرده و فقط يك ضربه انقلابی - اجتماعی آگاه و بموقع کفایت این جنازه را که سعی میکند خودش را سر پا نگه دارد به زمین بیاندازد، و مشکل اصلی هم همین نبودن موشی است که زنگوله را به گردن گریه بیندد. و این مشکل هم البته دو جهت است؛ یکی نیروئی است که بتواند این کار را بکند، یکی هم مردمند که از حالت رخوت و بی اعتمادی و تکروی فعلی در بیایند و به این نیرو اعتماد بکنند.

بنظر من آنچه که مربوط به مردم است بالاخره، حتی بصورت خود بخودی و غریزی هم شده باشد، يك روز از وضع موجود بجان میآیند و بفکر نجات خودشان میافتند و همدردی را به همدلی و همکاری تبدیل میکنند اما آنچه که در این موقع لازم خواهد بود وجود يك نیروی آگاه است که متأسفانه در چشم انداز فعلی بچشم نمیخورد.

البته در داخل مملکت نیروهائی، بخصوص از روشنفکران دیده میشود که در زمینه های مختلف با چنگ و دندان مبارزه میکنند و یا در انتظار شرایط مساعد به تلاش هائی هر چند مختصر و کم نتیجه و یا بی نتیجه دست میزنند اما این نیروی

عظیم انسانی هم که به خارج رانده شده میتواند نقش مؤثر و مثبتی در انقلاب آینده ایران بازی بکند. اما آنچه دیده میشود قسمت زیادی از این نیرو در اثر مشکلات زندگی یا سرخوردگی از توهمات باطلی که داشته اند و یا در اثر طولانی شدن دوران فترت سیاسی خسته و منفعل شده اند، و قسمتی دچار عوارض ذهنی ناشی از طولانی شدن مهاجرت و عدم تمایس با واقعیات زندگی مردم در داخل ایران شده اند و بیشتر احتمال میرود که مثل مهاجرین سیاسی نسل های قبل و بعد از ۲۸ مرداد دچار فساد سیاسی بشوند و تبدیل بشوند به محفل بازهای حرفه ای. شاید تنها کاری که بشود کرد اینست که دعا کنیم لاقبل هسته کوچکی هم شده از این مهاجرین سالم بمانند و راه درستی برای اعتلای فرهنگی - سیاسی خودشان پیدا بکنند که بتوانند در حد خودشان در انقلاب آینده مفید واقع بشوند.

اما آنچه مسلم است و کمترین شکی هم در آن نمیتوان کرد اینست که در آینده ای نه چندان دور جامعه ما با انقلابی تازه درگیر خواهد شد که امیدوارم رهبری آگاه خودش را هم، که از همه حوادث گذشته تجربه گرفته باشد، در خودش پرورش داده باشد.

نقش توده ها در تحولات ایران

س ۱- چه چیزی در جامعه ایران بدون تغییر مانده که به نظام جمهوری اسلامی اجازه می دهد که تقلید، روایت و حدیث را شیرازه تفکر سیاسی حکومت ولایت مطلقه فقیه قرار میدهد و اهل جدل و مناظره را به دست اهل چماق و چاقو می سپارد؟

بعضی از اهل قلم که عادت دارند برای مات کردن حریفان با مهره های بزرگان کیش بدهند - البته بی تمیز میان پیاده و فرزین و بدون شناخت قانون و مسیر حرکت آنها - در مورد چرائی پیدایش حاکمیت اسلامی ولایت فقیه حکم گوستاو لوبون، فیلسوف مورد علاقه نازی های آلمان را تکرار میکنند که «هر ملتی لایق همان حکومتی است که دارد».

این حکم، علاوه بر قلمزنان پر مدعای فاشیست مآب، گاه بعضی از مبارزان خسته را نیز مجذوب خود میکند. بیهوده نیست که مضمون این حکم اخیراً در لابلای گفته ها و نوشته ها بشکل های گوناگون تکرار میشود. بنظر میرسد که سؤال نشریه میهن هم محجوبانه بدنبال گرفتن چنین جوابی از جانب پاسخ دهنده است: آخر يك حکومت همین جوری که حکومت نمیکند؛ این جامعه است که به او این جسارت را میدهد که با توسل به هر رطب و یا بسی قدرت و شیوه کار برد آنرا توجیه کند و هر کس هم که در صحت و اصالت آن تردید نشان داد با چوب و چماق عوامل خود او را سرکوب کند و سر جایش بنشانند.

و اینهمه نه تنها تحریف تاریخ دور و دراز سراسر طغیان و مبارزه مردم ما بحد قدرت های حاکم دینی و دنیائی است بلکه تف انداختن به صورت ملیونها مردمی است که از همان فردای انقلاب به مقابله با پا گرفتن ضد انقلاب اسلامی برخاسته اند و هم اکنون هم یا در داخل کشور در برابر حکومت اسلامی بشکل های گوناگون میجنگند

و یا ناگزیر تن به مهاجرت داده اند و در خارج نیز، علی رغم تمام گرفتاریها و مشکلات يك لحظه هم از مبارزه علیه این حکومت قرون وسطائی باز نایستاده اند.

در عین حال این روزها دیگر مد شده است که هر حرفی در باره دخالت ها و توطئه های امپریالیستی برای روی کار آوردن و تقویت حکومت های ارتجاعی استبدادی را مسخره بگیرند و گوینده آنرا به «دائی جان ناپلئون» شبیه کنند، یعنی که کاسه کوزه را بیهوده بر سر خارجی تشکنید که هر عیب که هست از خودمان است و «خودمان» هم البته یعنی همه دیگران منهای «من» .

قلمزن سلطنت طلب، که خود ابزار ستایشگر کارگاه استبدادی و پرورش دهنده انگل حکومت اسلامی در آستین خود برده، ملت را محکوم میکند که شایستگی «تمدن بزرگ» را نداشت و گر نه علیه مظهر آن، آریامهر، قیام نمیکرد. چپ طوطی صفت وازده ای که دیروز برای ولایت فقیه و حکومت اسلامی تئوری می بافت امروز برای نفی هر نوع توطئه امپریالیستی در حادثه سازی های تاریخ معاصر ایران آسمان به ریسمان وصله میکند تا ثابت کند که مقصر اصلی خود ملت است. ملی گرای مذهبی سوسیال دموکرات، که عرقریزان جاده را برای نزول اجلال ولی فقیه سنگفرش میکرد و فرش سرخ بیپای او میگسترده و بضد هر نفس کشی که از ستایش حکومت اسلامی دم فرو می بست حنجره پاره میکرد امروز پا گرفتن حکومت را محصول وجود عقاید مذهبی یا عقب مانده مردم ما جلوه میدهد.

اما برغم همه این مدعیان و ادعا هایشان و برغم فراموشکاری ها چه کسی نمیداند که حکومت فاشیستی اسلامی ولایت فقیه جانشین بر حق حکومت استبدادی سلطنتی و میراث دار و میراث خوار اوست. مگر میتوان از یاد برد که آریامهر اسلام پناه خود را نظر کرده امامان شیعه میخواند، در مکه احرام می بست و از سنگ سیاه مدد میطلبید؟ مگر نظام استبدادی عمله اکره دین را در برابر نیروی آزادیخواه و پیشتاز علم نمیکرد و برای جلوگیری از رشد و گسترش اندیشه کمونیسم به هر فکر سیاه و تباهی، از هر گونه که بود و بهر شیوه که امکان داشت، دامن نمیزد.

واز طرف دیگر مگر دهان هر «بوالفضولی» را یا سرب داغ پر نمی‌کرد و یا هر کس را که از ستایش آریامهر خودداری می‌ورزید به زنجیر نمی‌کشید؟ و مگر، هر آنکس را که کارت پرافتخار «رستاخیز» را داوطلبانه نمی پذیرفت بی وطن و انیران نمی‌خواند؟ خوب، حضرات سلطنت طلب و شاه‌اللهی چه توقعی می‌توانند از ملیونها بی‌وطن غیر ایرانی داشته باشند که علیه نظام جهنمی استبدادی شاهنشاهی بپا نخیزند و یا با مخالفانش بستیزند. گذشته از آن مگر چه اتفاقی افتاده است؟ اوياش پای منبر فقاقت بجای ارازل دور و بر تخت سلطنت نشسته اند. مگر مردم چه دردی دارند که اینان را بر آنان ترجیح دهند که اینها را میراث داران بر حق آنها میدانند.

اما در آنچه مربوط به صاحب‌نظران شیرین سخن و بلبلی زبان مخالف دستگاه سلطنت است باید پرسید که اینها چه گلی به سر ملت زده اند که اینچنین خود را به کنار گود کشیده اند و دشنام و ناسزا نثار مردم میکنند. این چپ‌های وازده که باران اتهام را بر سر مردم می‌بارند مگر خود از پیروان وفادار و یا عناصر اصلی و فرعی همان بقایای گندیده و فاسد کمونیسم فرمایشی و سفارشی متحجر و پوسیده نیستند که چون طوطی دست آموز «انقلاب سفید» شاهانه را «یک قدم به پیش» می‌خواندند و یا در سیمای آخوند قرون وسطائی «دموکرات انقلابی» کشف می‌کردند و هر دو را با تئوری هائی همچون «راه رشد غیر سرمایه داری» توجیه و تطهیر می‌کردند و در جستجوی ضد انقلاب انگشت در همه جهان فرو می‌بردند؟ و با منحصر کردن کمونیسم به خود آبرونی برای آن باقی نگذاشتند؟

اما ملی‌گرای مذهبی سوسیال دموکرات چه ادعائی می‌تواند داشته باشد که از ده‌ها سال پیش شعار «نه غربی نه شرقی» خمینی را تئوریزه می‌کرد و آنرا بانحاء گوناگون و با رنگ‌های مختلف صیقل می‌زد؟ او که زمانی ببهانه مبارزه با کمونیسم روسی و یا استالینی با برافراشتن پرچم «نیروی سوم» در جنگ با افکار و نیروهای انقلابی میداننداری می‌کرد بعد ها مصدق را، که جز سلب مالکیت استعمار انگلستان از نفت ایران شعار و کاری برای خود نمیشناخت، دموکرات و اصلاح طلب و

حتی سوسیالیست میخواند، و پس از آن نیز جلال آل احمد ها و علی شریعتی ها را به میدان فرستاد و تمام نیروی خورده بورژوازی سنتی عقب مانده را به پشت سر آنان میراند سرانجام در آستانه انقلاب برای دفع خطر «کمونیسم» همگان را به سینه زدن در پای علم روحانیت دعوت کرد. حالا همین نیرو مدعی میشود که این مردم همان مردم هزار سال پیش هستند و شایسته ولایت مطلقه فقیه.

اما يك نگاه سطحی به تاریخ یکصد ساله اخیر جامعه ایران همه ادعاها و شیرین زبانی های مبتنی بر عقب مانده بودن مردم را باطل میکند. همین مردم بودند که با جذب افکار ترقیخواهانه آخوند زاده ها، ملکم خان ها، میرزا آقاخان ها و طالبوف ها، و با الهام از منابع و غرایز طبقاتی خود جنبش مشروطه را براه انداختند و آیت الله العظمائی چون شیخ فضل الله نوری را در کنار محمد علی شاه روانه اسفل نار کردند و سرانجام هم خود را از چنگال «روحانیت مشروطه خواه» رها ساختند و نه تنها انجمن های ایالتی و ولایتی را، که نمونه ابتدائی شورائی توده ای بود، در بسیاری از مناطق به کرسی نشاندند بلکه تا حد ایجاد دولت سوسیالیستی در یکی از پیشرفته ترین مناطق نیز پیش رفتند. با اینهمه اینک صاحب نظران قلبی محصول دوران استبدادی محمد رضا شاهی با هزار زبان میخوانند نقش استعمار و استبداد ساخته دست او، یا استبداد و استعمار حامی و تقویت کننده آنها منکر شوند و در واقع با اشغال مقام جنت مکاتی خود را تبرئه کنند.

این حضرات بیهوده در بدر و در لابلای اذهان گرد گرفته شان بدنبال مقصر میگردند و یا بخیال خود مردم را بعنوان مقصر اصلی معرفی میکنند زیرا اینک دیگر بر مردم ما پوشیده نیست که عقب ماندگی جامعه و روی کار آمدن حکومت قرون وسطائی اسلامی در اساس محصول نظام استبداد سلطنتی و فعل و انفعالات استعمار پرورنده و حامی آنست؛ گذشته از این امروزه دیگر مردم کم و بیش به ظرفیت ها و محتوای ادعا های قلمزنان و یا صلاح صاحب نظران و مدعیان بی صلاحیت رهبری جامعه از انواع بالا، که همگی مخلوقات ناقص الخلقه اختناق هستند، پی برده اند.

با اینهمه همچنان این امکان وجود دارد که در جریان شکل‌گیری تحولات تازه اجتماعی و در آستانه انقلابی دیگر بار دیگر گندم نمایان جو فروش سر بر آورند و اردوی انقلاب را دچار آشفته‌گی‌ها و سردرگمی‌های تازه بکنند. بهمین دلیل یکی از وظایف نیروهای ترقیخواه و دموکرات انقلابی شناخت و تفکیک سره از ناسره و سازماندهی مبارزه بیرحمانه ایدئولوژیک علیه انواع و اقسام مکاتب فکری خررنگ‌کن و صاحب‌نظران و پیام‌آوران دروغین است.

س ۲- آیا نظام جمهوری اسلامی در سالهای گذشته نشانه‌ای که بتوان به اصلاح آن امید بست از خود بروز داده است؟ اگر این نظام را اصلاح ناپذیر میدانید برای نجات کشور چه باید کرد؟

ج- در یکی دو سال اول پس از انقلاب اگر نیروهای دموکرات و پیشرو انقلابی از آگاهی و تجربه سیاسی کافی برخوردار بودند و میتوانستند میان جناح‌های مختلف قدرت و نیروهای موجود مانور کنند امکان داشت بسیاری از توطئه‌ها و مانورهای ارتجاعی و امپریالیستی را بتوانند بموقع خنثی کنند شاید این امید بوجود می‌آمد که نیروهای ماوراء ارتجاعی ناگزیر به عقب‌نشینی شوند ولی بدبختانه در اثر سازشکاری قسمت اعظم نیروهای ملی، و اپورتونیسیم حاکم بر جناحی از چپ و سر درگمی جناح‌های دیگر جمهوری اسلامی بعنوان حکومت بسرعت تثبیت شد. اما تضاد جناح‌های درونی حاکمیت تا مدتها مانع از یکدست شدن و ثبات قطعی حاکمیت بود و همین امر قسمت‌هایی از اپوزیسیون سازشکار و اپورتونیست را امیدوار میساخت که به استحاله حکومت از درون دل ببندند. اما اکنون که حاکمیت اسلامی آخرین مراحل یکدست شدن کامل خود را دارد به پایان می‌برد در واقع ما ناظر حل قطعی تضادها و تناقضات درون حکومت و عروج آن به بالاترین مرحله ثبات هستیم و اگر تحول و اصلاحی هست در جهت یکدستی کامل و ثبات قطعی حاکمیت است، و دیگر چیزی نمانده که از تمام مختصات دوران رستاخیزی آریامهری بطور کامل برخوردار شود. اگر چه این مرحله هنوز کاملاً به آخر نرسیده

ولی از قرار معلوم چیزی هم به پایان آن نمانده است. طبیعی است که در چنین شرایطی جز رسیدن جمهوری اسلامی به پایان خط انتظار دیگری نمیتوان داشت. این پایان اوجگیری قدرت و ثبات قطعی حاکمیت موجود در عین حال آغاز سقوط قطعی آن نیز هست زیرا حاکمیت اسلامی با حل تضاد های درونی خود به مرحله تضاد کامل و قطعی با تمامی ملت وارد شده است، یعنی همان مرحله ای که نظام آریامهری در اوج ثبات خود در آن قدم نهاده بود، با این تفاوت که هنوز از تظاهر علنی شکل گیری يك نیروی مقاومت و مبارزه پیگیر آن، شبیه مبارزات مسلحانه چریکی و اشکال دیگر مبارزه در زمان آریامهر، چیزی به چشم نمیخورد.

بنا بر این در شرایط کنونی کار نیروهای انقلابی باید تدارك و یا تقویت فکری و سازمانی نیروهای مخالف به شکل های مختلف و انواع و اقسام مناسب مبارزه در داخل کشور باشد.

س ۳- موانع و مشکلات اصلی برای شکل گیری يك بدیل دموکراتیک در برابر جمهوری اسلامی کدام هستند؟ و در چه شرایطی میتواند چنین بدیلی شکل گیرد؟
ج- اینکه درد ما درد دموکراسی و فقدان يك نظام حاکمیت دموکراتیک است اصلی است که این روزها همه - بجز سلطنت طلب ها، مجاهدین و کمونیست های کارگری - لااقل در حرف آنرا قبول دارند و تکرار میکنند ولی هر کدام معنای خاص و مورد نظر خود را به آن میدهند.

بنظر من دموکراسی در هر دوره معینی از تاریخ - حتی با وحدت تعریف - مفهوم و محدوده خاصی دارد. دموکراسی از نظر بورژوازی انقلابی با بورژوازی انحصاری نمیتواند یکی باشد و طبیعتاً با دموکراسی خرده بورژوائی، و این هر دو با دموکراسی توده ای و دموکراسی کارگری تفاوت های اساسی دارند. آنچه برای هر نسل مبارز مهم است اینست که بداند در چه دورانی زندگی میکند و یا تحلیلش از دوران حیات و مبارزه اش چیست. بنظر من دموکراسی را در ایران امروز بصورت يك دموکراسی توده ای باید فهمید باین معنی که در چنین نظام دموکراتیکی نه

تنها نشر اندیشه و مبارزه فکری برای توده، یعنی مجموعه طبقات زحمتکش و خورده بورژوازی مترقی محدودیتی ندارد و طبقات و لایه های آزادیخواه و ترقی طلب جامعه در مبارزات سیاسی نه تنها آزاد خواهند بود بلکه در قدرت هم باید صاحب نظر و شریک باشند. در این دموکراسی طبقات و لایه ها و نظام های ضد دموکراتیک و ضد ترقی و ضد تاریخی مانند ملاکان و دلالان و بورژوازی بزرگ و وابسته و یا طرفداران حکومت سلطنتی و دینی و فاشیستی حق فعالیت سیاسی ندارند و علاوه بر آن تبلیغ اندیشه های چنین نیروهائی برای کسب قدرت نیز ممنوع خواهد بود. باین معنی در چنین دموکراسی ممنوعه ها و ممنوعیت هائی وجود دارند که البته صورت قانونی هم پیدا خواهند کرد و در چنین محدوده ای دموکراسی طبعاً به تعبیری نوعی دیکتاتوری تلقی خواهد شد.

فکر میکنم اولین مشکل در همین تعریف دموکراسی و محدوده های آن در دوران کنونی مبارزه در جامعه ایران است زیرا خیلی روشن است که بسیاری از صاحب نظران تعریف خاص خود را از دموکراسی دارند و با تعریف بالا مخالفت جدی دارند بویژه که تعریف توده و نیروهای مترقی و یا ضد ترقی و ضد تاریخی هم چندان روشن نیست. برای رفع این مشکل طبیعی است که هر نیروی اجتماعی باید بوضوح و بتفصیل نظر خود را برای نیروهای دیگر اجتماعی روشن سازد و هر نیروی مرزهای فکری خود را در این زمینه با نیروهای دیگر مشخص کند. باین ترتیب نیروهائی که دارای وجوه مشترک نظری در مورد دموکراسی هستند طبیعتاً یکدیگر را پیدا خواهند کرد.

اما مشکل دوم پراکندگی سازمانی و سیاسی نیروهای فعال سیاسی است. راه رفع آن نیز علاوه بر طرح نظرات گوناگون، سازماندهی نیروهائی است که در زمینه های اساسی جامعه امروز ایران وحدت نظر دارند.

اما تا آنجا که دیده میشود این سازماندهی علاوه بر عدم صراحت و عدم ثبات نظرات اجتماعی سیاسی با دو مشکل اساسی روبرو است، و این دو مشکل بویژه در

ارتباط با نیروهائی است که از گذشته باقی مانده اند و هنوز همچنان در گذشته زندگی میکنند. این نیروها یا سخت به گذشته چسبیده اند و یا بالعکس دچار واکنش افراطی نسبت به آن شده اند و بسیاری بعلت دورافتادن از میدان مبارزه سیاسی بمعنی اخص در ذهنیات خود غوطه ورنند و در میان خود با درگیری های گروهی و غیر اصولی دست به گریبانند.

گذشته از این مرز میان مسائل اصلی و فرعی و یا عمده و غیر عمده و همچنین استراتژی و تاکتیک بشدت مخدوش است و بسیاری از نیروها با عوضی گرفتن مسائل فرعی بجای اصلی و تاکتیک بجای استراتژی، و بر همین اساس یا به اتحادهای ناپایدار میرسند و یا به انشعاب های غیر موجه دست میزنند. به علاوه بعلت تحولات سیاسی و فکری در دنیا و ایران آشفته فکری و تغییر مواضع تند فکری و سیاسی تا آنجا رایج شده که گاه بی ثباتی فکری - سیاسی و اپورتونیسیم، در برابر اصولی بودن، بصورت امری پسندیده تبلیغ میشود.

البته گرفتاری ها، و بخصوص مشکل اول برای نسل تازه ای که سر پر میآورد بصورت چشمگیر وجود ندارد. این نسل در تصادمات فکری، که اینک در جامعه ما وجود دارد راه خود را آسان تر پیدا میکند ولی نیروهای باقیمانده از دیروز بشدت و با آگاهی باید با این مشکلات مبارزه کنند.

مشخص کردن مرزهای فکری - سیاسی همراه با مبارزه جدی علیه سکتاریسم و تکروی میتواند سرانجام به وحدت نیروهائی بیانجامد که دارای تحلیل واحد از جامعه و وحدت نظر در مسائل اصولی هستند بی آنکه اختلاف نظرهای درجه دوم یا دوره ای و تاکتیکی و گفتگوهای انتقادی در باره آنها به سنگر بندی و جنگ گروه های مختلف از يك طیف وسیع فکری - سیاسی شود. يك چنین مبارزه و وضوح فکری میتواند در عین حال به ایجاد جبهه ها و یا ائتلافات سیاسی استراتژیک منتهی شود. تنها از این راه است که يك بدیل دموکراتیک توده ای ممکن است بوجود آید که بتواند مانع دست اندازی بدیل های رنگارنگ استبدادی بر قدرت

۲۹۲

شود *

۱۳۷۵/۴/۲۹

* نقل از مجله میهن، شماره ۱۷، شهریور-مهر ۱۳۷۵

انقلاب لومپن ها و تحقیر شده ها و انتقام تاریخ

از انقلاب سالهای ۵۶ - ۱۳۵۷ ایران تعریف هائی داده شده که چندان بر تحلیل تاریخی - اجتماعی مبتنی نیست. یکی از این نام های داده شده به این انقلاب، که زیاد هم رواج پیدا کرد «انقلاب اسلامی» است. این اصطلاح برای جنبش اجتماعی این سال ها در ذات خود غلط است. اگر اصطلاح «انقلاب» محتوی پیشرفت تاریخی در روابط اجتماعی باشد - که باید باشد - یک حرکت مذهبی اسلامی نمیتواند انقلاب نامیده شود زیرا از دو حال خارج نیست: یا این حرکت احیاء مذهب اسلام و بازگشت به اصل و سرچشمه آنست که در اینصورت خود بخود بازگشت و ارتجاع محسوب میشود، یا تجدید و نو سازی اسلام است که این تجدید و نو سازی نمیتواند در اصول نظام فکری و عقیدتی این مذهب صورت گیرد و تنها فروع و مظاهر آنست که صبغه تجدید میگیرد، و تجدید و نو آوری در فروع، با حفظ اصول آئین و مذهب نمیتواند به انقلاب تعبیر شود و همانطور که تاکنون باب شده چنین حرکتی را حداکثر میتوان اصلاح یا رفورم مذهبی نامید. گذشته از همه اینها رفورم در یک مذهب - و از آنجمله مذهب اسلام - رفورم نظری و آئینی است و حال آنکه در یک انقلاب اجتماعی موقعیت طبقات و موازنه میان این طبقات تغییر بنیادی پیدا میکند مثل انقلابات بردگان، که حکومت برده داران را سرنگون کردند و یا موجب تغییرات اساسی در روابط برده داری شدند، یا انقلاب بورژوا دموکراتیک ۱۷۸۹ فرانسه یا انقلاب مشروطیت ایران، که نظام سرمایه داری را جایگزین نظام فئودالی و یا روابط ارباب - رعیتی تیولداری کرد و سرمایه داران را در فرانسه بجای فئودال ها و در ایران بجای ملوک الطوائف و تیولداران بزرگ در حکومت نشانند؛ و یا انقلاب سوسیالیستی روسیه که حاکمیت سرمایه داری را بر انداخت و حاکمیت شوراهای کارگران و دهقانان را بجای آن نشانند.

تعبیر دیگری که از انقلاب سال‌های ۵۶-۵۷ از طرف عناصر غیر مذهبی شد ولی چندان رواج نیافت اصطلاح «انقلاب ضد امپریالیستی» و یا ملی بود که این تعبیرات هم نه تنها به تعریف انقلاب نمیخواند بلکه بویژه در مورد انقلاب ایران سازگار نیستند. اگر تعریف بالا را در مورد انقلاب، یعنی جابجائی طبقات در جهت تکامل جامعه، بپذیریم حرکات ضد امپریالیستی و ملی - ضد خارجی را حداکثر میتوان یک جنبش نامید نه انقلاب. ممکن است در یک انقلاب دموکراتیک و توده‌ای در شرایط تاریخی ما روابط استعماری زیر ضربه قرار گیرد ولی عکس آن ضرورتاً اتفاق نمیافتد و یک جنبش ضد استعماری ضرورتاً به تحول و تغییر اساسی در روابط طبقات اجتماعی منبجآمد. بعلاوه اصطلاحات ملی و ضد امپریالیستی نیز با انقلاب ایران سازگاری ندارد زیرا در تمام طول دوران جنبش بهیچوجه اصطلاحات و هدف‌های ملی و ضد امپریالیستی از طرف جنبش‌کنندگان مطرح نشده و هیچ شعاری نیز بر ضد خارجی و یا اخراج خارجیان استعمارگر و یا حتی الغاء امتیازات خارجی داده نشد، و این اصطلاحات مانند اصطلاح اسلامی، بعد‌ها از طرف برخی جریان‌های سیاسی بدنبال انقلاب چسبانده شد.

برای درک ماهیت یک انقلاب باید به دو عامل عمده و اساسی و جدائی ناپذیر توجه داشت: یکی نیروهای شرکت‌کننده در انقلاب و دیگری شعارها و هدف‌های آن. و با توجه به ترکیب این دو عامل و رابطه و موارد آنها انقلاب سال‌های ۵۶-۵۷ را میتوان انقلاب لومپن‌ها یا انقلاب لومپنی نامید، باین معنی که اولاً نیروی اصلی این انقلاب لومپن‌پرولتاریا بود و ثانیاً فاقد استراتژی طبقاتی مشخص و در نتیجه شعارها و هدف‌های روشن اجتماعی در زمینه جابجائی طبقات در قدرت بود، و کیفیت ترکیب این دو عامل است که اجازه میدهد جنبش انقلابی این سال‌ها را یک انقلاب عامیانه و یا لومپنی و یا بعبارت دیگر انقلاب تحقیرشدگان بنامیم.

توجه به زمینه‌های تاریخی - اجتماعی و فکری این جنبش انقلابی و تحلیل این

زمینه‌ها این تعریف را روشن‌تر میسازد:

جنبش انقلابی سال های ۵۶ - ۵۷ هفتاد سال پس از انقلاب بورژوا دموکراتیک مشروطیت و یا انقلاب قانونخواهی صورت گرفت. طبقه سرمایه دار، که بدنبال جنبش مشروطیت دست بالا را یافت در زیر فشار مناسبات سرمایه داری دولتی و بوروکراتیک و استعماری بصورت موجودی ناقص الخلقه رشد کرد که در سال های ۲۹ - ۳۲ همراه با بورژوازی سنتی بازار آخرین نیروهای خود را در جنبش ملی کردن نفت علیه استعمار انگلستان بکار برد و بدنبال کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ برای همیشه از نفس افتاد، باین ترتیب که رشد سرمایه داری وابسته و تسلط آن بر قدرت مجالی برای رشد بعدی او نگذاشت. آنچه هم در سال های آخر حکومت محمد رضا شاه بصورت سرمایه داری متوسط و کوچک دیده میشد بطور عمده قشر جدیدی بود که در جریان رشد سرمایه داری بزرگ وابسته بوجود آمده و محصول آن و وابسته به آن بود و همان نیروئی بود که بصورت پشتیبان دولت بختیار به میدان آمد ولی از آنجا که در حقیقت حیات انگلی آن به سرمایه داری بزرگ وابسته بود و هنوز بصورت طبقه با قشر مستقلی ریشه پیدا نکرده بود نتوانست نقش مؤثری در حفظ این دولت و در حفظ سرمایه داری وابسته - بدون حکومت شاه - بازی کند.

البته بقایای بورژوازی سنتی بازار، که يك بورژوازی تجاری محافظه کار بازمانده از دوران حاکمیت بورژوا - ملاک بود، همراه با خورده بورژوازی سنتی وابسته به آن حیات انگلی خود را، حتی پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ همچنان با دلالتی دست دوم و در ارتباط با توده های روستائی، با جانسختی ادامه میداد. این بورژوازی که همیشه خرده بورژوازی سنتی را نیز بدنبال خود میکشید، روزگاری اصالت تاریخی داشت و در انقلاب مشروطیت همراه با ملکداران لیبرال و سرمایه داران بزرگ نقش اعتدالی بازی کرد و در جنبش ملی شدن نفت نیز خودی به میدان انداخت ولی با پایان گرفتن دوران جنبش ضد انگلیسی، که در جنبش برای ملی شدن نفت جلوه کرد، بصورت يك نیروی غیر تاریخی در آمد. در عصر گسترش سرمایه داری بزرگ صنعتی و مالی این نیرو در حقیقت دیگر يك سرمایه داری عقب مانده است که علت وجودی تاریخی

خود را از دست داده و از نظر طبقاتی - اجتماعی بصورت يك نیروی لومپن در آمده است. این نیروی اجتماعی، که در برابر سرمایه داری بزرگ وابسته رشد یافته از لحاظ ایدئولوژی هم خلع سلاح شده بود، در آستانه انقلاب توانست با جلب اویاش و الوات بی طبقه عنصر لومپنی انقلاب را سنگین تر کند و نقش منفی خود را بجا گذارد.

طبقه کارگر در دوران سرمایه داری بوروکراتیک دوران سلطنت رضا شاه از لحاظ کمی در درجه اول در رشته های دولتی و در درجه دوم در تأسیسات سرمایه داری خصوصی رشد یافت و پس از سقوط رضا شاه بصورت يك طبقه بالنده بدنبال سازماندهی و رهبری حزب توده ایران بویژه در سندیکاها تمرکز یافت و بصورت يك نیروی سیاسی مؤثر در آمد. این نیرو که در سال های جنبش ملی شدن نفت همچنان نقش عمده ای بازی کرد بدنبال کودتای ۲۸ مرداد دچار تحولات وسیع و عمیقی شد. این طبقه در عین حال که از لحاظ کمی به گسترش خود ادامه داد و به يك نیروی بزرگ اجتماعی بدل شد طی سال های سی و چهل به دو دلیل اساسی از لحاظ کیفی، یعنی از لحاظ روحیه و تحرك انقلابی - طبقاتی تا حدودی تضعیف شد :

۱- رشد سریع سرمایه داری وابسته، که با در هم ریختن بقایای نظام ملکداری بزرگ سنتی و روابط ارباب - رعیتی همراه بود، نیروهای عظیمی از دهقانان را به شهرها کشاند. این نیروی دهقانی که بی طبقه شده و بصورت لومپن پرولتاریا در حواشی شهرها اجتماع میکرد به میان طبقه کارگر رخنه کرد و ظرفیت انقلابی و آگاهی آنرا کاهش داد. تأثیر منفی دیگر رشد سرمایه داری وابسته در تضعیف کیفیت انقلابی طبقه کارگر ایجاد يك قشر نسبتاً وسیع و با نفوذ اریستوکراسی کارگری بود، که از سرکارگران و کارکنان فنی کارخانه ها و صاحبان کارگاه های فنی - حرفه ای کوچک تشکیل میشد.

۲- حکومت در عین حال که از ایجاد سندیکا و فعالیت سندیکاهای اصیل کارگری و همچنین سازمان های سیاسی توده ای بشدت جلوگیری میکرد میکوشید تا کارگران را در غیاب يك نیروی رهبری با دادن امتیازهای کوچک و پراکنده و سطحی و

حمایت کاذب و بوروکراتیک گاهگاه از آنها در برخورد با کارفرمایان و همچنین چشم پوشی از بعضی اقدامات غیر اخلاقی فردی کارگران از قبیل تنبلی و کاردزدی محیط کارگری را به فساد اخلاقی - طبقاتی بکشاند، و همین اقدام دو جانبه بود که مبارزهٔ جمعی و اصولی کارگران را بشدت تضعیف میکرد.

نیروی دهقانی در آستانه انقلاب بشدت دچار تجزیه شده و دهقانان مرفه، که تبدیل به خرده مالک شده بودند، شدیداً جانب حکومت را گرفته و عده ای از دهقانان را نیز بدنبال خود میکشیدند اما پرولتاریای ده و دهقانان کم زمین قسمتی متزلزل و بی اعتقاد و بی اعتنا به همه چیز مانده و قسمتی دیگر، یا بصورت دائمی و یا غیر دائمی به شهرها کشانده شده بودند، همان نیروئی بودند که باعتبار عدم ثبات و ابهام ارتباط شان با نیروهای مولد بصورت لومپنی در انقلاب شرکت جستند.

قشرهای متوسط و پائین اداری و بوروکراسی عظیم حکومتی نیز، که بطور عمده مخلوق تحولات اقتصادی - اداری بودند، ولی هنوز نیمی از وجودشان به جامعهٔ کهنهٔ خرده بورژوازی و بورژوازی سنتی بسته بود به جریان انقلاب کشیده شدند در حالیکه از لحاظ ایدئولوژی شکل نگرفته و متزلزل بودند.

باین ترتیب تقریباً تمام نیروهائی که در انقلاب شرکت جستند باین اعتبار که یا از طبقهٔ خود بریده و بصورت طبقه جا نیفتاده بودند و یا اینکه عمرشان از نظر تاریخی سر آمده بود، اصالت طبقاتی - تاریخی نیافته و نیروی لومپن محسوب میشدند و طبیعی بود که نه آگاهی طبقاتی درست و نه حتی غریزهٔ طبقاتی شکل گرفته ای داشتند.

تنها نیروی چشمگیر پرولتری، که اصالت خود را حفظ کرده بود کارگران زحمتکش نفت یا برخی رشته های صنعتی قدیمی بودند که آنها نیز در اثر فقدان سازمان و تشکیلات سندیکائی و سیاسی، اگر چه با اعتصاب خود ضربه ای کاری بر استبداد سلطنتی و تکیه گاه اصلی آن، یعنی سرمایه داری وابسته، وارد آوردند ولی در تأسیس يك حکومت انقلابی نتوانستند نقشی بازی کنند.

مسلم است که در هر انقلابی نیروهای لومپن بعنوان عنصر مادی انقلاب نقش عمده ای دارند اما این نیرو از آنجا که از لحاظ ذهنی دچار هرج و مرج یا عقب ماندگی و اصولاً فاقد يك ایدئولوژی روشن است در گرما گرم انقلاب خیلی آسان بدنبال هر نوع ایدئولوژی توده ای راه میافتد و اگر تئوری انقلابی راهنمای آن نباشد بعنوان نیروی ذخیره ارتجاع یا فاشیسم به عاملی مخرب و ضد تاریخی بدل میشود و چنانکه معلوم است انقلاب ایران فاقد تئوری توده ای منسجم و جا افتاده ای بود.

تئوری یا عامل ذهنی، و بعبارت دیگر عنصر رهبری انقلابی عاملی است که سرنوشت هر انقلاب توده ای و دموکراتیک، به آن وابسته است ولی عامل ذهنی در آستانه انقلاب ۵۷ آنچنان عاملی نبود که تئوری شکل گرفته ای را بتواند عرضه کند و این خود یاز به جابجائی طبقات از يك طرف و تدبیرها و اقدامات قدرت دیکتاتوری سلطنتی از طرف دیگر بر میگردد.

در سال های بیست و اوایل سال های سی، دو نیروی نسبتاً قابل ملاحظه بعنوان حاملان ایدئولوژی سوسیال دموکراسی و ناسیونالیسم ضد انگلیسی در عرصه مبارزه حضور وسیع و فعال یافتند که اولی بصورت حزب توده ایران تمام نیروهای زحمتکش و محروم جامعه و خرده بورژوازی تحصیلکرده و اداری و دانشگاهی را بدنبال خود کشاند و دومی ابتدا در حزب ایران و پس از آن در اواخر این سال ها در حزب زحمتکشان ملت ایران، و بعد هم بشکل وسیع تر در جبهه ملی برهبری مصدق شکل گرفت. این جبهه فاقد ایدئولوژی مشخص و دورنگری بود و حزب توده ایران نیز، علی رغم ایدئولوژی خود، از استقلال عمل خویش بِنفع این جبهه و رهبری آن صرفنظر کرد و در نتیجه هر دو در برخورد با کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ خلع سلاح و از لحاظ ایدئولوژیک به شکست قطعی کشانده شدند. با رشد سرمایه داری بزرگ وابسته قسمت عظیمی از نیروهای حامل این ایدئولوژی ها در حیات مادی تغییر مکان دادند و در جریان مناسبات دلالی تجاری و صنعتی وابسته قرار گرفتند و بهمراهی تباهی خود این ایدئولوژی را نیز دچار تباهی کردند. در آستانه انقلاب این ایدئولوژی ها، که در حقیقت دیگر بصورت

پدیده های غیر تاریخی در فضا سرگردان بودند - مانند حاملان خود در تلفیق با انواع ایدئولوژی های دیگر حیات لومپنی خود را ادامه میدادند.

چنانکه میدانیم سال های فترت ایدئولوژی انقلابی بسیار طولانی بود و قسمت اعظم سال های سی و چهل را در بر میگرفت. اما در این سال ها سرمایه داری وابسته نیز نتوانست به ایدئولوژی انسجام یافته ای - که توده ها را به خود جلب کند - دست یابد و با ایجاد يك نظام دیکتاتوری پلیسی که در دربار سلطنتی تجسم و تمرکز یافته بود زمینه را برای ایجاد يك انفجار انقلابی فراهم ساخت و مقدمات این انفجار بصورت عصیان چریکی در اواخر سال های چهل فراهم آمد. این عصیان، که به تمایلات نیروهای انقلابی روشنفکری - خرده بورژوازی بجان آمده و گیر افتاده در بن بست سیاسی - ایدئولوژیک پاسخ میداد در شرایط تاریخی زمان جوشش خود نتوانست در میان توده راه یابد و خیلی سریع سرکوب و از لحاظ تئوریک نیز، حتی پیش از آن که به يك سیستم تئوریک دست یابد، دچار تزلزل شد. ایدئولوژی عصیان چریکی که بیشتر روشنفکر خرده بورژوا را در بر میگرفت بطور عمده پایه طبقاتی - انقلابی نداشت و بطور عمده جاذبه قهر بود که به آن جان می بخشید. شعار «مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک»، که معروف ترین و پر چاذبه ترین شعار چریکی بود، خود نشانه برجسته خلاء ایدئولوژیک جنبش بود. منبع الهام این عصیان یا نبرد قهر آمیز آمریکای لاتین یا فلسطین و یا چین بود. این ایدئولوژی ملغمه ای از کمونیسم ابتدائی و سوسیال دموکراتیسم رادیکال امریکای لاتین و جنبش اسلامی - عربی - ضد صهیونیستی را تشکیل میداد که طیف وسیع و چند گونه خرده بورژوازی را از طریق يك مبارزه قهر آمیز زود رس در برابر قدرت دیکتاتوری سلطنتی و سرمایه داری وابسته قرار میداد. این ایدئولوژی التقاطی، که بعد ها در وجود چریک فدائی و مجاهد تجسم یافت و پرچم رهائی خلق را بدوش میکشید از آنجا که عنصری قرضی و بیگانه بود نتوانست در میان خلق نفوذ کند و تنها چیزی که از آن بجا ماند حماسه هائی از حاملان آن بود که بعد ها توانست بصورت دستمایه ای برای جذب توده ها بسوی

بازماندگان این نسل انقلابی در آید.

باین ترتیب هنگامی که انقلاب آغاز می‌شود هیچ نیروی فکری - که در میان توده ها نفوذ داشته باشد و بتواند به خواست های آن پاسخ بدهد - وجود و حضور نداشت و خلق، با بدنه ای عظیم - که در تمامی انقلابات جهانی بی سابقه بود - ولی بدون مغز - یعنی يك تئوری منسجم و سازمان رهبری دارای تئوری - برای ویران کردن کاخ سلطنت استبدادی براه افتاد. سرعت گردش انقلاب، که حالت انفجاری داشت، امان نداد که نیروهای انقلابی به تئوری های خود شکل دهند و آنرا بمیان توده ها ببرند. مقاومت دیرپای استبداد سلطنتی به این حالت انفجاری شدت بخشید و هنگامی که قدرت در این اندیشه شد که دریچه اطمینان را باز کند دیگ انقلاب ترکیده و مایع سوزان بصورت سیل براه افتاده بود. جنبش با تمام قدرت بصورت انقلابی ویرانگر در آمد بدون آنکه برنامه ای برای ساختن داشته باشد. در انقلاب مشروطیت عامیانه ترین شعارها - تأسیس عدالتخانه و شعار آگاهانه استقرار دموکراسی و حاکمیت قانون بود که هر دو شعار هائی سازنده بودند. اما در انقلاب بهمن تنها يك شعار وجود داشت که فقط از مرگ حکایت میکرد : شعار «مرگ بر شاه». رژیم شاه برود و بجایش هر چه می‌خواهد بیاید. توده تنها مرگ و ویرانی را میشناخت و انقلاب تنها پیام آور ویرانی بود.

تمام نظریه هائی که از جانب جنبش های جدا از خلق عرضه شده بودند ذوب شدند و حاملان ایدئولوژی هر يك با دستپاچگی به میدان افتادند تا اندیشه های ناپخته و شعار های خود را به میان خلق ببرند ولی از آنجا که اندیشه های قدیمی خریداری نداشت کشف شعار های من در آوردی تازه باب شد. خلق برای ویران کردن کاخ استبداد سلطنتی افسار گسیخته به پیش می‌تاخت و مدعیان رهبری دستپاچه شعار اختراع میکردند : از شعار «برابری ، برادری ، حکومت کارگری» تا «استقلال، آزادی، حکومت اسلامی». در حالی که توده يك شعار داشت و آن «مرگ بر شاه» بود که در عین حال تبلور تمام خواست های او بود. اندیشه پردازان و شعار سازان، که از خود

چیزی نداشتند، از اصرار برای کسب هویت خود صرفنظر کردند. بدنبال توده عصیان زده براه افتادند و شعار آنها پذیرفتند. اما از آنجا که انقلاب بدون رهبری به پایان نرسد توده سرانجام رهبری خود را برگزید.

انقلابی که بعلت وجود عنصر مادی خود یعنی توده های محروم و تحقیر شده و خواست دموکراسی مسلط بر آن باید بصورت يك انقلاب دموکراتیک توده ای در میآمد بعلت فقدان تئوری مناسب و سازمان حامل تئوری نتوانست به هدف تاریخی خود دست یابد و یکبار دیگر ثابت کرد که بدون تئوری انقلابی عمل انقلابی غیر ممکن است. انقلاب لومپن ها با ایدئولوژی لومپنی خود با انتخاب رهبری لومپن ها پایان گرفت. نه تنها لومپن پرولتاریا، که با نیروی عظیم خود بر انقلاب سنگینی میکرد بلکه سوسیال دموکراسی لومپن، ناسیونالیسم لومپن و روشنفکران لومپن - که همگی از طبقه و تاریخ خود جدا شده بودند - بدنبال لومپن پرولتاریا با دستپاچگی این رهبری را پذیرفتند. آنها حتی تا مدتی بعد نیز که حکومت اسلامی - بصورت انتقام تاریخ سایه سیاه خود را همچون شبی بر کشور گسترده - به خود نیامدند بلکه با تئوری بافی به این حکومت جان بخشیدند و به استقرار آن کمک کردند.

ابتدا بقایای ایدئولوژی ناسیونالیستی زوال یافته و حامیان آن شعار مرگ بر شاه توده ها را، که در معنی نفی دیکتاتوری سرمایه داری وابسته و استقرار آزادی بود کنار گذاشتند و گرایش مذهبی ضد خارجی را، که بر تفکر ارتجاعی قرون وسطائی تکیه داشت بصورت شعار «استقلال» بزرگ کردند و کوشیدند تا با کلمه «آزادی» بر گرایش های عقب مانده لیبرالی خود سرپوش بگذارند. سپس بقایای سوسیال دموکراسی منحط توده ای این روحیه ضد اجنبی را بعنوان گرایش ضد امپریالیستی پرولتری رنگ آمیزی و آزادی را نیز در پای اندیشه ای که از میان عصر ظلمت سر برداشته بود قربانی کرد. اما ارتجاع مذهبی که با همه عقب ماندگی و غیر تاریخی بودنش بیش از این دو نیرو با توده تماس و در ذهن توده پایگاه داشت و زبان توده انقلابی را بهتر از اینها میدانست توانست با گرفتن شعار مرگ بر شاه آنها مال خود کند

و با شعار حکومت اسلامی خودش پیوند دهد، پرچم رهبری را بدست گیرد و با خلع سلاح قسمت اعظم نیروهای سیاسی آنان را بدنبال خود بکشانند و نیروهای انقلابی را نیز - که مطلقاً فاقد تجربه انقلابی و تئوری انقلابی شکل یافته ای بودند - دچار سرگیجه و تزلزل و پراکندگی کند، به انقلاب خاتمه دهد و برای دوره معینی از تاریخ حاکمیت خودش را مستقر سازد.

باین ترتیب انفجار انقلابی، که با نیروی لومپنی شکل گرفت بی آنکه فرصت تکامل پیدا کند و به دموکراسی - که خواست اصلی آن بود - دست یابد محروم از يك تئوری انقلابی به يك حکومت لومپنی منجر شد و باین وسیله تاریخ انتقام خود را هم از نیروی دیکتاتوری سلطنتی که مانع رشد و تکامل طبیعی انقلاب شده بود و هم از بقایای محکوم به زوال نیروهای ملی و سوسیال دموکرات که اصالت تاریخی خود را از دست داده بودند، و همچنین از نیروهای انقلابی نارس که انقلاب و تحول را بازیچه می پنداشتند، باز گرفت.

انقلاب ایران قربانی يك توطئه همگانی

بعنوان پیشگفتار ذکر این نکته ضروری است که زمانی مردم میهن ما هر حادثه ای را محصول توطئه خارجیان و بخصوص انگلیسی ها میدانستند ولی زمانی رسید که این برداشت افراطی بصورتی طنز آمیز تخطئه شد و کار به آنجا کشید که نقش هر گونه توطئه بیگانه در پیش آمد ها مورد انکار قرار گرفت. اما انحراف انقلاب ایران از مسیر طبیعی اش نشان میدهد که برداشت اولی، با همه جنبه افراطی آن، واقع بینانه تر و انکار مطلق نقش توطئه در حوادث اجتماعی ایران نوعی تلقی ساده لوحانه است.

انقلاب ایران بنا بر تمام تعاریف اجتماعی - تاریخی يك انقلاب دموکراتیک و ترقیخواهانه بمعنای واقعی آن بود اما يك نظام ارتجاعی قرون وسطائی از آن بیرون آمد که با هیچ تحلیل تاریخی جور در نیاید.

چرا اینطور شد؟ البته اگر کسی به معجزه و یا تصادف در تاریخ اعتقاد داشته باشد خیلی راحت میتواند به این سؤال پاسخ دهد که این يك معجزه یا يك تصادف بود ولی اگر به قانون علیت در تاریخ معتقد باشیم آنوقت پاسخ به این آسانی و راحتی نخواهد بود. «خیانت» یا «قشریگری مذهبی» از پاسخ هائی است که برخی دستیاران حکومت موجود به این سؤال میدهند. «فقدان تئوری انقلابی» و یا «رهبری انقلابی» هم از جواب هائی است که از جانب چپ و کمونیست ها به سؤال داده میشود. شاید بتوان در هر کدام از این پاسخ ها و پاسخ های دیگر، از زوایای گوناگون، جزئی از حقیقت را یافت اما فقط جزئی از حقیقت. اما آنچه که بنظر من حقیقت است اینست که انقلاب ایران قربانی يك «توطئه» شد، يك توطئه همگانی، خارجی و داخلی، توطئه ضد دموکراسی و ضد کمونیسم.

توضیح میدهم: مبارزه انقلابی در ایران در چه شرایطی جریان داشت و علیه

چه نوع حکومتی بود و چه سمت و سوتی داشت؟ فکر میکنم اکثریت عظیمی از مردم ایران قبول دارند که انقلاب علیه يك حکومت استبدادی سرمایه داری جریان داشت که تا خرخره به امپریالیسم، و بخصوص امپریالیسم امریکا، وابسته بود، و جریان انقلابی در شرایطی شکل و اوج گرفت که جابجائی و اختلافات و تعارضات اجتماعی - طبقاتی تا حد گره گیری رشد یافته بود و پس از يك رشته فعل و انفعالات و جوشش های انقلابی، توده های وسیع مردم به ضرورت يك دگرگونی عمیق حساسیت پیدا کردند. خوب، در چنین اوضاع و احوالی محتوا و هدف يك انقلاب بطور طبیعی استقرار دموکراسی در برابر استبداد و رفع یا حداقل تعدیل بی عدالتی اجتماعی - طبقاتی است که طبعاً سمت و سوی توده ای خواهد داشت.

حالا ببینیم نیروهای اجتماعی، اعم از سرمایه داری وابسته، سرمایه داری «غیر وابسته»، که بیشتر همان سرمایه داری متوسط سنتی است، و خورده بورژواهای فاقد استعداد رشد، که زیر فشار رشد نظام سرمایه داری وابسته یا خرد شده یا در حال خرد شدن هستند، و همچنین نیروهای فکری که بنحوی به هر يك از این نیروهای اجتماعی - طبقاتی وابسته اند در چه موضعی قرار دارند. و در کنار این نیروها امپریالیزم در چه حال است؟

این نیروها همه بر آمد انقلاب را بتفاوت حس میکنند. طبقات زحمتکش، یعنی کارگران و توده های آواره روستائی و حاشیه نشین های شهرها و روشنفکران رادیکال، که راهی به عقب نمی بینند، جامعه ای را در نظر مجسم میکنند که در آن آزادی و عدالت اجتماعی - طبقاتی حکمروا باشد اما بقیه نیروها، آنکه حکم میراند به حفظ نظام و استحکام بیشتر آن میاندیشد، آنکه در زیر فشار از رشد باز مانده است خواب شکستن تنگناها را می بیند و آنکه همه چیز خود را از دست داده بازگشت به گذشته را در خیال میپروراند. خوب، از فرمانروایان بگذریم، که در صورت استقرار دموکراسی و عدالت اجتماعی و حاکمیت توده های مردم و روشنفکران انقلابی قدرت را باید برای همیشه ترك گویند؛ در چنین صورتی نیروهای دیگر هم تمام امید های خود را برای

ارتقاء به سطح بالاتر و یا شکستن تنگناها و یا باز پس گرفتن از دست رفته ها بر باد می بینند.

البته پیش از همه قدرت حاکم، یعنی سرمایه داری وابسته از چنین انقلابی زبان می بیند اما این نیروهای اجتماعی و سیاسی پایگاه و افزار حفظ منافع امپریالیسم است و در واقع وقتی که از قدرت بر کنار شود منافع امپریالیسم در خطر افتاده است. پس در جبهه ضد انقلاب این امپریالیسم است که باید نقش اساسی را بازی کند، بخصوص که این سرمایه داری وابسته نیروی نو پا و کم تجربه ای هم هست. امپریالیسم با تجربه عظیم که بخصوص طی دهه های پس از جنگ جهانی دوم اندوخته است میداند که دشمن اصلی و استراتژیک او در انقلابی از این قبیل توده های زحمتکش و روشنفکران انقلابی هستند، بخصوص که این انقلاب در شرایط کنونی (شرایط آنروزی) در عرصه جهانی ناگزیر و معمولاً بسوی اردوی جهانی سوسیالیست گرایش پیدا میکند. بنا بر این در یک استراتژی ضد انقلابی باید تمام نیروهای دیگر را برای جلوگیری از چنین فاجعه ای تهییج و سازماندهی کرد.

تجربه امپریالیسم برای مقابله با هر نوع جنبش دموکراتیکی به یک راه حل ساده منجر شده است: به هر شکلی از دموکراسی باید یک برچسب کمونیسم زد و اگر از جنبه دموکراتیکش آنقدر دقیق باشد که نتوان چنین برچسبی به آن زد دوستان را باید بر حذر داشت که این مقدمه کمونیسم خواهد بود، و کمونیسم هم صد البته هیولائی است که همه را یکجا می بلعد؛ ثروت که هیچ، هویت انسانی و هویت ملی و هویت دینی را هم که از بیخ منکر است. خوب، آن نیروهای اجتماعی هم که نفعی مستقیم در کمونیسم ندارند و یا حتی بدتر از آن، از بلعیده شدن بوسیله کمونیسم میترسند آمادگی دارند که علیه کمونیسم بجنگند و خود بخود در یک استراتژی ضد انقلابی و ضد دموکراتیک به ابزار امپریالیسم بدل شوند.

باین ترتیب است که امپریالیسم برای جلوگیری از استقرار «کمونیسم» در کشورهای جهان، علاوه بر کار برد مستقیم قدرت و زور در صورت لزوم، از ده ها

سال پیش انواع طرح های لازم را برای توطئه علیه جنبش های دموکراتیک و سرکوب آنها آزمایش کرده و مدام در حال تجدید و نو سازی این طرح ها و یافتن افزار ها و شیوه های نو بنو است. در این جنگ استراتژیک هیچ چیز مهم نیست جز يك چیز : سرکوب دموکراسی، و برای این کار باید از همه چیز و هر چیز استفاده کرد : خرده بورژوازی ورشکسته، بورژوازی ملی در حال احتضار، توده ناآگاه، روشنفکر تنگ نظر یا جاه طلب، ناسیونالیسم رقیق، مذهب قشری، خلاصه هر چیز و هر نیروی عقب مانده، و چرا چپ قلابی نه؟ سرآخر هم اگر هیچکدام از اینها کارگر نیفتاد در صورتیکه اوضاع جهان اجازه دهد مداخله مستقیم ارتش.

به ایران خودمان برگردیم. در حالی که پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ سازمان سرکوب زیر نظر امپریالیسم و با دستیاری مستقیم سیا شکل میگرفتند و تمام نیروهای انقلابی به شدیدترین وجهی سرکوب میشدند انواع جریان های توطئه گر به سازماندهی نیروهای ذخیره گوناگون و حتی متضاد پرداختند. هنر و ادب بیمار و منحط غربی را بجای هنر و ادب پویا و مترقی و انقلابی جا زدند و تالار ۲۵ شهریور ساختند و با سرهم بندی جشن هنر شیراز آب از لب و لوجه برخی استعداد های نورسیده هنری راه انداختند و آنها را به هر وله ها و رنگ پاشی ها و زوزه های هنری واداشتند. مذهب یا مستقیماً بوسیله سیا سازماندهی شد، و اگر بصورت مستقلی شکل گرفت سیا در آن رخنه کرد : در داخل دستگاه حکومتی آدم هائی مانند زین العابدین رهنما، سید حسن نصر و احسان نراقی، که همگی دست پروردگان و بالا آمدگان سازمان های جاسوسی و ماسونی بودند به تئوری بافی پرداختند، امثال علی شریعتی بوسیله محافل مشكوك بين المللی و ماسون هائی مانند هانری کورین بعنوان مذهب غیر دولتی عَلم شدند و در داخل کشور تربیون هائی به او و امثال مطهری واگذار شد که شانه به شانه تئوری باف های عامی مانند جلال آل احمد گهگاه غمزات و عشوه های مخالف میفروختند. و بدتر از همه امثال خمینی را ترشی انداختند و با او و اطرافیانش به بازی موش و گربه پرداختند. درحالی که روشنفکران واقعی

سرکوب میشدند و هرگونه روشنگری ترقیخواهانه رادیکال ممنوع بود به «روشنفکری» عامیانه میدان دادند و هر چیز را که به آشفتگی ذهنی در صف چپ مترقی و انقلابی دامن میزد تشویق کردند، از جمله به تبلیغ تروتسکیسم بوسیله عوامل سیا پرداختند و یا به ترویج مارکسیسم عامیانه بوسیله استعداد های کوتاه بین و متظاهر و یا عناصر مشکوک راه دادند. به حزب سازی های گوناگون و اکثریت و اقلیت سازی کاریکاتوری دست زدند. دُر خارج نیز در عین حفظ نیروهای اپوزیسیون و بخصوص دانشجویی قسمت اعظم آنها را آلت دست خود کردند. بقایای فسیل و پوسیده طرفدار مصدق را لای پنبه گذاشتند و ناگهان در آستانه انقلاب همه آنها را به میدان ریختند تا کدامیک استعداد بیشتری در عروج به قدرت از خود نشان دهد. و جالب اینجاست که همه آنها ضمن دعوا های میان خود در يك فضای ساختگی وحشت از قدرت یابی موهوم کمونیسم و در يك جنجال عظیم و همه جانبه کمونیسم ستیزی همصدا و همدست بودند و همه آنها يك سمبل تراشیدند و هر يك بزبانی، از چپ ترین تا راست ترین وجه، به ثناگوئی او پرداختند و او را از «نوفل لوشاتو» در کنار پاریس بر بال «ارفرانس» نشانند و همراه با دعای خیر رمزی کلارک و پیر سالیانجر و تکیه بر بازوی دکتر یزدی در تهران بر اریکه قدرت فرود آوردند و بنام او حکومتی برقرار کردند که چپ و راست به هر «ایسمی» جز اسلام ناب محمدی، که نمونه هایش را امپریالیسم قبلاً در عربستان سعودی و پاکستان عرضه کرده بود، حمله برد و حتی پای خود امپریالیسم را نیز گاز گرفت ولی چه باك! برای نجات از مرگ تحمل درد زود گذر يك جراحت مختصر چه اهمیتی دارد که زخم التیام می پذیرد و حیوان گازگیر رام میشود.

و جالب تر از همه شرکت «نوعی از کمونیسم»، یعنی کمونیسم بوروکراتیک در این توطئه همگانی بود که پس از اعلام حکومت اسلامی در کنار عقب مانده ترین نیروهای اجتماعی برای استقرار چنین حکومتی خوراک تهیه میکرد. و باین ترتیب تمام نیروها دست در دست هم و با سازماندهی امپریالیسم هر يك در «رجم»

انقلاب، این «زیبای گناهکار» سنگی پرتاب کردند و آنرا در مقدم يك غول بیابانی قربانی کردند.

خوب، در برابر چنین توطئه دراز مدت و همه جانبه ای آیا میتوان تمام گناه انحراف انقلاب را بر عهده «فقدان تئوری انقلابی» و یا «رهبری انقلابی» انداخت؟ معلوم است اگر چنین پدیده ای وجود میداشت انقلاب نه منحرف و نه قربانی میشد اما شاهکار این توطئه در آن بود که این پدیده را در نطفه خفه کرده بود.

با اینهمه نباید همه گناه را به گردن توطئه چند جانبه امپریالیسم انداخت زیرا در توطئه همگانی برای انحراف و قربانی شدن انقلاب جهالت نیز مستقلاً نقشی بر عهده داشت: چه جهالت عامیانه و چه جهالت روشنفکرانه. و بر این نکته بویژه باین سبب باید انگشت نهاد که آگاهی باطل السحر تمام جادوها و معجزات امپریالیسم را در خود دارد و تنها اوست که توطئه همگانی آنرا میتواند نفش بر آب سازد.

۱۳۷۰/۱۱/۲۲

«جمهوری اسلامی ایران» معجزه یا شعبده قرن بیستم

اگر معجزه را حادثه یا امری غیر عادی و غیر طبیعی بدانیم که بصورتی غیر منتظره و برخلاف تمام قوانین خلقت وقوع می یابد و علت وقوع آن بر عقل بشری مطلقاً پوشیده است و ناگزیر به منابع الهی و ماوراء طبیعی مربوط میشود، پیدایش جمهوری اسلامی در ربع آخرین قرن بیستم، آنهم در ایران، بدون شك يك معجزه است، معجزه ای که از زنده شدن دو باره مردگان و حتی از رستاخیز خود مسیح هم مهمتر و عجیب تر میتواند تلقی شود. همگان میدانند که پیدایش پدیده ای بنام «جمهوری اسلامی»، که مردی از اعماق قرون ظلمت با فرامینی بی چون و چرا در رأس آن قرار گرفت، برخلاف تمام قوانین تاریخی و اجتماعی در کشوری بوقوع پیوست که مردمش هفتاد سال پیش از آن برای استقرار دموکراسی سیاسی و برداشتن عقال عقل مظهر ارتجاع مذهبی را از میان برداشتند و بر سر دار بالا بردند و شاگردان و همکسوتان او را همچون اصحاب کهف به اعماق غارهایی راندند که پس از مدتی عنکبوتها بر در آنها تارها تنیدند تا بوی نم مرگ فضای زندگان را آلوده نسازد و دماغ آنان را از آزار آن در امان دارد.

مردم در سالهای ۵۶ و ۵۷ در سراسر کشور پیاخاستند و صدای اعتراض خود را به ضد سلطنت ستم و استبداد، که از آبشخور امپریالیزم رفع عطش میکرد و فریه میشد بلند کردند تا وطن را از چنگ مشتکی انگل بدرآورند و دموکراسی را به تخت بنشانند که ناگهان در خیرگی و هیاهوی رعد و برق انقلاب، پتیارگانی را در برابر خود بر کرسی فرمانروائی یافتند که خفاش وار سایه هائی سیاه بر آسمان وطن گسترده و جماعتی سحر شده هم مقدم آنانرا مبارکباد گفتند.

آیا این معجزه نیست که ملتی، که اندیشمندانش از هزار سال پیش تر بضد ریا و

دغل مذهبی داد سخن داده اند ناگهان چنان طلسم شوند که خود بدست خویش مظهر این دغلی را بر تخت فرمانروائی بنشانند و بر خاک قدمش بوسه زنند؟ بیشک این پدیده تنها در قالب معجزه می‌گنجد زیرا امری بکلی غیر منتظره، غیر طبیعی و غیر تاریخی بود که عقل متعارف در وقوع آن حیران و از یافتن این علت در زمین خاکی و در محیط اجتماعی موجود ناتوان است. این پدیده بویژه بدین دلیل معجزه است که از درون انقلابی دموکراتیک و مترقی حاکمیتی عمیقاً ضد انسانی و قرون وسطائی پدید آمد و عبارتی دیگر از فرشته ای اثیری جن بچه ای جهنمی درون خشت افتاد.

ضد انقلابیون مادرزاد همگی، یکی بعنوان مدافع سر سخت استبداد سلطنتی وابسته به امپریالیزم، و دیگری بنام شیفته حاکمیت اسلام هر دو اصرار دارند که با افزودن و چسباندن صفت «اسلامی» بدنبال کلمه انقلاب این جن بچه عوضی را بعنوان فرزند اصیل انقلاب معرفی کنند، و باین ترتیب هر دوی آنها، یکی از موضع نیروی مغلوب و دیگری از موضع نیروی غالب، جنبه بر حق و دموکراتیک و مترقی انقلاب را باستناد وجود موجودی تحمیلی و عاریتی انکار میکنند اما حقیقت اینست که مامای جن زده ضد انقلاب فرزند راستین انقلاب دموکراتیک توده ای و مترقی ایران را با یک شعبده و به همدستی اجانبین زمینی خفه و نابود کردند و یک جن بچه پلید و پلشت بجای آن نشانند، و این اجانبین چیزی جز نیروهای ارتجاعی نبودند و نیستند.

انقلاب دموکراتیک و مردمی ایران، که پدیده ای تاریخی و مترقی بود و هیچ ارتباطی با اسلام و اندیشه های قرون وسطائی آن نداشت، بر خلاف تصور طرفداران ارتجاع و استبداد سلطنتی، که بعلت کور باطنی خویش نمی خواهند و نمی توانند چشم در چشم حقیقت بدوزند، امری مصنوعی و غیر طبیعی نبود بلکه از همان سالهای چهل و بدنبال جابجائی های ناهنجار طبقاتی و اجتماعی در میهن ما نطفه بست و در بحران سالهای ۵۶ و ۵۷ برای زایش و ظهور آماده شد. اما اینکه از چنین طرفان انقلابی انسانی هیولاتی کریه و آدمخوار با نام «جمهوری اسلامی» سر بر آورد نه معجزه ای آسمانی و بیرون از دایره خرد انسانی بلکه محصول شعبده سامری هائی

بود که توده های انقلابی را، در غیاب رهبری اصیل آن، بجای موسیقی گوشنواز ناقوس انقلاب و فرامین و شعار های انقلابی با بع بع گوشخراش بزغاله ای زرانود و اوراد و آیه های شیطانی سحر کردند و بجای جمهوری دموکراتیک مردمی و مترقی يك حکومت اسلامی از انبان خود در آوردند، و این سامری ها کسی جز امپریالیسم و عوامل و پامنبری های رنگارنگ آن، از قدرت استبداد سلطنتی و پلیس آن گرفته تا نیروهای لیبرال و مذهبی نبودند که همگی در وحشت بیمار گونه خویش در وجود هر پدیده و نیروی دموکراتیکی جز شیخ کمونیسم چیز دیگری نمی بینند.

برنامه ریزان امپریالیسم نوحاسته آمریکا یکبار در سالهای ۳۸ و ۳۹ دریافتند که نظام موجود ایران جوابگوی خواستهای نیروهای رشد یابنده داخلی نیست و ممکن است سیر حوادث مهار کار را از دست آنان خارج سازد و بهمین دلیل طرحهایی ریختند که اجرای آنها پس از يك آزمایش کوتاه بدست محمد رضا شاه سپردند و او که این طرحها را بنحوی مسخ کرد و نام «انقلاب سفید» و یا مضحك تر از آن «انقلاب شاه و مردم» به آن داد، نظم طبیعی تکامل و رشد جامعه را بر هم زد و از پس آن کشوری سر بر آورد که نان روزانه اش را باید از خارج وارد میکرد و قسمت اعظم ثروت آنها نیز به جیب اسلحه فروشان میریخت تا مثلاً برای سرکوب کمونیسم به یمن لشکر بفرستد، در حالیکه منابع عظیم گاز بجای اینکه اجاق دهاتی را روشن سازد هوای کشور را آلوده میکرد، و فی المثل يك شبکه راه آهن، حتی بصورت خیال هم در مخیله کاربرد ستانش راه نیفتاده بود. در عوض پیدایش و تراکم زحمتکشانش آواره و تهیدستی که در تضاد با ثروت عظیم و باد آورده مشتکی انگل غیر مولد قرار گرفته جامعه را به سمت انفجاری مهار نشدنی می برد بویژه که قدرت استبدادی برای سرپوش نهادن بر این تضاد و جلوگیری از تظاهر آن و همچنین پاسخگویی به اعتراضات و انتقادات روشنفکران و اندیشمندان ابرزاری جز سرب و سیاهچال و خون بکار نمیبرد. حکومت مستبد سلطنتی بجای اصلاحات عمقی به زرق و برق ظاهری میپرداخت و بجای جلوگیری از فساد روز افزونی که سراپای جامعه را آلوده میساخت بر فشار پلیس ساواک میافزود و در عین

حال هر لحظه بیش از لحظه پیش بر امپریالیسم تکیه میداد و به آن وابسته میشد تا با «توطئه کمونیسم» جهانی، که بزعم او هر آن ممکن بود شیخ کمونیسم را در کوره پزخانه های جنوب تهران و یا در میان حلبی آباد نشینان آبادان احضار کند، بهتر بتواند به مقابله پردازد.

تشدید تضاد های اجتماعی و اقتصادی، فساد عمومی و طبقاتی و تاخت و تاز همه جانبه مشتی قدرتمندان نورسیده فاسد و بی هویت بر جامعه و بالاخره اعمال خفقان استبدادی در تمام وجوه زندگی بدست مشتی اوباش سازمان یافته، که جایی برای هیچگونه اقدام و حتی اظهار نظر مسالمت آمیز و دموکراتیک باقی نمیگذاشت، انفجار نفرت را در بطن جامعه پرورش داد و هنگامی که در گرما گرم بحران اقتصادی - سیاسی انفجار انقلابی رخ داد هیچ نیروی سازمان یافته دموکراتیک و ترقیخواهی، که ظرفیت مهار و هدایت آنرا داشته باشد، در میدان مبارزه وجود نداشت.

البته امکان داشت در جریان انقلاب، که هر لحظه آن روزی و هر روز آن سالی بشمار میرود، نیروهای دموکرات و ترقیخواه بتوانند بسرعت شکل بگیرند و تا حدود زیادی در هدایت انقلاب نقش بازی کنند اما امپریالیسم، و بویژه امپریالیسم امریکا، که در عرصه جهانی با کمونیسم در گیر بود، همراه با گروههای رنگارنگ خرده بورژواهای لیبرال و یا مرتجع هویت باخته داخلی، که از وحشت شیخ کمونیسم قالب تهی کرده بودند به دامن عبای روحانیت عصر جاهلیت آویختند و با کمک آن بسرعت حکومتی سر هم کردند که بعد ها «جمهوری اسلامی» نام گرفت. باین ترتیب معجزه رخ داد و بر خلاف تمام قوانین تاریخی نیروئی در رأس انقلاب قرار گرفت که انسانهای آزاده و ترقیخواه میهن ما در تمام قرون گذشته با آن جنگیده بودند.

اما جالب اینجا است که تنها کمونیسم ستیزی امپریالیسم خارجی و خرده بورژوازی لیبرال و یا مرتجع داخلی نبود که با استفاده از خلأ ناشی از اختناق استبداد سلطنتی برای تصرف حکومت به یاری این نیروی قرون وسطائی شتافت بلکه جهالت سیاسی قسمتی از نیروهای جهانی و داخلی نیز، که خود را ترقیخواه و

ضد امپریالیست مینامیدند، به تثبیت حاکمیت این نیرو یاری رساند، باین ترتیب که نیروهای ضد امپریالیستی جهانی، بی اعتنا به اصول و ارزشهای دموکراسی، نیروهای دلبسته و یا گوش فرمان خویش را به مسلخی که امپریالیسم و نیروهای خود باخته و داخلی تدارک دیده بودند فرستادند، و این جهالت سیاسی، خود عامل دیگری از این معجزه یا شعبده ای بود که حاکمیت جهل را بر میهن ما تثبیت کرد.

بدینسان آنتی کمونیسم جهانی و داخلی همراه با بیخردی نیروهائی که خود را کمونیست و آنتی امپریالیست می نامیدند - و در حقیقت چیزی جز آنتی امریکانیسم عامیانه نبودند - بصورتی معجزه آسا دست در دست و عنان بر عنان هیولائی را پرورش دادند که در اولین فرصت انقلاب دموکراتیک و مترقی مردم ایران را لقمه چپ خود کرد و پس از آن بر روی پرورش دهندگان بیخرد خویش نیز چنگ زد، و اینک که این پتیاره دارد از نفس میافتد و شمارش معکوس حیات خود را آغاز کرده همه این نیروها باز به تکاپویی دو باره برخاسته اند تا آنها را به مغاره اش باز گردانند بی آنکه مجالی برای حضور و رشد نیروهای دموکراتیک و استقرار دموکراسی بمعنای واقعی آن، باقی گذارند.

درس های انقلاب

پیش از هر چیز چون بعضی ها بر سر تعریف انقلاب بهمن نظریات متفاوتی دارند باید بگویم از نظر من حوادثی که منجر به سرنگونی حکومت استبدادی محمد رضا شاه شد يك انقلاب اجتماعی - سیاسی بود. در تعریف کامل انقلاب باید گفت که انقلاب عبارتست از تغییر حاکمیت و نظام اجتماعی از طریق شورش توده ها ؛ و این هر دو نکته در هیجانات توده ای سال های ۵۶ - ۵۷ که به قیام ۲۲ بهمن منجر شد بنحو کامل وجود دارد یعنی با يك شورش نیرومند توده ای حکومت شاه را سرنگون و نظام سیاسی را عوض کرد و سرمایه داری وابسته به امپریالیسم را نیز که طبقه اصلی حاکم بود از قدرت بزرگ افکند و باین ترتیب مناسبات اجتماعی را تغییر داد. تنها ممکن است گفته شود که این تغییر در جهت تکامل نظام اجتماعی نبوده و به حاکمیت يك نظام ارتجاعی مذهبی خاتمه یافته است، و یا ممکن است گفته شود که در این تغییرات اولاً حکومت بدست زحمتکشان نیفتاده و ثانیاً نوعی سرمایه داری بعنوان طبقه در قدرت باقی مانده است. این نکات در عین حال که درست است از تعریف انقلاب بهمن چیزی کم نمیکند، تنها این حق را به ما میدهد که بگوئیم این انقلاب بسود ارتجاع مذهبی و سرمایه داری دلال شکست خورده است ولی این شکست در ماهیت انقلابی که کشور ما در جریان بهمن ۵۷ از سر گذرانده است چیزی را عوض نمیکند بلکه ما را به کاوش بیشتر در باره علل این شکست و درس هایی که برای انقلاب مترقی آینده از آن باید گرفت وادار میکنند. اما درس های این انقلاب :

۱- آنتی کمونیسم و آنتی دموکراتیسم

تا زمان آغاز شورش ها حکومت محمد رضا شاه نیروهای اپوزیسیون، بخصوص نیروهای رادیکال مانند چریک های فدائی خلق و بعضی گروه های چریکی

مارکسیزان دیگر، سازمان مجاهدین خلق و فدائیان اسلام را، که از طریق ترورهای انقلابی و فردی و با احیاناً مبارزات چریکی شهری عمل میکردند، بشدت سرکوب میکرد. زندان‌های سخت و طولانی، شکنجه‌های وحشتناک و کشتار بصورت اعدام‌های باصطلاح قانونی و یا حتی غیر قانونی و پنهانی جواب حکومت به این نیروها و خواست‌هاشان بود اما در برابر بعضی مخالفان کم‌ضررتر، مانند اعضای نهضت مقاومت، شاگیزدان و پیروان خمینی و امثال اینها به زندان‌های سبک و کوتاه مدت و یا تهدید اکتفا میکرد. ولی حکومت و امپریالیسم حامی آن پس از احساس بن بست در بحران سیاسی - اجتماعی و پس از آغاز حرکات توده‌ای در کنار سرکوب نیروها و حرکات رادیکال به گشودن درچه‌های اطمینان و بقول خودشان ایجاد «فضای باز» دست زدند. باین ترتیب بود که تجویز داروهای مسکنی از قبیل احترام به حقوق بشر مجاز شناخته شد و همراه با آن برای منحرف ساختن جنبش و جلوگیری از رادیکالیزه شدن آن بازمانده‌های نیروهای لیبرال به میدان آمدند و فشار بر روی هراداران خمینی کاهش گرفت. بعضی جریانات بصورت نیمه علنی سربلند کردند و انتشار اعلامیه‌ها و نامه‌های سرگشاده اینگونه جریانات با تحمل پذیرفته شد. به تناسب رشد جنبش نزدیکی دستگاه حکومت و امپریالیسم به این نیروها اضافه شد تا آنجا که امپریالیسم در داخل و خارج و دستگاه دولتی در داخل به تماس مستقیم با آنها و طرح و بررسی پیشنهادها پرداختند. خمینی بعنوان تبعید از عراق شخصاً به پاریس منتقل شد و تمام امکانات تبلیغاتی و سیاسی در اختیار او و طرفدارانش گذاشته شد و محل اقامت او مرکز آمد و شدها و بده‌بستان‌های سیاسی شد، و در داخل هم مذاکره با طرفداران او، حتی در داخل زندان، آغاز شد. دستگاه حکومتی علاوه بر اینها نیروهای مذهبی معتدل تری مانند شریعتمداری را نیز جلو انداخت و در عین حال باشکال گوناگون بازماندگان طرفدار مصدق را برای شرکت در حکومت دعوت کرد.

این گرایش امپریالیسم و حکومت شاه و دستپا چگی آنها برای سرهم آوردن کار

از این ترس ناشی می‌شد که مبادا جنبش در جریان رشد خود به تقویت نیروهای دموکرات انقلابی و کمونیست کمک کند و کار را از اختیار آنها خارج کند. خمینی و لیبرال‌ها هم با تأکیدات خود نشان دادند که آماده‌اند تا از روی کار آمدن نیروهای دموکرات انقلابی و سایر جریان‌های چپ و رادیکال جلوگیری کنند. خمینی ضمن اشاراتی به شیوه حکومت اسلامی مورد نظر سرکوبی کمونیسم یا بقول خودش جلوگیری از توده بازی را نیز وعده داد. در تظاهرات هراتی که در کوچه‌ها و خیابان‌ها براه افتاد طرفداران او کوچکترین اجازه‌ای به طرح شعارهای طرفدارای از زحمتکشان را ندادند و پلاکارد هائی که نام کارگران و زحمتکشان بر آن نوشته شده بود پائین میکشیدند. سخنگویان و قلم‌بدستان لیبرال و بقایای طرفداران مصدق نیز بعزت وحشت از جنبش چپ ضمن طرح و یا تأیید شعارهای مذهبی، علیه کمونیسم نیز شعار میدادند و سعی می‌کردند فرا آمدن خمینی و حکومت اسلامی او را تسریع کنند. رشد جنبش توده‌ای علی‌رغم سرکوب‌های خیابانی بر توقعات خمینی و اطرافیان‌اش افزود ولی بازماندگان مصدقی از هر نوع معامله مستقیم با قدرت خود داری کردند و با همه تعارضاتی که با خمینی داشتند خود را پشت سر او پنهان کردند، و سرمایه‌داری نیز، چه بصورت امپریالیستی آن و چه بصورت سرمایه‌داری داخلی وابسته و چه بصورت لیبرال آن، دست‌پاچه از رشد و عمق بیشتر جنبش، با اینکه میدانست رادیکالیسم مذهبی درد سرهائی برای او دربر دارد، به تسلیم قدرت به ترکیبی از خمینی و سیاستمداران لیبرال مذهبی تن داد.

شاید بازماندگان مصدقی، که میتوان آنها را عناصر لیبرال نام نهاد، و همچنین امپریالیسم و سرمایه‌داری وابسته تصور نمی‌کردند که مذهبی‌های قشری بتوانند صد درصد بر قدرت سوار شوند و آنهمه درد سر بیا فرینند ولی در صورت یقین به این امر نیز باز از همین راه میرفتند. این امر در پشتیبانی قاطع آنان از خمینی در کارفراندم برای جمهوری اسلامی بدون يك کلمه کم و زیاد انعکاس یافت. آنها از این بیم داشتند که جنبش در اثر رادیکال شدن بدست نیروهای چپ، یعنی کمونیست‌ها

و دموکرات های انقلابی، بیفتند و نیروی مذهبی هم علی رغم تمام معایبش این حسین را دارد که اصیل ترین و قهارترین دشمن کمونیسم و دموکراسی است.

امپریالیسم و لیبرال ها بلافاصله پس از انتقال قدرت به تحریکات علیه کمونیست ها و سایر نیروهای دموکرات و سرکوب آنها دست زدند و مذهبی های قشری را، که خود باندازه کافی آمادگی داشتند بیش از پیش به این سمت سوق دادند، بنحوی که خمینی همزمان با اعلام عفو عمومی عوامل حکومت سلطنتی تهاجم علیه نیروهای دموکراتیک را اعلام کرد. آنها هم اکنون هم، اگر چه از قدرت مذهبی قشری بشدت دلخورند ولی اگر قرار باشد بار دیگر این تجربه را تکرار کنند باز هم از همین راه خواهند رفت.

انقلاب بهمن نشان داد که دشمن اساسی سرمایه داری اعم از امپریالیستی، وابسته و لیبرال، نیروهای کمونیستی و دموکرات های انقلابی هستند و آنچه برای اینها اساسی است اینست که از قدرت گرفتن و روی کار آمدن نیروهای رادیکال دموکرات و استقرار دموکراسی به هر قیمتی جلوگیری کنند. نیروهای دموکرات انقلابی نیز، اعم از کمونیست و غیر کمونیست، دریافتند که تمام قشرهای گوناگون سرمایه داری برای مقابله با دموکراسی انقلابی در صورت لزوم به روی کار آمدن ارتجاعی ترین و عقب مانده ترین نیروهای اجتماعی از قبیل یک حکومت مذهبی فاشیستی تن میدهند. آنها حتی حاضرند منافع کوتاه مدت خود را برای جلوگیری از روی کار آمدن دموکراسی انقلابی نیز فدا کنند. بنا بر این دموکرات های انقلابی در شرایط کنونی جهانی در مبارزات دموکراتیک خود در برابر تمام نیروهای سرمایه داری اعم از امپریالیست، وابسته و لیبرال قرار دارند.

اما انقلاب در عین حال به نیروهای بینابینی و متزلزل هم، که در گرما گرم انقلاب دموکراتیک آگاهانه در فکر مبارزه با کمونیسم و جلوگیری از گسترش آن بودند ثابت کرد که آنها هم در تور بازی های امپریالیستی افتاده و نقش افزار امپریالیسم و ارتجاع را بازی میکنند و شکست انقلاب به آنها نشان داد که

آنتی کمونیسم نتیجه ای جز قربانی شدن در محراب ارتجاع و امپریالیسم نخواهد داشت.

۲- بی هویتی پیروان مصدق

در اثر رشد و گسترش حرکات شورشی توده ها و افزایش مقاومت آنان در برابر نیروهای دولتی ارکان حکومت شاه دچار تزلزل شد. این تزلزل بویژه وقتی تشدید شد که امپریالیسم امریکا بدلائل گوناگون، و از جمله احساس یأس از مقابله قطعی با جنبش انقلابی و سرکوب کامل آن، در حمایت قاطع از حکومت شاه دودلی و بی ثباتی نشان داد. شاه هم خیلی دیر «صدای انقلاب» را شنید و تازه وقتی هم اعلام کرد که صدای انقلاب را شنیده است بعلت ماهیت حکومتی و عادت به حکومت استبدادی و اعمال قدرت، نتوانست بموقع نرمش لازم از خود نشان دهد و اقدامات زیکزایی و غیر قاطع او به جنبش انقلابی بیشتر دامن زد. دستگاه قدرت بتصور مشابهت میان بحران سال های ۳۸ - ۴۰ و جوشش های انقلابی سال های ۵۶ - ۵۷ به همان تاکتیک های سال ۳۸ - ۳۹ دست زد باین معنی که به روی کار آمدن کابینه محلی مانند شریف امامی و دادن وعده و وعیدهای از قبیل افزایش حقوق و تعویض تقویم شاهنشاهی به هجری و کارهایی از این قبیل اقدام کرد، و چون این تاکتیک شکست خورد، ضمن روی کار آوردن دولت نظامی بی شخصیت از هاری، که قرار بود نرمی و درشتی را بهم در آمیزد، بالاخره برای اداره حکومت به بقایای شناخته شده پیروان مصدق متوسل شد. اما این نیروها مدت ها قبل، یعنی در سال ۴۰ - ۴۲ پایان حیات سیاسی خود را اعلام داشته و در جریان حوادث ۱۵ خرداد سال ۴۲ بطور عمده بزیر پرچم روحانیت رفته و از آن پس نیز بطور قطع و برای همیشه از صحنه فعالیت سیاسی خارج شده بودند. در حقیقت سرنوشت این جریان بعنوان یک پدیده تاریخی در سال های ۴۰ بطور قطع به آخر رسیده بود و با رد طرح ها و پیشنهادات مصدق در آنزمان انحلال خود و رفتن زیر پرچم روحانیت پایان کار و حیات خویش را بعنوان یک پدیده سیاسی - اجتماعی اعلام کرده بود. با این وجود بنظر میرسید قبول

پیشنهاد تشکیل دولت با توجه به شهرت لیبرالی این حضرات، و اجرای يك برنامه لیبرالی بتواند جنبش انقلابی را تعدیل کند. ولی اینها از يك طرف از ترس اینکه بقول خودشان به پل کمونیسیم تبدیل نشوند و از طرف دیگر درمقابل نهیب زیاده طلبی های خمینی و اطرافیان روحانی او، جا زدند و بالاخره پس از يك رشته چانه بازاری ها از زیر بار پذیرفتن پیشنهاد شاه شانه خالی کردند و بزیر بار ولایت فقیه رفتند.

اینها که خود چنسات سیاسی برای تشکیل دولت نداشتند در آغاز بعنوان آزمایش پنهانی با تاکتیک بختیار در پذیرفتن ریاست دولت موافق بودند ولی پس از مشاهده قاطعیت خمینی در مخالفت با دولت بختیار، با بزدلی او را از جرگه خود طرد کردند و به خمینی تسلیم شدند. یکی از آنها ریاست وزرائی خمینی را پذیرفت و دیگری خود را پسر خوانده او نامید و گواهی ریاست جمهوری را از دست او گرفت و برخی نیز با قبول مقام های وزارت و ریاست به خدمت حکومت اسلامی در آمدند. البته تمامی آنها، چه مذهبی و چه غیر مذهبی، در جریان تثبیت حاکمیت ولی فقیه یکی پس از دیگری قدم بقدم مغضوب و طرد شدند ولی با همین حرکات خود، که مطلقاً در جهت خلاف سنت مصدق مبنی بر تسلیم نشدن به تمایلات مذهبی روحانیت بود، نشان دادند که پدیده ای که زمانی زیر نام جبهه ملی عمل میکرد دیگر در جنبش دموکراتیک ملت ایران هیچ محلی از اعراب ندارد و حتی ماهیت لیبرالی خود را نیز از دست داده است، و حتی باصطلاح رادیکال ترین آنها هم مانند بازرگان فاقد هر گونه هویت و اصالتند و برای اظهار وجود، که در واقع اظهار وجودی هم نیست، راهی جز دنباله روی از نیروهای ارتجاعی مذهبی ندارند.

۳- ضرورت وجود دولت انتقالی

همانطور که گفته شد حکومت سلطنتی پس از تلاش های گوناگون در آخرین لحظه و در برابر امواج مهارناپذیر انقلاب، شاهپور بختیار، یکی از هواخواهان مصدق را، که بعداً خود را سوسیال دموکرات نامید، برای تشکیل دولت فرا خواند.

او بر خلاف دوستان دیرینش و شاید بسائقه جسارت ناشی از جاه طلبی هایش، و با احتمال قوی باتکای پشتیبانی پنهانی و وعده های زبانی باصطلاح رهبران جبهه ملی، این دعوت را پذیرفت. او تلاش بسیار کرد تا به بعضی از خواست های انقلاب تن دهد ساواک را منحل ساخت، بعضی قرار داد های امپریالیستی نظامی را لغو کرد و شاه را به خروج از کشور وادار ساخت ولی هیچیک از اقدامات او توده شورشی را راضی و آرام نکرد زیرا با توجه به اینکه دوستان و همراهان باصطلاح ملی او از ترس انقلاب بسرعت پشت سر خمینی قرار گرفتند و او را رها کردند و همچنین امواج انقلاب نیز به مرحله ای مهار ناپذیر رسیده بود اینگونه اقدامات دیگر نمیتوانست جوابگوی جوش انقلابی توده ها باشد. بعلاوه بختیار علاوه بر اینکه مانند همقطاراناش در میان مردم شناخته شده نبود و پیوندی هم با توده مردم و سازمان های توده ای نداشت در گیراگیر انقلاب حتی در حد امینی در سال های چهل هم برنامه اصلاحی و قاطعیت لازم نداشت که شاید لااقل از این طریق بتواند در میان توده ها بطور نسبی وجهه ای پیدا کند و تنها نیروی اجتماعی که توانست به حمایت از خود بسیج کند عده ای از خرده بورژواهای نورسیده مرفه و بعضی افراد از گروه های میانی ارتش بود. البته خیانت سران ارتش به او هم، که با تأیید و یا لااقل موافقت ضمنی امپریالیسم امریکا و بمنظور انتقال قدرت به خمینی صورت گرفت، پس از خیانت رفیقان نیمه راهش ضربه اساسی به دولت او وارد آورد.

اما آنچه در این میان مطرح است اینست که نیروهای چپ و دموکرات انقلابی نیز، به تبع جوشش انقلابی و شاید هم بعلت تحلیل های ناشی از بی تجربگی سیاسی در حد خود برای سقوط دولت او کوشیدند در حالیکه با توجه به ضعف نیرویشان و با توجه به آنتی کمونیسم و آنتی دموکراتیسم نیروهای لیبرال و مذهبی، در حکومت آینده نمیتوانستند جایی داشته باشند. باین ترتیب آنها در حقیقت در سقوط دولت بختیار هیچ سودی نداشتند.

با توجه به تجربه ای که پیش آمد کار صحیح این بود که دموکرات های انقلابی و

کمونیست ها دولت بختیار را بعنوان يك دولت انتقالی می پذیرفتند زیرا دولت او در شرایط انقلابی آنروز ناگزیر بود که به يك رشته از اصول دموکراسی تن بدهد و نیروهای دموکراتیک فقط در چنین شرایطی میتوانستند با تماس هر چه بیشتر با توده ها و سازماندهی در میان آنها به جلب بیشتر زحمتکشان و بردن برنامه های خود بمیان آنها به چنان نیروئی بدل شوند که در آینده قدرت و آمادگی کافی برای مقابله با نیروهای ضد انقلابی را داشته باشند.

باین ترتیب یکی از درس های انقلاب بهمین این بود که در يك انقلاب نارس و یا زودرس نباید ضرورتاً بدنبال امواج انقلاب براه افتاد و به آن شتاب داد بلکه در مواقعی نظیر شرایط بهمین ۵۷ باید تا آنجا که ممکن است از شتاب حرکت انقلابی کاست و به يك دولت انتقالی مانند دولت بختیار تن داد تا بتوان آنرا بصورتی بهتر و ثمر بخش تر سازمان داد. باید بلد بود که انقلاب را بموقع مهار کرد.

۴- نقش کارگران نفت

شک نیست که اعتصاب دانشجویان و کارمندان و بازاریان و کسبه و ریختن جمعیت به کوچه ها و خیابان ها حکومت را بشدت متزلزل کرد اما این تزلزل هنگامی به اوج خود رسید که کارگران و بخصوص کارگران نفت به میدان آمدند و تولید را بطور کلی فلج کردند. اما اعتصاب کارگران نفت که همراه با تحریم تحویل نفت به ارتش بود اتومبیل ها و تانک های ارتش را نیز از حرکت باز داشت. باین ترتیب در انقلاب بهمین یکبار دیگر ثابت شد که کارگران در يك انقلاب توده ای میتوانند نقش قاطعی بازی کنند و در کشوری مانند ایران که تولید تك محصولی نفت در آن قوی است حرف آخر را بالاخص کارگران نفت میزنند. بنا بر این نیروهای انقلابی در کشور ما در آینده وقتی میتوانند موفق شوند که بطور عمده با کارگران و بویژه کارگران نفت رابطه و بر نیروی آنها تکیه داشته باشند. اما در حاشیه این درس از انقلاب دو نکته گفتنی است : یکی اینکه بسیاری از دانشجویان و جوانان بر اثر شیفتگی ذهنی نسبت به

کارگران و غالباً ذهنیتی ماوراء چپ در گرما گرم انقلاب گروه گروه به کارخانه ها میریختند تا هم شاید خود را باصطلاح پرولتریزه کنند و هم بر روی جنبش کارگری اثر بگذارند اما اینها با این عمل کاریکاتوری خود در یافتند و به دیگران هم ثابت کردند که رابطه با کارگران و هدایت آنان امری ساده و مکانیکی و کار یک روز و دو روز نیست. نکته دوم آنکه در جریان تحکیم ارتجاع و لیبرالیسم کارگران نفت با وجود اینکه روحیه انقلابی خود را تا مدت ها حفظ کردند اما نتوانستند بر روند این تحکیم تأثیر بگذارند زیرا کارگران نفت بعلت موقعیت خاص خود در تولید، نیروئی منزوی بودند و جدا از بقیه توده ها زندگی میکردند و این امر نشان داد که نقش انقلابی آنان هنگامی تأمین میشود که جنبش آنان در يك حرکت عمومی هماهنگ با کارگران رشته های تولیدی دیگر جوش بخورد.

۵- تلاش ارتش در برابر جنبش

عنصر دیگری که در جریان انقلاب نقش عمده ای بازی کرد ارتش بود. دستگاه سلطنتی ایران که بر اساس نقشه امپریالیسم امریکا باید نقش ژاندارم خلیج فارس را بر عهده میگرفت طی سال ها به پرورش يك کادر نظامی سوگلی زیر نظارت همین امپریالیسم مشغول بود، و کادر این ارتش، که بخصوص پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ کاملاً تصفیه شده بود، بصورت ناز پرورده و فادار دستگاه سلطنتی و گروهی ممتاز در آمده بود. این ارتش، که برای اثبات وفاداری خود به امپریالیسم و تمرین نقش ژاندارمی منطقه يك بار هم بعنوان يك عمل آزمایشی در سرکوب جنبش ظفار شرکت کرد، در جریان شورش های انقلابی سال های ۵۶ و ۵۷ معلوم شد که در سرکوب انقلابات و هیجانات داخلی نیز باید نقش عمده ای بازی کند. اما با اینهمه در جریان انقلاب آشکار شد که این ارتش اولاً بعلت اعمال نفوذ و مداخله های مدام شاه که میخواست آنرا بصورت ابزار شخصی اعمال دیکتاتوری خود در آورد فاقد هویت و شخصیت شده بود، ثانیاً بعلت وابستگی آن به دستگاه امپریالیسم «مینکه سیاست

امپریالیسم به سازش با خمینی و لیبرال ها میل کرد بکلی فلج شد و ثائلاً علی رغم تعلیمات و انضباطی که به این ارتش القاء میشد روحیه سرکشی افسران رتبه های پائین و سربازان در جریان مقابله مستمر با توده های انقلابی در کوچه ها و خیابان ها بالا گرفت و منجر به فرار دستجمعی آنان از صفوف ارتش و پیوستن عده قابل ملاحظه ای از آنان به انقلابیون شد، و سرانجام هم چنانکه میدانیم ۲۲ بهمن و سرنگونی نهائی حکومت سلطنتی بدنپال جرقه درگیری میان همافران و گارد مخصوص سلطنتی، که آتش را به انبار باروت کشاند، صورت گرفت. این امر نشان داد که ارتش استعماری و آلت دست دیکتاتور در جریان درگیری خیابانی با توده ها چگونه با آسانی دچار تزلزل شد و سرانجام از هم پاشید و یا بنا باصطلاح یکی از امیران ارتش ایران مثل برف آب شد و نقشه امپریالیست ها و سازشکاران را، که میخواستند ارتش، دست نخورده به حکومت جدید منتقل شود تا مجال رشد به نیروهای انقلابی ندهد، موقتاً بر هم زد.

۶- پرچم مستقل در ائتلاف عمومی

از نکات مهم انقلاب بهمن این بود که دستگاه دیکتاتوری استعماری سلطنتی در طول حاکمیت خود منفور همگان شده بود و بهمین دلیل هنگامی که شور انقلابی در گرفت تمام طبقات و لایه های اجتماعی و همه جریان ها و شخصیت های سیاسی تقریباً همصدا در برابر آن موضع گرفتند، و این یکی از خصوصیات بزرگ انقلاب بهمن است که در ائتلاف تمام نیروهای مخالف انجام گرفت. شك نیست که نیروهای سیاسی گوناگون خواست ها و ظرفیت های گوناگونی داشتند اما آنها هم مثل توده های مردم بیشتر از هر چیز روی سرنگونی شاه تکیه میکردند و هنگامی که خمینی شعار « شاه باید برود » را بعنوان شعار اصلی برگزید کوشید تا آنرا به تنها شعار توده های انقلابی و همه سازمان ها تبدیل کند. پیروان خمینی و فدائیان اسلام، که گروهی بسیار کوچک و حتی ناشناخته بودند در تظاهرات عمومی نه تنها پلاکاردهائی را که بنفع کارگران، و زحمتکشان بالا میرفت پائین میکشیدند بلکه از بالا بردن عکس های

مصدق و حتی علی شریعتی نیز، که هیچ ارتباطی با زحمتکشان نداشتند، جلوگیری میکردند و طبیعی بود که جلوی طرح هر شعار دیگری را نیز میگرفتند. آنها در عین حال پس از اینکه معلوم شد شاه و دستگاه او بطور قطع رفتنی است شعار «حکومت اسلامی» را سر دادند که بعد ها زیر فشار بعضی نیروها و بقصد فریبکاری آنرا به «جمهوری اسلامی» تبدیل کردند. اینها همراه با نیروهای لیبرال و ارجاعی دیگر در تمام طول انقلاب و رشد و گسترش آن سعی میکردند که زیر شعار «همه با هم» و «حفظ وحدت»، نیروهای انقلابی را بی رنگ و فلج کنند و آنها را بعنوان ابزار و لشکر خود مورد استفاده قرار دهند.

اما آنچه به نیروهای انقلابی مربوط بود اینکه آنها بطور عمده در میان امواج جمعیت شعارهای خود را کنار نهادند و در میان صفوف تظاهر کنندگان استقلال و هریت خودشان را لااقل موقتاً فراموش کردند. درست است که در آن شور و هیجان عمومی توده و پافشاری گروه های اسلامی برای انحصار و قبضه کردن رهبری، مشخص و جدا کردن صفوف و شعارها بسیار دشوار بود اما جریان انقلاب نشان داد که این کار امری ضروری و اساسی است. بر اساس این خطا بعد ها بسیاری از سازمان ها تکروی پیشه کردند و در مبارزه با جمهوری اسلامی از هر گونه ائتلاف و وحدت عمل با دیگران خردداری ورزیدند. بعضی از جریان های سیاسی - فکری نیز از این حادثه و شکست های بعدی نیروهای دموکرات و انقلابی نتیجه گرفتند که در عملیات انقلابی آینده با هیچ نیروی دیگری نباید وارد هیچگونه ائتلافی شد ولی در حقیقت این يك واکنش افراطی در برابر يك کنش تفریطی است. نیروهای دموکرات انقلابی در جریان انقلابی دیگر میتوانند با نیروهای لیبرال، سوسیال دموکرات، دموکرات انقلابی و مانند اینها، بر اساس استراتژی خود، وارد ائتلاف شوند و حتی با نیروهای دیگر اپوزیسیون نیز گاه ناگزیر به همسوئی شوند زیرا انقلاب بهمن نشان داد که چنین همسوئی هائی کار انقلاب را در ویران کردن کاخ حاکمیت مستبد موجود آسان میکند اما شکست انقلاب در عین حال نشان داد که نیروهای انقلابی در این ائتلافات و همسوئی ها

حتی برای يك لحظه هم نباید بخاطر حفظ وحدت، شعار های خود را فراموش کنند و پرچم مستقل خود را زمین بگذارند.

۷- زیان مماشات در برابر خشونت نیروهای ارتجاعی

چنانکه میدانیم دانشگاه تهران در جریان انقلاب در واقع دژ نیروهای دموکرات انقلابی و چپ بود. ولی نیروهای ارتجاعی مذهبی در تمام طول جریان انقلاب با کمک نیروهای اپورتونیست کوشیدند این دژ را بنفع خود تسخیر کنند. اولین اعتصاب غذای روحانیت در باشگاه دانشگاه صورت گرفت و برخی فرصت طلبان غیر روحانی هم به آنان پیوستند، و چون دانشگاه همچنان در برابر نفوذ و رخنه روحانیان مقاومت میکرد بعد ها شعار وحدت دانشگاه - فیضیه را پیش کشیدند، و بعد هم در اولین فرصت گروه های اوباش را برای بر هم زدن اجتماعات چپ در آنجا مستقر کردند. این گروه های اوباش نه تنها با شعار «بحث بعد از انقلاب» مانع طرح شعار های چپ میشدند بلکه میکوشیدند اجتماعات نیروهای چپ را نیز بر هم بزنند. آنها حمله روزانه به کتابفروشی های مقابل دانشگاه را هم بر این برنامه ها افزودند و گاه روزی چند بار به کتابسوزان و بر هم زدن بساط کتابفروشان اقدام میکردند. اما با اینکه این گروه های اوباش در دسته های کوچک چند نفره وزیر رهبری لومپن هائی مثل زهرا خانم عمل میکردند نیروهای انقلابی بعنوان جلوگیری از پرووکاسیون یا عناوین دیگر با آنها به مماشات رفتار میکردند. از طرف دیگر در تظاهراتی که در دانشگاه صورت میگرفت فرصت طلبان ضمن جلوگیری از انقلابیون پای آخوند ها را به تریبون های این محیط کشاندند و سرانجام هم با يك يورش خونین آنجا را از نیروهای انقلابی پاک کردند و بعد هم آنرا به محل برگزاری نماز جمعه و ستاد تبلیغاتی حزب الله و جمهوری اسلامی تبدیل کردند. تاریخ نشان داد که نیروهای انقلابی تحت هیچ عنوانی نباید به گروه های اوباش مجال خود نمائی و تاخت و تاز بدهند و مسلماً اگر این نیروها خشونت های فاشیستی را از همان آغاز با خشونت انقلابی پاسخ میکفتند اوباش و ارا ذل باین آسانی نمیتوانستند

بر اوضاع مسلط شوند.

۸- گزینده نه گفتار

خمینی و گروه اطرافیانش، که بعد ها هم تحت عنوان «خط امام» و باصطلاح بعضی دیگر «رادیکال» معروف شده اند، به «قاطعیت» شهرت پیدا کردند، اما قاطعیت برای چه؟ معلوم نیست. آنها در دادن شعارهای تند و تیز ولی بی محتوا تخصص از خود نشان دادند و با قدرت تمام به مردمی بودن تظاهر کردند و برای هر کار کوشیدند توده ها را به خیابان ها بکشانند. برای مثال علیه سرمایه داری، امپریالیسم، رفاه، فساد اخلاقی و مانند اینها همیشه دهانی پر داشتند، و البته هیچگاه یاد شان نمیرفت که در عین حال بگویند که همه اینها بخاطر اسلام و در راه اسلام است. بسیاری از نیروهای انقلابی بدون کمترین توجه به محتوای مذهبی و اسلام پناهانۀ این شعارها غالباً فراموش میکردند که چه کسانی این شعارها را میدهند و حتی بعضی اوقات این شعارها را بر حسب تصورات و تمایلات خود تعبیر و گویندگان آنها را تأیید میکردند. آنها کمترین توجهی به سابقه خمینی و یارانش نداشتند. آنها شاید نمیدانستند که روحانیان در ۱۵ خرداد ۴۲ بخاطر مخالفت با حق رأی زنان در انتخابات شهرداری ها و همچنین در مخالفت با اصلاحات ارضی، که بقایای مالکیت ارضی بشیوه قدیمی را زیر ضربه میگرفت، به مخالفت با حکومت شاه برخاستند و اگر هم میدانستند احتمالاً پیش خود میگفتند انشاءالله گریه است! آنها کمترین توجهی به این معنی نکردند که خمینی نظریه حکومتی خود را در کتاب ولایت فقیه خیلی وقت پیش ارائه داده و حتی سخنان او را علیه دموکراسی و آزادی زنان و مانند اینها نشنیده میگرفتند، و بعلاوه توده های لومپن و اوباشی را که بدنبال ندای او بر سر و سینه میکوفتند بجای پرولتاریای واقعی میگرفتند. اما خیلی زود معلوم شد که تمام تعبیرها و تفسیرها از شعارهای باصطلاح رادیکال و خط امام اشتباهی سخیف بوده و امام در همان راهی میرود که در گذشته رفته و به همان چیزی عمل

میکنند که طرز تفکر مذهبی ارتجاعیش به او دیکته میکنند. ادامه انقلاب نشان داد که نباید تنها به شعارها و یا ظاهر شعارها چسبید بلکه باید به گوینده شعار و سوابق او بیشتر توجه داشت زیرا هر عوام فریبی میتواند حرف های درخشان بزند ولی در عمل مردم را به قعر تاریکی ها بکشاند.

۹- مانور میان لیبرالیسم و ارتجاع

یکی از ریا کاری های خمینی این بود که وقتی در پاریس و روزهای اول انقلاب برای تصرف و اداره حکومت، در خود و دار و دسته اش آمادگی کافی نمیدید تظاهر میکرد که کار او ارشاد است و کاری به امور اجرایی ندارد. بهمین دلیل هم در ظاهر قوه اجرائیه را بدست بازرگان، که يك لیبرال مذهبی بود، سپرد و او نیز عده ای از دوستان مذهبی و غیر مذهبی خود را به همکاری فرا خواند. اما بزودی معلوم شد که خمینی و اطرافیان او نه تنها بر دولت او و کارهای او نظارت و در امور روزانه از او بازخواست میکنند بلکه از بالای سر او به کارهای اجرایی هم دست میزنند، و علاوه بر اینها کم کم با اشغال بعضی مقامات و همچنین تعیین مسئولان با صلاح ایدئولوژی در ادارات دولتی به درون قدرت میخزند و مرتباً از درون و بیرون چوب لای چرخ او میگذارند.

جریان های سیاسی چپ، که در فرصت هائی در اوراق بعضی کتاب های دم دستی خوانده بودند که لیبرال بد چیزی است، و در عمل هم به بعضی جنبه های منفی و ضد انقلابی لیبرال های وطنی برخورد کرده بودند تمام نیروی مبارزه خود را علیه دولت بازرگان گذاشتند. البته در عمل هم این دولت لیبرال در واقع بشدت و با تظاهر زیاد میکوشید روند انقلاب را مهار کند و آنرا به عقب برگرداند، برای مثال بازرگان خود صریحاً میگفت «ما باران خواستیم سیل آمد» و منظورش این بود که باید جلوی سیل انقلاب را گرفت. او در عمل نسبت به عوامل و مسئولان اصلی حکومت گذشته اغماض و مماشات میکرد و در عین حال نفرت خود را نسبت به نیروهای چپ پنهان نمیداشت و

مطلقاً علاقه ای هم به تغییر بنیانی روابط اجتماعی و مبانی حکومتی از خود نشان نمیداد. با چنین وضعی تا حدودی طبیعی بود که نیروهای انقلابی با حساسیتی که نسبت به اینگونه اظهارات و اعمال داشتند علیه لیبرالیسم بسیج شوند اما این حساسیت طبیعی و بجا اشکالش در این بود که حساسیت و هوشیاری آنان را نسبت به ارتجاع مذهبی بکلی از میان برده بود در حالیکه اگر خطر ارتجاع از لیبرالیسم بیشتر نبود بطور قطع کمتر نبود. باین ترتیب آن نیروهای انقلابی که تمام حواس خود را برای مبارزه با لیبرال ها جمع کرده بودند یکوقت متوجه شدند که قدرت اجرایی هم کاملاً بدست عوامل ارتجاع مذهبی افتاده است این جریان نشان داد که نیروهای انقلابی بایستی میان موضعگیری در برابر ارتجاع و لیبرالیسم با هوشیاری کامل و نرمش عمل کنند، در حینی که مبارزه علیه دولت لیبرال و لیبرالیسم را هدایت میکنند باید مواظب خزیدن ارتجاع^{۱۰} به قدرت نیز باشند و در آنجا که لیبرالیسم رو به ضعف میرفت با يك مانور لبه تیز حمله را متوجه ارتجاع میکردند و حتی اگر لازم میشد نسبت به لیبرالیسم در برابر ارتجاع مذهبی سکوت میورزیدند و فراتر از آن در مقایسه و مقابله این دو جریان در صورت لزوم از تأیید ضمنی یا صریح لیبرالیسم هم هیچ بیمی به خود راه نمیدادند.

۱۰- میان امپریالیسم و ارتجاع

یکی دیگر از مواردی که بعضی نیروهای انقلابی در آن از ارتجاع مذهبی رودست خوردند در زمینه مبارزه ضد امپریالیستی بود. خمینی هنگامی که در پاریس بود میگفت اگر امریکا از شاه حمایت نکند ما مخالفتی با آن نداریم و پس از روی کار آمدن نیز همچنان مدتی بر سر قول خود باقی ماند ولی با بالا گرفتن روحیه ضد امپریالیستی در میان مردم آنرا بسود خود یافت و در جریان يك کودتا بقصد برافکندن دولت لیبرال بازرگان، زیر عنوان مبارزه با امریکا، به يك مانور انحرافی، یعنی اشغال سفارت امریکا بوسیله دانشجویان پیرو خط امام دست زد و

روحیه ضد امپریالیستی توده را به انحراف کشاند. ارتجاع مذهبی خط امامی پس از موفقیت در این آزمایش مبارزه واقعی جدی ضد امپریالیستی را تبدیل به هیستری ضد امریکائی کرد و بجای تلاش برای قطع پیوند عمیق مادی که میان جامعه ایران و امریکا بود مردم را به خیابان ها فرا خواند تا با شعار مرگ بر امریکا و آتش زدن پرچم این کشور نیروی آنها را در يك مبارزه سطحی و مبتذل مصرف کند، و این در حالی بود که بقول رئیس جمهور منتخب خودشان وابستگی واقعی کشور به امپریالیسم روز بروز بیشتر میشد.

اما بعضی از نیروهای چپ و بویژه حزب خائنان به توده ایران شعارهای سطحی و دهان پر کن ضد امریکائی و حرکات عوامفریبانه مرتجعین روحانی را بعنوان يك مبارزه واقعی علیه امپریالیسم امریکا جا زدند و تمام نیروهای چپ را به سینه زدن در زیر علم ارتجاع مذهبی فرا خواندند و باین ترتیب به استقرار و تقویت حکومت فاشیستی مذهبی تا آنجا که توانستند یاری رساندند و قسمتی از نیروهای چپ را نیز به انحراف کشاندند. بعضی از نیروهای اصیل چپ در اینجا نیز مانند مبارزه میان ارتجاع و لیبرالیسم رو دست خوردند و عملاً با رفتن بزیر پرچم باصطلاح مبارزه ضد امپریالیستی به انحراف انقلاب کمک کردند و حال آنکه مبارزه ضد امریکائی ارتجاع مذهبی اولاً بطور قطع بمعنای يك مبارزه واقعی علیه امپریالیسم نمیتوانست تلقی شود، و ثانیاً در شرایطی که این مبارزه به تحکیم قدرت ارتجاع کمک میکرد نیروهای انقلابی نمیتوانستند و حتی باید در صورت لزوم مبارزه با امپریالیسم را موقتاً تخفیف میدادند و حتی فراتر از آن مسکوت میگذاشتند و نیروی اصلی خود را همچنان صرف مبارزه با ارتجاع مذهبی میکردند. نمونه اینگونه مانورها و نرمش ها در تاریخ صد ساله اخیر مبارزات ملت ما بخوبی دیده میشود و بعنوان نمونه میتوان تحصن نیروهای مشروطه خواه را در سفارت انگلیس ذکر کرد که مشروطه خواهان برحسب ضرورت و با بر آورد نیروها در برابر حاکمیت استبدادی نه تنها موقتاً مبارزه با استعمار انگلیس را متوقف میکنند بلکه سفارتخانه آنرا نیز به محل تحصن و یکی از

مراکز مبارزه خود تبدیل میکنند.

بهر حال توجه به جنبه های منفی و مثبت دو تجربه بالا بدون شك در آینده برای انقلابیون میتواند این آموزش را در بر داشته باشد که در موارد مشابه اولاً به عمق مسائل توجه کنند و فریب شعارهای دهان پر کن را نخورند، ثانیاً در مبارزه علیه يك عامل منفی مانند امپریالیسم امریکا، جریان ضد انقلابی دیگری را، که در زمان خود به خطر اصلی و بالفعل تبدیل میشود تقویت نکنند.

۱۱- در میان دو نیروی ارتجاع و مهاجم

در زمانی که عراق به مرزهای ایران تجاوز کرد خمینی پس از يك تردید چند ساعته ناگهان شادمانه از جنگ استقبال کرد و آنرا برای حکومت خود «برکت» خواند. بعد ها هم پس از هشت سال ویرانی کشور صلح را «جام زهر» ی نامید که ناگزیر شده است آنرا سر بکشد. او در هر مورد دیگری اگر دچار اشتباه شده بود در این مورد کاملاً حق داشت زیرا در آستانه جنگ توده ها بسرعت داشتند متوجه میشدند که حکومت اسلامی جز محرومیت های مادی و معنوی و فشار برای آنان چیزی در بر ندارد و نیروهای انقلابی علی رغم ضعف هاشان روز بروز زمینه بیشتری در میان توده ها پیدا میکردند. درست در همین زمان بود که خمینی توانست با استفاده از تهاجم حکومت فاشیست عراق و ادعاهای ارضی و تجاوز طلبانه او و جنایات ارتشیانش روحیه ناسیونال - مذهبی را دامن بزند و لبه مبارزه توده ها را از خود و حکومتش دور و به جانب خارجی مهاجم منحرف کند.

شك نبود که دشمن اصلی و خطرناك توده های مردم ایران در درون خانه بود و این همان حکومت اسلامی خمینی بود و ملت ایران و نیروهای انقلابی میتوانستند با استفاده از فرصت ابتدا با این دشمن اندرونی تسویه حساب کنند و سپس به دفاع از میهن و انقلاب بپردازند یعنی همان کاری که اجداد ایرانی ما در قادسیه با اعراب مسلمان و بلشویک ها در جنگ جهانی اول با آلمان ها کردند. اما در جریان تهاجم عراق،

باستثنای سازمان «پیکار» که در برابر شعارهای عوام‌فربانه حکومت اسلامی برای رفتن به «قدس از طریق کربلا» شعار جنگ علیه این حکومت را بلند کرد، بقیه نیروها غالباً یا بدنبال احساسات ناسیونال بورژوائی به حمایت از حکومت اسلامی برخاستند و حتی به اعزام سمبلیک نیرو به جبهه دست زدند و یا از هیجان توده‌ها دچار ترس و تردید شدند و از هر گونه اقدامی علیه حکومت اسلامی خودداری کردند و حال آنکه این حکومت جنگ را برای خود فرصتی مغتنم شمرد و با استفاده از این فرصت به سرکوب بیشتر نیروهای انقلابی دست زد. شك نیست که اگر نیروهای انقلابی و توده‌ای درك درستی از انقلاب میداشتند مسلماً میان درگیری مهاجم خارجی و ارتجاع مذهبی داخلی با استفاده از فرصت نیروی خود را برای سرنگونی حکومت فاشیستی مذهبی بکار میبردند، و در صورت موفقیت در آزاد کردن خلق از يك استبداد وحشتناك و قتال قرون وسطائی، مهار جنگ را بسود انقلاب در دست خود می‌گرفتند.

۱۲- دو نوع مبارزه ارتجاعی و ترقیخواهانه

چنانکه گفته شد خمینی و روحانیت مبارزه علنی خود را با حکومت شاه برای اولین بار در خرداد ۱۳۴۲ از موضع ارتجاعی آغاز کردند و در مبارزات اجتماعی و سیاسی بعدی خود این موضع را همچنان نگاه داشتند. آنها از دولت لیبرال بازرگانان از این لحاظ خوششان نیامد که این دولت در حقیقت با حاکمیت مذهبی قشری در مواردی، از جمله اجرای حدود اسلامی و قواعد کهنه قرون وسطائی آن موافق نبود. روحانیت همچنین در حقیقت از امپریالیسم و ماهیت آن چیزی نمی‌فهمید و در آنچه با او سر جنگ داشت تمدن و فرهنگ باصطلاح غربی بود و حال آنکه با سوسیالیسم، بعلت ماهیت آن ضدیت عمیق‌تر و مخالفت ماهوی داشت ولی بعضی از نیروهای انقلابی و ضد امپریالیست مطلقاً به این جنبه تخریبی و ارتجاعی مخالفت روحانیت توجه نداشتند و با درك سطحی از این مخالفت‌ها و مبارزات تعبیرهای خود را بر آنها سوار می‌کردند.

اینک پس از گذشت دوازده سال از انقلاب بهمن و حاکمیت ارتجاع شاید هنوز هم برای بعضی ها روشن نشده باشد که نیروهای مختلف میتوانند مسائل را از زوایای مختلف و گاه از زوایای متضاد ببینند و تحلیل و تفسیر کنند، ولی با اندکی دقت میتوان فهمید که در انقلاب بهمن دو نوع درک متضاد در برابر پدیده های سلطنت استبدادی، لیبرالیسم و امپریالیسم وجود داشته است: یکی نظرگاه ارتجاع مذهبی است که ضد تاریخی و ضد دموکراتیک بوده و دیگری نظرگاه انقلابی است که ترقیخواهانه و دموکراتیک است. این درس بزرگ انقلاب را فراموش نکنیم و بکوشیم که از این پس در مبارزات اجتماعی به نظر گاه های نیروهای حاضر در میدان بصورت جدی توجه کنیم و محتوای این نظرگاه را ملاک صف بندی های مبارزه قرار دهیم و به آشفتگی های ذهنی مجال ندهیم.

۱۳- دموکراسی محور اصلی انقلاب

در جریان انقلاب، تا آنجا که تاریخ ثبت کرده است دموکراسی محور اصلی جنبش بود. آزادی فعالیت های سیاسی که از طرف سازمان ها و محافل سیاسی مطرح میشد، آزادی قلم و رفع سانسور که خواست روشنفکران اهل قلم بود، آزادی فعالیت های سندیکائی بدون دخالت و نظارت ساواک که مورد نظر کارگران بود، و همچنین احترام به قوانین کشوری و مراعات حقوق بشر و حفظ استقلال قوه قضائیه و آزادی زندانیان سیاسی، و بعد هم انحلال ساواک، و مانند اینها، که وجوه گوناگون دموکراسی را تشکیل میدهند، موضوعاتی بودند که در تمام طول انقلاب نه تنها ورد زبان ها بودند بلکه برای آنها بطور جدی مبارزه میشد و چون حکومت شاه با استبداد مطلقه خود همه این خواست ها را با قهر ضد انقلابی سرکوب میکرد سرانجام سرنگونی سلطنت به هدف اصلی انقلاب و تمام آزادیخواهان تبدیل شد. اما بلافاصله پس از انقلاب و سرنگونی سلطنت بجای استقرار حاکمیت دموکراسی اوپاش و اراذل با شعار «حزب فقط حزب الله، رهبر فقط روح الله» همه جا را قرق و آزادی های نسبی

را نیز که در زمان استبداد سلطنتی رایج بود از میان بردند. اولین ره آورد ارتجاع مذهبی لغو قانون حمایت خانواده بود که بموجب آن زنان در خانواده و اجتماع از حقوق محدود و معینی برخوردار شده بودند. خمینی خود در اولین فرصت دشمنی وحشیانه خویش را حتی نسبت به کلمه دموکراسی نشان داد و در فرماندهی که در هیجان تب آلود حزب الله انجام داد پیشنهاد دولت منتخب خودش را هم در مورد رأی گیری برای «جمهوری دموکراتیک اسلامی» رد کرد و در برابر آن «جمهوری اسلامی» را با تأکید «نه یک کلمه کم نه یک کلمه زیاد» مطرح کرد. او بعنوان ولی فقیه فتوای شکستن قلم ها را صادر کرد و بدنبال آن روزنامه آیندگان به غارت رفت؛ سپس بعنوان اولو الامر و فرمانده کل قوا فرمان حمله به کردستان را صادر کرد که با تهاجم حزب الله به تمام مراکز فعالیت و دفاتر سازمان های دموکراتیک در تهران و شهرستان ها همراه شد. «حزب الله» از این پس یکه تاز میدان بود و در اجرای فرمان رهبر هر روز در راستای کتابفروشی های خیابان انقلاب کتابسوزان راه میانداخت و به تظاهرات نیروهای غیر مذهبی حتی با سلاح و نارنجک حمله میکرد. دانشگاه نیز از جانب خمینی مرکز فساد شناخته شد و در یک زد و خورد خونین زیر فرماندهی رئیس جمهوری منتخب خمینی تعطیل و به مصلأ تبدیل شد.

در تمام این مدت بسیاری از نیروهای انقلابی در برابر تمام این تهاجمات به مظاهر دموکراسی سکوت کردند و بعضی نیز مانند حزب خائنانه توده ایران تحت این عنوان که دموکراسی و آزادی امری فرعی است آتش بیار معرکه حزب الله و جمهوری اسلامی شدند و به تبعیت از خمینی تمام نیروهای دموکرات را ضد انقلاب خواندند و هر جا یک «ضد انقلابی» سراغ کردند به زیر ساطور پاسداران ارتجاع فرستادند، و هنگامی که خمینی فرمان حمله به کردستان دموکرات و انقلابی را صادر کرد به جعل سند علیه جنبش دموکراتیک کرد پرداختند، و تعداد بسیاری از نیروهای چپ و انقلابی در تمام دوران سرکوبی دموکراسی ناظر ساکت اوضاع بودند: وقتی تظاهرات زنان برای دفاع از حقوقشان مورد تهاجم اوباش حزب اللهی قرار گرفت از جناح چپ و

دموکراسی صدائی بر نیامد، وقتی جبههٔ موکراتیک ملی علیه تعطیل روزنامهٔ آیندگان تظاهرات براه انداخت و بعد هم خود آنرا تعطیل کردند سازمان های چریک های فدائی و مجاهدین خلق، که هم پیمانان ضمنی این جبهه بودند خود را از معرکه کنار کشیدند، وقتی حزب خلق مسلمان غیر قانونی اعلام شد بعنوان اینکه این سازمان يك سازمان لیبرالی است نفس از جناح چپ انقلاب در نیامد، وقتی دانشگاه مورد هجوم اوباش برهبری رئیس جمهوری خمینی قرار گرفت سازمان مجاهدین خلق سازمان چریک های فدائی خلق را تنها گذاشت، وقتی هم سازمان مجاهدین خلق در ۳۰ خرداد تصمیم به مقاومت گرفت سازمان های چریکی و سایر نیروهای مارکسیزان آنرا تنها گذاشتند، و باین ترتیب دموکراسی قدم به قدم در زیر ضربات «حزب الله» و در سکوت و بی اعتنائی همگانی نسبت به دموکراسی و حتی همکاری با استبداد مذهبی از پا در آمد. و در نتیجهٔ آن تمام نیروهای انقلابی از ارتجاع فاشیستی مذهبی شکست خوردند و حتی همکاران این ارتجاع نیز، با همهٔ خوشخدمتی ها و خیانت هایشان، از ضربات قتال او در امان نماندند، و اینهمه بخاطر این بود که نیروهای انقلابی نسبت به دموکراسی حساسیت کافی و بموقع از خود نشان ندادند. شکست انقلاب نشان داد که انقلاب تنها در شرایط حاکمیت دموکراسی رشد و اعتلا می یابد و بی اعتنائی به تهاجم علیه دموکراسی، در هر کجا و به هر شکل که باشد، به استقرار حکومتی ضد مردمی خواهد انجامید که طبعاً سرکوب تمام نیروهای دموکرات و انقلابی را نیز همراه خواهد داشت.

۱۴ - فساد سیاسی مهاجرین

یکی از نتایج انقلاب هجوم مهاجرین سیاسی به داخل مملکت بود اینها یا از بیست و پنج سال پیش از انقلاب مجبور به مهاجرت شده بودند و یا در مهاجرت به جریان های سیاسی پیوسته و به فعالیت سیاسی پرداخته بودند. اینها که اغلب از خانواده های خرده بورژوا بودند در مهاجرت در اثر جدائی از محیط عینی جامعهٔ ایران

دچار ذهنی گرائی شده و غالباً به يك زندگي فكري انگلي مبتلا شده بودند كه التقاط و آشفته فكري و بالاخره بي بند و باري سياسي از خصوصيات آنها شده بود. بسياري از نيروهاي چپ يا از بقايای حزب توده در مهاجرت انشعاب کرده بودند و يا نسل جوانی بودند که به یکی از تفسیرها و جریان های مارکسیزان پیوسته بودند. اینها غالباً در مخالفتشان با حزب توده و سوسیالیسم شوروی به جریان های مختلفی مانند مائوئیسم، تروتسکیسم، انور خوجه ئیسم، تیتیسیم و سایر مکتب های گوناگون ماوراء چپ و راست پیوسته بودند و در اثر استمرار فعالیت در فضای ذهنی به بیماری های گوناگون محفلی و اشکال گوناگون فساد سياسي دچار شده بودند. بقايای حزب توده نیز، که خودشان را متولی جنبش چپ سال های میان ۱۳۲۰ و ۱۳۳۲ میدانستند در مهاجرت از فساد سياسي در امان نماندند، بخصوص که بسياري از رهبران آن برای تأمین حیات فردی و سياسي حقیر خود يا به خدمت کا. گ. ب. و سایر دستگاه های بوروکراتیک و پلیسی کشورهای اروپای شرقی در آمده بودند و يا از روی اعتقاد به سوسیالیسم شوروی و اروپای شرقی بنوعی از سياست های روز باصطلاح «اردوگاه سوسیالیسم» تبعیت میکردند. بعلاوه فعالیت ذهنی توأم با ادعای متولی گری جنبش چپ آنان را نیز دچار فساد سياسي کرده بود، و همه اینها بلافاصله پس از انقلاب بعنوان سياست بازان حرفه ای، که پای بند هیچ اعتقادی هم نبودند، به کشور بازگشتند. آنها به کشوری و به میان مردمی بازگشتند که بعلت مهاجرت طولانی دیگر آنرا مطلقاً نمیشناختند و نسبت به آن بکلی بیگانه بودند. این بیگانگان با این عقده بازگشتند که به هر بهائی شده در این کشور باقی بمانند و جاه طلبی ها، و ادعاهای سياسي خود را که در مهاجرتی طولانی در غربت بصورت عقده ای در آمده بود ارضا کنند. این گروه ها چون در داخل مملکت و در میان مردم زمينه و پایگاهی نداشتند بمحض بازگشت کوشیدند تا در جریان های چپ و دموکراتیک رخنه کنند. آنها بدون کمترین احساس مسئولیتی برای نفوذ در سازمان های سياسي چپ و دموکرات به توطئه های گوناگون دست زدند و در عین حال به پخش افکار انحرافی از

چپ ترین اندیشه های سکتاریستی تا راست ترین افکار اپورتونیستی در درون جنبش پرداختند و باین ترتیب جنبش چپ را دچار هرج و مرج فکری ساختند که خود تأثیر بسیار عمده ای در شکست این جنبش داشت.

این حوادث نشان داد که مهاجرت طولانی همراه با فعالیت های سیاسی ذهنی و ادعاهای رهبری طلبی، صرفنظر از حسن نیت یا سوء نیت مهاجران، آنان را به سیاست بازان حرفه ای تبدیل و دچار فساد فکری و سیاسی میکند، و این همان خطری است که هم اکنون نیروهائی را که پس از شکست انقلاب به مهاجرت مجبور شده اند تهدید میکند، و حتی همین امروز هم عده ای به چنین فساد سیاسی دچار شده اند، ولی آنچه از این بدتر است اینست که این فساد سیاسی انقلاب آینده ایران را به خطر بیندازد.

۱۵- پایان حیات يك پدیده تاریخی چپ

در ضمن بحث در باره جریان های مهاجر چپ در مورد حزب توده باید توجه داشت که تنها فساد سیاسی ناشی از مهاجرت نبود که آنرا بصورت عاملی مخرب در درون جنبش چپ و کمونیستی ایران در آورد بلکه مسئله مهمتر آن بود که این حزب، که زمانی عظیم ترین نیروی توده ای - انقلابی تاریخ معاصر ایران و خاورمیانه را رهبری میکرد در جریان تحولات اجتماعی - سیاسی ایران و جهان و مناسبات عینی و ذهنی جنبش چپ انقلابی جهانی به جزئی از عنصر اپورتونیستی راست در جنبش کمونیستی و نماینده این اپورتونیسم در داخل ایران بدل شده بود.

تحولات پس از مرگ استالین (در ۵ مارس ۱۹۵۳ = ۱۴ اسفند ۱۳۳۱) در شوروی، که با شرایط تاریخی ۲۸ مرداد ۳۲ و تجاوز ارتجاع سرمایه داری امپریالیستی علیه جنبش توده ای و ناسیونالیستی ایران و همچنین مهاجرت قسمت عمده رهبری حزب توده ایران، همزمان بود آغاز چنین استحاله ای بود.

چنانکه معلوم است حزب توده ایران در مناسبات خود با جنبش کمونیستی جهانی

به انترناسیونالیسم عمیقاً وفادار بود و در شرایطی که جنبش جهانی کمونیستی کم و بیش نیروی هماهنگی را تشکیل میداد تلقی رایج از انتر ناسیونالیسم در آنزمان میتوانست بطور کلی عامل تقویت کننده ای برای این حزب محسوب شود اما این تلقی، که با نوعی درک مکانیکی آمیخته بود و بیشتر به وابستگی به سیاست های اتحاد شوروی، نخستین کشور سوسیالیستی جهان، تعبیر میشد همراه با وابستگی بعضی از عناصر رهبری به دستگاه های بوروکراتیک این کشور و اعمال نفوذ های این دستگاه ها بر احزاب کمونیستی، بویژه پس از مرگ استالین، به يك عامل منفی قوی تبدیل شد زیرا، در شرایطی که مفهوم انترناسیونالیسم انقلابی بدنبال تبدیل شوروی به يك کشور نیرومند جهانی و سپس شقاق در جنبش کمونیستی جهانی و در گیری های سیاسی و فکری بالاخص میان دولت های سوسیالیستی شوروی و چین بکلی تحول یافته بود، رهبری این حزب در مهاجرت عملاً به ابزار سیاسی دستگاه بوروکراسی شوروی در رابطه سیاسی با ایران و در مناسبات آن با سایر نیروهای کمونیستی جهانی بدل شد.

این رهبری با توهمات غلطی که در اثر ذهنیت ناشی از مهاجرت هم تقویت میشد مدام در تلاش احیاء يك سازمان در داخل ایران بود اما هیچگاه جز بعضی عناصر ضعیف و مشکوک و عده ای از اعضای گذشته حزب را که بشکلی عامیانه پابند سنت های گذشته بودند نتوانست نیروی دیگری را جذب کند. سازمان مهاجرین حزب توده بخصوص پس از اینکه گرایش های نوین کمونیستی در ایران بصورت جنبش چریکی ظهور کرد با ناسزا گوئی به آن نارسائی فکری و اپورتونیسم خود را بخوبی ثابت کرد، و نشان داد که جریان توده ای سالهای ۲۰ - ۳۲ بعنوان يك پدیده تاریخی عمر خود را به آخر رسانده و در شرایط جهانی و میهنی سال های ۴۰ بعد دیگر نمیتواند نقشی داشته باشد، و درست بهمن دلیل هم بود که فعالیت بقایای این اپورتونیسم راست، که فساد سیاسی و انحطاط اخلاقی هم بر آن حاکم شده بود در روزهای پس از انقلاب جز ضایعه در جنبش چپ ایران ببار نیاورد و شکست انقلاب،

که خود این اپورتونیسسم را هم جارو کرد نشان داد که جنبش کمونیستی انقلابی ایران در مبارزه با این اپورتونیسسم نباید کمترین خوشخیالی و کوچکتین سستی و اهمالی از خود بروز دهد.

۱۶- قدرت مانور بموقع

میدانیم که نیروهای انقلابی در جریان حوادث فداکاری های فراوان کردند. این نیروهای انقلابی که بطور عمده از جریان مجا هدین خلق و قسمت انقلابی چریک های فدائی خلق موسوم به اقلیت و سایر جریان های انقلابی مارکسیزان بنام خط دو تشکیل میشد بعد ها نیز همچنان با ایستادگی های اصولی خود در برابر ارتجاع بیش از تمام اپوزیسیون تلفات دادند ولی چنانکه همه میدانند این فداکاری ها و تلفات عظیم نتایج مطلوبی ببار نیاورد. این بی ثمری در عین حال تا حدود زیادی مربوط به نحوه مقابله این نیروها با حوادث بود.

میدانیم که در جریان انقلاب ایران و جابجائی قدرت و تثبیت قدرت جدید، مانند هر انقلاب دیگری، حوادث با حدت و سرعت میگذرند و تنها نیروهائی میوانند از آن پیروز در آیند که علاوه بر وجود و آمادگی شرایط لازم، خود نیز دارای قاطعیت و نرمش توأم با هم باشند و بتوانند در برابر حوادث بسرعت و بموقع مانور کنند. برای مثال همانطور که گفته شد پیش از دست بدست شدن قدرت، با توجه به اینکه در آستانه این دست بدست شدن هنوز شرایط برای روی کار آمدن يك نیروی انقلابی آماده نبود، نیروهای انقلابی باید به حکومت لیبرالی مانند دولت بختیار تن میدادند که بتوانند با استفاده از شرایط يك محیط نسبتاً آزاد نیروهای انقلاب را سازمان دهند. اما اینها علاوه بر اینکه مثل مردم عادی کوچه و خیابان شیفته و دستخوش هیجانات بودند و به چنین مطلبی حتی در ذهن هم نزدیک نشدند در تحقق شعارهائی هم که مطرح میکردند دچار تردید و دودلی میشدند. آنها باین ترتیب بهترین فرصت ها را برای تسخیر زمینه های انقلاب براحتی از دست دادند و با ترس و تردید خود به

ارتجاع مذهبی اجازه دادند که بر تمام این زمینه ها دست یابد. از جمله چریک های فدائی خلق در روزهای گرم انقلاب در برابر شعار مردم عادی، که با شعار «برادر ارتشی، چرا برادر کشی؟» و دادن گل میخک به آنان از يك طرف و سپر کردن سینه خود در برابر گلوله های نظامیان از طرف دیگر آنان را بتدریج دچار تزلزل کردند مدام در کوچه ها و خیابان ها شعار میدادند: «ارتش خلقی پیا میکنیم»، ولی در بهترین شرایط که نیروهای قابل ملاحظه ای از ارتش فراری شدند و یا سر به شورش برداشتند کوچکترین قدمی برای جلب این نیروهای شورشی و فراری و تشکیل لاقل هسته ها و یا نمونه هائی از ارتش خلقی برنداشتند، و حال آنکه ارتجاع بسرعت علاوه بر احياء هسته هائی از ارتش بسود خود سپاه پاسداران خاص خودش را نیز بوجود آورد.

همین ها همچنین از کمیته ها و شوراهای انقلابی سخن بسیار میگفتند اما هیچگاه بطور جدی ب فکر مشارکت در کمیته های محلی و شوراهای کارگری و یا اشغال آنها نیفتادند و در عمل آنها را به حال خود وا گذاشتند تا اینکه مالاها بسرعت آنها را بطور کامل قبضه کردند و لومپن ها و اوپاش بر شوراهای کارگری تسلط یافتند و آنها را بنام کمیته ها و شوراهای اسلامی مسخ کردند. اینها بجای اشغال سربازخانه ها و تشکیل ارتش انقلابی و تسخیر کمیته های توده ای و شوراهای کارگری، خودشان را آماده کردند که برای دیدار و یا بیعت با امام جدید الولاده بروند ولی حتی این اجازه را هم نیافتند که از دور هم که شده بر دست او بوسه بزنند.

سازمان مجاهدین خلق هم که با همه محدودیت عددی خود توانست در اثر بعضی موضعگیری های درست و بجا بسرعت رشد کند در غالب مواقع و لحظات مهم دچار تردید میشد و یا گاه بصورتی نابهنگام به يك موضع انقلابی میرسید. برای مثال رجوی در انتخابات ریاست جمهوری با اینکه در اثر يك ائتلاف مناسب با بسیاری از نیروهای اپوزیسیون زمینه مناسبی برای يك رقابت انتخاباتی پیدا کرد بمحض نهب خمینی مبنی بر اینکه تحریم کنندگان رفتارندم حق شرکت در انتخابات را ندارند میدان

را خالی کرد؛ و یا اینکه بخاطر دلجوئی از خمینی مجاهدین مدت چند ماه روزنامه خود را تعطیل کردند و یا از مقاومت در دانشگاه پاپس کشیدند و هنگامی هم که در ۳۰ خرداد تصمیم به مقاومت جدی گرفتند دیگر تعادل قوا بنحو قابل ملاحظه ای بسود ارتجاع مذهبی برهم خورده بود.

دو جریان فدائیان و مجاهدین که در دوران حکومت شاه و در زمانی نامناسب به خیزش مسلحانه گروهی و یا ترورهای انقلابی دست میزدند در گیراگیر انقلاب و در موقعی که هنوز ارتجاع موضعی بسیار ضعیف داشت بجای اینکه با مبارزات مسلحانه بصورت جنگ های پارتیزانی در شهرها و ترورهای فردی و گروهی از امکان تقویت و تثبیت حکومت اسلامی جلوگیری کنند راه تردید و محاشات و مبارزه مسالمت آمیز و قانونی در پیش گرفتند و بعد هم هنگامی که مجاهدین با تأخیر تصمیم به مقاومت مسلحانه گرفتند بدون توجه به تعادل قوا بجای تسخیر و اشغال شهرها و نقاط ضعیف قام نیروی خود را برای تصرف تهران، که در این زمان دیگر به سنگر نیرومند جمهوری اسلامی مبدل شده بود، متمرکز کردند و به جنگ و مقاومت های مسلحانه در خیابان های این شهر پرداختند؛ و بعد هم ترورهای انقلابی خود را که با قهرمانی های بسیار همراه بود هنگامی شروع کردند که حکومت اسلامی به تأسیس بعضی نهاد های اساسی و لازم برای خود موفق شده بود و رو به ثبات میرفت.

ناکامی تاکتیک های مبارزاتی نا بهنگام نیروهای انقلابی، که با فداکاری ها و از خود گذشتگی های قهرمانانه و در عین حال تلفات عظیم همراه بود پدیده دردناکی است که منشأ آن تردید و فقدان نرمش و فاطعیت و موقع شناسی و خلاصه قدرت مانور بموقع بود.

۱۷- ائتلاف ها و وحدت عمل ها

در روزهای اول انقلاب در میان اکثر نیروهای چپ و انقلابی که در خارج از حکومت قرار گرفته بودند نوعی تفاهم وجود داشت که گاه به همکاری هائی از جمله

بر سر انتخاب ریاست جمهوری و انتخابات اولین مجلس شورا منجر میشد ولی این تفاهم اغلب جدی گرفته نمیشد و سازمان های انقلابی و بخصوص دو سازمان چریک های فدائی و مجاهدین غالباً با تکیه بر نیروی خود مغرورانه دچار تکروی میشدند کما اینکه در انتخابات ریاست جمهوری، همانطور که گفته شد، رجوی بدون موافقت و حتی اطلاع مؤتلفین، نامزدی خود را از ریاست جمهوری پس گرفت؛ و یا همانطور که گفته شد این دو سازمان دعوت جبهه دموکراتیک ملی را برای دفاع از روزنامه آیندگان رد کردند؛ و یا جبهه دموکراتیک خود بدون توجه به تعادل قوا و عدم مشارکت این دو سازمان همه هستی خود را بر سر این کار گذاشت؛ و یا در ۳۰ خرداد سازمان مجاهدین خلق یکتنه و بدون جلب موافقت نیروهای انقلابی دیگر تصمیم به مقاومت گرفت؛ و بسیاری حوادث دیگر. باین ترتیب در حالیکه منافع انقلاب ایجاب میکرد که تمام نیروهای دموکرات و انقلابی در یک جبهه ائتلافی در مقابل ارتجاع، که به قدرت میخزید، به عمل دست بزنند، هر کدام باتکاء نیروی خود نوائی جداگانه میخواندند و حتی کم کم کار به جایی رسید که در میان نیروهای واحد چریکی نیز تفرقه آشکار شد و در حالیکه همه این نیروها مورد تهاجم سبعانه ارتجاع قرار داشتند بر سر غنیمت حکومت خیالی آینده در میان خود به نزاع مشغول بودند. این جدا سری و اقدامات منفرد راه را برای رسیدن هر چه سریع تر ارتجاع مذهبی به قدرت هموار کرد.

۱۸- فقدان تئوری انقلابی

همانطور که گفته شد و همه میدانند انقلاب از شهریور ۱۳۵۷ با شتابی روز افزون وارد مرحله ای تازه شد، سپس دولت انتقالی بختیار را بسرعت در هم پیچید و پیش از آنکه نیروهای دموکرات و انقلابی بتوانند از فضای دموکراتیک جانی تازه بگیرند امپریالیست ها و نمایندگان و متفکران سرمایه داری لیبرال با تمام قدرت کوشیدند تا خمینی هر چه زودتر حکومت اسلامی خودش را مستقر سازد. اما آنچه مربوط

به توده ها میشد این بود که این توده که هر روز به کوچه ها و خیابان ها میریخت، خود جز شعار «مرگ بر شاه» چیز روشن دیگری برای عرضه کردن نداشت و بدنبال شعارهای گوناگون دیگران به اینسو و آنسو کشانده میشد؛ جمعیت به هر ندائی که بوی مخالفت با شاه میداد یا سابقه ای از این مطلب را در ذهن او بیدار میکرد و به هیجان او پاسخ میگفت روی مساعد نشان میداد. يك نمونه ساده اینکه برای زنده کردن یاد مصدق با يك دعوت ساده بصورت میلیونی تا احمد آباد، یعنی چند کیلومتر دور از تهران، را طی کرد در حالیکه چندی قبل جمعیتی با همین ابعاد از خمینی، که در راهی بکلی معارض با مصدق میرفت، استقبال کرده بود، و این درست به همین دلیل بود که جمعیت در عین حال که میدانست چه چیزی را نمیخواهد در مورد آنچه باید بخواهد نظر روشنی نداشت. شعار معروف «شاه باید برود هر که میخواهد بیاید» بیانگر قاطع این سرآر گمی مطلق بود.

مسلم است که توده بدون رهبری نمیتواند راه روشنی داشته باشد اما در مورد این رهبری تا آنجا که مربوط به نیروهای دموکرات انقلابی میشد این نیروها زیر فشار وحشتناک حکومت استبدادی محمد رضا شاه و افزار اختناق آن ساواک، نه از نظر سازمانی و نه از لحاظ تجربی و نه از لحاظ تئوریک، در آستانه انقلاب و در جریان آن نتوانستند حداقل آمادگی را برای رهبری انقلاب بدست آورند. آنها از آرمانخواهی انقلابی سرشار بودند ولی برای بشمر رساندن انقلاب ایده آلیسم و آرمانخواهی بهیچوجه کافی نیست، و دانش انقلابی لازم است: و نیروهای انقلابی ما فاقد دانش لازم برای هدایت انقلاب بهمن بودند. بهمین دلیل هم هست که اکثریت قریب باتفاق تحلیلگران انقلاب ایران بدرستی معتقدند که دارودسته خمینی، با همه محدودیت نیروهایشان و با وجود محتوای ضد تاریخی نظریاتشان تنها درخلاً رهبری بود که توانستند بر امواج انقلاب سوار شوند و آنرا در جهتی که خود میخواستند هدایت و هدف های انقلاب را مدفون کنند. باین ترتیب یکبار دیگر این نظریه لنین صورت حقیقت یافت که بدون تئوری انقلابی عمل انقلابی غیر ممکن

۱۹ - نقش ابزار قدرت

در جریان صعود و تحکیم حکومت اسلامی تقریباً اکثریت قریب باتفاق نیروهای اپوزیسیون تا همین چند وقت پیش، و حتی در آستانه یازدهمین سالگرد انقلاب هم نمیخواستند باور کنند که این حکومت برای يك دوره از تاریخ ایران تثبیت شده است. عبارت «دوماه دیگر اینها میروند» که مضمون لطیفه های توده مردم شده بود تا یکی دو سال پیش ورد زبان نیروهای گوناگون اپوزیسیون بود، بگذریم از اینکه هم اکنون هم بعضی ها مانند سازمان مجاهدین «جمهوری اسلامی» را بادکنکی میدانند که با يك فوت «ارتش آزادیبخش» به هوا خواهد رفت. این نیروها دلائلشان برای عدم تثبیت حکومت اسلامی در قدم اول هرج و مرج سیاسی و حاکمیت ملوک الطوائقی و زد و خورد ها و درگیری های گروهی در داخل آن بود، که بعد ها ورشکستگی اقتصادی و نارضایتی عمومی مردم نیز بر آن افزوده شد. حقیقت هم اینست که هر کدام از این عوامل، حتی با ابعاد بسیار کوچکتر، میتواند در بعضی شرایط موجب سرنگونی يك قدرت شود اما آنچه نیروهای اپوزیسیون در تثبیت حاکمیت بحساب نمیآوردند تصرف ابزار قدرت بود. واقعیت اینست که خمینی و دار و دسته اش با همه محدودیت های خود پس از مدتی تزلزل افزارهای قدرت را یکی پس از دیگری بدست گرفتند و در عین حال به ایجاد نهادهای قدرت خاص خود موفق شدند. جریان انقلاب ثابت کرد که حتی يك نیروی کوچک وقتی بر افزارهای قدرت تسلط یافت، حتی با داشتن مشکلات متعدد نیز میتواند همچنان به حیات خود ادامه دهد، و مبارزات نیروهای اپوزیسیون برای جلوگیری از تثبیت حاکمیت روحانیان اسلامی تنها پیش از دستیابی آنان به افزارهای قدرت و تصرف آن میتوانست نتیجه بخش باشد و بنابر این پس از تصرف قدرت توسط «جمهوری اسلامی» نیروهای اپوزیسیون باید به تثبیت آن بمشابه يك حکومت باور میکردند و برای

سرنگونی آن به تدوین استراتژی تازه ای دست میزدند.

۲۰- عدم توانائی قدرت و توانائی اپوزیسیون دو عامل سرنگونی

شاید گفته شود که مشکلات عمده ای که ذکر شد هم اکنون هم با تمام قدرت وجود دارد و آنچنان نیرومندند که حکومت اسلامی را، با اینکه بر افزارهای قدرت هم دست یافته است، هر لحظه به سرنگونی تهدید میکنند. اگر حتی چنین فرضیه ای هم پذیرفته شود این اصل مسلم است که دگرگونی هنگامی صورت خواهد پذیرفت که حاکمیت دیگر نتواند حکومت کند و توده دیگر نتواند و نخواهد تحمل کند. اما ممکن است بعضی ها با يك تفسیر سطحی از این اصل به این نتیجه برسند که این دو جهت قضیه هم اکنون در باره حکومت اسلامی و توده مردم کاملاً صادق است و این حکومت منطقاً در حال سقوط است. صرفنظر از اینکه واقعیات عینی چنین توهمی را باطل میکنند، اگر بفرض شرط اول این فرمولبندی را هم مسامحه بخواهیم بپذیریم شرط دوم آن بهیچوجه تحقق نیافته است زیرا این شرط تنها به نارضایتی ساده مردم محدود نمیشود. این نارضایتی باید از طرف سازمان هائی که با توده مردم تماس عمیق دارند و از آگاهی تئوریک و تجربه سیاسی کافی برخوردارند سازماندهی شود و این سازمان یا سازمان ها پس از جلب اعتماد توده مردم با برنامه و تاکتیک های هوشمندانه معین و متناسب آنها را برای مبارزه با حکومت اسلامی در جهت سرنگونی آن بسیج کنند و در موقعی که توده اعتمادش به این سازمان ها جلب شده و در عین حال خستگی شکست و ناامیدی از پیروزی از تن و جانش بدررفته آنها را برای وارد آوردن ضربه اصلی به میدان فرا خوانند.

برای سرنگونی حکومت اسلامی، این حکومت باید بمعنای واقعی از ادامه حاکمیت عاجز مانده باشد، و توده ها با نیروئی تازه در زیر رهبری سازمان های آگاه و مورد اعتماد خود برای سرنگونی آن به میدان آمده باشند. هیچ قدرت حاکمی با همه ضعف ها و مشکلاتش خود بخود سقوط نخواهد کرد و هیچ نوع خیالبافی در

باره توانائی‌های سازمان‌های سیاسی و توده مردم سبب دگرگونی در قدرت نخواهد شد. ناتوانی‌های قدرت به تنهایی برای سقوط او کافی نیست. برای این کار توانائی سیاسی و سازمانی همراه با آگاهی متناسب و حرکت بموقع توده‌ها هم لازم است.

۲۱- انقلاب و تجربه شخصی توده‌ها

پس از تثبیت حاکمیت ارتجاع مذهبی، اگر نگوئیم تمام، لاقلاً اکثریت جریان‌های اپوزیسیون این تثبیت را نمی‌پذیرفتند و حال آنکه این ارتجاع نه تنها در تهران و شهرستان‌ها تمام نیروهای اپوزیسیون را سرکوب کرده و رهبری آنها و فعالین آنها را ناگزیر به فرار از کشور و مهاجرت به خارج کرده بود بلکه حتی در کردستان نیز شهرها را به اشغال خود در آورده و تمام امکانات مبارزه رودررو را از نیروی عظیم پیشمرگه‌های انقلابی مسلح گرفته و آنها را به اتخاذ تاکتیک جنگ و گریزهای پارتیزانی مجبور کرده بود. در حالیکه همزمان با همه اینها نیروی نظامی مهاجم عراق را نیز قدم به قدم عقب میراند.

قسمت اعظم رهبری نیروهای اپوزیسیون و فعالین این نیروها که به مهاجرت افتاده بودند با تکیه به ضعف‌های حکومت اسلامی مدام به مردم وعده سقوط عامل آنها میدادند. البته نیروهای راست، در این توهم که غالباً هم به آن باور داشتند، همگی به تاکتیک‌های سیاسی دولت‌های امپریالیستی و پول‌های بی‌دریغ دولت‌های ارتجاعی منطقه تکیه داشتند و تصورشان این بود که با حمایت آن سیاست‌ها و تکیه به این امکانات مادی میتوانند با استفاده از گروه‌های کوچک در داخل و با وارد آوردن یک ضربه حکومت اسلامی را ساقط کنند که همگی اقدامات آنها به شکست انجامید و وعده‌های آنان بی‌پشتوانه در آمد و سرانجام هم وقتی امپریالیست‌ها بعلت ناامیدی از سقوط فوری حکومت اسلامی طرح نزدیکی با آنها ریختند معلوم شد که این نیروها برای امپریالیست‌ها و دولت‌های مرتجع منطقه نقش خبرچین و در بهترین شرایط نقش

عامل فشار برای وادار کردن جمهوری اسلامی به عقب نشینی سیاسی بیشتر در برابر حریفان را بازی میکرده اند.

جریان های چپ و دموکرات انقلابی نیز با ارزیابی غیر واقع بینانه از نیروهای خود و باتکای نارضایتی توده ها دچار این توهم بودند که با سازماندهی نیروهای خود میتوانند مردم را برای سرنگونی قدرت بدنبال خودشان بکشانند. ولی حقیقت این بود که اولاً مردمی که انقلاب بهمین رهبری روحانیت را تجربه کرده بودند سرخورده از این تجربه تحرك انقلابی خود را از دست داده بودند و ثانیاً در تمام دوران جوشش انقلابی بی کفایتی نیروهای انقلابی را برای رهبری خود آزموده بودند و از اینرو برای دوباره به میدان آمدن و پذیرش رهبری این نیروها بهیچوجه آمادگی نداشتند.

تلاش توأم با شکست تمام نیروهای راست و چپ برای سرنگونی حکومت اسلامی، تمام خوشباوری های آنان را در این راه نقش بر آب ساخت و ثابت کرد که انقلاب و یا لاقبل سرنگونی يك حکومت، کار گروه ها و دسته های پراکنده مخالف نیست و يك حکومت را نمیتوان با چند توطئه نیروهای راست متکی به نیروهای امپریالیستی و مرتجع خارجی و یا چند ضربه فداکارانه و انقلابی گروه های دموکرات و انقلابی سرنگون کرد. روند تثبیت حاکمیت ارتجاع مذهبی و عدم موفقیت تلاش ها و پیش بینی های خوشباورانه و ساده لوحانه جریان های مختلف اپوزیسیون طی دوازده سال مبارزه نشان داد که نیروهای راست چیزی جز ابزار دست امپریالیست ها نیستند و تمام هیاهوی آنها به يك اشاره و یا يك بازی امپریالیسم پایان خواهد یافت و در عین حال ثابت کرد که انقلاب کار توده هاست و نیروهای پیشتاز انقلابی تنها در ارتباط تنگاتنگ با توده هائی که با تجربه شخصی خودشان راه و رسم انقلاب را دریافته اند میتوانند حکومت را سرنگون کنند. تا توده ها به میدان نیایند و با تجربه شخصی خودشان به انتخاب رهبری و قبول شعارهای مناسب نرسند انقلاب غیر ممکن است.

۲۲- غیر قابل اعتماد بودن روحانیت

در جریان جنبش انقلابی نیروهای لیبرال و دموکرات از حضور فعال روحانیت استقبال کردند بدون آنکه شعارهای مذهبی - سیاسی آنها جدی بگیرند. قسمتی از نیروهای چپ هم نسبت به روحانیان توهم داشتند باین معنی که تصور میکردند حضور اینها در جریان انقلاب میتواند فایده‌هائی دربر داشته باشد. بدتر از همه بعضی نیروها مانند حزب خائنین به توده ایران با تفسیرهای عامیانه و قلابی مارکسیستی و تمثیل سازی های دروغین، بعضی از روحانیون و از جمله شخص خمینی را نمایندگان خورده بورژوازی انقلابی تصویر و در سیمای آنان خصوصیات دموکراتیک و انقلابی کشف میکردند. آن قسمت از نیروهای انقلابی چپ هم که نسبت به بعضی از روحانیان توهم داشتند یا از معتقدات سیاسی و طرح های خمینی و اطرافیان او برای حکومت اسلامی بی خبر بودند و یا آنها جدی نمیگرفتند؛ در عین حال هر يك از این نیروها در این استقبال از روحانیان توهمات و طرح های خودشان را داشتند از جمله اینکه بعضی تصور میکردند روحانیت دولتمدار نیست و بنا بر این راه را برای رسیدن آنان به قدرت، دیر یا زود باز خواهد کرد و حال آنکه نیروی روحانیت طرفدار حکومت اسلامی با آئین های مذهبی خویش دورنمائی برای حکومت کردن داشت و بقول رفسنجانی به مهمانی نیامده بود. این نیرو پس از آنکه لیبرال های مذهبی را به همکاری و شرکت در حکومت فرا خواند هر گز اجازه نداد که اینها به مکانیسم های حکومت و دولت مسلط شوند. روحانیت در عین حال از يك طرف با تبلیغ بی امان فکر مذهبی و تهییج احساسات مذهبی در میان توده ها به سازماندهی بسود خود پرداخت و از سوی دیگر به نیروهای ملی و دموکرات اعلان جنگ داد و علیه آنها وارد عمل شد. نیروهای غیر مذهبی، اعم از لیبرال و دموکرات انقلابی نه تنها به معتقدات خمینی و اطرافیانش توجه و اعتنا نکردند بلکه با فراموش کردن سابقه تاریخی نقش منفی روحانیت در جنبش های سیاسی در حقیقت به بالا آمدن آنها کمک کردند.

يك نگاه سطحی به تاریخ صد ساله اخیر ایران بخوبی نشان میدهد که قشر

روحانی يك قشر انگلی و از لحاظ طبقاتی به قدرت هائی از جامعه بسته است که از آن تغذیه میکند و مطلقاً فاقد اصالت طبقاتی است و وظیفه تاریخی او نیز تخدیر توده ها از طریق خرافات مذهبی بسود قدرت های طبقاتی است، و حتی بعضی از روحانیان که در تاریخ صد ساله اخیر ایران بعنوان یار مردم و انقلاب معرفی شده اند همگی در موضع ارتجاعی قرار داشته اند. دو نمونه شیخ فضل الله و «دو سید»، که اولی علیه مشروطه و دو نفر دیگر طاهراً بسود مشروطیت وارد میدان شده بودند، هر دو طرف شدت ضد ترقی و تجدد بودند و در عین حال همین سیدین طرفدار مشروطیت بودند که اصل نظارت روحانیان را بر قانونگذاری، که پیشنهاد شیخ فضل الله بود، بر مشروطه خواهان و متمم قانون اساسی تحمیل کردند و هر دو طرف در تکفیر مشروطه خواهان ترقیخواه و انقلابی مکمل یکدیگر بودند. نمونه متأخرتر، نقش منفی روحانیان در جنبش ملی شدن نفت بود. همه میدانند که از عوامل مهم تضعیف دولت مصدق یکی آخوندان دریاری مانند بهبهانی و دیگری آخوندان باصطلاح ملی مانند سید ابوالقاسم کاشانی بودند. صرفنظر از این نمونه های تاریخی یکی از چهره های باصطلاح دموکرات انقلابی، در جریان انقلاب سید محمود طالقانی بود که غیر از دفاعیاتش از شیخ فضل الله نوری و دشنام هایش به مشروطه خواهان، در جریان انقلاب در سر بزنگاه و در آخرین لحظات عمرش نشان داد که يك خمینی کوچک است و متأسفانه بیشتر زنده نماند تا ماهیت سیاه ارتجاع سیاسی - مذهبی را در سیمای روحانیت باصطلاح انقلابی بیشتر نشان دهد.

با توجه به این توضیحات شکست انقلاب دموکراتیک توده ای بهمن و انحراف آن بوسیله روحانیت بسوی يك حکومت فاشیستی - مذهبی این درس بزرگ را به ملت ما آموخت که مداخله روحانیت در جنبش های اجتماعی - سیاسی جز فاجعه ببار نمیآورد و نیروهای دموکرات انقلابی در جریان جنبش های سیاسی - اجتماعی آینده مطلقاً به هیچ روحانی - هر چند انقلابی نما هم باشد - نباید اعتماد کند و اجازه دهد که روحانیت امکان یابد که معتقدات مذهبی خود را در ایدئولوژی انقلاب داخل کند. نیروهای

انقلابی همیشه باید این قشر انگلی ریاکار و دراز دستان کوتاه آستین را با همان دیده ای نگاه کنند که اندیشمندان بزرگ تاریخ ما همچون حافظ و عبید زاکانی نگاه میکردند.

۲۳- زبان های مذهب سیاسی

در جریان انقلاب بزرگترین حربه روحانیت مرتجع برای منحرف کردن توده ها از هدف های دموکراتیک و توده ای شان مذهب بود. آنها تمایلات و معتقدات مذهبی مردم را در تمام دوران صعودشان به حاکمیت بیازی گرفتند. خمینی که در روزهای اول به توده ها وعده میداد که برق و آب و اتوبوس را مجانی خواهد کرد چند صباحی از انقلاب نگذشته با ابداع فرمول «تاریخی» «اقتصاد مال خراست» مدعی شد که مردم برای نان انقلاب نکرده اند، برای اسلام انقلاب کرده اند و حال آنکه هر کس میدانند که مسلمانان ایرانی اسلام خودشان را داشتند و نه تنها کسی به اسلام آنها تجاوزی نکرده بود بلکه هر روز مسجد و امامزاده تازه ای هم در گوشه و کنار شهرها و قصبات ایران سر بر میداشت و بعلاوه شاه و شهبانوش هم هر از گاه احرام می بستند و یا با بستن دخیل به ضریح امامان از آنها حاجت میطلبیدند بنحوی که خمینی خود در ترجیح شاه بر کمونیست ها میگفت لا اقل شاه به دینداری تظاهر میکرد و باین دلیل او را در مقایسه با کمونیست ها قابل بخشش میدانست. در هر صورت خمینی و یارانش پس از انقلاب هر روز بنام مذهب بازی تازه ای در آوردند: يك روز انقلاب را به موی سر زنان و ریش مردان بستند و روز دیگر رنگ و قواره لباس را مبنای انقلابی و ضد انقلابی بودن قرار دادند، مهمتر از همه گروه های مختلف مردم را بنام مذهب به جان هم انداختند؛ بجای قوانین مترقی و مراجع قانونی و قضائی دموکراتیک حدود و تعزیرات اسلامی و امر بمعروف و نهی از منکر را مقرر کردند و اوپاش و ریاکاران و باصطلاح دادگاه های آنچنانی اسلامی مأمور استقرار نظم در جامعه شدند؛ ملی بودن ننگ و کمونیسم و حتی لائسیسته محاربه با خدا شناخته شد و هر چیز کثیف و

پلشتی با يك پسوند «اسلامی» تطهیر شد و بالاخره بجای جمهوری دموکراتیک توده ای که خواست مردم انقلابی بود پدیده مجهول و مسخره ای بنام «جمهوری اسلامی»، که همان اسمش ناقض ماهیتش است، بعنوان نظام اجتماعی - سیاسی شناخته شد، و کیست که دیگر امروزه ماهیت تباه این نظام را که از نوع عقب مانده ترین و کثیف ترین نظام های سرمایه داری، یعنی نظام دلالی قرون وسطائی است نشناخته باشد، نظامی که در آن میلیون ها خانواده توده های زحمتکش در فقری وحشتناک و بی سابقه بسر میبرند و عده ای معدود طی مدتی بسیار کوتاه از طریق دلالی و «قاچاق مجاز» و کارهای غیر مولد میلیاردها ثروت به جیب میزنند و هر روز بر این ثروت بادآورده میافزایند، نظامی که بجای اخلاق ادعائی اسلامی فسادى همه جانبه با عمق و وسعتی بی سابقه بر اجتماع حکمفرما کرده و فضا را برای تظاهر هر نوع اخلاق انسانی در رابطه میان مردمان، اگر نگوئیم کاملاً بسته، بسیار تنگ کرده است. شکست انقلاب، و استقرار حاکمیت و نظم اسلامی نشان داد که مذهب اگر بصورت امر شخصی انسان ها گاه میتواند بعنوان مسکن و مخدر دردهای شخصی آنان را، با القاء امید به سعادت آنجهانی و ترسیم مناظر خوش آیند، تسکین دهد در عوض مذهب سیاسی يك مصیبت اجتماعی و يك بلای عمومی است که جامعه را به بدترین فلاکت های ممکن مبتلا میکند.

۲۴ - زیان های تفکر مذهبی - سیاسی مدرن

البته تنها مذهب سنتی، که افزار نفوذ روحانیت در میان توده و تسلط بر آن محسوب میشود، نبود که به جنبش انقلابی - دموکراتیک سال های ۵۶ - ۵۷ لطمه اساسی وارد آورد بلکه تفکر مذهبی باصطلاح جدید و اصلاح طلب نیز در این میان نقش منفی قابل ملاحظه ای داشت. گرایش انقلابی در میان نسل جوان طبقات و قشرهای خورده بورژوازی جامعه علاوه بر تظاهر چریکی - کمونیستی آن بصورت چریکی - مذهبی هم ظهور کرد. این جریان که نمیتوانست به مذهب روحانیت معمم

بسندده کند مرجع و رهبری فکری خود را در حسینیه ارشاد و فردی مانند علی شریعتی پیدا کرد. حکومت استبدادی که دشمن اصلی خود را کمونیسم و دموکراسی انقلابی میدانست بامید اینکه این جریان فکری را علیه دشمن اصلی برگرداند با آن به مآشات و بشیوه جنگ و گریز و چماق و هویج رفتار میکرد و با این شیوه برخورد عملاً به تقویت آن یاری میرساند.

اما جریان مذهب فکلی که بعضی اختلافات صوری با روحانیت داشت و توانست نیروهائی از نسل جدید خرده بورژوا را، که روحانیت و مذهب سنتی و قشری برایش جاذبه ای نداشت، به خود جلب کند در حقیقت در جریان رشد خود به نوعی نزدیکی و آشتی با روحانیت مذهبی رسید و توانست قسمتی از نیروهای اجتماعی را به دامن این روحانیت بیندازد، و جریان جمهوری اسلامی هم با نشان دادن نرمش و انعطاف نسبی قسمتی از این نیروها را به خدمت خود در آورد. جلب نیروهای خورده بورژوازی تحصیلکرده و جوان بصورت غیر مستقیم و از راه مذهب به رهبری قشری روحانی نشان داد که مذهب فکلی و تفکر اصلاح مذهبی علی رغم مخالفت هایش با عمامه و قشریگری مذهب سنتی و تلاشی که برای تطبیق مذهب با دست آوردهای تمدن بشری میکند همچنان در برابر تکامل و ترقی و تفکر انقلابی مترقی قرار دارد و هنگامی که پای مذهب سیاسی در میان باشد فکل و عمامه و حسینیه و مسجد سرانجام، اگر هم به یکدیگر تبدیل نشوند همدیگر را تکمیل میکنند آنهم در جهتی که تربیون به منبر مبدل شود و واعظ فکلی جای خود را به آخوند عمامه ای بسپارد.

۲۵- خویشاوندی نیروی سوم با حکومت اسلامی

چنانکه معلوم است نه تنها تفکر و نیروی مذهب فکلی خویشاوندی خود را با مذهب قشری در جریان انقلاب نشان داد و بصورت وسیله، و نردبانی برای صعود روحانیت مذهبی در آمد بلکه تمام انواع تفکرات دیگر مربوط به طبقات

خورده بورژوا نیز هر کدام بنوبه خود بصورت پله ای از این نردبام در آمدند و حکومت اسلامی خمینی همه رنگ های تفکر خورده بورژوائی را در شعار «نه شرفی نه غربی» خود خلاصه کرد. میدانیم که قدیمی ترین، و انسجام یافته ترین این نوع فکر خورده بورژوازی که ظاهراً بصورت يك سیستم عرضه میشد باصطلاح دستگاہ تفکری بود که بنام نیروی سوم معروف شده بود و طیفی از نیروهای لائیک و نیمه مذهبی و حتی «چپ رو» را در خود میگرفت. نمونه برجسته میراث داران این جبهه جلال آل احمد بود که زیر عنوان مبارزه با «غربزدگی» به تمام مظاهر تمدن اعلان جنگ داد، ضمن تخطئه جنبش و فکر مشروطه خواهی به دفاع جانانه از مجسمه ارتجاع مذهبی دوران مشروطیت، یعنی شیخ فضل الله نوری، پرداخت و صریحاً به استقبال يك حکومت مذهبی در عصر ما رفت. نمونه «گوشیستی» تفکر خرده بورژوائی نیز در دوران انقلاب در يك جریان فکری، که نمونه برجسته آن حزب رنجبران بود، انعکاس یافت که در تمام طول گسترش انقلاب اگر نه تنها شعار، لااقل عمده ترین شعارش «نه امریکا نه روسیه، ایران مال ایرانیه» بود و با همین شعار بود که با کوله باری از تفکر باصطلاح مارکسیستی - مائوئیستی به جناحی از حکومت اسلامی پیوست.

شک نیست که نه اسلام فکلی و نه جریان های گوناگون فکری باصطلاح نیروی سومی، که خود را با توهمات ضد غربی سرمایه داری سرگرم و دلخوش میکنند و در عالم واقع و عمل دشمن واقعی سوسیالیسم هستند هیچکدام بعنوان شریک، و یا لااقل شریک متساوی الحقوق و دائمی در حکومت اسلامی پذیرفته نشدند و همگی آنان در مسیر تصفیه حکومت بسود اسلام و روحانیت سنتی بصورت تفاله به کناری انداخته شدند ولی انقلاب نشان داد که این نیروها، که همگی از يك آبشخورند و ریشه در طبقات خورده بورژوازی دارند در مخالفت و ضدیت با ترقی و تمدن و سوسیالیسم تنها میتوانند نقش ابزار و نردبام صعود هر نیروی فاشیستی، از جمله يك حکومت فاشیستی مذهبی را، بازی کنند.

در جریان بررسی انقلاب ضمن برخورد به این نکته که نیروهای انقلابی و دموکرات فاقد يك تئوری انقلابی بود، متوجه میشویم که اگر برخی عناصر و محافل محدود هم دید کم و بیش روشنی نسبت به انقلاب داشته اند از این امکان مطلقاً برخوردار نبوده اند که این بینش را به توده ها و حتی به نخبگان انقلابی منتقل و آنرا تبدیل به يك سیستم کنند. پنهین دلیل نیروهای انقلابی چپ پس از برآمد انقلاب و در روند تحولات آن میکوشیدند تا يك دستگاه تئوریک منسجمی برای انقلاب دست و پا کنند اما اولاً غالب اینها بعلت جوان بودن و رشد یافتن در جامعه خفقان زده و فرهنگ باخته محمد رضا شاهی نه تنها از دانش سیاسی و اجتماعی بی بهره یا کم بهره بودند بکلی فاقد تجربه سیاسی نیز بودند. نسل انقلابی که در سالهای پنجاه سربلند کرد نه تنها از تاریخ دور و نزدیک مملکتش بی اطلاع بود، بلکه بعلت فضائی که تبلیغات حاکمیت استبدادی و همچنین دشمنان کمونیسم و دموکراسی انقلابی بوجود آورده بودند با اصرار عجیبی از تجربه تاریخی بلافصل خود هم، یعنی جنبش توده ای سال های پیش از ۳۲ دوری میگزید، و هنگامی هم که امکانی برای مطالعه می یافت با نگاهی کاملاً سطحی و عامیانه به متون کتاب های مارکسیستی میچسبید و به اولین چیزی که برخورد میکرد میکوشید آنرا بطور مکانیکی با روند انقلاب ایران تطبیق دهد. مثلاً یکی از محققان که در باره انقلاب فرانسه مطالعه داشت بمناسبت اینکه ژاکوبین های انقلابی جلسات خود را در یکی از صومعه های کهنه فرقه مسیحی دومینیکن تشکیل میدادند در وجود روحانی قشری، که در رأس حرکت توده قرار گرفت، نوعی ژاکوبنیسم کشف میکرد و حتی خمینی را مثلاً با سن ژوست و یا روسپیر مقایسه میکرد؛ یا بعضی ها که مسحور تاریخ انقلاب روسیه و تکرار حوادث آن در میهن ما بودند در وجود بختیار يك کرنسکی دیگر میدیدند و با خوشخیالی منتظر بودند که پس از فرار او بلشویک ها پا در رکاب کنند. از همه بدتر اینکه وقتی یکی از افراد نسل جدید به کتابی مثل ۱۸ برومر مارکس برخورد بعنوان يك کشف بزرگ، در وجود

حاکمان جمهوری اسلامی يك كاست پیدا کرد و بر آمد روحانیت شیعه را بعنوان بناپارتیسم جار زد بدون اینکه کمترین توجهی به این نکته بکند که میان آیت الله و ژنرال، و فرانسه قرن نوزدهم و ایران قرن بیستم هیچ رابطه و قیاسی نمیتواند وجود داشته باشد و اساساً چرا حتماً باید بناپارتیسم باشد و چرا خود خمینیسم را با مشخصات خاص خودش نباید بعنوان يك پدیده بررسی کند و احیاناً از تجربه تاریخ ایران هم چیزی به گنجینه مارکسیسم بیفزاید.

مسئله در بررسی هر انقلابی باید در صورت امکان به تمام انقلابات مشابه در کشورهای دیگر و استنتاجات نظری و تئوریک که از آنها میشود مراجعه کرد و باین ترتیب يك انقلابی ایرانی نمیتواند مثلاً به تجربه انقلاب بورژوا دموکراتیک فرانسه و یا انقلابات توده ای ویتنام و چین یا انقلاب سوسیالیستی شوروی و کوبا و یا هر انقلاب مترقی دیگری در سایر کشورهای جهان بی اعتنا باشد، و تازه اینهمه کافی نیست و باز هم در صورت امکان باید از سیر تحولات اجتماعی در کشورهای مختلف جهان بهره گیری فکری بکند اما آنچه مارکسیسم به ما میآموزد اینست که هر جامعه ای و هر زمانی و هر تحول اجتماعی، مثل هر پدیده دیگری خصوصیات خاص خودش را دارد و هیچگاه دو حادثه صد در صد مشابه در تاریخ تحقق پیدا نمیکند و الگوسازی های تاریخی کاری مکانیکی و غیر دیالکتیکی است که جز گمراهی راه به جانی نمیرد.

۲۷- اهمیت نقش عامل ذهنی در انقلاب

وجه دیگری که در برخورد نیروهای مارکسیزان با روند انقلاب و تحلیل آنها از این روند بچشم میخورد برخورد مادی مکانیکی بود. اینها که بدرستی ریشه تحولات اجتماعی را در مناسبات اقتصاد دی میدیدند غالباً در تطبیق این نظریه با انقلاب ایران بصورتی يك بُعدی عمل میکردند و به تأثیر عامل ذهنی مطلقاً توجهی نداشتند آنها با توجه به اینکه در جریان انقلاب سرمایه داری بزرگ وابسته زیر ضربه قرار گرفته

بود نه تنها در وجود جنبش و توده های زحمتکش يك هويت طبقاتی میدیدند بلکه به شرکت روحانیت قشری در انقلاب هم، که برای تصرف جنبش خود را به درون آن انداخته بود، يك وجهه صرفاً طبقاتی میدادند؛ و چون این روحانیت نه کارگر و دهقان زحمتکش بود و نه سرمایه دار يك شناسنامه خورده بورژوازی برای او صادر کردند؛ و چون در رأس حرکت توده ها قرار گرفت يك خصلت انقلابی هم در او کشف کردند و در نتیجه او را به لقب خورده بورژوازی انقلابی ملقب کردند و سرانجام هم، بر اساس این فلسفه که خورده بورژوازی انقلابی دارای ماهیت دموکراتیک و انقلابی است این روحانی را با عنوان «دموکرات انقلابی» تعمیم دادند. اصرار در اینگونه توجیهات بویژه از اینجا ناشی میشد که چون هر انقلابی علاوه بر اینکه ریشه طبقاتی دارد ضرورتاً دارای يك ایدئولوژی طبقاتی هم هست که تحت هدایت این ایدئولوژی به يك تحول طبقاتی هم منجر میشود.

این حرف درست است که انگیزه انقلاب بهمن يك عامل عینی بود و ریشه آن در همین عامل عینی، یعنی تضاد طبقاتی و بحران اجتماعی ناشی از آن نهفته بود اما مثل هر انقلاب دیگری باید تحت تأثیر يك رهبری فکری، که خود يك عامل ذهنی است، قرار میگرفت. ولی تا آنجا که به انقلاب بهمن مربوط میشود اینست که چون این انقلاب نتوانست در روند تکامل خود به عامل ذهنی مناسب یا ریشه خود، یعنی تئوری طبقاتی - تاریخی دست یابد عامل ذهنی دیگری را، که عاملی ضد تاریخی و غیر طبقاتی بود، بعنوان راهنمای خود پذیرفت. این عامل ذهنی که همان مذهب و معتقدات اسلامی شیعه بود چنان تأثیری در روند انقلاب گذاشت که ماهیت طبقاتی آن فراموش شد و قسمت عظیمی از توده انقلابی را که علیه تضاد و ستم طبقاتی - اجتماعی بپاخاسته و در جستجوی عدالت مادی بودند با سراب ذهنیات مجرد فریفته کرد و روحانیت که دیگر رهبری جنبش را بدست گرفته بود تا آنجا پیش رفت که مطلقاً منکر طبقاتی بودن انقلاب شد و آنرا «انقلاب اسلامی»، که يك تعبیر کاملاً ذهنی و مجرد از يك حرکت عینی اجتماعی

است، خواند و مدعی شد که انقلاب نه تنها ریشه طبقاتی نداشته بلکه هیچ هدف طبقاتی را هم دنبال نمیکند.

باین ترتیب روند انقلاب بهمن و شکست آن نشان داد که اگر چه يك انقلاب ریشه در تضادهای عینی و مادی جامعه دارد و معمولاً بر بستر این تضادها تکامل می یابد ولی در غیاب يك سیستم فکری طبقاتی - اجتماعی میتواند يك ذهنیت غیر طبقاتی را بعنوان راهنمای خود بپذیرد. انقلاب بهمن نشان داد که راهنمای هر انقلاب اجتماعی ضرورتاً ایدئولوژی طبقاتی - انقلابی نیست کما اینکه تلاش برای ماهیت طبقاتی دادن به اندیشه های مذهبی رهبری جمهوری اسلامی نیز امری عبث و گمراه کننده از کار در آمد.

۲۸ - درس گرفتن از تاریخ زادگاه انقلاب

هر حادثه ای از فضای حادثه و تاریخ این فضا متأثر است و برای ما فضای ما محیط ایران است که برای خود سوابق تاریخی و ویژگی های خاص خودش را دارد. انقلابیون ایران برای هدایت انقلابی که در کشورشان ایران میگذرد علاوه بر اینکه باید این فضا و محیط خاص و مشخصات اجتماعی - طبقاتی و روحیات و خلیات خاص مردمش را بشناسند باید از سوابق تاریخی آن هم مطلع باشند و از تجربیات انقلابی گذشته مردم این مملکت برای ساختن آینده بهره بگیرند.

تاریخ صد ساله اخیر میهن ما از تجربه های گوناگون و آموزنده اجتماعی انباشته است. این تاریخ نقش مخرب روحانیت و مذهب سیاسی را در مشروطیت بنحو برجسته ای تجربه کرده است؛ این تاریخ از زیان های پراکندگی و تفرقه نیروهای انقلابی داغ های عمیقی بر چهره دارد؛ تاریخ میهن ما جنبش دموکراتیک خیابانی را در آذربایجان، کودتای ناسیونالیستی کلنل محمد تقی خان پسیان را در خراسان و حکومت شوروی سوسیالیستی را در گیلان همزمان ولی جدا و مستقل از هم پدید آورده است که هر سه تای آنها به سقوط کشانده شدند و جای خود را به حکومت

دیکتاتوری نظامی مرکزی دادند، این تاریخ نتایج زیانبار دودلی های سوسیال دموکراسی در سال های پیش از کودتای رضاخان در اسفند ۱۲۹۹ و درک و تحلیل های غلط آنرا از ظاهر سازی های تجدد خواهانه حکومت مستبد رضا شاهی در خود ثبت کرده است؛ این تاریخ ثمرات تلخ وابستگی جنبش توده ای و جازدن وابستگی کورکورانه به دستگاه بوروکراسی شزوری را بجای انتر ناسیونالیسم پرولتری از خاطر نبرده است. بهر حال تاریخ صد ساله اخیر میهن ما از تجربیات گوناگونی انباشته است و هیچ نیروی انقلابی در ایران، هر چقدر هم با آموزش های انقلابات بزرگ و تحولات عمده سایر کشورهای جهان و تئوری های انقلابی آشنا باشد تا وقتی با تاریخ کشور خودش و تجربیات تاریخی آن آشنائی پیدا نکند و با آنها در نیامیزد قادر به درک درست و هدایت هیچ حرکت اجتماعی در ایران نخواهد بود.

شکست انقلاب بهمن نشان داد که اگر انقلابیون ایران کمترین آشنائی با این تاریخ میداشتند نه فریب نیرنگ های روحانیت را میخوردند و نه با نیرنگ مذهب تخدیر میشدند، نه به دام اپورتونیسم راست توده ای میافتادند و نه به لیبرالیسم و ناسیونالیسم بی هویت تکیه میکردند، نه به پراکندگی نیروهای انقلابی در لحظات ضروری تن میدادند، نه به مبارزات سطحی علیه امپریالیسم دل خوش میکردند، نه گرفتار اپورتونیسم و هراس از هیجان توده میشدند، نه هر سخن پر طمطراق بی محتوا را بجای آموزش های انقلابی می پذیرفتند، نه بدنبال شعارهای تند و آتشین، ولی تو خالی میرفتند، نه به سوابق نیروها و شخصیت های اجتماعی بی اعتنا میماندند، نه پرچم مستقل انقلابی خود را زمین می گذاشتند و در زیر علم ارتجاعی و ضد انقلابی دیگران سینه میزدند، نه در برابر نیروهای خشن ارتجاع و اوپاش حزب الهی سکوت و مماشات میکردند، نه دگماتیسم را با قاطعیت و نه اپورتونیسم را با نرمش اشتباه میگرفتند، نه مغرور از نیروی خود و نادیده گرفتن نیروهای دیگر دچار سکتاریسم میشدند و تکروی میکردند، نه به الگو سازی های مکانیکی از روی انقلاب های سایر کشورهای جهان دست میزدند، و نه بالاخره دموکراسی را به بهای

حتی گرانبها ترین ارزش های جهان و تاریخ میفروختند، و در اینصورت مسلم بود که انقلاب نجات یافته و جامعه و میهن ما بجای فرو افتادن در اعماق عصر ظلمت به مرحله تازه ای از تکامل تاریخ قدم نهاده بود: آموزش از صفحات تاریخ وطن، چنین است بزرگترین درس انقلاب بهمن .

۱۳۶۹/۱۱/۲۳

جمهوری اسلامی ایران و اپوزیسیون سیاسی آن

مهدی بازرگان اولین نخست وزیر جمهوری اسلامی يك هفته پیش از مرگش (در ۳۰ دی ۱۳۷۳) در تاریخ ۲۳ دی در مصاحبه ای با روزنامه آلمانی فرانکفورتر روند شاو، پس از اشاره به نابودی فرعون مصر با همه ثروت و خدا گونگیش، در مورد حکومت روحانیان شیعه گفت : « اینها هم مانند بسیاری از دیکتاتورها به همین سرنوشت دچار میشوند. اینها بحکم طبیعت باید آنقدر بتازند و کثافتکاری کنند تا بدست خودشان نابود شوند. » و هنگامی که روزنامه نگار از او پرسید : « شما گمان دارید که تغییر اساسی فقط با در هم فروریختن نظام ممکن است » در يك کلمه جواب داد : « آری ».

در حقیقت شمارش معکوس حیات جمهوری اسلامی از مدتها پیش آغاز شده و سقوط این حکومت در زمان انجام این مصاحبه دیگر چنان محسوس و حاد شده بود که بازرگان نه تنها آنرا حس میکرد بلکه آنرا بشارت میداد. گفتار بازرگان را میتوان هم بعنوان يك آرزو و هم بصورت اعلام يك خبر تلقی کرد زیرا نشان دهنده آنست که جمهوری اسلامی چنان دچار فساد و انحطاط، و یزعم شخصیت سیاسی مسلمانی که یکی از بنیانگذاران آنست، چنان منحرف است که نه تنها آرزو میکند که این حکومت برافتد بلکه خبر میدهد که با همه قدر قدرتش بزودی از میان خواهد رفت. او برای نابودی حکومت اسلامی حتی نیازی به وجود يك نیروی بیرونی نمی بیند و تصور میکند که کار بدستان این حکومت چنان غرق در کثافتکاری خواهند شد که « بدست خودشان نابود خواهند شد ». واقعیت اینست که جمهوری اسلامی حاکم بر ایران در اثر فساد و انحطاط و از هم پاشیدگی باورنکردنیش از مدتها پیش به چنان بن بست افتاده که خوشبین ترین هوادارانش نیز نمیتوانند به بقای آن حکم قطعی بدهند. هفده سال

حاکمیت فساد، هرج و مرج، همراه با عدم صلاحیت زمامداران در اداره کشور ساده ترین فرد جامعه ایران را مدتهاست به این نتیجه رسانده که این حکومت دیگر قابل دوام نیست. جمهوری اسلامی اینک در تمامی زمینه ها و از جمله اداره اقتصاد کشور، که پایه اصلی و مادی هر حکومت است، به بن بست رسیده است.

نظام جمهوری اسلامی اینک از لحاظ اقتصادی بیش از هر حکومت دیگری در ایران، هم به اقتصاد جهانی امپریالیستی وابستگی پیدا کرده و هم به ورشکستگی کامل دچار شده است. در طول حیات این حکومت صنعت و تولید کشور سقوط کرده و بدنبال ترویج اقتصاد دلالی و سفته بازی قشر جدیدی از سرمایه داری دلال غیر مولد با سرمایه های ده ها میلیاردی بوجود آمده که مدتی است حاکمیت را قبضه کرده و حرکت اقتصادی کشور را بسود خود به بحرانی عمیق و مزمن و علاج ناپذیر دچار کرده است.

میدانیم که تکیه گاه و منبع عمده در آمد کشور و محور اصلی اقتصاد ایران نفت است. اما این در آمد که در سال ۱۳۵۴ به ۲۴ میلیارد دلار بالغ میشده در سال ۱۳۷۲ به ۱۳ میلیارد دلار، یعنی تقریباً نصف تنزل کرده در حالیکه در فاصله این مدت جمعیت ایران از ۳۴ میلیون به ۶۲ میلیون، یعنی تقریباً دو برابر افزایش یافته. در آمد نفت علاوه بر نسبت افزایش جمعیت نسبت به نیازها و مخارج کشور هم بسیار پائین آمده باین ترتیب که در آمد سرانه نفت، که در سال ۵۳ مبلغ ۵۸۷ دلار بود در سال ۱۳۶۸، یعنی ۶ سال پیش به ۱۲۰ دلار رسید و طبق گفته مقامات رسمی در سال ۱۴۰۰ این مبلغ تا ۱۵ دلار پائین خواهد آمد.

اما صادرات غیر نفتی، که کمتر از ۲۵ درصد کل صادرات کشور را تشکیل میدهد بعلت کاهش رشته های تولیدی و سیاستهای ارزی متناقض و آشفته بشدت پائین آمده است. برای مثال جمع کل صادرات غیر نفتی در سال ۱۳۷۳ حدود ۴/۵ میلیارد دلار بوده که صادرات فرش ۳۸ درصد کل آنرا تشکیل میداد و به مبلغ ۱/۶۷۴ میلیارد دلار میرسید و حال آنکه صادرات آن در سه ماهه اول ۱۳۷۴ بمیزان ۳۰

در صد کاهش یافت یعنی از ۶۰۰ میلیون دلار به ۴۰۰ میلیون دلار رسید و پس از آن بکلی متوقف شد. باین ترتیب جمهوری اسلامی از لحاظ در آمد ارزی بسختی در تنگنا افتاده زیرا علاوه بر کاهش شدید در آمد نفت، از ارز حاصله از صادرات غیر نفتی نیز، که بطور عمده بدست بخش خصوصی میرسد، مبلغ بسیار اندکی، و بروایتی يك پنجم آن به سیستم بانکی کشور بر میگردد و بقیه یا در فعالیت های غیر تولیدی بکار میرود و یا صرف واردات قاچاق میشود و قسمت عمده آن هم به بانکهای خارجی سپرده میشود. گذشته از این عدم موازنه میان واردات و صادرات بر این مشکل میافزاید. برای مثال در سال ۱۳۷۱ میزان واردات ۲۹ میلیارد دلار بود در حالیکه قیمت کل صادرات در همین سال از ۱۵ میلیارد دلار تجاوز نکرد و بموجب آمار رسمی در آخر همین سال ایران نزدیک به ۳۰ میلیارد دلار کسری ارزی داشت. باین ترتیب دولت برای رفع نیازهای ارزی ضروری خود ناگزیر به قرض خارجی متوسل میشود و اینک بطوریکه در همه جا تکرار میشود جمهوری اسلامی ایران قریب ۴۰ میلیارد دلار بدهی خارجی با بهره های کلان دارد که هر ساله مجبور است بیش از ۵ میلیارد دلار از در آمد محدود ارزی خود را صرف بازپرداخت آن بکند، منابع مطلع میگویند که در سال ۷۵ دولت ناگزیر است تمام در آمد ارزی خود را صرف بازپرداخت اقساط وامهای خارجی و تهیه کالاهای اساسی و هزینه های جانبی دیگر بکند. و در نتیجه کوچکترین امکانی برای رفع نیازهای ارزی بخش تولید در ایران باقی نماند. اما علاوه بر اینها تولید از واردات بی بند و بار نیز رنج میبرد و مقداری از کاهش تولید در این بخش و تعطیل بعضی از کارخانه ها مربوط به اشباع بازار از کالاهائی است که مشابه آنها در داخل ساخته میشود.

در مورد تولید در رشته صنعت نیز باید گفت که این بخش از اقتصاد در حال حاضر تنها با یکسوم ظرفیت خود کار میکند و در عین حال بسیاری از رشته های صنعتی یا تعطیل شده و یا در حال تعطیل شدن هستند. برای نمونه صنایع فلزی و نساجی که رشته های پرکارگری هستند بطور متوسط ۳۰ درصد

ظرفیت خودشان کار میکنند که بعلت کمبود ارز برای تهیه مواد اولیه و ابزار یدکی و مخارج ارزی دیگر همین مقدار هم رو به کاهش میرود.

در مورد صنایع فلزی مدیر عامل سازمان صنایع بنیاد مستضعفان در ۲۳ مرداد ۱۳۷۴ آمار تولید صنایع را «نگران کننده» خواند و فاجعه را در يك جمله خلاصه کرد که «صنایع بنیاد با کاهش تولید مواجه و کارکنان آن بلا تکلیف هستند» زیرا از ۱۰۰ شرکت تحت پوشش این سازمان ۹۷ درصد گرفتار مشکلات ارزی هستند و بانک مرکزی از ۱/۷۰۰ میلیارد دلار ارز مورد نیاز صنایع فلزی پرداخت کمتر از نیمی از این مبلغ یعنی ۸۰۰ میلیون دلار آنرا تعهد کرده که با احتمال قوی از تأمین همین مبلغ هم ناتوان خواهد بود. از جمله همین صنایع بنیاد مستضعفان از ۸۰ میلیون ارز مورد نیاز سالانه خود در چهار ماهه اول سال ۱۳۷۴ تنها ۱۰ میلیون دلار یعنی کمی بیش از یکسوم آنرا دریافت داشته است.

رشته دیگر عمده تولید، صنعت نساجی است اما این رشته نیز که به ۱/۴ میلیارد دلار ارز در سال ۷۴ نیاز دارد در چهار ماه اول سال فقط به دریافت ۱۲۰ میلیون دلار، یعنی کمی بیش از يك چهارم ارز مورد نیاز خود موفق شده است. باین ترتیب برای نمونه میتوان از واحدهای تولید کشف مشهد یاد کرد که ۵۰ درصد آنها بعلت تنگنای ناشی از کمبود ارز مورد نیاز و رکود بازار با مشکل جدی مواجهند. روزنامه رسالت در مرداد ماه امسال نوشته بود که بخش صنعت حتی برای حفظ و ادامه وضعیت کنونی به ۳/۵ میلیارد دلار نیاز دارد که بانک مرکزی فقط نیمی از این مبلغ یعنی ۱/۸ میلیارد دلار را تعهد کرده که معلوم نیست بتواند همین رقم را هم تأمین کند. طبیعی است وقتی صنایع موجود در چنین رکود نگران کننده ای بسر برند وضع طرحهای صنعتی چگونه خواهد بود. در خبرها آمده بود که ۲۵۰۰ طرح صنعتی در اثر تغییرات سیاست ارزی بلا اجرا مانده و سیستم بانکی قادر به تأمین ارز برای این طرحها نیست. بهر حال مشکلات این بخش از اقتصاد عبارت است از کمبود لارز و نوسانات آن که ورود مواد اولیه و قطعات یدکی و تجهیزات و ماشین آلات را

دچار اشکال میکند؛ کمبود اعتبارات بانکی بعلت وجود کسر بودجه دولت و مصرف آنها در طرحهای دولتی، ورود قاچاق کالا، که به سالی ۵ میلیارد دلار بالغ میشود و به تولید لطمه میزند، بی نظمی و فساد و رشوه خواری در ادارات و تسلط نزدیکان به قدرت بر همه امکانات سودآور، بی ثباتی سیاستهای اقتصادی دولت و بطور کلی ساختار سیاسی قدرت.

پس از پایان جنگ که با بالارفتن قیمت نفت در سال ۱۳۷۰ نیز همراه بود امید میرفت که کارباز سازی شهرها بتواند رشته های صنعتی مربوط به این بخش را گسترش دهد اما از يك طرف افزایش قیمت نفت سبب اتخاذ سیاست پولی و ارزی سهل الحصول شد و از طرف دیگر بعلت فقدان امنیت مالی و سیاسی و سود بالای کار تجاری و دلالی موجب گسترش این رشته از اقتصاد شد و در نتیجه کار ساختمان رونق نیافت، بویژه که پائین آمدن دوباره قیمت نفت کار را خرابتر کرد و باین ترتیب نشان داده شد که اقتصاد ایران، که به نفت وابسته است، در معرض نوساناتی است که امپریالیستها بمیل و بسود خود در قیمت و بازار نفت بوجود میآورند و طبیعتاً تمام عوارض نکبتبار این نوسانات را نیز ناگزیر باید تحمل کند. در مورد وابستگی شدید پول و اقتصاد ایران در حقیقت باید یادآور شد که این وابستگی چنان وسیع و عمیق شده که نوسانات روزانه قیمت دلار در نوسانات و تغییرات قیمت کالاهای مصرفی اثر کاملاً مستقیم میگذارد و اینک دیگر سالهاست که این وابستگی از محافل محدود مالی بیرون آمده و به اعماق اجتماع نفوذ کرده بنحوی که به مسئله روزانه توده های مردم بدل شده است.

از جمله عوارض نکبتبار وابستگی اقتصاد به نفت و دلار افزایش سریع و سرگیجه آور قیمت ارز و سقوط ارزش ریال بود که در سال ۱۳۷۳ به اوج خود رسید. این وضع علاوه بر آنکه به تولید صنعتی ضربات عمده وارد آورد اقتصاد دلالی را باز هم بیش از پیش گسترش داد. گذشته از آن نرخ تورم را بشدت بالا برد. برای مثال در همین سال طبق اطلاع منابع رسمی نرخ تورم ۴۰ تا ۴۴ درصد بود و حال آنکه

کارشناسان اقتصادی این نرخ را تا ۱۰۰ درصد بر آورد کرده اند. افزایش قیمت کالاها اینک دیگر نه به هفته و روز بلکه به ساعت و لحظه بسته است.

این نوسانات در عین حال موجب افزایش وحشتناک کسری بودجه دولت شده است. این کسری در پنج سال میان سالهای ۱۳۷۳ - ۱۳۶۹ معادل ۲۵ میلیارد دلار بود باین معنی که در آمد کشور در این مدت ۸۰ میلیارد دلار و هزینه ها ۱۰۵ میلیارد دلار بود. دولت نیز برای جبران این کسری جز گرفتن وام از سیستم بانکی چاره دیگری ندارد. مبلغ این وام در سال ۱۳۷۳ يك قلم ۱۱۰۰ میلیارد تومان بود و در عین حال بدهی دولت به سازمان تأمین اجتماعی تا آخر همین سال به ۱۰۰ میلیارد تومان رسید.

اما دولت جمهوری اسلامی، که نوید زندگی مرفه به مستضعفان، یعنی زحمتکشان و تهیدستان، میداد و با محافل امپریالیستی سر جنگ داشت برای رهائی از بن بست ورشکستگی و مبارزه با رکود مزمن و تورم مستمر از مدتی پیش به راه حل هایی که محافل اقتصادی امپریالیستی توصیه میکنند متوسل شده که صد البته در این راه نیز با شکست کامل مواجه شده است. «برنامه تعدیل اقتصادی» که جمهوری اسلامی به توصیه بانک جهانی و صندوق بین المللی پول به آن توسل جست شامل اصول زیر است :

۱- تشویق سرمایه گذاری خارجی و حذف کنترل های وارداتی یعنی اتخاذ سیاست درهای باز؛

۲- کاهش رسمی ارزش ریال و یکسان کردن نرخ ارز؛

۳- سیاست های ضد تورمی که عبارتند از : کنترل اعتبارات بانکی در جهت افزایش نرخ بهره، کنترل کسر بودجه از طریق کاهش هزینه ها و افزایش قیمت کالاهای تولید شده در بخش عمومی و افزایش مالیات ها و قطع سوبسیدها، کنترل دستمزد ها و آزاد گذاردن قیمت ها ؛

۴- و بالاخره خصوصی کردن اقتصاد عمومی از طریق کارخانه های دولتی به

سرمایه داران ایرانی.

با اینکه بسیاری از این سیاست‌ها در تناقض مطلق با قانون اساسی جمهوری اسلامی و پرنسیپ‌هائی بود که در جهت مستضعف‌پروری از جانب سردمداران حکومت اعلام شده بود اما دولت با اینکه همه این اصول را برای نجات از ورشکستگی زیر پا نهاد بیش از پیش در سرازیری سقوط افتاد.

جلب سرمایه‌گذاری شرکت‌های خارجی، بویژه در اثر تحریم اقتصادی امریکا هنوز به جائی نرسیده و تنها موردی که از آن سخن گفته میشود يك قرار داد توسعه میدان‌های نفتی و صدور نفت و گاز است که با شرکت توتال فرانسوی منعقد شده است. اما مهم‌تر از تحریم اقتصادی امریکا و ممنوعیت قانون اساسی مانع اساسی که بر سر راه اجرای این برنامه قرار دارد ساختار سیاسی و سیستم اقتصادی و عدم امنیت قضائی و حقوقی برای سرمایه‌گذاری و همچنین فقدان تمرکز قدرت و حاکمیت نظام ملوک‌الطوایفی، بخصوص بر منابع درآمد و همچنین عدم اعتماد به ثبات جمهوری اسلامی است که علاوه بر آن مانع جلب سرمایه‌گذاران ایرانی داخلی و فراری نیز برای سرمایه‌گذاری در ایران میشود. گذشته از اینها کسب سودهای کلان و آسان از طریق دلالی و تجارت و بورس بازی جائی برای سرمایه‌گذاری‌های درازمدت در صنعت و تولید باقی نمیگذارد. گذشته از اینها تا آنجا که دیده شده سیاست خصوصی‌کردن و فروش کارخانه‌های دولتی نیز صرفاً در جهت حراج این منابع در آمد عمومی بسود وابستگان نزدیک به قدرت بوده است.

در هر صورت تمام تلاشهای دولت در دو سال اخیر برای اجرای سیاست «تعدیل اقتصادی» با شکست مطلق مواجه شد و بار دیگر ثابت شد که جمهوری اسلامی با ساختار سیاسی و فکری و اداری موجود از اجرای هر نوع برنامه‌ای ناتوان است. از عواقب این ناتوانی آنکه رئیس سازمان برنامه و بودجه بعلت دستکاری‌های اکثریت مجلس در برنامه اقتصادی دولت استعفا کرد. او در گزارشی که در زمان تصدی خود داده بود گفته بود که «دولت و نظام جمهوری علیرغم تمایل به توسعه اقتصادی در

مقابل ملزومات توسعه مقاومت میکنند». او این ملزومات و پیش نیازهای توسعه را رابطه سیاسی با دنیای خارج، فضای مناسب در داخل کشور برای جلب تکنولوژی و سرمایه و نیز «غیر سیاسی شدن مدیریت خوانده بود» که بقول او مقبول محافل رهبری رژیم نیست و «مدیران سیاسی و اقتصادی نه بر اساس درجه مهارت و سطح تحصیلات بلکه بر حسب ملاکهای مکتبی و ایدئولوژیک انتخاب میشوند».

بهر حال سیاست تعدیل اقتصادی نه تنها نتوانست به بهبود و رشد اقتصاد کشور کمک کند بلکه تا همان حد هم که به اجرا در آمد لطمات تازه ای به این اقتصاد وارد آورد تا آنجا که معاون بانک جهانی در اکتبر امسال، یعنی مهر ۱۳۷۴ گفت که ایران از نظر اقتصادی «در شرایط بسیار دشواری» بسر میبرد و صندوق بین المللی پول نیز «اقتصاد کلان ایران» را اقتصادی «بی ثبات» توصیف کرد. برای مثال فروش کارخانه های دولتی مطلقاً نتوانست کمکی به کسر بودجه دولتی بکند زیرا به ثمن بخش به نور چشمی ها فروخته شده اند. یا ایجاد مقررات برای گرداندن ارز ناشی از صادرات و همچنین کنترل بهای ارز باعث شد که واردات در سال ۷۴ به نصف تقلیل یابد و صادرات غیر نفتی تقریباً متوقف شود، حذف سوبسیدها و تأمین های اجتماعی نیز ضربه تازه ای به مردم کم در آمد وارد آورد. در نتیجه قیمت کالاهای مصرفی باز هم بالاتر رفت و صنایع محلی دچار رکود بیشتری شد و بیکاری بیش از پیش گسترش یافت و باین ترتیب تولید و در آمد سرانه باز هم پائین تر رفت. اینک از هر مسافری که به خارج میآید پرسیده شود از ایران چه خبر بدون تأمل خواهد گفت: «گرانی و فقر بیداد میکند.»

یک ناظر خارجی در شهریور ۱۳۷۴ در باره اقتصاد ایران نوشت که بر اثر فرسایش و خیم ابزارهای صنعت نفت، رکود صنایع ناشی از کمبود ارز و سرمایه گذاری و سقوط سرسام آور ارزش ریال و بالاخره تورم سرسام آور، تولید ناخالص ملی را به ۴۰ درصد بیست سال پیش تنزل داده در حالیکه در این مدت جمعیت دو برابر و در آمد نفت نصف شده است. بر اثر رکود اقتصادی از هر سه ایرانی یکی بیکار شده و افزایش

اندک حقوق کارمندان دولت و سایر مزدبگیران فقرا را فقیرتر و افراد طبقه متوسط را فقیر کرده است. و اینک تقریباً نیمی از مردم ایران با درآمدهای ماهانه ای کمتر از ۵۰ دلار در زیر خط فقر زندگی میکنند.

اینک دیگر برای همه ثابت شده است که با نظام حقوقی، سیاسی و اجتماعی موجود تدوین یک استراتژی اقتصادی غیر ممکن و مشکلات اقتصادی ایران غیر قابل حل است. حل مشکلات و نوسازی اقتصادی با نظام ولایت فقیه و حقوق اسلامی و با وجود گروه های مختلف و چند دستگی در قدرت، که تمام وجوه کشور را به هرج و مرج کشانده مطلقاً ناسازگار است. هرج و مرج و بی بند و باری اقتصادی تنها به وجوه و زمینه های عمومی و کلی اقتصاد محدود نمیشود. از خصوصیات دیگر جمهوری اسلامی فقدان کنترل برنامه منابع مالی کشور و معاملات دولتی و خود مختاری و یک تازی های محافل مختلف قدرت و عناصر وابسته به آنها در سوء استفاده از این منابع و غارت و چپاول ثروت عمومی است. معاملات دولتی یکی از منابع بزرگ درآمد وابستگان نزدیک به قدرت است که بعضی از آنها را به میلیارد های دلاری تبدیل کرده است. در زمان جنگ بویژه در معاملات اسلحه، و بخصوص اسلحه قاچاق بعضی ها به ثروت های کلانی رسیدند، در گزارشی که عزت الله سحابی، یکی از همراهان بازرگان، در ۱۳۶۸ در مورد جنگ منتشر کرد نوشت که «جنگ کشور تنها ۳۰ میلیارد دلار تمام شد در حالی که حدود ۱۰۰ میلیارد دلار در حیف و میل ها و بند و بست های شرم آور و بصورت کمیسیون و رشوه های زیر میزی دود شده. ۷۰ میلیارد دلار رشوه وزیر میزی، رقمی بیش از چهار برابر و نیم در آمد ارزی دولت در سال ۱۳۷۱. در این نوع کمیسیون ها خانواده رفسنجانی، رئیس جمهور، دست بالا را دارند و در تقسیم اینگونه منابع درست مانند خانواده محمد رضا شاه عمل میکنند.

در ماههای اخیر چندین فقره هواپیماهای شرکت آلمان سقوط کردند و جان عده ای از مسافران بریاد رفت. سروصدا بلند شد که مسئولان مربوطه با گرفتن رشوه های میلیونی هواپیماهای قراضه را بعنوان هواپیماهای نو بحساب شرکت

خریده اند. تنها موارد معدودی از این رشوه گیری ها در اثر اختلافات میان گروههای رقیب فاش میشود. يك نمونه مدیر کل سابق دخانیات از رشوه های دریافتی به گرفتن دو فقره پورسانت از خرید های خارجی اعتراف کرد که یکی ۸ میلیون مارک و دیگری ۷ میلیون دلار بود.

دزدی اشیاء عتیقه و فروش آنها در خارج به قیمت های گزاف بوسیله دست اندر کاران دیگر امر رایجی شده است.

بانکهای کشور تا یکی دو سال اخیر یکی از ناندانی های راحت و بی دردسر عناصر متنفذ قدرت بود. اخیراً چند فقره از این اختلاسهای کلان که در بانکهای ملی، تجارت و صادرات صورت گرفته لو رفت و دزدان بدنبال تسویه حسابهای گروهی ناگزیر تحت تعقیب قرار گرفتند. برای مثال تنها در يك شعبه كوچك بانك تجارت ۲/۴۰۰ میلیارد تومان دزدی شدند. اما از همه جالب تر دزدی ۱۲۳ میلیارد تومانی بانك صادرات بود که از فساد سراپای دستگاه قدرت حکایت داشت. این اختلاس مجموعه عظیمی از مسئولان حکومتی را در بر میگرفت و بهمین دلیل در يك محاکمه نمایشی برای تسکین افکار عمومی و در عین حال بقصد رفع اتهام از مقامات درجه اول چند نفر از افراد دست دوم را به مجازات های مختلف محکوم کردند. از قرار معلوم رفیق دوست رئیس بنیاد جانبازان در این اختلاس عامل اصلی بود ولی او نه تنها به دادگاه کشانده نشد بلکه از طرف رهبر و «ولی فقیه» در مقام رسمی خود ابقاء شد. در عوض يك روزنامه حزب اللهی و خط امامی بنام «پیام دانشجوی بسیجی» که با احتمال قوی بعلت اختلافات گروهی در این مورد افشاگری میکرد توقیف و امتیازش برای همیشه لغو شد و این امر نشان داد که دستگاه از صدر تا ذیل و بدون استثنا از نظر سوء استفاده های مالی دچار فساد است.

اما بحران جمهوری اسلامی تنها به فساد مالی و ورشکستگی درمان ناپذیر اقتصادی محدود نمیشود. این حکومت از لحاظ سیاسی نیز با بحرانی عمیق روبرو است که ذاتی آنست. چنانکه معلوم است پایگاه اجتماعی جمهوری اسلامی بر طبقات

خورده بورژوازی و بورژوازی سنتی نهاده شده و از لحاظ ذهنی و فرهنگی نیز بر اندیشه های مذهبی شیعه تکیه دارد که این هر دو پدیده هائی کهنه و پوسیده و از لحاظ تاریخی ارتجاعی و به قرون کهن مربوط هستند هم اکنون هم کاریدستان اصلی آن نمایندگان «میدان» و عناصر بازارند که در اقتصاد چیزی جز شیوه های راهزنی و مافیائی و لومپنی نمیشناسند و در اداره امور اجتماعی و اداری، هرج و مرج ذاتی و خصلت طبیعی آنهاست. طبیعی است که يك حکومت با این خصوصیات نمیتواند دارای يك استراتژی اجتماعی - سیاسی کار ساز باشد. جمهوری اسلامی و ولایت فقیهش با همه تلاشها و جنگالها و فشارها کمترین موفقیتی حتی در زمینه روحی و مکتبی نیز مطلقا شکست خورده و پایگاه های مردمی خود را بکلی از دست داده است و همین امر خود تناقضات سیاسی داخلی آنها را تشدید کرده و سبب شده است که در سیاست جهانی نیز نتواند به يك استراتژی حساب شده و قابل دوام دست یابد. در نتیجه اینک با يك بحران سیاسی همه جانبه دست به گریبان است و از آنجا که بحران سیاسی به اوج خود رسیده و هر لحظه خطر سقوط مجموعه نظام را تهدید میکند گروه بندی های مختلف حساب خود را از یکدیگر جدا کرده و به رودروئی با یکدیگر در آمده اند.

البته بسختی میتوان میان این گروه بندی ها خط و مرز مشخصی کشید زیرا صرفنظر از اینکه همگی آنها در سرو سامان بخشیدن به حاکمیت جمهوری اسلامی دست یکی بوده اند و وجوه مشترك زیادی نیز با هم دارند همه آنها در ایجاد بحران کنونی جامعه بنوعی مسئولیت دارند. با اینهمه کسانی جریانهای عمده ای را بشرح زیر در مجموعه نظام جمهوری اسلامی مشخص کرده اند:

۱- جریان سنتی یا محافظه کار بازاری ها و میدانی ها

۲- راست مدرن یا پراگماتیست ها

۳- چپ ها یا رادیکالها یا خط امامی ها

۴- اسلامی های لیبرال و لیبرال های غیر روحانی

۵- روحانیت بزرگ حوزه علمیه قم

جریان سنتی محافظه کار و فوق ارتجاعی که بمناسبت انتساب به روزنامه «رسالت» جریان «رسالتی ها» نیز خوانده میشود اینک در قدرت دست بالا را دارد و ولی فقیه موجود را تقویت میکند و متقابلاً از جانب او حمایت میشود. این جریان از لحاظ سیاسی - اجتماعی کوچکترین اعتقادی به حق دخالت مردم در امور و یا آزادی های اجتماعی ندارد و طرفدار سرسخت قهر و سرکوب قطعی هر نوع مخالفی است و در عین حال طرفدار حفظ جدی تمام سنت های مذهبی است. بقول روزنامه «عصر ما» «ارگان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی»، این جریان معتقد است که «ولایت و قدرت از سوی خداوند به فقها تفویض شده»، رأی مردم زمینی است و در صورت عدم نیاز میتوان از آن صرفنظر کرد. این طیف خود را تنها جریان صالح، بر حق و مشروع برای حاکمیت ولایت و تسلط انحصاری بر قدرت میدانند. از لحاظ اقتصادی نیز طرفدار نظام بازاری قدیمی و سنتی و مخالف شدید تمرکز سرمایه و نظام بانکی و برنامه ریزی شده است و از يك اقتصاد تجاری بی بند و بار، و در حقیقت هرج و مرج مطلق اقتصادی جانبداری میکنند. این جریان میکوشد تا با استفاده از انتخابات دوره پنجم تمامی قدرت را در دست بگیرد و راست مدرن دولتی را از قدرت دولتی بیرون براند، و در این راه ابائی ندارد که در آستانه انتخابات مجلس با تکرار شعارهای سهمیه بندی پرداخت سوسید، کنترل قیمت ها و اعدام تروریست های اقتصادی با اصطلاح چپ ها نیز همصدائی کند بدون اینکه کمترین اعتقادی به این شعارها داشته باشد.

«راست مدرن» یا پراگماتیست که اینک به نمایندگی رفسنجانی مشخص میشود در واقع در حاکمیت موجود در موضع ضعف قرار دارد و در زمینه فرهنگی و همچنین سیاسی - اجتماعی طرفدار نوعی لیبرالیسم رقیق برای جلب توده های متوسط است. این جریان برای رفع بحران اقتصادی به يك نظم و برنامه ریزی و استفاده از عناصر تکنوکرات نیاز دارد و در تلاش برای برون رفت از بحران از نوعی سیاست همراه با

نرمش و انعطاف در برابر دولتهای امپریالیستی طرفداری میکند.

این دو جریان که اینک در رقابت برای کسب قدرت مطلقه و در آستانه انتخابات دوره پنجم در برابر یکدیگر صف کشیده اند بهیچوجه با يك خط عبور ناپذیر در برابر هم قرار ندارند و پس از ایجاد و استقرار توازن قدرت میان آنها با تعدیل سیاستهای خود، البته در دراز مدت، و اگر عمر جمهوری اسلامی وفا کند، کاملاً در یکدیگر ادغام خواهند شد زیرا گروه اول در جریان پیشرفت خود و بر عهده گرفتن مسئولیت مطلق اداره کشور ناگزیر به نظم و ترتیب اقتصادی تن خواهد داد و از وابستگی خود به اقتصاد جهانی امپریالیستی پرده برخواهد داشت و در زمینه های سیاسی - اجتماعی و فرهنگی در مواقع لزوم از سختگیری های غیر لازم دست خواهد کشید.

در مورد باصطلاح چپ ها یا رادیکالهای خط امامی، که روزنامه سلام را بعنوان ارگان خود دارند و امثال خونینی ها، رهبر دانشجویان اشغالگر سفارت امریکا و محتشمی، دامن زن آتش جنگ داخلی در لبنان، را در رأس خود دارند هم در زمینه اجتماعی جانبدار مراعات جدی اصول و مبانی اسلامی و هم در زمینه اقتصادی و سیاسی طرفدار مستضعفان و مخالف جدی امپریالیسم هستند. اینان سخت در تلاشند که هویت اسلامی خود را در زمینه های فرهنگی و سیاسی، و بخصوص سیاست جهانی، حفظ کنند. طرفداری آنان از مستضعفان بهیچوجه بمعنای مراعات دموکراسی و اصول آزادی های اجتماعی بمعنای امروزی نیست بلکه بر اساس همان تعالیم مذهبی طرفداری از فقرا و بینوایان مبتنی است که طبعاً پایه واقعی و عینی ندارد و صد در صد ارتجاعی است. آنها در عین حال طرفدار گسترش اسلام رادیکال در تمام دنیای اسلامی هستند و در این زمینه نه تنها هیچگونه آشتی با امپریالیسم، بخصوص امپریالیسم امریکا و انگلیس از خود نشان نمیدهند بلکه هیچ نوع نرمش و انعطافی را هم در برابر آنها جایز نمیدانند. اینها که در جریان انتخابات دوره چهارم مجلس ریاست جمهوری رفسنجانی دستشان از قدرت دولتی کوتاه شده اینک در موضع اپوزیسیون انتقادی قرار گرفته اند و میکوشند تا چهره موجهی در برابر راست های در قدرت از

خود نشان دهند. آنها اکنون تا آنجا پیش میروند که نه تنها ولایت مطلقه فقیه را نمی پذیرند بلکه ولایت را نیز به «وکالت» محدود کرده و بصراحت هم مینویسند که «ولایت و اختیارات از آن يك فرد نیست بلکه از آن حکومت است». با اینهمه اینها در واقع هیچ برنامه اجتماعی و سیاسی واقع بینانه و مثبتی در جهت رشد جامعه و زیست صلح آمیز در جهان کنونی ندارند و در صورت کسب قدرت جامعه ایران را به فاجعه های تازه تری خواهند گشاند. بعضی از جریانهای خوشخیال مانند «اکثریت» انتقادات کنونی این جریان را از راستهای حاکم حمل بر استعداد قسمت هائی از آن و سمتگیری بسوی دموکراسی میکنند و حال آنکه راست ها ممکن است روزی که احساس امنیت بکنند لااقل به نوعی لیبرالیسم فرهنگی - سیاسی تن بدهند ولی چپ ها آنچنان از بیخ و بن یا هر نوع لیبرالیسم و دموکراتیسم مخالفند که مطلقاً کمترین امیدی به تحول در این جهت در میان آنها نمیتوان داشت. آنها خواهان انحصار مطلق در حاکمیت هستند و هیچ نیروئی را جز خود، چه در درون قدرت و چه در بیرون آن تحمل نمیکند.

این جریان در عین حال جریان های کوچک مشابهی، مانند «گروه مجاهدین انقلاب اسلامی» را نیز در کنار خود دارند که افراد آن بیشتر غیر روحانی هستند و یا جریانی که با روزنامه جهان اسلام و برادر خامنه ای مشخص میشود مجموعاً چپ اسلامی را تشکیل میدهند و با همه شدت و ضعف هائی که در مواضع فکری - سیاسی و اجتماعی خود دارند فعلاً بشدت زیر ضربه هر دو جریان راست حاکم هستند. جالب اینجاست که گروههای حزب اللهی، که اینروزها هم هر روز بنامی برای سرکوب گرایش های لیبرالی فرهنگی - سیاسی سر بلند میکنند و مورد حمایت رسمی یکی از امامان جمعه و عضو شورای نگهبان هستند از جهات فکر اسلامی همان مواضع سخت و سفت اینان را دارند ولی در واقع میشود گفت گروه های اوباشی هستند که زیر عنوان رادیکالیسم اسلامی در خدمت مرتجعین راست هستند و صد البته میتوانند در صورت قدرت یافتن چپ براحتی به چماق آن بدل شوند.

از جمله نیروهای اپوزیسیون درونی نظام، اسلامی‌های لیبرال هستند که طبعاً عده‌ای از روشنفکران مسلمان و تکنوکرات را در بر می‌گیرند و سازمان نهضت آزادی یکی از نمایندگان برجسته اینهاست. این جریان که خود به دو قسمت رادیکال و محافظه‌کار تقسیم میشود و اعتقاد جدی به ولایت فقیه ندارد طرفدار روابط لیبرالی در زمینه فرهنگی و تا حدودی سیاسی است و طبعاً از یک نظام منسجم اقتصادی لیبرالی جانبداری نمیکند و خواهان روابط عادی مسالمت‌جویانه با دنیای سرمایه‌داری غربی است. اما در برخورد با حاکمیت فقه‌های راست عده‌ای از آنها طرفدار وارد شدن در قدرت و کسب چند کرسی در مجلس هستند و عده‌ای دیگر هر نوع امید به سازش با فقها و یا کسب امتیازات لیبرالی را در وضع موجود از دست داده‌اند. جالب اینجاست که این جریان فعلاً با طیف باصطلاح چپ‌های اسلامی در مبارزه با راست‌های حاکم و جلوگیری از تقویت و تحکیم استبداد آنها همسوئی از خود نشان میدهند.

بهر حال هم‌اکنون رقابت میان دو جناح راست در قدرت و مبارزه اپوزیسیون بیرون از قدرت با حکام موجود بشدت در جریان است و هر روز بر حدت آن افزوده میشود. این رقابت‌ها و مبارزه‌ها هم از قدرت طلبی سرچشمه می‌گیرد و هم میتواند ناشی از ترس و وحشت از عصیان‌توده‌ها و طوفان اجتماعی باشد که در صورت وقوع همه جریان‌های موجود اعم از باصطلاح راست و چپ و آنها که در قدرتنند و یا در اپوزیسیون هستند همه را با هم یکسره جارو کند. هم‌اکنون روزی نیست که طیف‌های مختلف اپوزیسیون داخلی، از خط امامی‌هایی مانند محتشمی و خوئینی‌ها و روزنامه «سلام» تا طیف لیبرال‌های اسلامی در مجله «ایران فردا» در گفتارها و نوشتارهای خود به نیروهای در قدرت در مورد خطر سقوط و نابودی تمامی نظام هشدار ندهند و این نکته را تکرار نکنند که همگی ما در معرض خطر نابودی هستیم و اگر چنین و چنان نشود همه ما در برابر عصیان مردم از میان خواهیم رفت.

اما آنچه که تازگی دارد و تابحال در حساب‌های سیاسی منظور نمیشد گرایش حکومت بدون روحانیت و عدم دخالت و آلودگی روحانیت به سیاست و دولتمداری است

که با تشدید درگیری های درون قدرت اندک اندک انعکاس می یابد. حقیقت اینست که عده زیادی از روحانیان درجه اول محافظه کارتر از آن بودند که طرفدار پذیرش مسئولیت سیاسی و حکومتی از جانب روحانیان باشند اما در جریان انقلاب و هیاهوی استقرار جمهوری اسلامی و تثبیت ولایت فقیه سکوت را ترجیح دادند اما اکنون که مردم در رودرروئی با روحانیان حاکم تمامی روحانیت را بزیر سؤال برده اند و حتی در خود اصول اسلام نیز مشغول تجدید نظر هستند سکوت را شکسته اند و نظریه جدائی دین از دولت و برکناری روحانیت از حکومت را دو باره زنده کرده اند. برای نمونه سید هادی خسرو شاهی از حوزه علمی قم بصراحت میگوید: «روحانیت شیعه وابسته به دولت و حکومت نبوده و یک نهاد مستقل است» و استغنائی آن از قدرت های حاکم و محبوسیتش در میان مردم ناشی از این امر بوده که «حساب خود را از دستگاه حکومت جدا کرده» است.

بعلاوه عناصری مانند منتظری نیز، که نماینده گروه هائی از روحانیت و از پایه گذاران اصلی ولایت فقیه هستند و در اثر تهاجمات طیف راست خانه نشین و منزوی شده اند نه تنها هیچ نوع حمایتی از هیچیک از جریان های سیاسی موجود در حاکمیت فقها نمیکنند بلکه بنظر میرسد که نقشی مطلقاً خنثی بازی میکنند و جریان حوادث را به حال خود واگذاشته اند.

از اینها گذشته جریانی که اخیراً بر سر زبانها افتاده و بخصوص فشارهای دولتی و حملات گروه های فشار بر آن بر شهرت آن افزوده جریان باصطلاح «روشنفکری دینی» است که عبدالکریم سروش یکی از طراحان فکری و نظری جمهوری اسلامی آنرا نمایندگی میکند. این جریان که در میان دانشجویان و حتی طلبه های جوان در حال گسترش است با حضور روحانیت در حکومت و تسلط افکار قشری اسلامی بر جامعه به مخالفت علنی برخاسته است.

بهر حال وضع بحرانی اقتصادی، ورشکستگی عمومی موجود کشور، فساد عمیق و عدم شایستگی هیئت حاکمه در حل هر گونه مشکلات اقتصادی و اجتماعی،

بیکاری و فقر عمومی را بنحوی بی سابقه دامن زده است. در سال ۱۳۶۸ سه میلیون نفر یعنی ۱۴ درصد کل نیروی کار بیکار بودند و در سال ۱۳۷۳ این رقم به نصف نیروی کار کشور رسیده است. در جایی که کسانی زندگی حقیرانه خود را ناگزیر با دو یا سه کار در روز سرهم می‌آورند معلوم است که این بیکاران در چه وضعی بسر می‌برند. فقر وحشتناک و گرانی افسار گسیخته که با بن بست سیاسی همراه است و تناقضات و درگیری‌های جریان‌ها و طیف‌های مختلف رژیم، جامعه ایران را به بن بست کشانده و اثرات ویرانگری بر روحیات توده‌های مردم بجا نهاده و عکس‌العمل‌های متفاوتی در میان آنان بوجود آورده است: از یک طرف غرق شدن در تلاش برای ادامه حیات از هر راه و به هر قیمت، از طرف دیگر گریز از زندگی و از سوی دیگر مبارزه برای تغییر و بهبود آن.

امروزه دیگر فحشاء و قاچاق و هرگونه فساد دیگری برای تأمین زندگی سکه رایج در جمهوری اسلامی شده و کلاه برداری و دزدی و رشوه‌تعمیم یافته و تا اعماق جامعه رسوخ کرده است. ایستادن در صف‌های طولانی برای گرفتن جنس کوپنی و فروش آن به قیمت گرانتر به شغل شاغل عده‌ای دیگر بدل شده، حتی فروش خون و اعضای بدن تبدیل به یکی از ممرهای درآمد شده است. روزنامه سلام در شماره ۲۱ اسفند ۱۳۷۳ خود نوشت: ۱۲۷ نفر در نوبت فروش «کلیه خود» نامنویسی کرده‌اند تا از درآمد آن شکم خود و بچه‌هایشان را سیر کنند.

زندگی گریزی نیز یکی از وجوه تأثیرات این بن بست اقتصادی - اجتماعی است. عده‌ای از افراد طبقات متوسط مرفه به درویشی و ذکر گرفتن و خرجه بازی رو میکنند، عده‌ای دیگر از طبقات مختلف و بخصوص از توده‌های زحمتکش محروم به خودکشی، بعنوان راه نجات دست می‌زنند. در گزارشی بتاريخ اردیبهشت ۷۴ آمده است که در یکی از بیمارستانهای تهران بنام لقمان حکیم سالانه ۱۷۰۰۰ نفر مسموم نخت مداوا قرار می‌گیرند که ۹۵ درصد آنها بقصد خودکشی خود را مسموم کرده‌اند و تازه این تعداد کسانی هستند که پس از اقدام به خودکشی زنده مانده‌اند. خودکشی

بویژه در میان جوانان و زنان رواج دارد. در گزارش آمده است که هیچیک از گروه های اجتماعی از فکر خودکشی و اقدام به آن در امان نیستند. يك مرد برای نجات از شرمندگی زن و بچه اش، يك زن بعلت از دست دادن ایمان و اعتقاد و دیگری ایده آل هایش خودکشی کرده و يك زن دیگر از دست شوهرش، که برای تسکین فشار مشکلات زندگی او را كتك میزده اقدام به خودکشی کرده است. فشار مشکلات زندگی خیلی ها را به فاجعه ای دردناك تر از خود کشی فردی، یعنی کشتار جمعی، میکشاند. برای مثال روزنامه ها در ۲۱ دیماه ۷۳ از يك فاجعه تکراری یاد کردند و آن این بود که يك مرد ۵۵ ساله پس از کشتن ۵ دختر خود از سنین ۳ تا ۱۸ سالگی خودش را هم کشت.

اما افرادی نیز هستند که برای گریز از زندگی موجود در ایران دست به فرار میزنند. اگر در دو سه سال اوائل انقلاب عناصر و افراد سیاسی که در معرض خطر بودند هزاران هزار تن به فرار از کشور و زندگی در تبعید و مهاجرت میدادند اینك سالهاست که افراد عادی، که بویژه از لحاظ روحی تحمل محیط برایشان غیر مقدور شده و امکان گریز دارند بصورت فردی و جمعی از کشور اسلامزده شان فرار میکنند. آخرین نمونه های این گریز، که به حادثه های جهانی تبدیل شدند پنهان شدن سه جوان در انبار يك کشتی ایرانی بود که در سواحل سوئد لنگر انداخت و در اینجا بود که پناهندگان ایرانی مقیم سوئد توانستند جنازه نیم جان آنان را از چنگ مسئولان کشتی و مسئولین سیاسی ایران نجات دهند. یکی دیگر مهماندار هواپیمائی بود که عازم کیش بود و او ناگزیر برای پناهنده شدن به يك کشور خارجی در ۲۸ شهریور ۷۴ خلبان را ناگزیر کرد که بجای جزیره کیش در یکی از فرودگاه های اسرائیل فرود آید. چندی پیش از آن يك سرگرد نیروی هوائی که در رأس يك تیم ورزشی به ایتالیا رفته بود از بازگشت به ایران خودداری و تقاضای پناهندگی کرده بود.

اما همانطور که گفته شد علاوه بر تن دادن به فساد و خودکشی و فرار از کشور، عکس العمل دیگر مردم که در حال گسترش است مبارزه برای بهبود و تغییر اوضاع

است. اینک مردم نه تنها از حکومت اسلامی و فقیهان حاکم فاصله گرفته اند و اظهار نارضایتی میکنند بلکه در برابر آن علناً به مخالفت دست میزنند. مهدی بازرگان که در دوران نخست وزیری خود مخالفان جمهوری اسلامی را «یک درصدی» میخواند در آخرین روزهای زندگیش بصراحت گفت که «رژیم نمیتواند حتی به پنج درصد مردم متکی باشد». نارضایتی و اعتراضات چنان وسیع است که دستگاه حاکم با همه نیروهای نظامی و غیر نظامی که برای سرکوبی مردم سازماندهی و بسیج کرده دیگر مدتهاست که ناگزیر به اعتراضات شفاهی فردی تن داده زیرا دیگر از این بابت بکلی درمانده شده است.

اما این روزها مطلب از اعتراضات لفظی فردی در کوچه و خیابان بکلی فراتر رفته و اظهار نارضایتی و انتقاد به مطبوعات و مجامع کشانده شده است. در ماه های اخیر صفحات مطبوعات ایرانی خارج از کشور و رسانه های گروهی دولتهای غربی بارها و بارها از اعتراضات جمعی در داخل کشور در موارد و زمینه های گوناگون خبر داده اند :

نامه ۱۳۴ نویسنده در ۲۳ مهر ۱۳۷۳ در اعتراض به سانسور و فقدان آزادی بیان و قلم و دفاع از حیثیت اهل قلم، نامه سینماگران در اول آبان ۷۳ و نامه دیگر ۲۱۴ سینماگر در ۲۰ خرداد ۷۴ برای لغو نظارت دولتی و ضوابط دست و پا گیر. اما انتشار نامه سرگشاده و اعلامیه منحصر به سینماگران و نویسندگان و طرح خواسته های صنفی - فرهنگی نیست بلکه پخش نامه های سیاسی فردی و جمعی همراه با اظهار نگرانی و تهدید نیز رواج یافته است. نامه های تند و اعتراض آمیز افرادی مانند سرتیپ امیر رحیمی، فروهر و امیر انتظام بیش از حد کافی در داخل و خارج انتشار یافته اند. در تیر ماه ۱۳۷۴ تعداد ۱۰۷ نفر از استادان دانشگاه و چهره های فرهنگی طی نامه ای جمعی به حمله حزب الله به دانشگاه اصفهان بمنظور جلوگیری از سخنرانی سروش و برگزاری سالگرد مرگ علی شریعتی بشدت اعتراض کردند. در ۳۰ تیر نامه ای با امضای نزدیک به شصت تن بمناسبت سالگرد ۳۰ تیر ۱۳۳۱ انتشار یافت

که در آن «ضرورت مبارزه برای استقرار حاکمیت ملی و تأمین عدالت اجتماعی و برقراری آزادی و دموکراسی و دفاع از استقلال کامل سیاسی و اقتصادی کشور» یاد آوری، و تأکید شده بود که «این هدف ها جز از طریق مبارزه و مقاومت مردمی و وفاداری به اصول آزادی و استقلال و عدالت اجتماعی بدست نخواهد آمد». در شهریور ماه، چهل و سه ناشر طی نامه ای به رفسنجانی به آتش زدن کتابفروشی «مرغ آمین» بوسیله انصار حزب الله بشدت اعتراض کردند. در اواسط مهر نامه ای با امضای ۱۶۰ نفر از روشنفکران و فعالین سیاسی ملی و مذهبی با عنوان «تلاشگران تأمین آزادی انتخابات» منتشر گردید که در آن با اعتراض به تسلط گروهی انحصار طلب بر امور مملکتی ضمن اعلام خطر اظهار امیدواری کرده اند که «قبل از آنکه امکان حل مسألت آمیز بحرانها از بین برود تأمین شرایط واقعی آزادی، امنیت و عدالت و جلب اعتماد مردم برای مشارکت در انتخابات گام مؤثری برای رفع مشکلات و بحران کنونی جامعه برداشته شود». اعلامیه دیگری نیز در هفته اول آبان با امضای ۱۰۷ نفر در «شرح بی حرمتی به آبرو و آزادی افراد» خطاب به رفسنجانی انتشار یافت که نکته جالب در آن ترکیب وسیع و متنوع امضا کنندگان است که افراد وابسته به جناح های مختلف از نمایندگان سازمانهای چپ درون نظام مانند نمایندگان «جامعه روحانیون مبارز» و «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی» گرفته تا روشنفکران اسلامگرا و لیبرال های مذهبی و جناحهای چپ و راست نهضت آزادی را در بر میگیرد. نامه دیگری با امضای هشتاد و هشت نفر از افراد ملی و مذهبی، که بیشتر خود را مصدق میدانند، انتشار یافته که در آن از تحقق يك فاجعه ملی در آینده نزدیک خبر میدهند.

این اعتراضات جمعی بدون شك نشانه ای از همدلی و همبستگی و در عین حال اعتلای روحیه روشنفکران و سیاسیون است که بنوبه خود ارزش فراوان دارد اما در عین حال از ضعف حکومت در مقابله با اعتراضات نیز حکایت میکند.

گذشته از اینگونه نامه ها و اعلامیه ها، محافل سیاسی و روشنفکری گاه

بیهانه‌هایی مانند سالگردها و بزرگداشت‌های برخی رجال فرهنگی و سیاسی ملی و خوشنام، متوسل میشوند تا همبستگی خود را نسبت به یکدیگر نشان دهند و نظرات اعتراضی خود را در باره وضع موجود اعلام دارند.

اما اعتراضات جمعی مدتهاست که از مرحله نامه و اعلامیه نویسی جمعی روشنفکران و سیاسیون فراتر رفته و به عصیان‌های توده‌ای و درگیری‌های خونین توده‌ها با نیروی انتظامی منجر شده است. عصیان‌های توده‌ای در شهرهای تبریز، شیراز، مشهد، اراک و قزوین در سال ۱۳۷۳ و اسامشهر در ۱۵ فروردین ۷۴، که اکثر آنها با سرکوب خونین پایان یافتند نمونه‌هایی از اینگونه درگیری‌های وسیع و قهرآمیز توده‌ای با جمهوری اسلامی است. دستاویز این شورشها، که همگی بدون رهبری و سازماندهی قبلی و جدا از یکدیگر در گرفته غالباً مسائل مربوط به زندگی روزمره از قبیل خراب کردن آلودگی‌ها، افزایش قیمت اتوبوس و مشکلات آب و برق بوده که فقیرترین توده‌های مردم را برانگیخته است. تنها در مورد قزوین است که مسئله جنبه عام‌تری از مطالبات اقتصادی روزمره داشته و آن اعتراض به عدم تصویب استانی شدن این شهر در مجلس بوده است و بهمین دلیل هم بعضی مفسرین شورش قزوین را ماهیتاً متفاوت با سایر خیزشها و آنرا نقطه عطفی نسبت به تحركات اجتماعی دانسته‌اند. اما چیزی که در همه این حرکات اجتماعی، صرفنظر از بهانه‌ها و دستاویزها، مشترک است عمومیت و خشونت آنهاست، و دستگاه دولتی نیز، صرفنظر از محتوای خواست‌ها، به شدیدترین وجهی آنها را محاصره و سرکوب کرده و در عین حال کوشیده تا انعکاس در سایر نقاط ایران پیدا نکنند. نیروهای انتظامی برای این منظور بلافاصله راههای ارتباطی شهر شورش را برای چند روز می‌بندند و مانع خروج و دخول مسافران میشوند، و گذشته از آن رسانه‌های گروهی تنها پس از سرکوب کامل شورش اجازه می‌یابند بطور مختصر از تظاهرات و خرابکاری چند اویاش ضد انقلاب و سرکوب و دستگیری آنها خبر بدهند. اما آنچه در تکامل این حرکات به چشم می‌خورد یکی ابراز علنی نفرت شدید مردم نسبت به رهبران حکومت و

دیگری خودداری بعضی از نیروهای انتظامی در سرکوب است :

در خیزش قزوین شعار هائی در مورد خامنه ای رهبر و رفسنجانی رئیس جمهور انعکاس یافته که از آنجمله اند :

«میوه نارس نمیخایم رهبر یکدس نمیخایم» و یا
«پسته فروش نادان گمشو برو از ایران»

و در اسلامشهر نیز از جمله شعارها شعار «خامنه ای چلاقه رفسنجانی الاغه» بوده است.

از آنجا که مشکلات اقتصادی - اجتماعی ، که دستاویز این خیزشهاست ، ریشه در حکومت اسلامی ولایت فقیه دارد طبیعتاً در تکامل خود باید جنبه سیاسی بگیرند ولی پراکندگی و عدم پیوستگی این خیزشها که نشانه خود بخودی بودن آنها و فقدان يك حداقل رهبری است مانع از چنین رشد و تکاملی است. اما این امر در مورد خیزش های کارگری و دانشجویی متفاوت است زیرا کارگران و دانشجویان اجتماعات پیوسته ای هستند که در خود نوعی سازماندهی و دردها و خواستههای مشترك دارند و جنبش و خیزش آنها بخودی خود جنبه عام و سراسری و پیوسته پیدا میکند و بر روی شورشهای توده ای تأثیر تکاملی میتواند بگذارد کما اینکه هم اکنون جرقه های اولیه این تحركات دیده میشود.

اینک دیگر مدتی است که اینجا و آنجا از به میدان آمدن کارگران و دانشجویان خبر میدهند. در مورد کارگران علاوه بر مسئله کمبود دستمزدها و خطر بیکاری سیاست خصوصی کردن رشته های تولید عمومی و فروش کارخانه های دولتی انگیزه ای شده است تا کارگران دست به اعتراض و تظاهرات بزنند. برای نمونه در سل ۷۴ رسانه های خبری از اعتصاب کارگران کارخانه پوشاک ناز پوش در انزلی (تیر ۱۳۷۴) ، صنایع چوب اسالم (مرداد ۷۴ با ۵۰۰ نفر) ، کامیون سازی بنز خاور (۳۱ تیر با ۴۰۰۰ نفر) و کارخانه نساجی قائم شهر (۱۸ شهریور) خبر داده اند. این اعتصابات همگی بعنوان اعتراض به تعویق پرداخت دستمزدها و اجحافات مسئولان و بویژه

فروش کارخانه‌ها به سرمایه‌داران صورت گرفته است. این اعتصابات و تظاهرات طبق معمول با محاصره اعتصابیون از طرف سپاه و سرکوب و دستگیری عده‌ای از کارگران پایان می‌پذیرد ولی با اینهمه در برخی موارد کارفرما مجبور به عقب‌نشینی و تسلیم خواسته‌های کارگران می‌شود. برای مثال کارگران کارخانه چوب اسالم پس از گرفتن مقداری از حقوق عقب افتاده خود به اعتصاب دوازده روزه شان، که توأم با اشغال جاده رشت - آستارا همراه خانواده‌هایشان بود، خاتمه دادند و دولت انصراف خود را از فروش کارخانه اعلام کرد. کارگران کارخانه ناز پوش بندر انزلی و نساجی شماره یک قائم شهر نیز در اثر مبارزات خود توانستند به موفقیت‌های مشابهی دست یابند.

آنچه این اعتصابات را از خیزش‌های عمومی برای مطالبات اقتصادی - اجتماعی متمایز میکند علاوه بر پیوستگی و سازمان یافتگی ذاتی آنها، عمق تأثیرشان بر تولید و جامعه است و این خود مسئله ایست که بنیان حکومت را متزلزل می‌کند. برای مثال بدنبال اعتراضات و مبارزات کارگران رشته‌های مختلف علیه قانون کار، علاوه بر اینکه دولت طرح خود را پس گرفت نکته‌ای از جانب دبیرکل خانه کارگر، که یک سازمان دولتی است، مطرح شد که نشان دهنده عمق تأثیر اینگونه مبارزات و وحشت مقامات حکومتی از آنهاست. او خطاب به مسئولان دولتی گفت: «اگر شما پیش از این به طبقه کارگر فشار بیاورید نه شما بر جا میمانید نه ما».

تحركات دانشجویی نیز از همین کیفیت پیوستگی و استمرار برخوردار است، و این امتیاز را نیز دارد که از آنجا که دانشجویان بیشتر به طبقات متوسط جامعه وابستگی دارند میتوانند در خیزش‌های عمومی خود این طبقات را تحت تأثیر قرار دهند. دانشجویان دانشگاه‌ها که تا چندی پیش اعتراض خود را در برابر اعمال نفوذهای حکومت و سازمان‌های اسلامی دانشجویی بصورت تحریم سیاست و کار سیاسی نشان میدادند اینک به تظاهرات سیاسی کشانده شده‌اند. البته نخستین نمایش‌های اعتراضی دانشجویی بهانه‌های اقتصادی و صنفی داشت برای مثال در ۸ آبان ۱۳۷۳ چند هزار دانشجویی دانشگاه‌های مختلف علیه برقراری اخذ ماهانه دست به تظاهرات زدند که در

عین حال با شعار آشنای «اتحاد، مبارزه، پیروزی» با موفقیت دانشجویان پایان یافت. ولی تظاهرات بعدی با طرح کاملاً صریح خواست ها و شعار های عقیدتی - سیاسی صورت گرفت. توضیح آنکه در سال ۷۳ دو نفر از استادان دانشکده حقوق، یکی بعنوان داشتن سابقه مارکسیستی و دیگری بعنوان «اهانت به خاندان عصمت و طهارت»، اخراج شدند. دانشجویان این دانشکده بعنوان اعتراض به اخراج این دو استاد در آذر ماه همین سال به تحصن و تظاهرات دست زدند. دانشجویان در این تظاهرات شعار میدادند: «آزادی اندیشه روشنی جهان است هر گونه انحصاری تباهی جهان است» و فریاد میزدند: «آزادی عقیده ابزار باید گردد!» جالب اینجاست که این تظاهرات سبب شد که دستگاه عقب نشینی کند و از اخراج هفت استاد دیگر که اسمشان در فهرست اخراجی ها بود چشم پپوشد.

جمهوری اسلامی که از حرکات دانشجویی. بشدت بیمناک است و در عین حال از مقابله رسمی بوسیله نیروهای انتظامی با آن میترسد برای سرکوب دانشجویان علاوه بر تجهیز و اعزام حزب الله و بسیج به گروه های ضربتی تازه ای بنام «انصار حزب الله» متوسل شده ولی در این مورد نیز نتیجه معکوس گرفته است. از این گونه اقدامات تهاجم همین انصار حزب الله به مجلس یاد بود علی شریعتی در ۲۸ خرداد ۱۳۷۴ به دانشگاه اصفهان است که در این مراسم قرار بود عبدالکریم سروش، که داعیه نوآوری در فکر شیعه دارد، سخنرانی کند. اما اقدام مشابهی در این مورد در دانشگاه تهران با عکس العملی شدید مواجه شد. توضیح آنکه «انصار حزب الله» در ۱۹ مهر ماه با هجوم به دانشکده فنی تهران و حمله به شخص سروش مانع سخنرانی او در این دانشکده شدند ولی چند روز بعد، در ۳۱ همین ماه، دانشجویان تهران بعنوان اعتراض به اعمال این گروه فشار دست به تظاهرات زدند. این تظاهرات از جهت کمیت و کیفیت نشان دهنده آغاز مرحله تازه ای در جنبش اعتراضی علیه جمهوری اسلامی است. رسانه های خبری از آن بعنوان «بزرگترین» تظاهرات پس از انقلاب یاد کردند. جمعیت شرکت کننده در این تظاهرات بنا با اطلاع خبرگزاری فرانسه هفت هزار

نفر و بر اساس گزارش مأموران واواک دوازده هزار نفر بوده است. اما آنچه مهمتر است شعار «مرك بر فاشیسم» است که در واقع از آغاز رودر روئی علنی و بنیانی دانشجویان با حاکمیت جمهوری اسلامی خبر میدهد.

اما این رودر روئی علنی در محیط سیاسی عمومی جامعه از لحاظ گسترش و کیفیت تا آنجا پیش رفته که در مرحله کنونی، اگر نه حاکمیت مذهبی اسلامی، لااقل حاکمیت فقیهان و روحانیان را مستقیماً زیر سؤال و حتی زیر ضربه میبرد. قبلاً اشاره شد که تردید در باره صلاحیت حاکمیت موجود و مبارزه علیه آن نه تنها در میان روشنفکران مذهبی بلکه در میان خود روحانیت نیز بشدت تقویت و ترویج شده است، و بنظر میرسد که این جریان بیشتر برای پیشگیری از زیر ضربه رفتن مطلق حکومت اسلامی و اسلام سیاسی و یا حتی حفظ حیثیت مذهب اسلام و اعتبار روحانیت شیعه در جامعه رونق بیشتری می یابد. بهر حال در اثر سقوط اعتبار و حیثیت اسلام و روحانیت که در اثر وجود و اعمال حکومت اسلامی فقها ناشی شده گرایش به عدم دخالت در امور دولتی در میان روحانیان شیعه بشدت قوت گرفته است. يك روزنامه نگار خارجی آشنا به مسائل جمهوری اسلامی پس از يك تحقیق جالب مینویسد: «بخشی از روحانیون و بویژه جوانترها... به این نتیجه رسیده اند که اگر اسلام بیش از اندازه با حاکمیت هم هویت شود» «روح خود را از دست خواهد داد». يك حجت الاسلام میگوید عده روحانیانی که هیچ نوع نزدیکی با دولت ندارند بیش از هشتاد هزار نفر است و ۹۸ درصد آنان «از کاهش محبوبیت روحانیان نگرانند»؛ و حجت الاسلام دیگری میگوید: «سئوال اصلی که برای تمامی جامعه روحانیت مطرح است آنست که چگونه میتواند استقلال دیرین خود را امروز در برابر دولت اسلامی حفظ کند تا به سرنوشت احزاب مارکسیست در کشورهای سابق کمونیستی دچار نشود.»^۱

در يك گزارش آمده است که حوزه قم و بسیاری از روحانیان شهرستانها که «میانه رو» نامیده میشوند و خواستار استقلال کامل حوزه از رژیم هستند علیه تلاش راست های رادیکال رسالتی ها برای قبضه کامل قدرت توسط آنها بسیج شده اند و نخستین ضربه ای هم که اینها توانستند به حاکمیت موجود وارد آورند رد مرجعیت رهبر بود و روحانیت دست اندر کار حکومت با تمام تلاش ها و توطئه ها و تدابیری که بکار برد نتوانست خامنه ای را بعنوان مرجع جا بزند. اما قضیه صرفاً در محدوده مخالفت با قدرت مطلقه خامنه ای بعنوان مرجع و ولی فقیه محدود نمانده و اصل «ولایت فقیه» و حاکمیت روحانیت را نیز زیر سؤال برده اند، و حتی برخی از این مرحله نیز گذشته و با هر نوع شرکت روحانیت در حکومت به مخالفت برخاسته اند. گویاترین توصیف از مجموعه گرایشهایی که در درون نیروهای اسلامی در مورد حاکمیت مذهبی و یا حاکمیت فقها در حال گسترش است بشکل جامعی در اعلامیه «جامعه روحانیت مبارز» بتاريخ ۷ شهریور ۱۳۷۴ آمده است. در این اعلامیه گفته میشود «عده ای که یا بهره ای از معارف دینی و الهی نبرده اند و یا اغراض خاصی دارند... گاهی در اصل ولایت فقیه خدشه میکنند و آنرا مغایر دموکراسی میدانند، گاهی در مطلقه بودن ولایت قیل و قال کرده و آنرا موجب دیکتاتوری و استبداد میدانند... برخی ولایت را از مقوله وکالت میدانند که مشروعیت آن ناشی از مردم است... برخی دیگر سفسطه مدیریت علمی را مطرح میکنند... کسانی نظرات خود را عریان تر و بی پروا تر مطرح میکنند و اصولاً حکومت مبتنی بر دین را زیر سؤال میبرند.»

این گرایش ها از هر نوع آن، که موقعیت حاکمیت موجود را از درون زیر ضربه میگیرد، حکام وقت را به دست و پا انداخته بطوریکه در اواسط شهریور امسال يك گرد همائی از ائمه جماعت برای مقابله با نیروهائی که خود آنرا «لیبرال های مذهبی» مینامند ترتیب داده شد. از طرف دیگر روحانیت حاکم برای سرکوب معارضان علاوه بر تمام نیروهای فشار موجود مانند نیروهای رسمی و گردانهای بسیجی و امر به معروف و

غیره به سازماندهی گروه های جدید سرکوب از قبیل «انصار حزب الله»، «گردانهای عا شورا»، «نیروهای واکنش سریع» و اعزام آنها به میدان نیز دست زده اند. این گروه ها و گردان ها کارشان مقابله با هر نوع اظهار نظر و اجتماعی غیر رسمی است: برای مثال همین نیروها علاوه بر اصفهان در مشهد، اهواز و قزوین نیز از برگزاری سالگرد درگذشت علی شریعتی جلوگیری کردند و نه تنها جلسات سخنرانی را بر هم زدند بلکه در بعضی جاها، از جمله مشهد، استادان دانشگاه را نیز کتک زدند و یا در ۱۹ خرداد به مجلس ختم دکتر سنجابی در تهران حمله کردند. محتشمی، یکی از افراد برجسته «جامعه روحانیون مبارز»، را برای شرکت در جلسه میزگرد در ۲۵ مرداد ماه به دانشگاه تربیت معلم راه ندادند و او ناگزیر در مقابل در ورودی این دانشگاه برای دانشجویان سخنرانی کرد. «انصار حزب الله» در ۹ شهریور با سردادن شعار مرگ بر ضد ولایت فقیه در برابر دفتر روزنامه سلام، که بزرگترین ارگان همین «جامعه» ومظهر خط امام است دست به تظاهرات زدند. حمله به خانه های مراجع در قم بصورت تکراری در آمده. یکی از مهمترین این حملات هجوم به خانه آیت الله سید صادق روحانی بود که پسر او را نیز بجرم پخش نامه اعتراضی پدرش دستگیر و در یک محاکمه به یکسال حبس محکوم کردند.

اما فشار و سرکوب طبعاً به مقابله گروه های غیر رسمی فشار با گرایش های نامطلوب نیروهای درونی اسلام و روحانیت و یا نیروهای غیر خودی محدود نمیشود، دولت خود نیز بشکل رسمی عمل میکند. مهمترین اقدام در این زمینه طرح قانون جدید مطبوعات بود که سرنوشت مطبوعات را از صدور و تغییر در پروانه امتیاز نشریات تا لغو اجازه و تعطیل موقت آنها را بر عهده «هیئت نظارت بر مطبوعات»، که در واقع چیزی جز دستگاه اختناق وابسته به جناح راستگرای محافظه کار و مرتجع نبود، می گذاشت. این طرح بر اثر اعتراضات، و شاید هم تضادهای درونی قدرت، موقتاً مسکوت ماند اما تعطیل مطبوعات از طرف دولت در عمل به امری رایج تبدیل شده است.

يك روزنامه عربی چاپ لندن بنام «الوسط» از قول مقامات دولتی نوشت که «تند روان راستگرا و چپگرا چون موقعیت پارلمانی خودشان را از دست داده اند جز حرف و شعارهای «انقلابی» ندارند و با روزنامه هاشان مزاحم کار دولت میشوند؛ و اینها از این پس اجازه نخواهند داد که روزنامه ها و مجلات چوب لای چرخ بگذارند». علاوه بر مجلات و نشریات غیر رسمی و غیر اسلامی مانند مجله «تکاپو» در تهران و هفته نامه «کادح» در گیلان که توقیف و تعطیل شده اند مدتی است که دولت به جلوگیری از انتشار مطبوعات اسلامی نیز دست زده است. روزنامه «جهان اسلام»، که متعلق به برادر خامنه ای است در ۲۳ بهمن ۱۳۷۳ بگناه بی حرمتی به مقدسات و در رأس آنها ولی فقیه تعطیل شد. از انتشار «پیام دانشجوی بسیجی» تحت عنوان «اشاعه اکاذیب و توهین به مقدسات و تزلزل در اعتقاد مردم نسبت به دولت»، و در واقع بعلت افشاگری فساد مالی در دستگاه حاکمه، جلوگیری شد. جالب اینجاست که این روزنامه اولین نشریه ایست که به خامنه ای لقب امام داده و خواستار مرجعیت مطلق او شده بود. روزنامه «توس» نیز در مشهد در ۲۷ مهر امسال توقیف شد.

در مورد کتاب نیز علاوه بر سانسور شدید وزارت ارشاد و مشکلات عملی دیگر که بر سر راه نشر وجود دارد گروه های فشار نیز وارد عمل شده اند. يك نمونه از اقدامات آنها به آتش کشیدن يك کتابفروشی بنام «مرغ آمین» در ۳۱ مرداد بود. جرم این کتابفروشی انتشار کتابی با عنوان «خدایان دوشنبه ها میخندند» بود.

فشار در زمینه فرهنگی البته ابعاد بسیار وسیعتری دارد و از سالها پیش، و در حقیقت همزمان با تأسیس جمهوری اسلامی، تحت عنوان باصطلاح امر به معروف و نهی از منکر آغاز شده است ولی بعلت مقاومت مردم بیش از پیش گسترش و شدت یافته و زمینه های تازه ای مانند ممنوعیت آموزش موسیقی و استفاده از آنتن های بشقابی و ماهواره ای نیز بر آن افزوده شده است. بموجب گزارش سپاه پاسداران در سال ۱۳۷۳ علاوه بر گروه های موجود بسیجی و حزب الله و خواهران زینب و غیره و غیره پیش از ۵۴۵۰۰ نفر از گروه های مختلف برای امر به معروف و نهی از منکر آموزش

دیده اند. بموجب همین گزارش در همین سال ۲۶۱۸ نفر بجرم عدم رعایت «ضوابط اسلامی» در ارتباط با ۵۴۲ باند فساد دستگیر شده اند؛ به ۹۰۷۲۴۶ نفر در خیابان و کوچه ها تذکر شفاهی و ۳۷۰۰۷۹ نفر تذکر کتبی داده شده؛ ۸۶۵۹۷ مورد نوار ویدئویی، عکس و لباس کشف و منهدم شده و ۸۶۱۹۰ نفر در زمینه منکرانی بوسیله بسیجیان دستگیر شده اند یعنی در مجموع قریب ۱/۵ میلیون نفر از طرف ستاد «امر به معروف و نهی از منکر» زیر فشار قرار گرفته اند.

اما فشار و اختناق نتیجه معکوس بخشیده و مقاومت مردم را تشدید کرده است. برای مثال حتی منع قانونی و خانه گردیهای نیروهای انتظامی بهیچوجه نتوانسته مانع از گسترش استفاده از ماهواره های بشقابی برای دیدن برنامه های تلویزیون های غربی بشود. و یا در مورد زنان نه تنها مزاحمت ها و دستگیریها و محکومیت ها برای جلوگیری از خواستهای انسانیشان کمترین موفقیتی نداشته بلکه به تجمع زنان در سازمانهای معترض و ایجاد ارگان های مطبوعاتی و طرح خواستهای اجتماعی پیشرفته منجر شده است. يك گزارش ضمن تذکر این نکته که «دفاع از حقوق زنان در سالهای اخیر شدت بیسابقه ای یافته» خبر میدهد که «در حدود ۶۰ سازمان غیر دولتی با گرایشهای گوناگون، از مذهبی و غیر مذهبی گرفته تا تند رو و میانه» بوجود آمده که «یکی از هدفهای آنها تغییر قوانین بنفع زنان است». در این گزارش از دو نشریه «زنان» و «فرزانه» نام برده میشود که «طرفدار جدی گسترش حقوق زنان حتی در عرصه قضاوت و پلیس و خلبانی جنگنده های شکاری هستند».

مردم که اینک سالهاست ترسشان ریخته مقاومتشان را در برابر قدرت حکومتی علنی تر و شدید تر کرده اند و همین امر چنان وحشتی در دلهای عوامل و عناصر وابسته و غیر وابسته به قدرت انداخته که با بطرق گوناگون به چاره جوئی پرداخته و یا از هم اکنون از ترس آینده خرج خود را از نظام جدا کرده و به هزار زبان از وابستگی

خود به آن تبری میکنند.

باین ترتیب در يك جمع بندی از وضع جمهوری اسلامی به این نتیجه آشکار میتوان رسید که این حکومت از لحاظ اقتصادی در اثر پیدایش طیف سرمایه داری نورسیده دلال و سفته باز و همچنین گروه های مافیائی نیرومند و تسلط آنها بر سیاست و اقتصاد کشور به ورشکستگی و سقوط مطلق فرو افتاده، فساد مادی و معنوی سراپای آنرا فرا گرفته، اختلاف جناحی، بورژوا بعلت عدم توانائی در حل مشکلات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی شدت یافته و تجزیه نیروهای درون حکومت صورتی روزافزون به خود گرفته و پایگاه توده ای خود را تقریباً بکلی از دست داده. اینک دیگر مدتهاست که برنامه اعتدال در سیاست داخلی و خارجی کاملاً شکست خورده و مشکلات بصورتی لاینحل در آمده اند؛ نارضایتی ها و اعتراضات صورتی گسترده و علنی و خشن به خود گرفته و دستگاه حکومتی را به اتخاذ تشدید شیوه های فاشیستی سرکوب و اختناق سوق داده، ولی این سیاست نیز شکست خورده و حکومت در برابر مخالفت ها و معارضات نیروهای مخالف عاجز و درمانده شده و باین ترتیب هیچ امیدی جز يك تغییر جدی در سراپای جمهوری اسلامی، در برابر مردم ایران و دولت های خارج باقی نمانده است.

يك گروه هشتاد و هشت نفره از عناصر سیاسی ملی و مذهبی میانه رو در نامه ای که ببهانه مبارزات انتخاباتی صادر کرده اند ضمن اظهار نگرانی از آینده کشور وجود «مشکلات و مصائب بزرگ» موجود را به حساب «حاکمیت گروهی خاص» نهاده که سبب شده اند «امروز میهن ما بحرانی ترین دوران حیات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی خود را بگذرانند... جان مردم در برابر گرانی افسار گسیخته ای که از مرز ماه و روز و هفته گذشته و ساعت به ساعت در حال افزون گشتن است به لب رسیده» و «بخش عظیمی از مردم این سرزمین با بیکاری و فقر سیاه دست به گریبان هستند».

«قدرت تولید جامعه به گونه ای وحشتناک دچار سقوط گردیده و به دلیل نبودن ثبات و امنیت حرکتی در کار سرمایه گذاری صورت نمی پذیرد... فساد گسترده مالی و اداری

در دستگاه‌های دولتی و نهاد‌های مختلف روز بروز ابعاد وسیعتری یافته به شرم‌آورترین شکلی چهره مینماید. سیاست غلط خارجی کشور را در برابر سلطه جوئی بیگانگان آسیب پذیر کرده و تمامیت ارضی کشور در معرض خطر قرار گرفته... و باید منتظر يك «فاجعه ملی» در آینده ای نزدیک بود.»

در مورد سیاست غلط خارجی کشور که امضا کنندگان این نامه به آن، اشاره دارند همه میدانند که منظور همان سیاست تجاوز طلبانه و خرابکارانه جمهوری اسلامی در تمام منطقه خاورمیانه و اخلاص در سیاست‌های صلح طلبانه و مسالمت آمیز در منطقه و همچنین سیاست تروریستی اسلامی در سایر کشورهای جهان است که با تشکیل گروه‌های خرابکار و تروریست از مسلمانان متعصب و قشری همراه است. این سیاست بویژه پس از انحلال اتحاد جماهیر شوروی، که ایالات متحده آمریکا خود را آقا و یکه تاز جهان احساس میکنند به تضعیف بیشتر جمهوری اسلامی کمک میکند. همانطور که همه میدانند آمریکا پس از مایوس شدن از جناح معتدل و لیبرال یا پراگماتیست داخل قدرت و کارآئی آن برای تحول اوضاع، و همچنین اجرای سیاست تعدیل اقتصادی توصیه شده از طرف صندوق بین المللی پول و بانک جهانی، به سیاست فشار همه جانبه، و بخصوص اجرای سیاست تعدیل اقتصادی بصورت سیاست تحریم اقتصادی متوسل شد و اینک مدتی است که کشورهای بزرگ و سرمایه داری پیشرفته دیگر اروپائی و آسیائی را برای اجرای چنین سیاستی زیر فشار قرار داده است. البته تضادهای میان کشورهای مختلف امپریالیستی و نیاز به بازار ایران و استقرار و گسترش روابط اقتصادی با آن برای تخفیف بحران مزمن اقتصادی - اجتماعی خود مانع از اجرای کامل سیاست مورد علاقه آمریکا میشود. دولت جمهوری اسلامی نیز میکوشد تا با استفاده از این تضادها و نیازها و همچنین توسل به کشورهایی مانند چین و کره شمالی و کوبا و امثال اینها که تحت نفوذ ایالات متحده نیستند از تأثیر این سیاست بکاهد و بحران اقتصادی خود را تا حد ممکن تخفیف دهد اما با اینهمه جمهوری اسلامی در این کار تاکنون کمترین موفقیت جدی

بدست نیاورده و امیدی نیز به این موفقیت نمیتواند وجود داشته باشد زیرا علاوه بر اینکه این کشورهای طرف مراجعۀ جمهوری اسلامی مطلقاً فاقد ظرفیت متناسب و امکان مساعد برای کمک به چنین موفقیتی هستند، همانطور که همه میدانند ساختار نظام جمهوری اسلامی خود عامل اساسی مشکل موفقیت در رفع هر نوع بحران و مشکل، و از جمله بحران و ورشکستگی اقتصادی است بطوریکه حتی اگر برخی از کشورهای سرمایه داری پیشرفته هم بخواهند در مقابله آشکار با سیاست تحریم امریکا، به کمک جمهوری اسلامی بیایند چنین امکانی نخواهند یافت.

با اینهمه این سیاست تحریم و محاصره اقتصادی امپریالیستها در ایران نیست که جمهوری اسلامی را بسمت «فاجعه ملی» میبرد بلکه این ملت ایران است که «در آینده ای نزدیک» با شورشی سازمان یافته آخرین ضربه را بر جمهوری اسلامی وارد خواهد آورد. اما همانطور که میدانیم در وضع کنونی سازمان یا سازمان هائی که با روحیه و برنامه انقلابی دارای آنچنان ظرفیتی باشد که جنبش همگانی آینده مردم را هدایت کند هنوز در ایران وجود ندارد و غالب مجامع و گروه هائی هم که این روزها به انتشار اعلامیه ها و نامه های اعتراض آمیز اقدام میکنند غالباً یا برای ایجاد تحول در نظام اسلامی موجود و بقصد نجات آن قد علم کرده اند و یا اینکه نیروهائی هستند که بویژه در آستانه انتخابات مجلس پنجم به گدائی سهمی از قدرت آمده اند و میکوشند تا مردم و جنبش های اعتراضی آنان را وجه المصلحه این چانه بازاری قرار دهند. برای نمونه همین جمع هشتاد و هشت نفر مردم عادی را که جز با دشنام و بد گوئی و انتقاد و ابزار نفرت و اعتراض علنی نام جمهوری اسلامی و فرمانروایان موجود را بر زبان نمیآورند، دعوت میکنند که بقول خودشان با اعراض از حقوقی که قانون اساسی، این باصطلاح «میثاق بین ملت و دستگاه حکومت... کفران نعمت نکنند و راضی به سقوط کشور نشوند»؛ و آنها را نصیحت میکنند که با «بهره جستن از حقوق و آزادی های مصرح در قانون اساسی» در انتخابات دوره پنجم مجلس شرکت کنند.

شاید بهمین دلیل باشد که اريك رولو خبرنگار روزنامه فرانسوی لوموند، که با محافل جمهوری اسلامی روابط نزدیک دارد، ضمن تذکر این نکته که حکومت اسلامی در حال حاضر «در حال گذراندن يك بحران چند رویه است» اظهار عقیده میکند که «فعالاً گروه جانشینی برای نظام کنونی متصور نیست»، و عده ای، که بیشک همین دريوزگان سهمی از قدرت و لیبرال های محافظه کار هستند «بیم دارند که حل مسئله از طریق درگیری های خشونت بار به کوچه و خیابان محول شود».

اما همانطور که گفته شد و تاکنون هم دیده شده درگیری های خشونت بار در کوچه ها و خیابان ها، در عین اینکه تهور انقلابی توده ها را نشان میدهد، و پایه های قدرت حکومت را به لرزه در میآورد، بدون سازمان های رهبری با برنامه، که با توده ها تماس داشته و قادر به جلب اعتماد و هدایت آنها شود این حکومت از پا در نخواهد آمد. بهمین دلیل بعضی ها که از بوجود آمدن يك سازمان انقلابی از این قبیل در زیر اختناق و سرکوب وحشیانه جمهوری اسلامی و گروه ها و سازمان های فاشیستی فشار مآبوسند گاه به بیرون از کشور چشم میاندازند که قریب سه میلیون تبعیدی و مهاجر در آنجا پراکنده اند و يك نیروی عظیم بالقوه رزمنده ای را تشکیل میدهند. اما بینیم این نیروهای مخالف جمهوری اسلامی در خارج از کشور در چه حال و دارای چه کیفیتی هستند.

جریانات اپوزیسیون خارج از کشور بطور کلی عبارتند از :

سلطنت طلبان، ملیون و صدقی ها، چپ ها. اما در کنار اینها، که در طیف های وسیع پراکنده و بصورت دسته ها و گروه های مختلف و با گرایش های متفاوت که در سراسر دنیا پراکنده اند سازمان متشکلی هم بنام «سازمان مجاهدین خلق» وجود دارد که راه خود را میروود و از لحاظ تشکل و شیوه های کار با سایر نیروهای سیاسی خارج از کشور تفاوت اساسی دارد.

سلطنت طلبان بطور عمده از دو جناح «شاه الهی» و «مشروطه خواه» تشکیل میشود که در رأس مشروطه خواهان رضا پهلوی و در رأس شاه الهیان، از قرار معلوم، اشرف پهلوی قرار دارند. مجموعه سلطنت طلبان که از طبقات و عناصر سرمایه دار و مرفه محصول دوران پهلوی و همینطور وزیران و کارمندان عالیرتبه و ساواکی ها تشکیل میشود از دو سال پیش که دولت ایالات متحده در مبارزه با جمهوری اسلامی دو باره شمشیر را از رو بست به دو جریان لیبرال و ارتد کس تقسیم شد که کار آنها کم کم به مجادله های علنی کشید. علت این بود که به توصیه امریکا، که حالا دیگر طرح دموکراسی و لیبرالیسم را در برابر خشونت و استبداد مذهبی جمهوری اسلامی لازم میدانست، یک جریان «مشروطه خواه» به سخنگویی داریوش همایون بوجود آمد که پرچم دموکراسی سلطنتی را بلند کرد و تمام نیروهای دموکرات و حتی چپ های دموکرات را به ایجاد یک جبهه وسیع فرا خواند. رضا پهلوی البته میکوشید مقام خود را در رأس تمام سلطنت طلبان، اعم از افراطی و لیبرال حفظ کند. او که در سالهای اول فعالیت سیاسیش کسانی را که با او همراهی نکنند آشکارا تهدید کرده و گفته بود هر گاه به وطن برگردد یک پایش را اینطرف و پای دیگرش را طرف دیگر دروازه خواهد گذاشت و آنها را به ایران راه نخواهد داد، از این زمان فریاد آزادیخواهی سرداد و در عین حال که خود را وارث تاج و تخت سلطنت و شاه مشروطه خواند اعلام کرد که در مورد حکومت آینده تسلیم نظر ملت خواهد بود، بطوریکه حتی اگر مردم به جمهوری رأی بدهند او رأی آنان را خواهد پذیرفت. او که سخت فعال است و مدتهاست بعنوان یک رهبر سیاسی برنامه میدهد و با انواع و اقسام جریانات سیاسی تماس میگیرد و به تشکیل جلسات دست میزند تاکنون هیچگاه به این اعتراض که یک پادشاه مشروطه حق ندارد از هیچ فکر و جریان سیاسی خاصی طرفداری و بسود آن فعالیت کند پاسخ نداده است و در واقع با اعمال خود عملاً اصل عدم مسئولیت پادشاه را در نظام مشروطه زیر پا گذاشته است.

گذشته از این هر قدر رضا پهلوی در ادعای مشروطه خواهی جلوتر رفت و تماسش را

با عناصر و نیروهای ملی و باصطلاح چپ‌های دموکرات بیشتر کرد عناصر رادیکال سلطنت طلب که به شاه الهی شهرت یافته اند صفوف خود را تنگتر کردند و به مخالفت با دموکرات نمائی او و جریان «مشروطه خواه» شدت بخشیدند. رضا پهلوی میکوشد با مانورهای موقعیت خود را در رأس هر دو جریان حفظ کند اما با اینهمه جریان شاه الهی تا آنجا پیش رفته که زمزمه خلع رضا پهلوی از سلطنت و پادشاهی برادر کوچک او علیرضا پهلوی را بلند کرده است. یکی از تئوریسین‌های برجسته این جناح شجاع الدین شفا است که اتفاقاً به همان اصل عدم مسئولیت شاه و عدم مداخله او در امور سیاسی استناد میکند و به رضا پهلوی توصیه میکند که در همان مقام شاهی باقی بماند و فعالیت‌های سیاسی را برای بازگشت سلطنت به طرفداران استبداد سلطنتی واگذار کند.

این هر دو جناح بدون شك به جناحهای مختلف سیاسی امریکا و از جمله به سازمانهای امنیتی آن مانند سیا ارتباط‌هایی دارند و از جانب آنان تقویت میشوند ولی از قرار معلوم در شرایط فعلی جریان باصطلاح مشروطه خواه و دموکرات بیشتر مورد حمایت دستگاه‌های دولتی و امنیتی امریکا هستند. ملاقات تصادفی (۱) رضا پهلوی با بیل کلینتون در يك رستوران و نامه پرانی‌های او به سنا و حمایت همه جانبه اش از سیاست‌های فشار امریکا بر جمهوری اسلامی میتواند از نشانه‌های رابطه تنگاتنگ او با جناح‌های قدرت سیاسی امریکا باشد اما از همه جالب‌تر ملاقات او با شخصی بنام منوچهر گنجی رهبر «درفش کاویان» و صدور اعلامیه مشترک با اوست. منوچهر گنجی نه تنها رابطه خود را با سازمان سیا انکار نمیکند بلکه حمایت سیا را از خود در مبارزه با جمهوری اسلامی امری بدون چشمداشت، و بهمین دلیل پول گرفتن از آن را هم، امری مشروع میخواند. این تکیه درست رضا پهلوی و افرادی مثل منوچهر گنجی در واقع نشانه آنست که آنها علی‌رغم دم زدن از دموکراسی و آراء مردم کوچکترین اعتنائی به قدرت مردم ندارند و تمام تکیه خود را بر حمایت امپریالیسم امریکا نهاده اند و این امر نه تنها متقابلاً موجب بی‌اعتقادی و بی‌اعتمادی

مردم نسبت به این جریانات خواهد بود بلکه هر وقت هم سیاست امریکا در قبال ایران تغییر کند براحتی آنها را مرخص خواهد کرد همانطور که چندین سال پیش بدنبال ردو بدل اشارات مطلوبی میان این دولت و جمهوری اسلامی بختیار و امینی و مدنی و مانند آنها را بعنوان پول بگیران سیا و خبر چینان دستگاه های امنیتی امریکا رسوا کرد.

طیف ملیون و مصدقی ها نیروهائی بسیار پراکنده تر از سلطنت طلبان هستند که با همه چراغ سبزهائی که از دو سه سال پیش امریکا میدهد نتوانسته اند به يك توافق جدی میان خود برسند. البته این پراکندگی ریشه تاریخی و اجتماعی دارد. توضیح آنکه افراد و نیروهای سیاسی که بعنوان ملی بدنبال مصدق بوده و در اطراف نام او گرد آمده بودند نه تنها در اساس اختلافات فکری و سیاسی زیادی با یکدیگر داشتند بلکه پس از کودتای ۲۸ مرداد نیز هر کدام از گرایشهای مختلف آن دچار تحولات فراوان شد. در عین حال ترکیب تمام این گرایشها نیز در طول زمان در اثر فعل و انفعالات گوناگون و از جمله پیدایش نیروهای تازه ای از چپ و راست که نام ملی و مصدقی به خود دادند بکلی بر هم خورده و اینک هر گروهی از اینان با حفظ عنوان نرائی میخوانند. باین ترتیب ائتلاف و تجمع آنها بسیار مشکل و حتی میتوان گفت غیر ممکن است زیرا در حال حاضر سازمان یا شخصیت با اعتباری که بتواند آنها را دور خود جمع کند وجود ندارد. البته بعضی افراد سر شناس در میان این جریانات هر از گاهی تلاشهایی برای گرد آوری و سازماندهی این نیروها میکنند که به تشکیل جلسات و کنفرانسهایی هم منجر میشود ولی تاکنون موفقیتی در این زمینه بدست نیامده است. فعالیت های اخیر رضا پهلوی نیز برای ارتباط با این طیف و توافق بعضی گرایشهای آن نیز سبب پراکندگی و اختلاف بیشتر میان آنان شده است. تلاش برای تشکیل جلسه ای بنام «کنفرانس همبستگی ملی»، که ظاهراً در جریان ارتباط هائی با رضا پهلوی و مقامات امریکائی تدارک دیده شد و مورد مخالفت جناحی از گرایشهای چپ و سالم ملی قرار گرفت، نمونه ای از این اختلاف ها و منش هاست.

با اینهمه در این جبهه کم نیستند نیروهای سالی که بمعنی واقعی ملی و ضد استعمار هستند و میتوانند قسمتی از نیروهای اجتماعی طبقه متوسط مرفه و لیبرال را بدنبال خود بکشانند و در جنبش ضد استبداد مذهبی امروز نقش مؤثری بازی کنند. اما در وضع کنونی هیچ دورنمایی بنظر نمیرسد که این نیروها بتوانند در يك جبهه هماهنگ و متمرکز اجتماع کنند زیرا این نیروها غالباً بشدت متزلزل هستند و در تحولات حوادث دچار نوسانات میشوند و بعلاوه بیشتر به سازش و اصلاح گرایش دارند و فاقد قاطعیت در مبارزات اجتماعی هستند. هم اکنون بیش از ده جبهه ملی در اروپا و امریکا وجود دارد بطوریکه در بعضی کشورها حتی دو جبهه ملی میتوان دید و این سازمان ها همچنان در حال تکثیرند.

یکی از نیروهائی نیز که گاه خود را نزدیک به مصدق و ناسیونالیست معرفی میکند سازمان مجاهدین خلق است. چنانکه همه میدانند بنیانگذاران این سازمان دارای اندیشه های التقاطی مارکسیستی و اسلامی بودند ولی سازمان پس از انقلاب و در جریان حوادث بعد از آن، و بخصوص انتقال به خارج از کشور، به انحصار يك پیشوا و اطرافیانش در آمد و در تحول ایدئولوژیک خود تمام اصول دموکراتیک و پیشتاز را رها کرد و به نوعی تفسیر از اسلام اکتفا کرد. از لحاظ تشکیلاتی نیز به يك فرقه سیاسی مذهبی با يك پیشوا و رهبر مطلق العنان تبدیل شد و در زمینه سیاسی نیز راه انحصار طلبی و ماکیا ولیستی در پیش گرفت. این سازمان، که اینک متشکل ترین نیروی با انضباط اپوزیسیون در خارج از کشور است از خود دارای ارتش، رئیس جمهور و هیئت وزیران خاص خود است و از لحاظ سازمانی برای کسب انحصاری قدرت پس از سقوط جمهوری اسلامی از تمام جریان های سیاسی موجود آمادگی بیشتری دارد. در سازمان مجاهدین اصل بر تلاش برای کسب قدرت نهاده شده و پرنسیپ ها تابعی از این اصل هستند، و بهمین دلیل اپورتونیسم و بازیگری سیاسی بر سازمان تسلط کامل یافته و بر حسب ضرورت خیلی راحت آرم ها و شعارهای خود را عوض میکند و به هر بند و بستی که لازم بداند تن میدهد. انحصار طلبی سیاسی و برخورد فاشیستی

با کسانی که نخواهند در بست تابع آن باشند و همچنین رفتار فرقه ای مذهبی فاشیستی درون سازمانی در سالهای اخیر هم مخالفت جریان های سیاسی دیگر را نسبت به آن بیشتر از پیش برانگیخته و در درون هم موج اعتراض و فرار افزایش یافته است. از قرار معلوم در داخل کشور نیز، علی رغم تعداد بسیار خانواده های اعدام شدگان وابسته به این سازمان، نتوانسته است توجه و اعتماد مردم را جلب کند، بخصوص همراهی آن با دولت صدام حسین و حمایت این دولت از آن و همچنین تلاش خستگی ناپذیر برای جلب حمایت عوامل امپریالیستی امریکا و تفاخر به این حمایت بمقدار زیادی از اعتبار آن کاسته و آنرا تقریباً منزوی کرده است. با اینهمه بنظر میرسد که رهبری این سازمان امیدوار و حتی مطمئن است که پس از کسب قدرت پشتیبانی مردم و نیروهای سیاسی متزلزل و سازشکار و اپورتونیست را به خود جلب خواهد کرد.

در هر صورت بنظر نمیآید که يك فرقه انحصار طلب مانند مجاهدین خلق، هر چقدر سعی کند با علم کردن سازمانهای آلت دستی مانند «شورای ملی مقاومت» اتهام انحصار طلبی را از خود دور کند، بدون حمایت واقعی مردم و جلب همکاری نیروهای سیاسی دیگر، و فقط با عده ای افراد تعلیم دیده نظامی و چند تانک و توپ و چندین میلیون دلار پول نقد و با مانورهای سیاسی و فرهنگی بازاری و عامیانه و يك ریاست جمهوری و دولت مجعول بتواند به سرنگونی يك دولت و قبضه کردن دولت آینده شود کما اینکه این سازمان هم اکنون حتی از انجام عملیات ایزدانی نسبت به جمهوری اسلامی نیز عاجز مانده است. تنها میتوان انتظار داشت که پس از سرنگونی جمهوری اسلامی ایران نیروی آماده مجاهدین به يك نیروی مزاحم برای حکومت آینده تبدیل شود و با اقدامات خود اسباب تزلزل و بی ثباتی آنرا فراهم سازد.

پس از نیروهای سلطنت طلب، ملی و جمهوریخواه، و بالاخره مجاهدین میتوان بطور کلی از نیروهای دموکرات و چپ اپوزیسیون در خارج نام برد که طیف بسیار وسیع و پرجمعیت و در عین حال بسیار پراکنده و سردرگمی را تشکیل میدهند

بطوریکه میتوان گفت در حال حاضر قسمت هائی از این نیروها هنوز هم خود را باز نیافته و در حال تحویل و تحول و عوض کردن سنگر هستند. اینها یا عناصر دموکراتی از نیروهای ملی سابق و طرفدار مصدقند و یا بطور عمده از صفوف چپ در آمده اند. همه میدانیم که پس از انحلال و تجزیه کشور اتحاد شوروی و تضعیف نظام های سوسیالیستی در اروپا تردید و دو دلی در میان عده زیادی از کسانی که در سازمان های کمونیستی یا معروف به کمونیستی عضویت داشتند پدیدار شد که تردیدها و انشعاب های گوناگون ناشی از بحران سیاسی کشور و طولانی شدن دوران فترت نیز بر شدت آن افزود. منفردین چپ و دموکرات را خیلی بیش از تعداد اعضای تمام سازمان های کوچک و بزرگ موجود میتوان برآورد کرد. البته بعضی از سازمان های موجود «چپ» مانند سازمان «اکثریت» کم و بیش راه خود را پیدا کرده و تقریباً جا افتاده اند اما جابجائی نیروها هنوز در طیف چپ کم و بیش ادامه دارد.

در مورد اکثریت باید گفت این سازمان نماینده يك جریان اپورتونیستی محافظه کار در میان مجموعه وسیع نیروهای بورژوا دموکرات است که اینک هر نوع اندیشه و روحیه انقلابی را کنار گذاشته و به تبلیغگر اندیشه ها و نظام سرمایه داری تبدیل شده و در عمل با نیروهای راست اپوزیسیون از باصلاح ملی و جمهوریخواه تا سلطنت طلب آمیختگی بیشتری پیدا میکند. این سازمان همانطور که در قطعنامه سیاسی مصوب کنگره چهارم خود یاد آوری کرده «برخی مواضع دموکراتیک بخش مشروطه خواه سلطنت طلبان را مثبت ارزیابی میکنند» و هم اکنون هم در عمل بطور فعال با مشروطه طلبان و «ملیون» و جمهوریخواهان سازشکار و عناصر متزلزل دیگر رابطه تنگاتنگ دارد و در ایجاد جریان ها و حرکاتی مانند تشکیل «کنفرانس همبستگی ملی» مشارکت میکند و میکوشد در این ارتباطات سلطنت طلبان را قانع کند که به يك همگرایی بزرگ برای ایجاد يك حکومت مشروطه «از راههای هر چه بی دردتر» و بدون «خشونت و تخریب بیهوده» تن دهند. با احتمال قوی در جریان غلطیدن بیشتر این سازمان به راست ممکن است عناصری از آن جدا شوند و اگر يك

جریان چپ دموکراتیک شکل بگیرد مسلماً عده ای از اعضای آن به این جریان جلب خواهند شد و سیر تصفیه و سمتگیری بقایای آن به سمت نیروهای راست سازشکار و ضد انقلابی تسریع خواهد شد. در کنار این سازمان جریان های کوچکی نیز مانند «حزب دموکراتیک مردم ایران»، که از حزب توده ایران جدا شده اند، وجود دارند که از لحاظ اندیشه و خط سیاسی شرمگینانه تر از «اکثریت» عمل میکنند و در عین حال هر يك از افراد معدود آن ساز خود را مینوازند. اینها که از شکم مهاجرین سابق حزب توده در آمده اند مانند تمام مهاجرین سیاسی گذشته اعم از کنفدراسیونی چپ و ماوراء چپ به سیاست بازانی بدل شده اند که اصل برایشان حضور و اظهار وجود در بازی های سیاسی است و بهمین دلیل برای جلب نظر نیروهای سیاسی غیر چپ بجانب خود به در و دیوار میزنند و به هر چیزی متوسل میشوند. از يك طرف با رضا پهلوی و سلطنت طلبان باصطلاح مشروطه خواه رابطه برقرار میکنند و از طرف دیگر بدنبال استحاله در نظام جمهوری اسلامی حمایت از نیروهای «معتدل» در درون قدرت را تبلیغ میکنند. اینها از آنجا که از دل جریانات چپ بیرون آمده اند هنوز خود را چپ مینامند و در عین حال از آنجا که به اردوی ضد سوسیالیستی و ضد کمونیستی افتاده اند با محکوم کردن کمونیسم و سوسیالیسم ادعای دموکرات بودن را هم یدک میکشند و خود را «چپ دموکرات» مینامند. در حقیقت تمام نیروهای سیاسی که از درون مهاجرت پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ بجا مانده اند، از آنجا که در داخل کشور مطلقاً ناشناخته بوده و هیچ زمینه ای ندارند به نیروهای انگلی تبدیل شده اند که میخواهند از طریق آویختن به نیروهای زنده تر و شناخته شده در جامعه ایران کسب شهرت و نام کنند و طبعاً چون فاقد شخصیت و هویت مستقل هستند جز بعنوان دنباله ای از نیروهای راست و میانه به حساب نخواهند آمد.

البته حقیقت اینست که بجز اینها میتوان در میان نیروهای جوانتری که پیش از انقلاب در داخل ایران فعالیت داشته و در جریان انقلاب شکل گرفته اند نیروهای دموکراتیکی را یافت که هم چپ و هم دموکرات و انقلابی هستند ولی این نیروها،

جز حزب دموکرات کردستان که يك سازمان انقلابی مسلح منطقه ایست، بکلی پراکنده و طبعاً فاقد برنامه هستند.

اما آنچه به جریان چپ رادیکال یا بعبارت بهتر چپ کمونیستی مربوط میشود باید دانست که مجموعه این جریان و طیف هواداران آن نیروی عظیمی را تشکیل میدهند که میتوانند در جنبش‌ها و خیزش‌های توده‌ای نقش مهم و حتی دست‌اولی بازی کنند ولی چنانکه میدانیم و می‌بینیم این نیرو بسیار پراکنده و در عین حال عناصر آن هنوز در حال جابجائی و تغییر سنگر هستند. البته بجز طیف عظیم منفردین گروه‌ها و سازمانهای کوچکی نیز، که از جریان عظیم چریک‌های فدائی خلق جدا شده‌اند، وجود دارند ولی بعلت روحیه سکتاریستی که بر اغلب اینها حاکم است هنوز تلاشهای گهگاهشان برای اتحاد یا ائتلاف به جانی نرسیده است.

در میان این جریان‌ها چنانکه میدانیم سازمان «راه کارگر» از همه بزرگتر و شناخته شده‌تر است که از آغاز جدا از طیف فدائی شکل گرفته است. این سازمان که در اساس بر مبنای تجمع افراد غیر فدائی علاقمند به سوسیالیسم و مارکسیسم بوجود آمده بود در جریان کوششی که برای ایجاد يك حزب کمونیستی میکرد بعلت تسلط روحیه سکتاریستی و با تکیه بر تزلزل در صفوف نیروهای فدائی و انشعابات گوناگون و پایان ناپذیر آن میکوشید تا بجای همکاری و ائتلاف با بعضی از این نیروها آنها را به خود جذب و ملحق کند و بهمین علت نه تنها در ائتلاف میان گروه‌ها و افراد پراکنده کمونیست موفقیتی نیافت بلکه عده‌ای از اعضای خود را نیز در طول زمان از دست داد و هنوز هم بعلت وجود عناصر نا همفکر و ناهمگون در حال تجزیه است.

علاوه بر سازمان «راه کارگر» که اینک در تبعید نام «سازمان کارگران انقلابی» برخورد نهاده سازمان‌های کمونیستی دیگری از قبیل حزب کمونیست (کومله)، حزب کمونیست کارگری، حزب توده ایران، سازمان چریکهای فدائی خلق (اقلیت)، و گروه‌های تازه‌ای مانند شورای کار (در سوئد)، راه آینده در آلمان و غیره و غیره وجود دارند که هر يك بنوعی میکوشند تا با طرح نظریات خود و درگیری و جدال فکری

با جریان های دیگر مرزهای نظری و سیاسی خود را مشخص کنند. اینان بجای مشخص کردن مرزهای فکری و طرحهای سیاسی خود در بحث های آزاد و گفتگوهای رفیقانه بیشتر به طرد و نفی یکدیگر و یا نکته گیری از یکدیگر میپردازند. البته بعضی گروه ها و سازمان ها و افراد کمونیست به این نتیجه رسیده اند که باید راه ائتلاف نیروهای کمونیستی را بنحوی صاف کنند اما در فضای کنونی، و همانطور که دیده شده علی رغم علاقه و کوششی که این گونه جریان ها برای تجمع کمونیستها از خود نشان میدهند هنوز بعلت پیدا نکردن يك راه حل منطقی و توافق بر سر آن موفقیتی در این راه بدست نیاورده اند.

با اینهمه نیروی چپ دموکرات و انقلابی دارای ظرفیت هائی است که آنها از نیروهای سلطنت طلب و راست و ملی و جمهوریخواه و مجاهد ممتاز میکند و آن اینکه این طیف وسیع تجربه زیادی در ارتباط با توده ها و مبارزات آنان دارد و بخاطر ماهیت دموکراتیک و توده ای و ضد استعماری و مبارزات گذشته اش در راه منافع توده های زحمتکش، برابری اقوام و ملیتها، عدالت طلبی و ترقی خواهی در میان روشنفکران و زنان و توده های مردم و ملیت ها و اقوام و خلاصه توده های کارگر و زحمتکش و طبقات متوسط از وجهه ای برخوردار است که به موفقیت آن میتواند کمک کند.

بهر حال عدم موفقیت در سازماندهی نیروهای همفکر و همگون، همانطور که دیدیم، اختصاص به کمونیست ها و چپ های دموکرات انقلابی ندارد و تمام نیروهای اپوزیسیون خارج کشور را، از راست ترین تا چپ ترین، در بر میگیرد. اما این نیروها برای آنکه بتوانند، لااقل از دور هم شده، بسهم خود نقشی در جنبش آینده کشور بازی کنند باید بکوشند تا به توافق هائی در میان خود برسند و منظور از توافق ها هم تنها انتشار گهگاه نامه ها و اعلامیه های جمعی یا تشکیل جلسات نامتجانس و شتابزده و حساب نشده نیست.

نیروهای راست و چپ و میانه و ملی و دموکرات و اسلامی و سلطنت طلب و غیره و

غیره، از هر مقوله ای که هستند باید بطور جداگانه با یکدیگر تماس بگیرند و در تربیون های مختلف به گفتگو و تبادل نظر غیر خصمانه، و تا حد ممکن غیر سکتاریستی و فارغ از ادعاهای رایج، با یکدیگر پردازند و از این راه در قدم اول مرزهای فکری را در درون خود با یکدیگر و همچنین با نیروهای متعارض دیگر بیابند و مشخص کنند. کسانی که در يك طیف فکری قرار دارند، اعم از افراد یا گروه ها و سازمان های مختلف در مرحله اول بر سر يك رشته مسائل کلی فکری و اجتماعی میتوانند توافق کنند و در يك ائتلاف بزرگ جمع شوند. در درون این ائتلاف های بزرگ همگون که بشکل دموکراتیک هدایت و اداره میشود نیروهای همفکر و هم مسلک میتوانند یکدیگر را پیدا کنند و به تشکیل حزب و سازمانهای منسجم خاص خود دست بزنند.

طبیعی است که هر يك از این ائتلاف ها میتواند در مبارزات سیاسی روزمره بطور موضعی یا مستمر با ائتلاف دیگری که به برنامه های سیاسی مشابه و نزدیکتری دست یافته اند، همکاری کنند و تنها در اینصورت است که نیروهای سیاسی مختلف میتوانند هویت و شخصیت خود را بدست آورند و در مبارزات داخل کشور، هم از طریق تبلیغاتی و فکری و هم حتی از لحاظ سازماندهی تأثیر بگذارند.

شکل گیری سازمان ها و ائتلاف ها با هویت و شخصیت روشن و مبارزات مستمر و گسترده آنها علیه جمهوری اسلامی در عین حال میتواند نیروهای دموکراتیک کشورهای غربی را بسود استقرار دموکراسی در ایران به میدان بکشد و این مبارزات را تقویت کند. ایجاد چنین جریانی بدون شك دولتهای غربی را نیز از دوام حکومت جمهوری و اندیشه کنار آمدن با آن مأیوس خواهد ساخت و از سیاست های کجدار و مریز با آن دست خواهند کشید. تنها باین ترتیب است که راه برای سرنگونی جمهوری اسلامی هموار خواهد شد.

آخرین نکته ای که ذکر آن کاملاً لازم است بحثی است که هم اکنون در میان نیروهای اپوزیسیون بر سر نحوه بر کناری جمهوری اسلامی از حاکمیت و جابجائی

قدرت در گیر است. بعضی نیروها به طرد قهر آمیز و بعضی دیگر به جابجائی مسالمت آمیز قدرت اعتقاد دارند.

در قدم اول از اپوزیسیون داخل لیبرال ها و نمایندگان رفرمیست طبقات متوسط سیاست سازش و آشتی ملی را تعقیب میکنند و نیروهای انقلابی و طرفداران طرد خشونت آمیز جمهوری اسلامی ایران را از آن بیم میدهند که ممکن است در جریان کار نیروهای مرتجع تر و رادیکالتر و قشری تر نظام بر سر کار آیند، و بعضی از این نیروها هنوز امید به استحاله را از طریق تقویت نیروهای معتدل داخل حکومت از دست نداده اند. اما شیوه کنار نهادن مسالمت آمیز جمهوری اسلامی محدود به نیروهای محافظه کار و لیبرال داخلی نیست بلکه جماعتی از اپوزیسیون خارج از کشور از قبیل ملیون و جمهوریخواهان و همچنین «چپ های دموکرات» مانند «اکثریت» بشدت با بکار بردن هر نوع قهر برای سرنگونی جمهوری اسلامی مخالفند. استدلال اساسی آنها اولاً ضرورت جلوگیری از خونریزی و ثانیاً روی کار آمدن يك حکومت استبدادی است که بعقیده آنها معمولاً هر انقلابی به استبداد منجر میشود. اصلاح طلبان محافظه کار اخیراً بر این دو استدلال احتمال خطر تجزیه مملکت و جنگ داخلی را نیز افزوده اند. آنها میگویند هم الان در قسمت های مختلف ایران گرایشهای قومی تفریت شده و نیروهائی آماده اند که با استفاده از شرایط انقلابی و هرج و مرج آن مسلح شده و هر کدام قسمتی از مملکت را تحت عناوینی اشغال و مملکت را تجزیه کنند. آنها همچنین اظهار عقیده میکنند که اختلافات مذهبی در شرایط درگیری های خشونت بار به تقسیم بندی کشور کمک میکند؛ آنها در عین حال معتقدند که جریان های مختلف سیاسی در جریان يك هرج و مرج انقلابی هر کدام برای خود حق حکومت قائل میشوند و با توجه به روحیه انحصار طلبی که بر اکثر این جریان ها حاکم است جنگ داخلی امری ناگزیر خواهد بود و در نتیجه ایران به افغانستان دیگری بدل خواهد شد. برای مثال میتوان گفت که مجاهدین، که از هم اکنون خود را برای تصرف مسلحانه قدرت آماده کرده اند، با توجه به روحیه انحصار طلبی که بر آنها حاکم است، اجازه عرض اندام به هیچ

نیروی دیگری نخواهند داد و با احتمال قوی تا آنزمان و با استفاده از اوضاع و احوال نیروهای سیاسی دیگر، مانند سلطنت طلبان، امکان خواهند یافت مسلح شوند و برای کسب قدرت یا جلوگیری از قدرت مطلقه نیروهای دیگر مانند سازمان مجاهدین به جنگ خواهند پرداخت.

شک نیست که تحول قهر آمیز انقلابی، که با احتمال زیاد با درگیری های خونینی - هرچند محدود - همراه خواهد بود امری مطلوب و مسلماً دلخواه نیست ولی این راهی است که حکومت های استبدادی مرتجع همیشه به نیروهای انقلابی ترقیخواه و پیشرو تحمیل میکنند. این امر بریژه در مورد جمهوری اسلامی و حکومت فقها بیش از هر قدرت دیگری صادق است زیرا همانطور که يك ضرب المثل فارسی میگوید وقتی آخوند بر خری سوار شد برای پائین آوردن او یا باید خر بمیرد یا آخوند. ولی گذشته از ضرب المثل فارسی چندین سال پیش رفسنجانی در برابر خواست تغییر حکومت و کنار رفتن روحانیان از قدرت صریحاً گفت ما که به مهمانی نیامده ایم. در هر صورت این اصل پس از هفده سال حاکمیت جمهوری اسلامی چنان آشکار و قطعی شده که حتی مهندس بازرگان هم در روزهای آخر عمرش به این نتیجه رسید که «يك تغییر اساسی تنها از راه فرو ریختن تمام عیار نظام میتواند حاصل شود». او در يك مصاحبه ضمن تأکید بر این نکته به سخنان رفسنجانی اشاره کرد که در سالهای اولیه پس از انقلاب به او و دو تن دیگر از رهبران نهضت آزادی در جواب شکایت آنان از فقدان آزادی گفته بود: «هنگامی که شاه به ما آزادی داد او را از کشور بیرون انداختیم ولی ما اشتباه شاه را تکرار نخواهیم کرد.»

اما سناریوی سیاه جنگ داخلی و تجزیه کشور که از جانب بعضی ها برای ترساندن مردم و نیروهای انقلابی ترسیم میشود با احتمال قوی غیر قابل روی صحنه آمدن است زیرا گذشته از هر چیز اولاً معلوم نیست هر تحول انقلابی بالاجبار با جنگ و خونریزی همراه باشد کما اینکه انقلاب بهمن، مانند انقلاب مشروطیت، در آغاز با مسالمت نسبی صورت گرفت و اگر در جریان آن بجای خمینی و مذهبیبون مرتجع و قشری نیروهای

دموکراتیک با قبول و اعمال اصول دموکراسی قدرت را بدست می‌گرفتند بدون شك کار به خونریزی‌های بعدی نمی‌کشید. ثانیاً در شرایط کنونی جهانی که جنگ سرد پایان پذیرفته و باصطلاح خطر کمونیسم و شوروی از میان برداشته شده و امپریالیسم امریکا بعلت وجود يك بحران عمیق و همه جانبه و فقدان خطر کمونیسم نقش بابا نوئل و پیام آور صلح را، بخصوص در خاورمیانه بازی میکند امپریالیستها سودی در يك جنگ داخلی در ایران ندارند و نفعشان در اینست که با تمام امکانات به حفظ آرامش در ایران کمک کنند. تنها دو نیروی مجاهد و سلطنت طلب شاه الهی ممکن است بعلت روحیه انحصار طلبی و فاشیستی در تصرف قدرت به مقابله مسلحانه با یکدیگر برخیزند که با توجه به حرف شنوی این هر دو نیرو از امپریالیسم امریکا احتمال جنگ میان آنها بسیار ضعیف و تقریباً صفر خواهد بود. ثانیاً جنگ مذهبی، مانند افغانستان، در ایران غیر قابل احتمال است زیرا در افغانستان امپریالیسم امریکا سالها گروه‌های مختلف مذهبی رقیب را برای مقابله با کمونیست‌ها و نفوذ شوروی مسلح کردند و حال آنکه در کشور ما گروه‌های مذهبی و جنگجو وجود ندارد، و گذشته از آن بر خلاف افغانستان گروه‌های مذهبی قشری و مرتجع کمترین پایگاه مردمی ندارند و بر عکس مورد نفرت مردم و توده‌ها هستند. رابعاً جنگ‌های ملی و قومی برای تجزیه کشور یا يك توهم بی اساس و یا يك جعل آشکار است زیرا تا امروز در حادترین شرایط نیز چنین امری رخ نداده است، و هم اکنون هم علاوه بر اینکه چنین گرایشی در میان ملت‌ها و اقوام ایرانی دیده نمی‌شود حتی در تنها منطقه ایران، یعنی کردستان، که نیروهای دموکراتیک برای خود مختاری دست به اسلحه بردند هیچگاه چنین مسئله‌ای را مطرح نکردند. برای مثال بزرگترین حزب این منطقه، یعنی حزب دموکرات کردستان، که سالهاست با جمهوری اسلامی مسلحانه در جنگ است برای يك لحظه هم به فکر تجزیه و جدائی از کشور مجال نداده و هر روز رساتر از روز پیش شعار «خود مختاری برای کردستان دموکراسی برای ایران» را سر میدهد. البته در میان کردها یا خلق‌های دیگر ایران از جمله بلوچ و ترکمن و آذربایجانی و

عرب و غیره روشنفکران خیالباف کتابی و دور از مردم هستند که گرایش های تجزیه طلبانه دارند، و اتفاقاً همین ها در صورت روی کار آمدن يك حکومت استبدادی تمرکز طلب میدان پیدا میکنند و فرصت می یابند که اینگونه تمایلات را در میان توده مردم دامن بزنند، ولی اگر يك حکومت دموکراتیک در ایران بر سر کار بیاید و ملیت ها و اقوام مختلف ایرانی را در انتخاب راه و روش زندگی فرهنگی و اداری شان آزاد بگذارد مطمئناً هیچ قوم و ملیتی ب فکر تجزیه و جدائی نخواهد افتاد زیرا مردمی که هم اکنون در مرزهای جغرافیائی ایران زیست میکنند صرفنظر از وابستگی های تاریخی و فرهنگی با یکدیگر، بخوبی میدانند که لااقل در شرایط تاریخی کنونی نه در استقلال آرامشی خواهند داشت و نه در میان کشورهای منطقه جایی بهتر از يك ایران دموکرات خواهند یافت.

گذشته از همه اینها کشور ما از لحاظ فرهنگی و اجتماعی و سابقه و سطح مبارزه سیاسی - طبقاتی با سایر کشورهای منطقه، و بخصوص افغانستان تفاوت اساسی دارد. در اینجا موازنه نیروهای طبقاتی هم اکنون بسود زحمتکشان و کارگران و خورده بورژوازی و بخصوص سرمایه داری متوسط صنعتی است زیرا آنچه مربوط به صنایع بزرگ است ما سرمایه داری بزرگ صنعتی غیر دولتی و خصوصی نداریم و اکنون تنها نیروی انگلی سرمایه داری دلال نورسیده است که محصول همین جمهوری اسلامی موجود است و با آن پیوند تنگاتنگ و دیالکتیکی دارد و فاقد کوچکترین پایگاه در میان مردم است. يك نیروی رهبری آگاه میتواند براحتی تمامی ملت و بخصوص زحمتکشان و طبقات متوسط را علیه حکومت و این طبقه بسیج کند و باین ترتیب با ضربه ای که بر جمهوری اسلامی وارد آید این طبقه نیز سقوط خواهد کرد و از آنجا که فاقد پایگاه توده ای است هیچ نیروی اجتماعی به حمایت از آن بر نخواهد خاست زیرا از نظر طبقاتی نیز انقلاب دموکراتیک آینده هیچ معارضی ندارد و باین ترتیب اگر يك جبهه دموکراتیک توده ای بتواند رهبری انقلاب را در دست گیرد و با يك برنامه روشن دموکراتیک و تدبیر و آگاهی سیاسی اقدام کند احتمال خطر يك جنگ

داخلی و یا تجزیه و هر نوع آشوب و خونریزی اگر بکلی منتفی نباشد به حداقل خواهد رسید.

بنا بر این وظیفه تمام نیروهای چپ و دموکرات ایرانی خارج اینست که به ایجاد سازمان‌ها و تدوین برنامه‌های مخصوص خود بپردازند و در ائتلاف‌های وسیع از نیروهای همگون یک مبارزه انقلابی همسو را در پیوند هر چه بیشتر و تنگتر با تحولات داخل کشور سازماندهی کنند. در غیر اینصورت در جریان انقلاب آینده مانند نیروهای سیاسی مهاجر بازمانده از سالهای پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ به دنباله روان سرگردان قدرتداران بعدی بدل خواهند شد.

۱۳۷۴/۹/۱

نشر نیما منتشر کرده است:

۱۵ مارک	عباس معروفی	پیکر فرهاد (رمان)
۲۰ مارک	عباس معروفی	سال بلوا (رمان)
۲۰ مارک	فرزانه سپانپور	پیرامون يك اثر (نقد هایی بر سمفونی مردگان)
۱۷ مارک	علی میر فطروس	حلاج
۱۰ مارک	علی میر فطروس	گفتگوها
۱۰ مارک	علی میر فطروس	دیدگاه ها
۱۰ مارک	علی میر فطروس	ملاحظاتى در تاریخ ایران
۳۵ مارک	ترجمه کریم کشاورز	اسلام در ایران پطروشفسکی
۳۹ مارک	احمد کسروی (دو جلد)	تاریخ مشروطه
۱۵ مارک	ترجمه فرشته خسروی	موج
۲۰ مارک	عباس میلانی	تجدد و تجدد ستیزی در ایران
۱۸ مارک	عشقی	دیوان میرزا زاده عشقی
۲۷ مارک	باقر مؤمنی	از موج تا طوفان

نشر نیما منتشر می کند:

علی میر فطروس	مصاحبه ها
علی میر فطروس	نسیمی
علی میر فطروس	اسلام شناسی

از گورستان آغاز شد

با شولای خفاش و سیمای مفیستوفیل
دراکولا این بار بر زادگاه من سایه گسترد.
گفته بودند در دانشگاه فرود می‌آید
بر تختگاه گورستان نشست.
و چون نفس تازه کرد با فریاد مرگ
جنگ را «برکت» و صلح را «جام زهر» خواند.
در چشم برهم زدنی اجساد کشتگان بر خاک ریخت
و خون زیر پای او فواره زد.
زنده ماندگان تا به خود آمدند
دانشگاه مصلأ بود
و ایران گورستان
و انقلاب ضد انقلاب.



Nima GmbH

نشر نیما

Verlag & Buchhandlung

